

۷۵۰ ریال

تفسير وفتح و تحليل

شمس

جلال الدين محمد بن

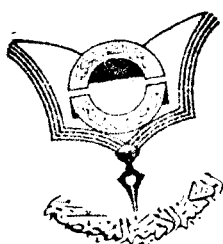


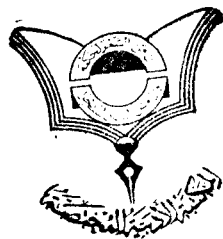
ارشاد اسلام

١٥

١٥/٢

١٥/٢





تفسیر و نقد و تحلیل

راهنمای موضوعی

مثنوی

جلال الدین محمد بلخی

محمد تقی جعفری

نام کتاب: تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال الدین محمد بلخی
جلد پانزدهم: از دوره ۱۵ جللی
نویسنده: محمدتقی جعفری
تیراژ: ۵۰۰۰ جلد
نوبت چاپ: نهم
تاریخ انتشار: مهرماه ۱۳۶۳
چاپ و صحافی: شرکت افست «سهامی عام»
ناشر: انتشارات اسلامی - ناصر خسرو پاساژ مجیدی تلفن ۳۹۹۶۹۸

تقدیم به تکاپو کنندگان
در راه پیشبرد شخصیت انسانها
در دو قلمرو فرد و اجتماع

بسم الله الرحمن الرحيم

ملاحظه چند مقدمه مهم در باره این مجلد که راهنمای موضوعات مجلدات تفسیر و نقد و تحلیل است لازم بنظر میرسد :

۱- در این مجلد موضوعات عام و موضوعات خاص و مباحثی را که در مجلدات چهارده گانه تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی آمده است ، بیان میکنیم .

نخست سه اصطلاح زیر را منظور فرمایید :

الف - موضوع عام ، که عبارت است از حقایق عالی و مفاهیم عمومی و گسترده ، مانند جهان هستی ، طبیعت ، انسان . تعداد و تعیین این موضوعات از دیدگاهی است که ما در تفسیر و نقد و تحلیل منظور نموده ایم والا بادر نظر گرفتن قلمروهای گوناگون که در کتاب مثنوی وجود دارد ، تعداد موضوعات عام بیش از آنست که ما در نظر گرفته ایم .

ب - موضوع خاص ، هر يك از موضوعات عام به حقایق متنوعی تقسیم میشود مانند «روان» که موضوع خاصی از مفهوم عمومی انسان است .

ج - هر يك از موضوعات خاص شامل مباحث متعددی است که بعنوان مبحث مطرح شده است .

بنا بر این هر موضوع عام شامل عده ای از موضوعات خاص و هر موضوع خاص شامل مباحثی میباشد .

۲ - بدانجهت که موضوعات و مباحث کتاب مثنوی مانند کتاب های علمی معمولی دارای حد و مرز مشخصی نمیشود ، لذا ممکن نبود که ما موضوعات عام را بعنوان مفاهیم مشترك موضوعات خاص بطور مشخص و قطعی تعیین نموده در اختیار مطالعه کنندة محترم قرار بدهیم .

لذا بسیار مناسب است که مطالعه کنندگان محترم تنها به دیدن موضوعات عام کفایت نکنند و موضوعات خاص و مباحث را مشروحاً ملاحظه فرمایند

۳ - ممکن است مباحث متنوعی که از کتاب مثنوی استخراج و مورد تفسیر و تحلیل و نقد قرار گرفته است، در ذهن مطالعه کنندگان مانند مباحث خشک و تجرید شده علمی جلوه نموده و مزایای ارتباط ابیات آن مباحث با ابیات پیش و پس و هدف گیری کلی جلال الدین از مجموع ابیات منفی شود، لذا استخراج موضوعات و مباحث مجلدات تفسیر و نقد و تحلیل از مثنوی مانند بیرون آوردن عده ای از ماهی های متنوع و شناور در يك اقیانوس بیکران و قرار دادن آن ها در حوض های کوچکی است که تنها برای بررسی خود ماهی انجام میگیرد مسلماً حالات و جنبه های گوناگون موضوعات و مباحث را که در خود کتاب مثنوی در حال پیوستگی و جریان است، از دست میدهد.

بهین جهت شایسته است که مطالعه کنندگان پس از بررسی مباحث و موضوعات مورد شرح و تحلیل باردیگر به ابیات مربوطه مراجعه نموده واحد های موضوعات و مباحث را در قلمرو متحرك و پیوسته مضامین مثنوی، در زمینه حال توصیف ناپذیر جلال الدین دریافت نمایند.

۴ - تنظیم راهنمای موضوعات و مباحث تفسیر و نقد و تحلیل بدانجهت ضروری است که کتاب مثنوی و تفسیر و نقد و تحلیل ما از قبیل کتاب های علمی معمولی نیست که دارای موضوعات و فصول و ابواب و مباحث منظم و مرتب بوده باشد، یعنی چنان نیست که دفتر های مثنوی موضوعات منظم و مسلسل را مطرح کرده و ماهم به پیروی از خود کتاب، موضوعات و فصول و ابواب و مباحث را تنظیم نمائیم.

جلال الدین در هر يك از دفتر های ششگانه با هیجان عاشقانه بدون ملاحظه آغاز و انجام و حد وسط موضوعات و مباحث، واقعیات و حقایقی را چه روشن و چه تاریك مطرح می کند و میگذرد.

مثلاً هر يك از پدیده عشق و موج و تضاد و حرکت و نوگرایی و جذبه های روحی در هر يك از دفاتر مثنوی جلال الدین را به هیجان درمی آورد و در باره آن پدیده ها مباحث شگفت انگیز برآه می اندازد ، لذا لازم دیدیم که به تنظیم موضوعات و مباحث متنوع تفسیر و نقد و تحلیل اقدام کنیم تا دریافت موضوعات و مباحث مثنوی و تفسیر و نقد و تحلیل آن ، بآسانی صورت بگیرد .

مثلاً مطالعه کننده محترم بتواند نظریات جلال الدین را در باره خدا یا جهان هستی و عشق یا موج یا تضاد . . . بدون مراجعه به فهرست هر يك از مجلدات و بدون صرف وقت زیاد در این راهنما پیدا کند .

۵ - بعضی از مباحث مهم در تفسیر و نقد و تحلیل بمناسبت ارتباط با موضوع بحث ، مطرح شده و با عنوان مستقل (تیتُر) مشخص نشده است ، اینگونه مباحث را در همین مجلد با ذکر شماره جلد و صفحه متذکر شده ایم .

۶ - چنانکه در مقدمه شماره دوم یادآور گشتیم : کتاب مثنوی و به پیروی آن تفسیر و نقد و تحلیل ما مانند يك کتاب علمی معمولی نیست که مباحث آن با فصول و ابواب معینی مشخص شود و مرزبندی گردد .

لذا تعدادی از مباحث که دارای جنبه های متعدد بودند . ما آنها را گاهی با کمی تغییر با ابیات مربوطه در زیر چند موضوع قرار دادیم و همچنین بعضی از موضوعات خاص را در موارد محدودی بجهت داشتن چند جنبه مهم در زیر چند موضوع عام متذکر شدیم .

۷ - ترتیب فهرست کلی این مجلد (راهنمای موضوعات) بدینقرار است :

الف - جلال الدین محمد مولوی و کتاب مثنوی .

ب - جملات عالی منتخب از اندیشه های انسانی مغرب زمین .

ج - موضوعات عام با شماره موضوعات خاص و مباحث .

د - هر يك از موضوعات عام با موضوعات خاص مربوطه .

هـ - هر يك از موضوعات عام با موضوعات خاص و مباحث كه با شماره های عددی از ۱- شروع میشود .

۸ - ترتیب بهره برداری از راهنمای موضوعات بدینقرار است :

موضوعی را كه در نظر دارید با موضوعات عام كه در صفحه بیست و پنج چاپ شده است تطبیق نمائید ، سپس به شماره صفحه ایكه در مقابل آن موضوع عام تعیین شده مراجعه نمائید ، آنگاه موضوع خاص مورد علاقه خود را از میان فهرست موضوعات خاص انتخاب کرده و به شماره (عددی) صفحه ایكه در مقابل آن نوشته شده مراجعه فرمائید ، در آن صفحه محل مباحثی كه به موضوع مورد نظر شما مربوط است و در مجلدات تفسیر آمده است اشاره میشود ، باین ترتیب كه (علامت ۵ شماره دفتر مثنوی ج علامت شماره جلد تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی و ص علامت شماره صفحه می باشد . بعنوان مثال د ۶ ج ۱۳ ص ۲۶۴ یعنی دفتر ششم مثنوی جلد سیزدهم تفسیر و نقد و تحلیل ، صفحه ۲۶۴

۹ - کتاب مثنوی شامل شش دفتر است كه ما آنها را در چهارده مجلد ، تفسیر و نقد و تحلیل نموده ایم ، در زیر ترتیب شماره مجلدات ما را با شماره دفاتر مثنوی ملاحظه فرمائید :

جلد تفسیر و نقد و تحلیل	دفتر مثنوی
۱	اول
۲	»
۳	دوم
۴	»
۵	»
۶	سوم
۷	»
۸	»

د	قسمتی از چهارم	۹
	چهارم	۱۰
د	قسمتی از پنجم	۱۱
	پنجم	۱۲
	ششم	۱۳
د		۱۴

۱۰ - فهرست موضوعاتی را که در زیر بنای مکتب های فلسفی و مسائل انسانی در درجه يك از اهمیت تلقی شده و جلال الدین مولوی آنها را بامناسبت های گوناگون در مثنوی آورده و مانیز در تفسیر و نقد و تحلیل مشروحاً و جدا گانه بررسی کرده ایم ، در زیر ملاحظه فرمائید. ضمناً یادآوری میشود که برای مراجعه بمباحث دیگری که درباره موضوعات زیر در مجلدات تفسیر آمده است ، میتوانید از راهنمای موضوعات کمک بگیرید .

شماره	موضوع	شماره جلد	شماره صفحه
۱	حرکت و تحول	۱۳	۳۵۱
۲	موج	۱۰	۱۲۵
۳	تضاد	۶	۵۰۷
۴	ثابت و متغیر	۱۳	۳۶۹
۵	کیفیت و کمیت	۱۴	۲۵۰
۶	علت و معلول و علیت	۸	۹۹
۷	برهان وجوبی	۱۴	۱۸
۸	عشق و عاشق و معشوق	۱۲	۲۱۵
۹	جبر و اختیار و قضا و قدر	۱۲	۳۴۵
۱۰	فلسفه و هدف زندگی	۷	۵۲۳

۱۹۹	۷	عقل و عاقل و معقول	۱۱
۵۱۵	۱۳	جزء و کل	۱۲
۱۷۷	۶	مالکیت	۱۳
۲۹۳	۹	مطلق گرایی	۱۴
		هستی مستند به خود و هستی	۱۵
۵۶۹	۹	مستند بدیگران	
۳۶۵	۸	مرک و غائله آن	۱۶
۳۳۷	۱۱	حس و محسوس	۱۷
۱۵۱	۱۴	پیروزی و پیروزمندان	۱۸
۲۷۶	۹	اراده	۱۹
۶۴۲	۶	حیرت	۲۰
۱۴۲	۸	نوبینی و نوگرایی	۲۱

۱۱ - در آغاز هر يك از مجلدات تفسیر و نقد و تحلیل مناجاتی بیان شده که می توانید به آنها مراجعه فرمائید. این مناجاتها غیر از راز و نیازهای جلال الدین است که در امتداد مجلدات مورد توجه و بررسی قرار گرفته است.

جلال الدین محمد مولوی

و

کتاب مثنوی

۱ - شخصیت جلال الدین محمد مولوی	۱	۱	شش
۲ - وفور واقعیات و حقایق در مثنوی	۱	۱	ده
۳ - اثر اجتماعی و فردی مثنوی	۱	۱	دوازده
۴ - انتقال ذهنی جلال الدین از موضوعی به موضوع دیگر			
۵ - آیا همه داستان های مثنوی واقعیت دارند ؟	۱	۱	نوزده
۶ - ارزیابی نهایی مثنوی	۱	۱	نوزده
۷ - روش ما در تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی	۱	۱	بیست و دو
۸ - توضیحی در باره نسخه مثنوی که مورد تفسیر و نقد و تحلیل ما قرار گرفته است	۱	۱	بیست و دو
۹ - يك نظر اجمالی به زندگانی جلال الدین	۱	۱	بیست و سه
۱۰ - نگاهی به روش سمنتیک (ترکیبی)			
جلال الدین	۱	۱	۵۲۷
۱۱ - اکنون که قرن های طولانی از جلال الدین و مثنوی اش گذشته است، میتوان گفت: هنوز مثنوی وسعت و عظمت دیدگاه خود را حفظ کرده است ؟	۱	۲	۴
۱۲ - آیا میتوان گفت جلال الدین در کتاب مثنوی يك مكتب انسانی الهی سیستماتيك			

۷	۲	۱	را پی ریزی کرده است ؟
			۱۳ - آیا کتاب مثنوی در مسائل اجتماعی امروز
۷	۲	۱	میتواند بعنوان يك كتاب زنده مطرح شود؟
			۱۴ - آیا کتاب مثنوی گوشه گیری و حالت بی
۸	۲	۱	خیالی بمسائل اجتماعی را تأیید میکند ؟
			۱۵ - عرفان مثبت دریافت حقیقت است با
۱۳	۲	۱	گرایش به آن
			۱۶ - آیا مثنوی تناقضاتی دارد؟ واگر تناقضاتی
۱۴	۲	۱	دارد، قابل حل و فصل میباشد یا نه ؟
			۱۷ - تأثیری که شمس تبریزی در روح جلال الدین
۳	۳	۲	ایجاد کرده است .
			۱۸ - جلال الدین مولوی از شمس تبریزی
۷	۳	۲	دانشمندتر بوده است .
			۱۹ - آیا شمس تبریزی است که جلال الدین را
۷	۳	۱	ساخته است ؟
			۲۰ - جلال الدین مولوی شرقی و ویکتور هوگو
۹	۳	۲	غربی .
۹	۳	۲	۲۱ - فرهنگ عالی انسانی شرق و غرب نمیشناسد.
۱۲	۳	۲	۲۲ - شخصیت فردی هر يك از دو شخصیت .
۱۷	۳	۲	۲۳ - مقایسه بطور کلی میان مثنوی و بینوایان
			۲۴ - مقایسه با نظر به مطالب جالب و ابتکاری
۲۰	۳	۲	آن دو
۴	۴	۲	۲۵ - حقیقت عرفان
۵	۴	۲	۲۶ - دو مسیر متضاد در مفهوم کلمه عرفان

			۲۷ - آیا عرفان که در من طبیعی شکوفان
۹	۴	۲	میشود، عرفان منفی است؟
۱۴	۴	۲	۲۸ - جلال‌الدین مولوی ولئون تولستوی
			۲۹ - آیا باز بودن افق جهان و جهان بینی با
۳	۵	۲	ایجاد يك مكتب سیستماتيك سازگار است؟
۴	۵	۲	۳۰ - باز بودن افق جهان و جهان بینی یعنی چه؟
۵	۵	۲	۳۱ - ریشه سیستم جویی در درون ذات
۶	۵	۲	۳۲ - ریشه سیستم جویی در برون ذات
			۳۳ - آیا تناقضات مثنوی و نوسانات گوناگون
			روحی جلال‌الدین از بی عقیدتی او به اصول
			عالیه اسلامی حکایت میکنند؟ نیز آیا احتمال
			میرود که جلال‌الدین با این تناقضات و نوسانات
۸	۵	۲	از مكتب هیچ گرایي دفاع میکنند؟
			۳۴ - بیانات میرزا فتحعلی آخوندزاده در باره
۹	۵	۲	جلال‌الدین و مثنوی او و پاسخ آنها .
			۳۵ - جلال‌الدین از شخصیت خود جوش بهره‌مند
۱۴	۵	۲	بوده است .
			۳۶ - گرایش‌های پنجگانه : علم‌گرایی ، فلسفه
			گرایی ، اخلاق‌گرایی ، عرفان‌گرایی ،
۲	۶	۳	دین‌گرایی .
۳	۶	۳	۳۷ - مقدمه‌ای بر تعریف گرایش
۵	۶	۳	۳۸ - علم‌گرایی
			۳۹ - ما در نمایشنامه بزرگ وجود هم‌بازی‌گریم
۸	۶	۳	هم‌تماشاگر

چهارده

۱۱	۶	۳	۴۰ - فلسفه گرایی
۱۴	۶	۳	۴۱ - اخلاق گرایی
۱۵	۶	۳	۴۲ - جنبهٔ روانی اخلاق
			۴۳ - کار عالی با ارزش ، کار پست بی ارزش ،
۱۶	۶	۳	کار بیطرف
۱۸	۶	۳	۴۴ - اخلاق عاطفی ، اخلاق عقلانی خالص
۲۰	۶	۳	۴۵ - اخلاق عقلانی - الهی
۲۱	۶	۳	۴۶ - جنبهٔ عملی اخلاق
۲۳	۶	۳	۴۷ - عرفان گرایی
۲۵	۶	۳	۴۸ - دین گرایی
۲۷	۶	۳	۴۹ - تکالیف دینی یعنی چه ؟
			۵۰ - آیا تکالیف دینی چیزی جز رسوم و اخلاق
۳۱	۶	۳	تابو نیست ؟
			۵۱ - علم و فلسفه و اخلاق و عرفان چه رابطه‌ای
۳۴	۶	۳	با دین دارند ؟
۳۶	۶	۳	۵۲ - جلال الدین بلخی و ویلیام شکسپیر
۴	۷	۳	۵۳ - شعر و واقعیات
۶	۷	۳	۵۴ - جنبهٔ سودمند بودن شعر
۷	۷	۳	۵۵ - جنبهٔ مضر بودن شعر
			۵۶ - برای دائرة بیش از يك نقطهٔ مرکزی
۱۰	۷	۳	وجود ندارد
۱۲	۷	۳	۵۷ - جلال الدین مولوی و داستایوسکی
			۵۸ - آیا جلال الدین مولوی يك انسان شناس ✓
۲	۸	۳	بوده است ؟

۵۹ - مقدمه‌ای برای بیان قدرت فوق العاده		
جلال‌الدین مولوی در تشبیه و تمثیل و تنظیر		
و تجسیم .	۳	۹
۶۰ - خاصیت شکفت انگیز کتاب مثنوی :	۳	۹
الف - بیان مقاصد با مثال‌ها	۳	۹
ب - کثرت احاطه جلال‌الدین به مسائل		
معرفت بشری	۳	۹
ج - خلوص نیت وسوز وگداز مولوی	۳	۹
د - فرو بردن انسان در اقیانوس خویشتن	۳	۹
۶۱ - اشخاص گوناگون در مقابل مثنوی :		
الف - اشخاص ابتدائی	۳	۹
ب - انسان‌های بیطرف از معارف الهی		
و ضد آنها	۳	۹
ج - اشخاص ضد ماورای طبیعی	۳	۹
د - افراد اندیشمند و مطلع از معلومات		
کلاسیک	۳	۹
۶۲ - جلال‌الدین در بیان مطالب فوق العاده‌عالی		
نه شیپور میزند و نه رجز خوانی میکند	۳	۹
۶۳ - قدرت فوق العاده جلال‌الدین مولوی بر تشبیه		
و تمثیل و تنظیر و تجسیم	۳	۹
۶۴ - تشبیه	۳	۹
۶۵ - تمثیل	۳	۹
۶۶ - تنظیر	۳	۹
۶۷ - تجسیم	۳	۹

۶۸ - علت تمایل انسان‌ها به امور چهارگانه	۳	۹	۱۵
۶۹ - آیا این احتیاج از نقص موجودیت بشری است ؟	۳	۹	۱۸
۷۰ - بکار بردن امور چهارگانه به مهارت‌زبادی نیازمند است ، زیرا هر يك از آنها ممكن است بهمان مقدار که انسان را بیک حقیقت نزدیک میکند ، همان مقدار یابیش از آن ، از همان حقیقت دور بسازد .	۳	۹	۲۰
۷۱ - چند نمونه ناچیز از تشبیهات و تمثیلات جلال‌الدین در مثنوی	۳	۹	۲۵
۷۲ - گسترش و عمق اندیشه تابناک جلال‌الدین در چه درجه‌ای بوده است ؟	۴	۱۰	۲
۷۳ - سه مرحله اساسی اندیشه الف - مرحله اندیشه قانونی	۴	۱۰	۵
ب - مرحله اندیشه ناب	۴	۱۰	۶
ج - مرحله واقع‌یابی و واقع‌گرایی	۴	۱۰	۷
۷۴ - چند بعدی بودن اندیشه‌های جلال‌الدین	۴	۱۰	۱۷
۷۵ - جلال‌الدین باورود به قلمرو واقع‌یابی به حوزه مغناطیسی وحدت واقعیات جذب شده و گفتگوش مشرفانه است .	۴	۱۰	۱۸
۷۶ - آیا درون‌گرایی جلال‌الدین مولوی ناشی از شکست خوردن در پیروزی‌های طبیعی و اجتماعی بوده است ؟	۴	۱۱	۳
۷۷ - انواع درون‌گرایی :	۴	۱۱	۶

۶	۱۱	۴	نوع اول
۶	۱۱	۴	نوع دوم
۶	۱۱	۴	نوع سوم
۷	۱۱	۴	نوع چهارم
۸	۱۱	۴	نوع پنجم
۹	۱۱	۴	نوع ششم
			۷۸ - درون گرایی و درون نگری جلال الدین از
۹	۱۱	۴	کدامین نوع بوده است ؟
			۷۹ - اجتماع درون گرایی و جهان یابی و برون
۱۴	۱۱	۴	نگری در افراد فراوان
۲	۱۲	۵	۸۰ - نوبینی و نوگرایی جلال الدین مولوی
			۸۱ - علت روانی نوبینی و نوگرایی جلال الدین
۴	۱۲	۵	چه بوده است ؟
			۷۲ - بی اعتنائی جلال الدین به زمان و خاصیت
			گذشته و حال و آینده آن ، یکی از مهمترین
			عوامل گریز از کهنه گی و هیجان به نو
۶	۱۲	۵	گرایی او است
			۸۳ - لازمه نوبینی و نوگرایی ، پوچ شدن آنچه
۹	۱۲	۵	که واقع میشود ، نیست
			۸۴ - نوگرایی جلال الدین در گسترش فرهنگ
۱۱	۱۲	۵	بشری
			۸۵ - با پیشرفت فرهنگ بشری چاره ای به
۱۳	۱۲	۵	فرسودگی الفاظ و اصطلاحات بنمایید .
۱۳	۱۲	۵	۸۶ - روح نو و ایمان نو

			۸۷ -- موقعیت جلال‌الدین مولوی در فرهنگ
۱۵	۱۲	۵	ومعارف اسلامی
			۸۸ -- سخنی چند با کسانی که گمان کرده‌اند
			فرهنگ جلال‌الدین مستقل بوده و ارتباطی
۱۷	۱۲	۴	بافرهنگ اسلامی ندارد .
			۸۹ -- رابطه جلال‌الدین باقرآن میتواند وضع
			روانی او را در عشق و ایمان فوق‌العاده به
۲۰	۱۲	۵	اساسی‌ترین منبع اسلامی توضیح بدهد .
			۹۰ -- انواع توجه جلال‌الدین به قرآن :
			نوع یکم - آیاتی که صریحاً مورد استشهاد
۲۱	۱۲	۵	یا تفسیر و یا مورد اقتباس جلال‌الدین بوده است
			تبصره - شماره این آیات در شش دفتر مثنوی
			در حدود ۲۸۰۰ است که در مقدمه جلد
			دوازدهم و پایان جلد چهاردهم به ترتیب
			سوره‌ها ثبت کرده‌ایم . مخفی نماند که بعضی
			از آیات در مثنوی تکرار شده است و ما هر
۲۱	۱۲	۵	يك را باعتبار مورد، يك آیه فرض کرده‌ایم .
			نوع دوم -- انعکاس مفاد آیات قرآنی در آثار
۲۲	۱۲	۵	جلال‌الدین بدون لفظ مخصوص قرآن
			۹۱ -- عظمت و ظرافت فکری و روحانی جلال‌الدین
			در تطبیق و توضیح مضامین آیات به موارد
۲۳	۱۲	۵	مناسب
			تبصره - شماره روایات مورد استشهاد و یا تفسیر

و یا اقتباس در دفترهای ششگانه مثنوی در حدود ۵۰۰ روایت است .

۹۲ -- توضیح و انتقاد از ابیات ناشایست

جلال الدین مولوی ۲ ۵ ۴۳۹

۹۳ -- نظریه موافق ۲ ۵ ۴۳۹

۹۴ -- نظریه مخالف ۲ ۵ ۴۴۰

۹۵ - انتقاد از بکار بردن مثل‌های زشت که گاهی

جلال الدین به آنها مرتکب شده است ۵ ۱۲ ۴۵۴

۹۶ - آیا قرن بیستم میتواند ادعا کند : به

فرهنگی دست یافته است که بگوید : بررسی

و تحقیق در کتابی مانند مثنوی چیزی جز

بررسی در يك كتاب باستانی نیست که زیر پوشش

هفت قرن بخواب ابدی فرو رفته است ؟ ۶ ۱۳ ۳

۹۷ - آشناسازی ماهیت و شئون بشری با موفقیت

کامل پایان یافته است ؟ ۶ ۱۳ ۴

۹۸ -- مسلم است که گسترش روابط و انسان با

طبیعت از تماس با اتم‌ها گرفته تا پیروزی

فضایی و افزایش آشنایی او با علوم تحقیقی

چند بعدی بودن یا عمق ابعاد او را ثابت کرده

است ، آیا این موفقیت را با آگاهی و هدف

گیری دقیق و ریاضی صد درصد بدست آورده

است ؟ ۶ ۱۳ ۱۰

۹۹ -- آیا تحولات جاریه در امتداد قرون و اعصار

۱۲	۱۳	۶	ماهیت انسانی را دگرگون میکنند ، یا عوامل واشکال او را ؟ بر فرض آنکه دگرگونی در ماهیت انسان صورت میگیرد ، آیا این دگرگونی رو بکمال است ؟ (از کودکی به بلوغ)
			۱۰۰ - آیا ادبیات گذشتگان توانسته است ارزشهای اخلاقی و زیبا شناسی را نه تنها در قفسه کتابها بلکه در زوایای قلوب ما نیز حیات جاودان بخشد ؟
۱۵	۱۳	۶	۱۰۱ - تعداد دو بیست نمونه از اصول ثابتة زندگی فرهنگی انسانها در مثنوی
۵۸ تا ۱۹	۱۳	۶	۱۰۲ - کتاب مثنوی از نظر جلال الدین گمراه کننده صورت بینان است
۲۵۱	۱۳	۶	۱۰۳ - کتاب مثنوی و آینده
۳	۱۴	۶	۱۰۴ - مثنوی چیست ؟
۴	۱۴	۶	۱۰۵ - جوش و خروش جلال الدین نمایشگر کسیخته شدن روح او از روابط رسمی با جهان ومعلومات بشری است .
۵	۱۴	۶	۱۰۶ - آفتابی که سالیان متمادی از افق روح جلال الدین میدرخشید ، در اینجا غروب میکند و دیگر اشعه معرفت آن خورشید از روزنه دلش بیرون نمیآید . جلال الدین سر تسلیم بر خاک میگذارد و بانتظار ابدیت میارامد .
۶۱۹	۱۴	۶	۱۰۷ - او خودش بود و کس دیگر نبود
۶۲۰	۱۴	۶	

جملات عالی منتخب از اندیشه‌های انسانی مغرب زمین

- ۱- جملات عالی منتخب از بینوایان تألیف ویکتور هوگو
جلد سوم از ص ۲۲ تا ص ۷۵
- ۲- جملات عالی منتخب از کتاب نودوسه تألیف ویکتور هوگو
جلد پنجم از ص ۱۴۰ تا ص ۱۴۶
- ۳- جملات عالی منتخب از کتاب مردی که میخندد تألیف ویکتور هوگو
جلد پنجم از ص ۱۴۷ تا ص ۱۵۳
- ۴- جملات عالی منتخب از کتاب اعتراف تألیف تولستوی
جلد چهارم از ص ۱۷ تا ص ۳۵
- ۵- جملات عالی منتخب از کتاب فلسفه زندگی تألیف تولستوی
جلد چهارم از ص ۳۵ تا ص ۴۱
- ۶- جملات عالی منتخب از کتاب رستاخیز تألیف تولستوی
جلد چهارم از ص ۴۱ تا ص ۵۳
- ۷- جملات عالی منتخب از کتاب «هنر چیست؟» تألیف تولستوی
جلد چهارم از ص ۵۳ تا ص ۵۹
- ۸- جملات عالی منتخب از کتاب کودکی ، نوباوگی ، جوانی
تألیف تولستوی
جلد چهارم از ص ۵۹ تا ص ۶۰
- ۹- جملاعات عالی منتخب از کتاب صلح و جنگ تألیف تولستوی
جلد چهارم از ص ۶۰ تا ص ۱۳۰
- ۱۰- جملات عالی منتخب از کتاب «چه باید کرد؟» تألیف تولستوی
جلد چهارم از ص ۱۳۱ تا ص ۱۴۳
- ۱۱- جملات عالی منتخب از نغمه‌های شاعرانه تألیف آلفونس
دولامارتین
جلد پنجم از ص ۳۶ تا ص ۵۷

- ۱۲- جملات عالی منتخب از کتاب سنگتراش سن پوان تالیف
آلفونس دولامارتین
جلد پنجم از ص ۵۸ تا ص ۸۹
- ۱۳- جملات عالی منتخب از کتاب رافائل تالیف آلفونس دولامارتین
جلد پنجم از ص ۸۹ تا ص ۱۰۶
- ۱۴- جملات عالی منتخب از کتاب مرگ سقراط تالیف آلفونس
دولامارتین
جلد پنجم از ص ۱۰۷ تا ص ۱۱۱
- ۱۵- جملات عالی منتخب از کتاب زن سی ساله تالیف آلفونس دو
لامارتین
جلد پنجم از ص ۱۱۱ تا ص ۱۱۹
- ۱۶- جملات عالی منتخب از کتاب چرم ساغری تالیف او نوره
بالزاک
جلد پنجم از ص ۱۲۰ تا ص ۱۴۰
- ۱۷- جملات عالی منتخب از تراژدی قیصر تالیف ویلیام شکسپیر
جلد ششم از ص ۳۷ تا ص ۴۰
- ۱۸- جملات عالی منتخب از آنتونی و کلمنپاتر تالیف ویلیام
شکسپیر
جلد ششم از ص ۴۰ تا ص ۴۱
- ۱۹- جملات عالی منتخب از لیرشاه تالیف ویلیام شکسپیر
جلد ششم از ص ۴۲ تا ص ۵۳
- ۲۰- جملات عالی منتخب از کتاب هملت تالیف ویلیام شکسپیر
جلد ششم از ص ۵۳ تا ص ۶۶
- ۲۱- جملات عالی منتخب از پنج حکایت تالیف ویلیام شکسپیر
جلد ششم از ص ۶۶ تا ص ۷۲
- ۲۲- جملات عالی منتخب از کلبه عمو تم تالیف هریت بیچر استو
جلد ششم از ص ۷۳ تا ص ۷۸

- ۲۳- جملات عالی منتخب از بهترین اشعار آمریکایی
جلد ششم از ص ۷۹ تا ۸۳
- ۲۴- جملات عالی منتخب از بهترین اشعار هنری لانگ فلو
جلد ششم ۸۳ تا ۹۲
- ۲۵- جملات عالی منتخب از برادران کارامازوف تالیف داستایوسکی
جلد هفتم از ص ۱۳ تا ص ۴۴
- ۲۶- جملات عالی منتخب از جنایات و مکافات تالیف داستایوسکی
جلد هفتم از ص ۴۵ تا ص ۵۰
- ۲۷- جملات عالی منتخب از آرزوگران تالیف داستایوسکی
جلد هفتم از ص ۵۱ تا ص ۵۷
- ۲۸- جملات عالی منتخب از تسخیر شدگان تالیف داستایوسکی
جلد هفتم از ص ۵۸ تا ص ۷۲
- ۲۹- جملات عالی منتخب از کتاب ابله تالیف داستایوسکی
جلد هفتم از ص ۷۳ تا ص ۸۱
- ۳۰- جملات عالی منتخب از خاطرات خائنه مردگان تالیف
داستایوسکی
جلد هفتم از ص ۸۲ تا ص ۸۵
- ۳۱- جملات عالی منتخب از کتاب بیچارگان تالیف داستایوسکی
جلد هفتم ص ۸۶
- ۳۲- جملات عالی منتخب از کتاب نتوشکا تالیف داستایوسکی
جلد هفتم ص ۸۷
- ۳۳- جملات عالی منتخب از یادداشت‌های زیرزمینی تالیف
داستایوسکی
جلد هفتم از ص ۸۹ تا ص ۱۰۱
- ۳۴- جملات عالی منتخب از کتاب علم به کجا می‌رود؟ تالیف
ماکس پلانک

- جلد هشتم از ص ۴ تا ص ۱۹
- ۳۵- جملات عالی منتخب از کتاب تصویر جهان در فیزیک جدید
تالیف ماکس پلانک
- جلد هشتم از ص ۲۰ تا ص ۴۵
- ۳۶- جملات عالی منتخب از سخنان اینشتین از کتاب زندگی اینشتین
تالیف فیلیپ فرانک
- جلد نهم از ص ۳۶ تا ص ۴۴
- ۳۷- جملات عالی منتخب از مقالات علمی اینشتین
- جلد نهم از ص ۴۵ تا ص ۴۶
- ۳۸- جملات عالی از سخنرانی‌های اینشتین از کتاب «کتابهایی که
دنیا را تغییر دادند»
- جلد نهم از ص ۴۶ تا ص ۴۷
- ۳۹- جملات عالی منتخب از کتاب دنیایی که من می‌بینم تالیف
اینشتین
- جلد نهم از ص ۴۹ تا ص ۷۳

بیست و پنج

شماره	موضوعات عام	تعداد موضوعات خاص	تعداد مباحث صفحه موضوع خاص
۱	خدا	۱۰	بیست و شش ۸۶
۲	جهان هستی	۱۰	بیست و هفت ۵۷
۳	طبیعت	۷	بیست و هشت ۵۷
۴	ماورای طبیعت	۸	بیست و نه ۱۸
۵	انسان	۱۰۵	سی ۸۲۹
۶	خدا - جهان هستی	۱۰	سی و پنج ۲۶
	« طبیعت و ماورای طبیعت »		
۷	خدا - انسان	۵۲	سی و شش ۲۸۱
۸	جهان هستی - انسان	۲	سی و نه ۳۲
۹	طبیعت - انسان	۵	چهل ۱۱
۱۰	ماورای طبیعت - انسان	۲	چهل و یک ۴
۱۱	طبیعت - ماورای طبیعت - انسان	۴	چهل و دو ۹
۱۲	طبیعت و ماورای طبیعت	۷	چهل و سه ۲۸
۱۳	انسان - اجتماع	۲۶	چهل و چهار ۲۷۲
۱۴	انسان و زندگی :	۳۴	چهل و شش ۱۴۷
	ادب و اخلاق و هدف زندگی		چهل و هشت
۱۵	انسان و عوامل رشد و کمال		
	اولیاء الله و رشد یافتگان	۸۵	۳۹۲
۱۶	برخی از اصول و مسائل فلسفی	۲۹	پنجاه و سه ۲۴۰
۱۷	برخی از مسائل وقواعد فقهی و اصولی	۲۲	۴۳۹
	مباحث مقدمات مثنوی		۱۰۷

خدا

- ۱ - لفظ جلاله الله (۲)
- ۲ - شناسائی حصولی (تصور) ذات خدا و بیان کیفیت انجذاب بیارگاه او
امکان پذیر نیست (۲)
- ۳ - مباحث مشروح در باره برهان وجوبی (کمالی) دکارت در اثبات وجود
خداوندی (۳)
- ۴ - اعتراضات (۴)
- ۵ - خداشناسی (۴)
- ۶ - ممدوح حقیقی بیش از يك موجود نیست ، (۶)
- ۷ - تعبیر علت درباره خدا صحیح نیست : (۶)
- ۸ - تنها خدا است که مورد حسادت قرار نمیگیرد (۷)
- ۹ - خدا و صفات او (۷)
- ۱۰ - عدل و لطف و اصلح (۹)

جهان هستی

- ۱- نی و آهنک هستی (۱۶)
- ۲- ذره و آفتاب (۱۷)
- ۳- آیا مقصود جلال الدین از ذره و دهان گشادن آن و بهم زدن افلاک و زمین انفجار اتمی است (۱۷)
- ۴- تحرك و تحول در جهان هستی (۱۸)
- ۵- حرکت و تحول از نظر جلال الدین مولوی (۲۰)
- ۶- آیا عالم حادث و مسبوق به نیستی است ؟ (۲۱)
- ۷- نمودهای روبنائی و قوانین زیر بنائی جهان هستی (۲۲)
- ۸- دوبانگ متضاد در جهان هستی طنین انداز است (۲۲)
- ۹- تصویری در دایره گردش خلقت و اشاره ای به هدف خلقت (۲۳)
- ۱۰- اجزاء و قوانین هستی قابل شمارش نیست (۲۴)

طبیعت

- ۱ - مباحث مربوط به جهان طبیعت و قوانین آن (۲۸)
- ۲ - طبیعت و تنازع در بقا (۳۳)
- ۳ - جهان طبیعت جایگاه بازی است (۳۴)
- ۴ - جهان طبیعت جای دخل و خرج است (۳۵)
- ۵ - جلوه‌های فریبای دنیا مانند برقی است زودگذر (۳۵)
- ۶ - دنیای فریبا ناخود آگاهی است جاهل دوست ، بی خبری است
احمق پرست (۳۵)
- ۷ - موجودی سترگ بنام روح در زندانی تنگ بنام طبیعت (۳۶)

ماورای طبیعت

- ۱ - آیا منطق وضعی و فلسفه تحقیقی میتواند منکر ماورای طبیعت بوده باشد ؟ (۴۰)
- ۲ - آن گوهر گرانبها که عقل و اندیشه و هوش مطیع محض او میباشند (۴۰)
- ۳ - لوح محفوظ (۴۰)
- ۴ - ام الكتاب چیست ؟ (۴۱)
- ۵ - آنچه که در این زندگانی از دیده ها پوشیده میشود ، روزی که لابلای هستی باز میشود دیده خواهد شد (۴۱)
- ۶ - بهشت و دوزخ و برزخ (۴۱)
- ۷ - عالم الست (۴۲)
- ۸ - معاد (۴۲)

انسان

- ۱ - انسان جهان بزرگتر (۴۴)
 - ۲ - انسان خلیفه الله در روی زمین (۴۴)
 - ۳ - اوصاف عالی انسانی (۴۵)
 - ۴ - همت والای انسانی (۴۵)
 - ۵ - احساس قدرت و احساس ناتوانی (۴۶)
 - ۶ - انسان و عظمت او در جهان هستی و گنجایش او برای تابش نور خداوندی (۴۶)
 - ۷ - وجود آدمی حد و مرزی ندارد (۴۷)
 - ۸ - انسان میان دو بینهایت (کوچک و بزرگ) (۴۷)
 - ۹ - عالی ترین اعتدال در خلقت انسانی (۴۸)
 - ۱۰ - نیروی مقاومت انسانی (۴۸)
- شخصیت :
- ۱۱ - استحکام و عظمت شخصیت آدمی در نتیجه تکیه بر موجود برین (۴۸)
 - ۱۲ - آنجا که شاخه ای از شخصیت آدمی بریده میشود و به روئیدن شاخه های دیگر میانجامد . (۴۹)
 - ۱۳ - ظهور عناصر شخصیت آدمی از زیر سطوح تو در توی آن (۴۹)
 - ۱۴ - واحدهای سه گانه : واحد در تکاپو ، واحد بیطرف ، واحد مسلط و ناظر (۴۹)
 - ۱۵ - ثبات عناصر رسوب یافته شخصیت در جویبار زمان (۵۰)
 - ۱۶ - من دیدن ، من بازی ، من پرستی (۵۰)
 - ۱۷ - هستی = مستی ، چه معنا میدهد ؟ (۵۳)
 - ۱۸ - تورم شخصیت (۵۴)

- ۱۹ - دشمنی انسان با خویشتن (۵۴)
- ۲۰ - خودکشی طبیعی و خودکشی معنوی در اثربیگانهگی از خود (۵۴)
- ۲۱ - شخصیت مستند به خود و شخصیت مستند بدیگران (۵۵)
- ۲۲ - شرایط و عوامل انعقاد شخصیت (۵۶)
- ۲۳ - رویانیدن شخصیت مستقل (۵۷)
- ۲۴ - در حوزه جاذبیت موضوعات جالب شخصیت خود را نبازید (۵۷)
- ۲۵ - خود (من) طبیعی و خود (من) ایده آل (۵۷)
- ۲۶ - آنگیری از چشمه های درونی (۶۱)
- ۲۷ - هیجان و نغمه و حال روانی و مقام عرفانی (۶۱)
- ۲۸ - روح و جان و دل و نور و عظمتی که در آنها است ، و روح کل و جان کل (۶۳)
- ۲۹ - شراره ای که شعله ها میافروزد (۷۱)
- ۳۰ - اگر جان آدمی با کوشش و تلاش بدست میآمد ، با آن جان چه میکرد ؟ (۷۲)
- ۳۱ - اگر جوهر جان آدمی باز و آشکار شود ، میتواند خود را بر همه هستی بگستراند (۷۲)
- ۳۲ - انسان جهانی در دیدگاه برونی او ، و جهانی بزرگتر در دیدگاه درونی اش (۷۳)
- ۳۳ - انقباض و انبساط روحی (۷۳)
- ۳۴ - موسیقی و سماع (۷۵)
- ۳۵ - انواع لذایذ و آلام (۷۵)
- ۳۶ - اندوه و شادی طبیعی و اندوه و شادی معنوی عالی (۷۵)
- ۳۷ - تخدیر و مستی و طبیعت بشری (۷۷)

- ۳۸ - خنده و گریه (۷۸)
- ۳۹ - علت تحرك بدن مادی و علت تحرك سطح عمیق دل و جان (۸۱)
- ۴۰ - مقایسه‌ای میان سرعت حرکت دل و سرعت حرکت نور (۸۱)
- ۴۱ - ملك و مال و مقامپرستی زنجیری گرانبار به گردن روح (۸۲)
- ۴۲ - سخنی که بدون موج در دل آدمی طنین انداز می‌گردد (۸۲)
- ۴۳ - پذیرش انسان از انسان و قرارگرفتن در منطقه جذبه‌های روحی (۸۳)
- ۴۴ - خواب و کیفیت روح در موقع خواب (۸۳)
- ۴۵ - عشق (۸۵)
- ۴۶ - عشق و عاشق و معشوق از نظر جلال‌الدین (۹۲)
- ۴۷ - محبت و شرط اصالت آن (۹۵)
- ۴۸ - روان (۹۶)
- ۴۹ - امواج روانی (۹۸)
- ۵۰ - عقده‌های روانی - روانکاو (۹۹)
- ۵۱ - انفجار روانی و تحولات آن (۱۰۰)
- ۵۲ - آئینه درون آدمی بایستی نشان‌دهنده حقایق باشد (۱۰۲)
- ۵۳ - شعله‌های مجهول در درون آدمی (۱۰۲)
- ۵۴ - برگشت به درون پس از سیاحت در بیرون برای دریافت معیت (با خدا بودن) (۱۰۳)
- ۵۵ - سرچشمه دردهای خانمانسوز در درون ما است نه در جهان بروی (۱۰۳)
- ۵۶ - بعضی از ملاک‌های تمرکز قوای درونی (۱۰۳)
- ۵۷ - تأثیر روانی غذاها (۱۰۴)
- ۵۸ - پدیده عادت (۱۰۴)
- ۵۹ - استعداد و پذیرش‌های آن (۱۰۶)

- ۶۰ -- درون بینی، درون گرایی، خلوت با خویشتن (۱۰۷)
- ۶۱ -- تکاپو و تضاد احساسات و عواطف و تسلط بر هماهنگ ساختن آنها (۱۰۸)
- ۶۲ -- اتحاد درون ذات و برون ذات در تجسیم موجود مجرد (۱۰۹)
- ۶۳ -- دانش و اندیشه و معرفت عالی (۱۰۹)
- ۶۴ -- سؤال برای واقع یابی (۱۱۸)
- ۶۵ -- پرستی مافوق پرستش ها (۱۱۸)
- ۶۶ -- نمی بینم، پس نیست !! (۱۱۹)
- ۶۷ -- نفی مقدمه اثبات (۱۱۹)
- ۶۸ -- «نمیدانم»، مقدمه «میدانم» (۱۱۹)
- ۶۹ -- خودهشیاری و ناهشیاری طبیعی و عرفانی (۱۲۰)
- ۷۰ -- آنجا که از وسیله هشیاری برای تخدیر استفاده میشود (۱۲۳)
- ۷۱ -- ای دمی از هستی، هستی را نخواهی شناخت (۱۲۳)
- ۷۲ -- نفی مفاهیم هیچ هویتی را قابل درک نمیسازد (۱۲۴)
- ۷۳ -- منفی گرایی و انکار پرستی و نمیدانم بازی (۱۲۵)
- ۷۴ -- مردم اندر حسرت فهم درست (۱۲۶)
- ۷۵ -- فلسفه بافی و حکمت بازی های حرفه ای (۱۲۷)
- ۷۶ -- ما در نمایشنامه بزرگ وجود هم بازیگریم هم تماشاگر (۱۲۷)
- ۷۷ -- عقل نظری جزئی و عقل کلی و مافوق عقل (۱۳۰)
- ۷۸ -- عقل و عاقل و معقول و نظر جلال الدین در باره آنها (۱۳۲)
- ۷۹ -- حواس برونی و درونی و تفاوت محصول آنها (۱۴۲)
- ۸۰ -- حس و محسوس از نظر جلال الدین (۱۴۳)
- ۸۱ -- تحول تکاملی در حواس و محصول آن (۱۴۵)
- ۸۲ -- عقل و نفس و مقایسه بیان آن دو (۱۴۷)
- ۸۳ -- حس و عقل و مقایسه میان آن دو (۱۴۷)

- ۸۴ - یقین، ظن، شك، احتمال، خیال، اشتباه (۱۴۹)
- ۸۵ - حیرت و انواع آن (۱۵۳)
- ۸۶ - دیوانگی سه‌روزه (۱۵۴)
- ۸۷ - جنون مافوق عقل (۱۵۴)
- ۸۸ - حق و باطل و عامل تشخیص آن دو (۱۵۴)
- ۸۹ - وجدان (۱۵۵)
- ۹۰ - يك خاصیت شکفت‌انگیز مغز (۱۵۶)
- ۹۱ - شهود و کشف و اشراق و علم لدنی در نتیجه صفای درونی (۱۵۷)
- ۹۲ - بعضی از علل اختلاف عقاید و آراء (۱۵۸)
- ۹۳ - خطر نیم‌دانش‌اندوزان بر فرهنگ بشری (۱۵۹)
- ۹۴ - همه چیز را همگان دانند و همگان هنوز بدنیا نیامده‌اند (۱۵۹)
- ۹۵ - هنر برای هنر و هنر برای انسان (۱۵۹)
- ۹۶ - تحقیق و تقلید (خودجوشی و انعکاس محض) (۱۵۹)
- ۹۷ - تمایلات نفسانی (۱۶۱)
- ۹۸ - صورت و معنا (۱۶۶)
- ۹۹ - آنجا که معانی هم بتلاطم می‌افتند و سدّی برای خود ایجاد می‌کنند (۱۶۷)
- ۱۰۰ - آسیب و زوال از آن پوست‌ها است نه مغزها (۱۶۷)
- ۱۰۱ - فرد و نیروهای بشمارش (۱۶۸)
- ۱۰۲ - کودکی، جوانی، میانسالی، کهنسالی (۱۶۸)
- ۱۰۳ - مرگ و رهائی روح از قفس تن (۱۶۸)
- ۱۰۴ - مرگ و غائله آن از دیدگاه انسان‌شناسان مغرب‌زمین و جلال‌الدین (۱۶۹)
- ۱۰۵ - شیرینی غیرمنطقی زندگی، زهر بسیار تلخی در مرگ ببار می‌آورد (۱۷۳)

خدا - جهان هستی (طبیعت و ماورای طبیعت)

- ۱ - اسناد تحريك و حرکت در جهان هستی به فعالیت مستمر خداوندی (۱۷۶)
- ۲ - جریان مشیت الهی و تأثیر آن در تمام اجزاء و روابط جهان هستی (۱۷۶)
- ۳ - بخشنده استعداد هستی خدا است (۱۷۷)
- ۴ - پرتو خورشید الهی است که همه هستی را روشن میسازد (۱۷۷)
- ۵ - رابطه خدا با مخلوقات (۱۷۷)
- ۶ - رابطه خدا با موجودات و استغنائی مطلق او (۱۷۸)
- ۷ - محدود در مقابل نامحدود، متناهی در مقابل نامتناهی (۱۷۹)
- ۸ - جهان هستی در پرستش الهی (۱۷۹)
- ۹ - دم اسرار آمیز (۱۸۰)
- ۱۰ - با ارزش ترین و مقدس ترین نگرانی در جهان هستی (۱۸۱)

خدا - انسان

- ۱ - دریافت خدا روشن ترین دریافت ها است (۱۸۴)
- ۲ - عامل سقوط بشریت (۱۸۴)
- ۳ - حجاب وجه الله بدیدگان آدمی (۱۸۴)
- ۴ - خود شناسی مقدمه ای برای خداشناسی (۱۸۵)
- ۵ - برای دریافت آن خدا که از رگ گردن بشما نزدیکتر است ، به هیچ سمت وجهتی تیراندازی نکنید (۱۸۵)
- ۶ - ادعائی که صدق خود را در بردارد (۱۸۵)
- ۷ - راهها بسوی خدا بشمار است (۱۸۶)
- ۸ - اگر خداشناخته میشد ، بشر این همه گستاخ نبود (۱۸۶)
- ۹ - منطق خفای (۱۸۷)
- ۱۰ - جریان دائمی فیض الهی هر لحظه میتواند روح را تازه و شکوفان نماید (۱۸۷)
- ۱۱ - حکمت الهی باید بجوشد و بجویندگان آن برسد (۱۸۸)
- ۱۲ - دمی از روح الهی در انسان (۱۸۸)
- ۱۳ - عالی ترین و مستقیم ترین بانگ الهی در اعماق درون انسان (۱۸۸)
- ۱۴ - انسان باید بداند که بوسیله عامل مخفی کشیده میشود ، ولی قدرت هضم و درك آن عامل را ندارد (۱۸۸)
- ۱۵ - استحکام و عظمت شخصیت آدمی در نتیجه تکیه بر موجود برین (۱۸۹)
- ۱۶ - وحی و الهام (۱۸۹)
- ۱۷ - قرآن (۱۹۰)
- ۱۸ - بدون پذیرش موجود برین معرفت به طبیعت و ماورای طبیعت امکان پذیر نیست (۱۹۱)
- ۱۹ - تیری که پرتاب شده است ، تیراندازش را بجوئید (۱۹۱)

- ۲۰ - پیوستگی به منطقه جاذبه ربوبی در حالت انقطاع کلی (۱۹۱)
- ۲۱ - اراده متکی بواقع جوئی ، متصل به اراده خداوندی است (۱۹۱)
- ۲۲ - باخدا باشید تا احساس غربت نکنید (۱۹۲)
- ۲۳ - دردی تلخ تر از درد فراق الهی نیست (۱۹۲)
- ۲۴ - تقرب انسان به خداوند (۱۹۳)
- ۲۵ - اگر برای خدا باشیم ، خدا باما است (۱۹۵)
- ۲۶ - برگشت به درون پس از سیاحت در بیرون برای دریافت معیت (باخدا بودن) (۱۹۵)
- ۲۷ - انصراف از حاضر به غایب (۱۹۵)
- ۲۸ - ناتوانی کالبد مادی در مقابل تابش شعاع ربوبی (۱۹۵)
- ۲۹ - عدم استقلال وجود انسانی در مقابل وجود خداوندی هستی وابسته به هستی اصیل ، (۱۹۶)
- ۳۰ - آیا انسان خود را پرستش و سجده میکند ؟ (۱۹۷)
- ۳۱ - انا الحق ، لیس فی جبتی الا الله ، سبحانی ما اعظم شانی ، انا ربکم (۱۹۷)
- ۳۲ - من خدایم ! دو عنصر دارد : جهل به خدا و شناختن «من» (۱۹۸)
- ۳۳ - علت مقایسه انسان خود را باخدا (۱۹۹)
- ۳۴ - ارزش اتساب و مجاورت با حقیقت (۱۹۹)
- ۳۵ - تحفه ما انسانها بیارگاه ربوبی (۱۹۹)
- ۳۶ - توبه و بازگشت بسوی خدا (۲۰۰)
- ۳۷ - موجود برین جشن با عظمتی را در آغاز ابدیت برپا میکند و ماسایه‌ها بدنبال خورشیدها رهسپار آن جشن میگردیم (۲۰۱)
- ۳۸ - خدا دستگیر است ، این مائیم که خود را به کوری زده ایم و دستگیری او را نمی بینیم (۲۰۲)
- ۳۹ - عطا و بخشش خداوندی (۲۰۲)

- ۴۰ - حکمت امتحان و آزمایش (۲۰۲)
- ۴۱ - جبر و اختیار و قضا و قدر (۲۰۴)
- ۴۲ - جبر و اختیار و قضا و قدر از نظر جلال الدین مولوی (۲۱۲)
- ۴۳ - عبادات (۲۱۷)
- ۴۴ - شریعت و طریقت و حقیقت (۲۲۰)
- ۴۵ - معابد ، آیاماد و معبد حقیقی و مجازی داریم (۲۲۱)
- ۴۶ - شکرو سپاس (۲۲۱)
- ۴۷ - ذکر و نتایج آن (۲۲۲)
- ۴۸ - دین و ایمان و کفر (۲۲۲)
- ۴۹ - نیایش و آثار آن (۲۲۴)
- ۵۰ - دعا کردن را هم از خود او بیاموزید (۲۲۷)
- ۵۱ - گناه (۲۲۷)
- ۵۲ - شیطان (۲۲۹)

جهان هستی - انسان

- ۱ - بازیگری و تماشاگری انسان در جهان هستی (۲۳۴)
- ۲ - ای دمی از هستی ، هستی را نخواهی شناخت (۲۳۶)

طبیعت - انسان

- ۱ - همه جا جامی است در انتظار باده، بانگی است در انتظار گوش شنوا (۲۴۰)
- ۲ - جهان طبیعت برای گروهی سد غیر قابل نفوذ و برای گروهی دیگر در هائی است گشوده ببارگاه الهی (۲۴۰)
- ۳ - جوش و خروش طبیعت پاسخگوی جوش و خروش آدمی (۲۴۰)
- ۴ - جهان طبیعت برای انسان چون آستانه ایست برای ابدیت (۲۴۱)
- ۵ - گفتگوئی با طبیعت (۲۴۲)

ماورای طبیعت - انسان

- ۱ -- گرایش به ابدیت (۲۴۴)
- ۲ -- نغمه‌های بالا از جاذبه‌های و الاثر طنین انداز میشود (۲۴۴)

طبیعت - ماورای طبیعت - انسان

- ۱ - انسان حلقه اتصال طبیعت و ماورای طبیعت (۲۴۶)
- ۲ - تن در طبیعت ، جان در ماورای طبیعت (۲۴۶)
- ۳ - پروبال زدن جان آدمی برای پرواز به ملکوت بافرورفتن چنگال‌های کالبد مادی اودر جهان ماده (۲۴۶)
- ۴ - جهان طبیعت برای انسان چون آستانه ایست برای ابدیت (۲۴۷)

طبیعت و ماورای طبیعت

- ۱ -- عظمت و ارزش جهان طبیعت از نسیمی است که از ماورای طبیعت وزیدن گرفته است (۲۵۰)
- ۲ -- طبیعت و ناچیزی آن در مقابل ماورای طبیعت و تنوع صورت‌ها و ماهیات در آن دو قلمرو (۲۵۰)
- ۳ -- آیا طبیعت می‌تواند بنفسه نشان‌دهنده ماورای طبیعت بوده باشد؟ (۲۵۱)
- ۴ -- معجزه (۲۵۱)
- ۵ -- چراغ فروزانی که در گذرگاه بشریت میدرخشد (۲۵۲)
- ۶ -- نارسائی صورت‌ها و ظواهر «طبیعی» از نشان دادن واقعیات پشت پرده «ماورای طبیعت» (۲۵۳)
- ۷ -- بت‌ها و خدایان (۲۵۴)

انسان - اجتماع

- ۱ - اصول اساسی تعلیم و تربیت (۲۵۶)
- ۲ - فواید تشبیه و تمثیل و تنظیر و تجسیم در تعلیم و تربیت (۲۵۹)
- ۳ - در خانه اگر کس است يك حرف بس است (۲۶۰)
- ۴ - پند و اندرز (۲۶۰)
- ۵ - تبهکاری و تبهکاران (۲۶۱)
- ۶ - مکتب‌های بشری روشنائی‌ها دارد و تاریکی‌ها ، روشنائی‌هایش را ما می‌فهمیم ، تاریکی‌هایش را آینده یا بزرگان ما (۲۶۴)
- ۷ - جنون طغیان بر مقررات (۲۶۴)
- ۸ - نادانان دشمنان دانا یان (۲۶۵)
- ۹ - در منطق خود باختگان دیوانه ، حقیقت گرایان دیوانه هستند (۲۶۵)
- ۱۰ - حسادت بر کلوخ پاره‌ها (انسان‌های غوطه ور در لجنزار طبیعت) (۲۶۶)
- ۱۱ - این هم يك معمای ناگشودنی: گام‌های مثبت برای فرار از منفی‌ها (۲۶۶)
- ۱۲ - وطن چیست ؟ آیا حب الوطن مطلوب مطلق است ؟ (۲۶۷)
- ۱۳ - فرزندان و پدران (۲۶۷)
- ۱۴ - فرزندان قرن بیستم در برابر انسان بازان انسان زده !! (۲۶۸)
- ۱۵ - اصول اساسی اقتصاد (۲۶۸)
- ۱۶ - اصول اساسی مسائل اجتماع (۲۷۱)
- ۱۷ - ملاك اتحاد انسان‌ها (۲۹۶)
- ۱۸ - وصول به مشترك به حذف خصوصیات افراد نیازمند است (۲۹۶)
- ۱۹ - ملاك تضاد كشنده انسانها « صف آرائی خودهای طبیعی » (۲۹۷)
- ۲۰ - اگر سکنجین لازم دارید ، هر چه مخالفین شما سر که توی شیشه سکنجین شما بریزند ، شما هم غسل آن را زیاد کنید و شیشه را نشکنید (۲۹۸)

- ۲۱ - اگر مالک خود باشیم ، بنده هیچ موجودی جز خدا نخواهیم بود (۲۹۸)
- ۲۲ - یاران یکدل و یکجان کتابهای گشوده در مقابل یکدیگرند (۲۹۸)
- ۲۳ - علت مفاسد راریشه کن کنید ، زیرا گلاویزی با معلومات نتیجه‌ای ندارد (۲۹۹)
- ۲۴ - صورت و کلام و کردار ناشایست را میتوان باصورت و کلام و کردار شایسته دیگران اصلاح کرد (۲۹۹)
- ۲۵ - نمیدانم‌های مراملامت مکن ، زیرا انعکاسی ازحالت روانی توانسان هست است (۲۹۹)
- ۲۶ - وجدان جهانی (۳۰۰)

انسان و زندگی ، ادب و اخلاق و هدف زندگی

- ۱ - زندگی وابسته و زندگی مستقل (۳۰۲)
- ۲ - تقاطع ماده و حیات طبیعی مزاحم حیات ناب آدمی (۳۰۲)
- ۳ - زندگی حقایقی را از پشت پرده بیرون میآورد که هدف گیری ما آنها را در بر نداشته است (۳۰۲)
- ۴ - زمینه زندگانی هر کس در موقعیت مخصوص بخود میگردد (۳۰۳)
- ۵ - منطق زندگی و ایده آل تکاملی آن (۳۰۴)
- ۶ - زندگانی حقیقی بدون تلخیها امکان ناپذیر است . (۳۰۶)
- ۷ - فلسفه و هدف زندگی (۳۰۶)
- ۸ - بهم خوردن تصمیم ها گاهی ، و موفقیت به اجرای آنها گاهی دیگر ، دوبال زندگی است (۳۱۰)
- ۹ - زندگی کورانه (۳۱۰)
- ۱۰ - امید عنصر زندگی ، یاس و نومیدی ویرانگر آن (۳۱۱)
- ۱۱ - هیچ مغز نرومندی نمیتواند از عهده محاسبه همه عوامل و رویدادهای زندگی برآید (۳۱۲)
- ۱۲ - نتیجه ندامت ها در زندگانی «۳۱۲»
- ۱۳ - نقش رؤیاها و تخیلات در توسعه قفس زندگانی (۳۱۳)
- ۱۴ - ادب و اخلاق «۳۱۳»
- ۱۵ - کیفر و نتیجه کردارها (۳۱۷)
- ۱۶ - پلیدی و طهارت زندگی (۳۱۸)
- ۱۷ - مادامیکه در حال مستی بسر میبرید ، میدانم ها و نمیدانم ها شایسته درك شما نخواهد بود «۳۱۸»
- ۱۸ - نتیجه نیروی دروغین ، کار دروغین است . (۳۱۹)

- ۱۹ - دام درونی و دام بیرونی (۳۱۹)
- ۲۰ - سخن پردازی ها سد راه حقایق در زندگی هشیارانه (۳۱۹)
- ۲۱ - سخن و نقش الفاظ در حیات انسانها (۳۲۰)
- ۲۲ - سخن و اندیشه (۳۲۱)
- ۲۳ - شباهتی میان لفظ و معنی و جسد و روح (۳۲۲)
- ۲۴ - راست و دروغ و شوخی (۳۲۲)
- ۲۵ - این هم نوعی از زندگی که : از این در رانده . از آن در مانده ، بسوز و تباہ شو ! (۳۲۴)
- ۲۶ - به چاه افتادن نابینایان جای شگفتی نیست ، شگفت انگیز آنست که بینائی در چاه سرنگون شود ! (۳۲۴)
- ۲۷ - حیلہ گری ها و مکر پردازی ها در زندگی (۳۲۴)
- ۲۸ - تکاپوی مستمند به عشق خروشان از جان ، غیر از فرار ناشی از بیم و هراس است (۳۲۵)
- ۲۹ - چنان نیست که هر چه را دارید بتوانید از آن بهره مند شوید (۳۲۶)
- ۳۰ - غفلت و اشتباه و فراموشی ، معلول اهمیت ندادن به موضوع است (۳۲۶)
- ۳۱ - هدف و وسیله (۳۲۶)
- ۳۲ - چیزی را که نداریم نمیتوانیم بکس دیگر بدهیم (۳۲۷)
- ۳۳ - حوادث روزگاران لابلای سطوح انسانی را باز میکند (۳۲۷)
- ۳۴ - وجود صفات برجسته در انسان ، غالباً او را در ارزیابی خویشتن به اشتباه می اندازد (۳۲۸)

انسان و عوامل رشد و کمال ، اولیاء الله و رشد یافتگان

- ۱ - آن درك كمالی را كه خداوند در درون ما بجریان انداخته و میل ما را بر آن انگیخته است ، استعداد بدست آوردن آن را نیز بما داده است (۳۳۰)
- ۲ - عامل و فریاد و گرایش به اعتلا و کمال از کجا سر ایزر میشود ؟ (۳۳۰)
- ۳ - ایده آلیستی و رئالیستی در تحول های روبه اعتلاء (۳۳۱)
- ۴ - مقیاس سنجش ها را منحرف نکنیم (۳۳۱)
- ۵ - کمال و تکامل و رکود و نقص (۳۳۲)
- ۶ - راه و مقصد (۳۳۸)
- ۷ - آب حیات ابدیت در جویبار وجود شما در جریان است ، خود را بآن نزدیک کنید (۳۳۹)
- ۸ - از آب حیات گل نسازید (۳۳۹)
- ۹ - در راه تکامل علت مفاسد را ریشه کن کنید ، زیرا گلاویزی با معلومات نتیجه ای ندارد (۳۴۰)
- ۱۰ - آنجا که تسلیم شدن روح در مقابل عظمت ، بزرگترین سازندگی را بدنبال می آورد (۳۴۰)
- ۱۱ - رهبر و مربی روحی و نقش اساسی آن در زندگانی تکاملی انسانها (۳۴۰)
- ۱۲ - اگر تشنگی خود را دریابید ، آب حیات از همه جهات میجوشد (۳۴۴)
- ۱۳ - همواره در فکر زنده کردن وزنده نگه داشتن خود باشید (۳۴۴)
- ۱۴ - تعهد و مسئولیت و تکلیف (۳۴۷)
- ۱۵ - احساس احتیاج مقدمه کمال (۳۵۰)
- ۱۶ - رهائی از خس و خاشاک طبیعت ، مقدمه ای بر صعود جان آدمی

به عالم بالا (۳۵۱)

۱۷ - وقتی که احساس کردید راه منحرف می روید ، لجاجت نکنید و برگردید (۳۵۲)

۱۸ - نمود و حقیقت و واقعیت (۳۵۲)

۱۹ - برای پاسخ هر سؤال ، نخست اطلاعی از منشأ بروز آن سؤال بدست بیاورید (۳۵۳)

۲۰ - در مسیر تکاملی خود ، به قضاوت نا بجای میخکوب شدگان اهمیت ندهید (۳۵۴)

۲۱ - جمال و جلال هندسه کلی هستی برای کسی است که دارای چشم و عقل بوده باشد (۳۵۴)

۲۲ - کار گاه کالبد مادی و محصول شایسته آن (۳۵۴)

۲۳ - اگر خواب بدیدگان شما چیره شود ، لا اقل بر سر کاروانیان هشیار بشریت که در گذرگاه کمال راه در می نوردند ، بخوایید (۳۵۵)

۲۴ - حقیقت آزادی و مقدمه و خواص آن (۳۵۵)

۲۵ - اگر مالک خود باشیم بنده هیچ موجودی جز خدا نخواهیم بود (۳۵۷)

۲۶ - امتزاج و هماهنگی پدیده ها و نیرو های مختلف روانی در ارواح رشد یافته (۳۵۷)

۲۷ - از سود جوئی تا پاکبازی (۳۵۷)

۲۸ - اصالت با نیت است نه با صورت کار (۳۵۷)

۲۹ - لزوم تعادل در نیروها (۳۵۹)

۳۰ - پست قربانی عالی (۳۵۹)

۳۱ - خیر و شر و نیک و بد و زشت و زیبا (۳۵۹)

۳۲ - عرفان و خوف و رجا (۳۶۱)

- ۳۳ - پیامبر و پیامبری (۳۶۱)
- ۳۲ - ولایت و امامت و خلافت و مباحث مربوط به خاندان عصمت (۳۶۶)
- ۳۵/۱ - علی ابن ابیطالب علیه السلام کیست ؟ (۳۶۸)
- ۳۵/۲ - حسین علیه السلام کیست (۳۷۰)
- ۳۶ - شفاعت (۳۷۱)
- ۳۷ - دریافت واقعیات با وسائط حقیقی آنها (۳۷۲)
- ۳۸ - طی کردن يك منزل در راه حقیقت بهتر از طی کردن صد منزل در راه حقیقت نماهاست (۳۷۲)
- ۳۹ - اولیاء الله و رشد یافتگان (۳۷۳)
- ۴۰ - مطرح نشدن ظواهر برای اولیاء الله نه از روی نادانی به آنها است (۳۷۵)
- ۴۱ - نیست ها را کنار بگذار و در هست ها بیاندیش (۳۷۵)
- ۴۲ - ملامت به نمیدانم های من ممکن، زیرا انعکاسی از حالت روانی تو انسان مست است (۳۷۶)
- ۴۳ - ای انسان پست ، آیا دو جهان هستی فدای هدف پست تو است ؟ (۳۷۶)
- ۴۴ - کرمی که در لجن میلولد، از درك و خواستن عظمت و زیبائی گلشن ها بیگانه است (۳۷۶)
- ۴۵ - اگر هشیار باشیم، همه جا جامی است در انتظار باده ، بانگی است در انتظار گوش شنوا (۳۷۷)
- ۴۶ - صورت و کلام و کردار ناشایست را میتوان با صورت و کلام و کردار شایسته دیگران اصلاح کرد (۳۷۷)
- ۴۷ - شراره موقت نمیتواند چراغی فراراه دورودراز و پیرسنگلاخ مقصد ایده آل بوده باشد (۳۷۷)
- ۴۸ - چراغی را که با نور الهی فروزان است ، با شیشه شفاف پر

از بول مقایسه نکنید (۳۷۸)

۴۹ -- بینوا انسان‌هایی که حقیقت را باخود دارند و از آن بیخبرند
و دیگران از آن حقیقت برخوردار میگردند (۳۷۸)

۵۰ -- میوه‌های شاداب هستی و سیب‌های پوسیده زندگی طبیعی (۳۷۹)
۵۱ -- پس از غوطه خوردن در اقیانوس، آرزوی قطره یعنی چه؟ (۳۷۹)
۵۲ -- تکاپو و کوشش و مباحث مربوط به تسلیم و توکل (۳۷۹)
۵۳ -- جویندگی جدی دلیل وجود واقعیت مطلوب است (۳۸۲)
۵۴ -- ناگواری‌های مادی را تحمل کنید و نگذارید روح آسیب ببیند (۳۸۵)
۵۵ -- راه پای سالکان را بامسیر ساقط شدگان در زباله‌دان تاریخ
اشتباه نکنید (۳۸۵)

۵۶ -- در خارستان پرسنگلاخ زندگی قدم با احتیاط و فروتنانه بردارید (۳۸۵)
۵۷ -- روزی دیده باز کنید که دیده‌وری سودی داشته باشد (۳۸۶)
۵۸ -- شما که در کاوش از جهان طبیعت روزنه‌هایی بماورای طبیعت
می‌بینید، چرا مانند موش از ترس روشنایی فرار میکنید؟! (۳۸۶)
۵۹ -- در اختلاف الفاظ نایستید و رو به حقیقت بروید (۳۸۶)
۶۰ -- صورت پرستی انسان عامل محرومیت او از واقعیات (۳۸۷)
۶۱ -- آراستن گورهای تیره چه سودی بحال جان‌های تیره در
زیر خاک خواهد داشت؟ (۳۸۷)

۶۲ -- صورت و ظاهر در اختیار کسی است که حقیقت در اختیار اوست (۳۸۸)
۶۳ -- آینه درون آدمی بایستی نشان‌دهنده حقایق بوده باشد (۳۸۸)
۶۴ -- تن آدمی می‌گردد، جان را منظور بدارید (۳۸۹)
۶۵ -- خود را بشناس و خود را دریاب (۳۸۹)
۶۶ -- نویسنی و نوگرایی (۳۹۱)

- ۶۷ - زمان زده نباشیم (۳۹۳)
- ۶۸ - عاقبت بین باشید (۳۹۳)
- ۶۹ - کج مباش تا کج نبینی (۳۹۴)
- ۷۰ - اگر سکنجبین لازم دارید ، هر چه مخالفین شما سر که نوی
شیشه سکنجبین بریزند ، شما غسل آن را زیاد کنید و شیشه را نشکنید (۳۹۴)
- ۷۱ - مقدمات و عوامل پیروزی (۳۹۵)
- ۷۲ - نگذارید مهر خدایی بر گوش و دیده شما زده شود (۳۹۶)
- ۷۳ - تزکیه نفس و ریاضت (۳۹۷)
- ۷۴ - در گذرگاه بینهایت سلوک به آستان ربوبی هرگز توقف نکنیم (۳۹۷)
- ۷۵ - در حوزه جاذبیت موضوعات جالب ، شخصیت خود را نبازید (۳۹۸)
- ۷۶ - مهاربندی بر تمایلات نفسانی برای تکامل روحی (۳۹۸)
- ۷۷ - زندان مادیات را برای خود تنگتر نکنید (۳۹۸)
- ۷۸ - واقعیات را در تاریکی لمس میکنیم (۳۹۹)
- ۷۹ - چنین نیست که هر چه را بخواهید بتوانید آن را بدست بیاورید (۳۹۹)
- ۸۰ - اراده متکی به واقع جوئی ، متصل به اراده خداوندی است (۳۹۹)
- ۸۱ - مقایسه عجز و حیرت نهائی رشدیافتگان با آرامش روانی پیرزنان (۴۰۰)
- ۸۲ - یاران یکدل و یکجان در راه تکامل ، کتابهای گشوده در
مقابل یکدیگرند (۴۰۰)
- ۸۳ - نفحات کمال بخش رحمانی (۴۰۱)
- ۸۴ - ای همدم روح لقمانی ، اسیر لقمه مباش (۴۰۱)
- ۸۵ - کمیابی انسانهای رشد یافته (۴۰۱)

برخی از اصول و مسائل فلسفی

- ۱ - غائله و تناقضات مکتب‌های بشری را چگونه برطرف میکنند؟ (۴۰۴)
- ۲ - واقعیت گرایی و من گرایی و مجموع گرایی در اختلاطی از من و جز من
درئالیسم و ایده‌آلیسم و اگویسم فلسفی، (۴۰۴)
- ۳ - نسبیت و مطلق (۴۰۶)
- ۴ - علت و معلول و علیت (۴۰۶)
- ۵ - علت و معلول و علیت و نظر جلال الدین در باره آنها (۴۰۹)
- ۶ - ارزش‌ها و نسبیت آنها (۴۱۲)
- ۷ - کیفیت کمیت (۴۱۲)
- ۸ - تضاد (۴۱۳)
- ۹ - تضاد از نظر جلال الدین (۴۱۵)
- ۱۰ - عدم و معانی آن (۴۱۹)
- ۱۱ - ثابت و متغیر (۴۲۰)
- ۱۲ - زمان و بعد و عدد و پیش و پس و کوچک و بزرگ مفاهیم انتزاعی مجرای طبیعت است (۴۲۱)
- ۱۳ - رجوع هر شیئی به اصل خود (۴۲۵)
- ۱۴ - وجوب، امکان، امتناع (۴۲۵)
- ۱۵ - عمل و عکس العمل (۴۲۵)
- ۱۶ - موج (۴۲۶)
- ۱۷ - جزء و کل، جزئی و کلی (۴۲۷)
- ۱۸ - جزء و کل از نظر جلال الدین مولوی (۴۲۸)
- ۱۹ - سنخیت‌ها و پیوستگی‌ها (۴۲۹)
- ۲۰ - وحدت، کثرت، وحدت گرایی (۴۳۰)

پنجاه و چهار

- ۲۱ - بیصورتی منشأ همه صورت‌ها (۳۳)
- ۲۲ - فاعل «کننده کار» در کارگاه (۴۳)
- ۲۳ - بدون پذیرش موجودترین ، معرفت به طبیعت و ماورای طبیعت امکان ناپذیر است (۴۳۳)
- ۲۴ - شانس و بخت و اتفاق (۴۳۴)
- ۲۵ - نفس اول راند بر نفس دوم ، چه معنا میدهد ؟ (۴۳۴)
- ۲۶ - حقیقت و معنا در زندان کالبد‌های مادی و قراردادی و برتری معنا از کمیت‌ها و کیفیت‌ها (۴۳۴)
- ۲۷ - مثل افلاطونی (۴۳۶)
- ۲۸ - تیری که از کمان جست بر نمیگردد (۴۳۶)
- ۲۹ - فنا و بقا (۴۳۷)

پایان

۹ / تیر ماه / ۱۳۵۴

تهران

خدا

يك - لفظ جلاله الله

معنى الله گفت آن سيبويه يؤلهون فى الحوائج هم لديه

۱ - بحثى مختصر در معنای لفظ جلاله : الله

د ۴ ج ۱۰ ص ۱۲۲



دو - شناسائی حصولی (تصور) ذات خدا و بیان کیفیت انجذاب
ببارگاه او امکان پذیر نیست .

لور حق را نیست ضدی در وجود تا بضد او را توان پیدا نمود

۲ - چرا حقیقت خدا شناخته نخواهد شد ؟

د ۱ ج ۱ ص ۵۱۹

وهم مخلوق است و مولود آمده است جان نژائیده است و اولم یولد است

۳ - هر چه که در اندیشه بعنوان خدا تصور شود آن زائیده اندیشه است و

خدا نیست .

د ۱ ج ۲ ص ۳۱۴

در بیان ناید جمال خال او هر دو عالم چیست ؟ عکس خال او

چونکه من از خال خوبش دم زدم نطق می خواهد که بشکافد تنم

۴ - می خواهم برای تفاهم ، جهان را به خال صورت « او » تشبیه کنم و در باره

این زیبایی گفته کو کنم ، ولی کالبد مادی ام تحمل این سخن با عظمت را ندارد .

د ۲ ج ۳ ص ۱۸۱

دید موسی يك شبانی را به راه
۵ - مغز شبان هم نقشه موسی بن عمرایی کشد .

د ۲ ج ۴ ص ۳۰۹

هرچه اندیشی پذیرای فناست
۶ - مغز خود را برای دریافت ابدیت خسته و فرسوده نکنید .

د ۲ ج ۵ ص ۴۰۵

زین وصیت کرد مارا مصطفی
بحث کم جوئید در ذات خدا
آنکه در ذاتش تفکر کرد نیست
درحقیقت آن نظر در ذات نیست
هست آن پندار او ، زیرا براه
صد هزاران پرده آمد تا اله
۷ - بحث و اندیشه و گفتگو در ذات خداوندی جز دوری از او و گمراهی
نتیجه دیگری دربر ندارد .

د ۴ ج ۱۱ ص ۶۹

۸ - بنابراین آیا راهی برای خدایا بی وجود دارد ؟

د ۴ ج ۱۱ ص ۷۱



سه - مباحث مشروح درباره برهان وجوبی (کمالی) دکارت در اثبات
وجود خداوندی

هم از آنسو جو جواب ای مرتضی
کاین سؤال آمد از آنسو مرتضی
این دعا هم بخشش و تعلیم تست
ورنه در گلخن گلستان از چه رست
۹ - برهان وجوبی (کمالی) برای اثبات وجود خداوند

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۸

۱۰ - ریشه تاریخی برهان وجوبی

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۹

۱۱ - دلیلی بر نبودن خدا وجود ندارد

د ۶ ج ۱۴ ص ۲۰

۱۲ - همهٔ انسانها در حال اعتدال روانی توجّه به مفهوم خدا دارند .

د ۶ ج ۱۴ ص ۲۳

۱۳ - مفهومی که بعنوان خدا مورد توجه ماست چه مفهومی است ؟

د ۶ ج ۱۴ ص ۲۴

۱۴ - موجود کامل باید واقعیت داشته باشد .

د ۶ ج ۱۴ ص ۲۶

چهار - اعتراضات :

۱۵ - توجه به خدا خیالی بیش نیست !

د ۶ ج ۱۴ ص ۲۷

۱۶ - شاید ذهن ما در تصور خدا بازیگری انجام میدهد .

د ۶ ج ۱۴ ص ۲۹

۱۷ - مردم عامی چنین توجّه‌ی را ندارند

د ۶ ج ۱۴ ص ۳۱

۱۸ - نظریهٔ بی محاسبهٔ راسل در بارهٔ این برهان

د ۶ ج ۱۴ ص ۳۲

۱۹ - سیستم برهان وجوبی غیر از سیستم قیاسی ارسطو است .

د ۶ ج ۱۴ ص ۳۲



پنج - خدا شناسی

چیست توحید خدا آموختن خویشتن را پیش واحد سوختن

۲۰ - فراگیری توحید واقعی عبارتست از گذشتن از خود در مقابل خدا .

د ۱ ج ۲ ص ۴۱۱

نامصور یا مصور گفتنت باطل آمد بی زصورت رستنت

۲۱ - خواه موحد باشی و خواه مشبه ، تا از صورت و ظاهر نگذری نتیجه‌ای

از گرایش الهی نخواهی برد .

د ۲ ج ۳ ص ۱۱۴

گر پیرسی گبر را کاین آسمان آفریده کیست وین خلق جهان ؟
گوید او کاین آفریده آن خدا است کافرینش بر خدائیش گو است
کفر و ظلم و استم بسیار او هست لایق با چنین اقرار او ؟!
هست لایق با چنین اقرار راست آن فضیحتها و آن کردار کاست !

۲۲ - اعتقاد بخداوندی که نقشی در زندگی معتقد ندارد ، اعتقاد نیست ،
بلکه نوعی از پدیده های درونی است که ما آن را تشریفات روانی مینامیم .

د ۵ ج ۱۱ ص ۶۱۲

۲۳ - قهرکنندگان شخصی

د ۵ ج ۱۱ ص ۶۱۴

۲۴ - قهرکنندگان مکتبی

د ۵ ج ۱۱ ص ۶۱۴

هر که بر شمع خدا آرد تفو شمع کی میرد ز سوز یوز او
چون تو خفاشان بسی بینند خواب کاین جهان ماند یتیم از آفتاب

۲۵ - اگر کسی پیدا شود که برای پیدا کردن خدا تمام جهان هستی را بگردد
و تمام کتاب ها را که درباره اثبات خدا و رابطه او با مخلوقاتش نوشته شده است بخواند
و میلیارد ها سال هم در موضوع خدا بپاندیشد ، مادامیکه نفهمد که در یادگیری نخستین
القبای خدایابی باید از مرحله خفاش بودن بگذرد ، به کمترین نتیجه ای دست
نخواهد یافت .

د ۶ ج ۱۴ ص ۶۰

۲۶ - این است منطق خفاش نازنین

د ۶ ج ۱۴ ص ۶۱

۲۷ - شما انسانها چه پاسخی به این منطق خفاش تهیه کرده اید؟

د ۶ ج ۱۴ ص ۶۲



شش - ممدوح حقیقی بیش از يك موجود نیست

مدح ها شد جملگی آمیخته کوزه ها دريك لکن در ریخته

زانکه خود ممدوح جز يك بیش نیست کیش ها زین روی جز يك کیش نیست

۲۸ - مدح و ثنای واقعی انسانها متعلق به ممدوح حقیقی است، از اینراه

همه مذاهب با یکدیگر اتحاد دارند.

د ۳ ج ۷ ص ۴۹۰



هفت - تعبیر علت درباره خدا صحیح نیست

چار طبع و علت اولی نیم در تصرف دائماً من باقیم

۲۹ - بکار بردن علت اولی درباره خدا غلط است.

د ۲ ج ۴ ص ۲۰۲

۳۰ - خدا علت نیست

د ۲ ج ۴ ص ۲۰۳

۳۱ - مفهوم علت چه مراحلی را در ادراکات انسانی عبور کرده است؟

د ۲ ج ۴ ص ۲۰۶

۳۲ - پس خداوند علت اولی نیست.

د ۲ ج ۴ ص ۲۱۲

کار من بی علت است و مستقیم نیست تقدیرم بعلت ای سقیم

عادت خود را بگردانم بوقت این غبار از پیش بنشانم بوقت

۳۳ - کار خدا بی علت است چه معنا دارد؟

د ۲ ج ۴ ص ۲۱۳



هشت - تنها خدا است که مورد حسادت قرار نمی گیرد

زانکه کس را از خدا عاری نبود حاسد حق هیچ دیناری نبود
۳۴ - از آنجهت که از عظمت مقام ربوبی هیچکس احساس تنگ نمیکند
لذا کسی نمیتواند به خدا حسادت بورزد؟

د ۲ ج ۳ ص ۴۰۵



نه - خدا و صفات او

با چنان قادر خدائی کز عدم صد چو عالم هست گرداند بدم
۳۵ - ناچیزی آفرینش در مقابل توانائی خدا .

د ۱ ج ۱ ص ۲۵۴

قطره ای کان در هوا شد یا که ریخت از خزینة قدرت تو کی گریخت
۳۶ - هیچ موجود و رویدادی نمی تواند از حیطة سلطه خداوندی بیرون رود.

د ۱ ج ۱ ص ۸۱۲

حلم ایشان کف بحر حلم ماست کف رود آید ولی دریا بجاست
۳۷ - حلم خداوندی قابل مقایسه با حلم انسانها نیست .

د ۱ ج ۲ ص ۲۸۴

گنج مخفی بد زیری چاک کرد خاک را تابان تر از افلاک کرد
۳۸ - آیا خدا يك گنج پنهانی بود که برای شناساندن خود جهان را آفرید؟

د ۱ ج ۲ ص ۳۵۹

گنج مخفی بدز پری جوش کرد خاک را سلطان اطلس پوش کرد
۳۹ - آیا خداوند از شدت عظمت مانند گنج نهان بود که لبریز گشته و
موجودات را آفریده است؟

د ۱ ج ۲ ص ۳۶۲

گرچه غالب دارم اندر بذل فضل گاهگاهی هم کنم از عدل فضل

۴۰ - توجه بفضل الهی نباید ما را از عدالت مطلقه او غافل کند .

د ۱ ج ۲ ص ۴۲۳

از صفت و زحال چه زاید؟ خیال و آن خیالش هست دلال و صال

۴۱ - توجه انسانها به حق جل و علامیتواند وجود او را اثبات کند . (اشاره مختصر به برهان دکارت) .

د ۱ ج ۲ ص ۶۰۷

رخت خود را من زره برداشتم غیر حق را من عدم انگاشتم

۴۲ - تمایل خود را از ظواهر فریبای زندگانی ببریم ، آنگاه خواهیم دید که غیر از حق تعالی هیچ چیز دارای موجودیت قابل تکیه نمی باشد .

د ۱ ج ۲ ص ۷۵۱

آن که بی جفت است و بی آلت یکی است در عدد شکست آن يك بی شکست

۴۳ - واحد حقیقی جز آن موجود برتر وجود ندارد .

د ۲ ج ۳ ص ۲۱۷

ما بری از پاک و ناپاکی همه از گرابجانی و چالاکی همه

۴۴ - خدا مافوق این پاکیها و ناپاکیهاست که تصور می کنیم .

د ۲ ج ۴ ص ۳۳۷

صنع بیند مردم محجوب از صفات در صفات آنست کاوگم کرد ذات

۴۵ - کسی که حق را نمی بیند در نشانها و صفات او در مانده است .

د ۲ ج ۵ ص ۲۹۴

اسم مشتق است زاوصاف قدیم نی مثال علت اولی سقیم

ورنه تسخر باشد و طنز و دها کر را سامع ضریبری راضیا

۴۶ - آیا تمام اوصاف خداوندی مستند به صفات ذاتی و قدیمی اوست ؟

د ۴ ج ۹ ص ۳۶۴

گفت شه حکمت در اظهار جهان آنکه دانسته برون آید عیان

۴۷ - با آفرینش جهان ، معلوم خداوندی به تحقق میرسد .

د ۲ ج ۳ ص ۵۱۰

حق محیط هر دو آمدای پسر و اندارد کارش از کار دگر

احاطه علم خداوندی

د ۱ ج ۱ ص ۶۶۲

۴۸ - نه داخل این عالم است نه خارج ، نه فوق نه تحت ، نه متصل و نه منفصل

د ۵ ج ۱۲ ص ۳۱۳



ده - عدل و لطف و اصلاح

آن خدائی که فرستاد انبیا نی به حاجت بل بفضل کبریا

۴۹ - قاعده عدل .

د ۲ ج ۳ ص ۴۷۲

۵۰ - يك توضیح نهائی در باره نظریه اشاعره در مورد عدل .

د ۲ ج ۳ ص ۴۷۴

۵۱ - قاعده لطف .

د ۲ ج ۳ ص ۴۷۷

۵۲ - عقاید اشاعره بطور اجمال .

د ۲ ج ۳ ص ۴۸۱

۵۳ - عقاید معتزله بطور اجمال .

د ۲ ج ۳ ص ۴۸۲

۵۴ - قاعده اصلاح

د ۲ ج ۳ ص ۴۸۲

۵۵ - تعریف لطف

د ۲ ج ۳ ص ۴۸۳

۵۶ - تقسیم سه گانه لطف

د ۲ ج ۳ ص ۴۸۵

۵۷ - دلیل لزوم لطف بر خداوند

د ۲ ج ۳ ص ۴۸۵

۵۸ - نتایجی که از قاعده لطف گرفته میشود

د ۲ ج ۳ ص ۴۸۶

۵۹ - تحقیقی در باره قاعده لطف

د ۲ ج ۳ ص ۴۸۷

۶۰ - تحقیقی در باره قاعده اصلح

د ۲ ج ۳ ص ۴۹۰

نقش کژمر دیدم اندر آب و گل چون ملایک اعتراضی کرد دل

که چه مقصود است نقشی ساختن و اندر آن تخم فساد انداختن!

۶۱ - آیا فسادی که در روی زمین دیده میشود مستند به خداست؟

د ۲ ج ۴ ص ۳۷۶

۶۲ - عدالت الهی از دیده گاه انسانها

د ۲ ج ۴ ص ۳۷۷

۶۳ - تنوع و ارتباط اشیاء با یکدیگر

د ۲ ج ۴ ص ۳۷۸

۶۴ - جلوه های مختلف نظم .

د ۲ ج ۴ ص ۳۷۹

۶۵ - نظم برای جهان (بدون خود) همان عدالت برای جهان (با خود)

نامیده میشود .

د ۲ ج ۴ ص ۳۸۰

۶۶ - هر انسان که دارای (خود) است بجهت معلومات و گرایش مخصوصی که دارد برای عدالت مفهوم خاصی را تعیین خواهد کرد .

د ۲ ج ۴ ص ۳۸۱

۶۷ - (خودهای) طبیعی نظم درهستی و عدالت در انسانها را مستند به گرایش طبیعی ، و (خود) های عالی ورشد یافته با پیشرفت در رشد ، نظم را به واقعیت خود و عدالت را به گسترش ایده آل مستند میکنند .

د ۲ ج ۴ ص ۳۸۳

۶۸ - هیچکس سر راه پیروزی من نایستد !!!

د ۲ ج ۴ ص ۳۸۴

۶۹ - هر چه که جنبه تماشاگری انسان صحیح و گرایش او به ایده آل بیشتر بوده باشد، نظم و عدالت قیافه درخشانتری به او نشان میدهند .

د ۲ ج ۴ ص ۳۸۵

۷۰ - برای موجودیت انسان يك میانگین (او پتیموم) فرض می کنیم ، سپس عدالت را روی آن محاسبه می کنیم !! .

د ۲ ج ۴ ص ۳۸۷

۷۱ - تماشاگری حقیقی و گرایش ایده آل

د ۲ ج ۴ ص ۳۸۷

۷۲ - راد مردان تاریخ بشری هر گونه تلخی ها و شکنجه ها را تحمل نموده ، ولی در عدالت الهی کوچکترین تردید نکرده اند .

د ۲ ج ۴ ص ۳۸۹

۷۳ - این يك اشتباه بزرگ است که گرایش ایده آل را از دست بدهیم ، سپس در وظیفه تردید کنیم و چنین نتیجه بگیریم که عدالت الهی مورد تردید است .

د ۲ ج ۴ ص ۳۹۲

۷۴ - جلوه‌گاه عدالت الهی برای (خود عالی) مرکب از ماشین تعبیه شده حوادث و رانندگی (خود عالی) است .

د ۲ ج ۴ ص ۳۹۴

۷۵ - قناعت به آنچه که هست و تماشاى مختل شدن هندسه الهی که جانهای آدمیان عالی‌ترین جلوه آنست مبارزه با عدالت الهی است .

د ۲ ج ۴ ص ۳۹۵

۷۶ - سرنوشت انسانی عبارت از يك نقشه با نقاط و خطوط و اشکال ثابت نیست

د ۲ ج ۴ ص ۳۹۶

۷۷ - حرکت دائمی جهان هستی استمرار آفرینش و نظارت آفریننده را اثبات میکند .

د ۲ ج ۴ ص ۳۹۶

۷۸ - حرکت و کوشش انسانها بطور دائمی و استمرارى در نقشه هستی .

د ۲ ج ۴ ص ۳۹۸

۷۹ - سرنوشت هستی یا نقشه کلی الهی محصولی از ترکیب ثابت و متغیر که دوزد مخالف‌اند ، می‌باشد .

د ۲ ج ۴ ص ۳۹۹

۸۰ - در نقشه الهی نقص‌های عضوی و روانی و سایر ناملایمات را چگونه میتوان تفسیر و توجیه کرد؟ و نتیجه‌گیری از میانگین قرار دادی

د ۲ ج ۴ ص ۴۰۰

۸۱ - بی‌نیازی خداوند از غرض ورزی

د ۲ ج ۴ ص ۴۰۳

۸۲ - ستمکاری، درباره خداوند قابل تصور نیست .

د ۲ ج ۴ ص ۴۰۳

۸۳ - بنیاد زندگی به حداقل حیات همان اهمیت را میدهد که به حداکثر آن.

د ۲ ج ۴ ص ۴۰۴

۸۴ - آیا خاموش شدن شعله فروزان حیات مخصوصاً با دست نیرومندان یا

عوامل طبیعت، مخالف عدالت الهی است ؟

د ۲ ج ۴ ص ۴۰۵

گفت می‌هی این دعا دیگر ممکن بر ممکن تو خویش را از بین و بن

۸۵ - به خداوند وظیفه تعیین نکنید .

د ۲ ج ۴ ص ۷۴۴

نیست موهوم اربودی موهوم آن همچو موهامان شدی معدوم آن

۸۶ - لطف الهی از قبیل موهومات نیست ، بلکه واقعیتی دارد که دریافت

وجدانی شما شاهد آنست .

د ۳ ج ۸ ص ۲۳۶



جهان هستی

د ۶ ج ۱۳ ص ۴۳۱

چرخ را در زیر پا آر ای شجاع بشنو از فوق فلک بانگ سماع
 ۷ - برای شنیدن آهنگ هستی بایستی از يك يك اجزاء هستی کنار شویم
 (گام به مافوق بگذاریم) تا مجموع آهنگ را از ارتعاشات مجموع اجزاء بشنویم.

د ۲ ج ۴ ص ۴۷۱



دو - ذره و آفتاب

اینست خورشیدی نهان در ذره‌ای شیر نر در پوستین بره‌ای
 ۸ - ذره‌ها را با تحقیر منکرید که خورشیدی در آنها پنهان شده است .

د ۱ ج ۲ ص ۲۲۶

ذره‌ای بیند ولی خورشید نی لیک از لطف و کرم نومید نی
 ۹ - در آینه‌نگام که در میان تاریکی‌های کور کننده ، بهت زده ایستاده‌اید ،
 دقت کنید : روزه‌های امید روح شما را بسوی خود می‌خوانند .

د ۳ ج ۷ ص ۴۵۷

چون زذره محو شد نفس و نفس جنگش اکنون جنگ خورشید است و بس
 رفت از وی جنبش طبع و سکون از چه از انا الیه راجع و
 ۱۰ - ذره پس از سپری کردن کار زار تضادها در حال گرایش بخورشید .

د ۶ ج ۱۳ ص ۷۴



سه - آیا مقصود جلال الدین از ذره و دهان گشادن آن و بهم زدن
 افلاک و زمین انفجار اتمی است ؟

ما رمیت از رمیت فتنه‌ای صد هزاران خرمن اندر حفته‌ای
 آفتابی در یکی ذره نهان ناگهان آن ذره بگشاید دهان

ذره ذره گردد افلاك و زمين پيش آن خورشيد چون جست از كمين

۱۱ - آيا مقصود جلال الدين از ايات فوق انفجار هاي اتمی است ؟

د ۶ ج ۱۴ ص ۵۴۱

۱۲ - نظريه يكم

د ۶ ج ۱۴ ص ۵۴۱

۱۳ - نظريه دوم

د ۶ ج ۱۴ ص ۵۴۲

۱۴ - نظريه سوم

د ۶ ج ۱۴ ص ۵۴۲

۱۵ - احتمال يكم

د ۶ ج ۱۴ ص ۵۴۳

۱۶ - احتمال دوم

د ۶ ج ۱۴ ص ۵۴۳



چهار - تحرك و تحول در جهان هستی

۱۷ - جهان هستی با تمام اجزا و روابطش دائماً در حال ريزش و تحول و

دگرگونی است .

د ۱ ج ۱ ص ۷۷

بي موكل بي كشمش از عشق دوست زانكه شيرين كردن هر تلخ از دوست

۱۸ - اصل انقلاب نمودها .

د ۱ ج ۱ ص ۳۷۳

هر نفس نومی شود دنیا و ما بی خبر از نو شدن اندر بقا

عمر همچون جوی نو نو میرسد مستمري مینماید در جسد

۱۹ - من دوبار بیک رودخانه وارد نشدم

د ۱ ج ۱ ص ۵۲۲

میرود بی بانگ و بی تکرارها تحتها الانهار تا گلزارها
۲۰ - چشمه سار حقایق در مافوق جویبارهای محدود انسانها بی بانگ و بی
تکرار در جریان است .

د ۱ ج ۲ ص ۴۴۱
چونکه ساکن خواهدش کرد از مرا سوی ساحل افکند خاشاک را
۲۱ - سکون مستلزم معدوم شدن از صفحه هستی است .

د ۱ ج ۲ ص ۵۵۱
پخته گرد و از تغیر دورشو روچو برهان محقق نورشو
۲۲ - اگر از معرض حوادث بیرون رفتی دیگر تغیر بتوراهیایی نخواهد داشت

د ۲ ج ۳ ص ۶۵۲
از ره و منزل ز کوتاه و دراز دل چه داند ؟ کاوست مست دلنواز
۲۳ - حرکت و تحول روح را با حرکت و تحول جسم مقایسه نکنید

د ۳ ج ۷ ص ۴۴۲
جنبش فایم بیرون شد زیوست جنبش باقی است اکنون چون ازوست
۲۴ - آیا حرکت با ابدیت سازگار است ؟

د ۴ ج ۱۰ ص ۹۴
حال امروزی به دی ماندنی همچو جو اندر روش کش بندی
شادی هر روز از نوع دگر فکرت هر روز را دیگر اثر
۲۵ - جریان و تحول هستی بقدری دقیق و کلیت دارد که نباید اندیشه دیروز
را اندیشه امروز پنداشت ، اگر چه واحدهای آندو یکی باشند .

د ۵ ج ۱۲ ص ۵۱۳
در ترازو جو قرین زر شده است بی از آنکه جو چو زر گوهر شده است
۲۶ - برای جریان هماهنگ اجزای جهان هستی وجود حقیر و عالی هر دو

لازم است .

د ۱ ج ۲ ص ۴۱۷



پنج - حرکت و تحول از نظر جلال الدین مولوی

۲۷ -- حرکت و تحول در ذات و تمام شئون عالم هستی مقرر است .

د ۶ ج ۱۳ ص ۳۵۷

۲۸ -- حرکت و تحول هستی در استخدام سنت تکامل است .

د ۶ ج ۱۳ ص ۳۵۹

۲۹ -- فرض حرکت تکاملی جهان هستی با درجا زدن انسان و ادعاهای پر -
طنطنه‌اش، مانند همان مثل معروف است که میگوید: من آنم که درستم یلی بود در
سیستان !!!

د ۶ ج ۱۳ ص ۳۶۳

۳۰ -- حرکت جهان هستی در هر حال که فرض شود، تحول تکاملی برای انسان
در هر حال امکان پذیر است .

د ۶ ج ۱۳ ص ۳۶۴

۳۱ - حرکت و تحول بدون فرض عاملی که ما فوق حرکت و سکون است ،
قابل قبول است ؟

د ۶ ج ۱۳ ص ۳۶۶

۳۲ -- يك اشتباه بزرگ كه بر تراندا راسل دراستناد حرکت و گردیدن به حقیقت
پایدار مرتکب شده است .

د ۶ ج ۱۳ ص ۳۶۹

۳۳ -- آیا فلسفه و علم جستجوی حقیقت پایدار را می پذیرد .

د ۶ ج ۱۳ ص ۳۷۱

۳۴ - آیا نظریه تغییر دائم بقول هراکلیتوس نظریه دردناکی است ؟

د ۶ ج ۱۳ ص ۳۷۵

۳۵ - يك راه دیگر برای اثبات واقعیت پایدار در صحنه حرکت و تحول

د ۶ ج ۱۳ ص ۳۷۶

۳۶ - مباحثی در مثنوی که موج را مطرح میکنند، دلیل دیگری برای اثبات آنستکه جلال الدین به موضوع حرکت و تحول اهمیت فوق العاده قائل است .

د ۶ ج ۱۳ ص ۳۷۹

۳۷ - دو حرکت متضاد ماده و روان چگونه هماهنگ میگردند ؟

د ۶ ج ۱۳ ص ۳۸۰

۳۸ - هرگز حرکت و تحول حقیقت و واقعیت های ایده آل را خود درطبق گذاشته و به اسانها تقدیم نخواهد کرد .

د ۶ ج ۱۳ ص ۳۸۱



شش - آیا عالم حادث و مسبوق به نیستی است ؟

دی یکی می گفت عالم حادث است فانی است این چرخ و حلقه وارث است
فلسفیی گفت چون دانی حدوث حادثی ابر چون داند غیوث

۳۹ - آیا عالم حادث و مسبوق به نیستی است ؟

د ۴ ج ۱۰ ص ۵۱۷

۴۰ - قدرت بعد و عدد سازی مغز را با واقعیت جهان عینی اشتباه نکنیم

د ۴ ج ۱۰ ص ۵۱۸

۴۱ - جمله پندارندگان خود دائم است و ز قدیم این جمله عالم قائم است

کوری ایشان درون دوستان حق برویابید باغ و بوستان

این سؤال را که آیا این جهان قدیم است یا حادث ؟ از اعماق جانتان پرسید.

د ۱ ج ۲ ص ۶۴

۴۲ - دلائل حدوث عالم هستی بطور اختصار

د ۴ ج ۱۰ ص ۵۱۹

۴۳ - دلائلی که جلال الدین در ابیات مورد تحلیل برای حدوث عالم آورده است .

د ۴ ج ۱۰ ص ۵۲۴

۴۴ - هست مطلق کار ساز نیستی است کارگاه هست کن جز نیست چیست
بر نوشته هیچ بنویسد کسی یا نهالی کارد اندر مفرسی ؟
کاغذی جوید که آن بنوشته نیست تخم کارد موضعی که کشته نیست
۴۵ - خداوند هستی بخش چراغ درخشان هستی رادر تاریکی نیستی میافروزد
زیرا آنچه که هست احتیاجی به عین همان هست شدن ندارد ، بلکه هست
شدن آنچه که هست ، امکان ناپذیر است .

د ۵ ج ۱۱ ص ۵۵۶

و ان عدم کز مرده مرده تر بود در کف ایجاد او مضطر شود
۴۷ - آیا عدم قابل تبدیل بوجود می باشد ؟

د ۱ ج ۲ ص ۳۳۲



هفت - نموده‌های روبنائی و قوانین زیر بنائی جهان هستی

اخترانند از ورای اختران کاحتراق و نحس نبود اندر آن
۴۶ - نموده‌های روبنائی جهان هستی از قوانین زیر بنای آنست .

د ۱ ج ۱ ص ۳۴۷



هشت - دو بانگ متضاد در جهان هستی طنین انداز است .

از جهان دو بانگ می‌آید بضد تا کد امین را تو باشی مستعد
آن یکی بانگش نشور اتقیا وین دگر بانگش فریب اشقیا

۴۸- در این دنیا دو بانگ متضاد طنین انداز است ، بنگر که به پیروی از کدامین بانگ آماده گشته‌ای .

د ۴ ج ۱۰ ص ۲۴۴

از یکی روضد و يك رومتحد از یکی روهزل و از يك‌روی جد
۴۹- با توجه به اختلاف نسبت‌ها ، تناقضات در خلقت بر طرف خواهد شد

د ۱ ج ۲ ص ۳۷۸



نه - تصویری در دایره گردش خلقت و اشاره‌ای به هدف خلقت

صورت از مغنی چوشیرا زبیشه‌دان	یا چو آواز و سخن ز اندیشه دان
چون ز دانش موج اندیشه بتاخت	از سخن و آواز او صورت بساخت
از سخن صورت بزاد و باز مرد	موج خود را باز اندر بحر برد
صورت از بی صورتی آمد برون	باز شد کافا الیه راجعون

۵۰- دائره گردش خلقت چنین است : ← اندیشه ← سخن ← روح کلی

د ۱ ج ۱ ص ۵۲۱

گر نوگوئی فایده هستی چه بود؟ در سئوالات فایده هستی غنود
۵۱- حکمت و فایده‌ای برای جهان هستی وجود داد ، اگر چه ترا از آن آگاهی نیست .

د ۲ ج ۳ ص ۵۴۷

آب از بالا به پستی میرود
آنکه از پستی به بالا دررود .
.....

کز جهان زنده ز اول آمدیم
باز از پستی سوی بالا شدیم
جله اجزا در تحرك در سکون
ناطقان کافا الیه راجعون

۵۲- سیر موجودات از عالم اعلا به عالم پست ، سپس صعود به عالم اعلا یعنی چه ؟

د ۳ ج ۶ ص ۳۱۸

بر مثال سنگ و آهن این تنه لیک هست او در صفت آتش زنه
 سنگ و آهن مولد ایجاد نار زاد آتش زین دو والد قهر بار
 باز آتش دستکاه وصف تن هست قاهر برتن او شعله زن
 باز در تن شعله ابراهیم وار که از و مقهور گردد برج نار

۵۳ - تفاعلات عناصر مادی، بدن را بوجود میآورد، عناصر و اجزای بدن در حال تفاعل مانند اصطکاک سنگ و آهن شراره غرایز و مشاعر را بوجود میآورد. آنگاه همین شراره بر بدن مسلط میگردد. اما شعله دیگری در وجود انسانی است که بر برج آتش های طبیعی مسلط میشود.

د ۴ ج ۱۱ ص ۹۲

چون مراد و حکم یزدان غفور بود در قدمت تجلی و ظهور
 ۵۴ - آیا هدف خداوند از موجودات عین آن هدف است که موجودات باید بدان برسند ؟

د ۶ ج ۱۴ ص ۷۵



ده - اجزاء و قوانین هستی قابل شمارش نیست -

ذره ها را کی تواند کس شمرد خاصه آن کاو عشق ازوی عقل برد
 ۵۵ - بیان همه حقایق آن اندازه امکان دارد که شمارش تمام ذره های جهان هستی، مخصوصاً شمارنده کسی باشد که عشق همه وسائل اندازه گیری را ازو سلب کرده باشد.

د ۲ ج ۴ ص ۲۸۳

میشمارم برگهای باغ را میشمارم بانگ کبک و زاغ را
 در شمار اندر نیاید، لیک من میشمارم بهر رشد ممتحن

۵۶ - آنچه که همه‌اش قابل دریافت نباشد نباید ، همه‌اش را رها کرد .

د ۲ ج ۴ ب ۲۸۴

۵۷ - گرچه رخنه نیست عالم را پدید

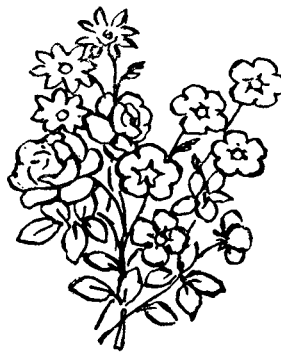
خیره یوسف و ارمیایید دوید

تا گشاید قفل وره پیدا شود

سوی بیجائی شمارا جاشود

شما انسانها مانند آن مورچه ناتوان در میان توپ نیستید که هرچه بدوید و بالا و پایین بروید ، نتوانید از آن توپ رخنه‌ای بخارج پیدا کنید و توپ و پایی را که بآن می‌خورد و آن را می‌غلطاند شناسید . شما با دویدن و تقلا در صحنه هستی قطعاتی از فلز درونی خویشتن را در کوره شعله و ر اعماق جانتان کلید ساخته ، قفل‌های سخت و محکمی را که به درهای پولادین جهان زده شده است ، باز خواهید کرد .

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۵۷



طبیعت

يك - مباحث مربوط به جهان طبیعت و قوانین آن

سنگ بر آهن زنی آتش جهد هم به امر حق قدم بیرون نهد

۱- يك بحث فلسفی در تفسیر حقیقت قانون طبیعی

د ۱ ج ۱ ص ۳۸۵

۲- هر حادثه و هر موجود در جهان هستی متعین و مطابق قانون است .

د ۱ ج ۱ ص ۵۶۲

چون حکیمك اعتقادی کرده است	کاسمان بیضه زمین چون زرده است
گفت سائل چون بماند این خاکدان	در میان این محیط آسمان؟
همچو قندیلی معلق در هوا	نی در اسفل می رود نی در علا
آن حکیمش گفت کز جذب سما	از جهات شش بماند اندر هوا
همچو مغناطیس قبه ریخته	در میان ماند آهنی آویخته

۳- کره زمین چگونه در قضا قرار گرفته است؟ (جاذبیت)

د ۱ ج ۲ ص ۲۲۰

در عمارت هستی و جنگی بود نیست ها را از هست ها ننگی بود

۴- ترکیب اجزاء جهان طبیعت است که منشأ جنگ ها است

د ۱ ج ۲ ص ۲۱۲

هر نبات و شکری را در جهان مهلتی بایست از دور زمان

۵- بروز نمودها در جهان هستی احتیاج به جریان قوانین دارد .

د ۱ ج ۲ ص ۲۵۱

هر چه اندر ابرینی ضوء و تاب آن ز اختردان و ماه و آفتاب

۶- هر چیز عارضی بایستی بیک حقیقت ذاتی برسد .

د ۱ ج ۲ ص ۶۱۷

تا نژاد او مشکلات عالم است آنکه نازاده شناسد او کم است

۷- حقایق پیش از نمود وجودی مبهم و پس از وجود آمدن آشکار میگردند.

د ۱ ج ۲ ص ۶۴۳

چونکه وقت آید که جان گیرد جنین آفتابش آن زمان گردد معین

۸- پذیرش از مراتب پائین به مراتب بالاتر بتدریج صورت میگیرد .

د ۱ ج ۲ ص ۷۴۲

از ره پنهان که دور از حس ماست آفتاب چرخ را بس راهاست

۹- راههای تأثیر آفتاب در موجودات ، منحصر در آنچه که ما می بینیم، نیست.

د ۱ ج ۲ ص ۷۴۲

در جهان هر چیز چیزی جذب کرد گرم، گرمی را کشید و سرد سرد

۱۰- جاذبیت میان اشیاء وجود دارد .

د ۲ ج ۳ ص ۱۱۷

این عرضهای نماز و روزه را چونکه لایبقی زمانین انتفی

۱۱- بحثی در جوهر و عرض

د ۲ ج ۳ ص ۴۹۲

۱۲- جوهر و عرض چیست ؟

د ۲ ج ۳ ص ۴۹۳

۱۳- آیا عرضها نیست و نابود میگردند ؟

د ۲ ج ۳ ص ۴۹۴

۱۴- آیا اعراض می توانند جوهر را تغییر بدهند ؟

د ۲ ج ۳ ص ۴۹۵

جمله عالم خود عرض بودند تا اندرین معنا بیامد هلاقی

آن عرضها از چه زاید از صور وین صورها از چه زاید از فکر
این جهان يك فکرت است از عقل کل عقل کل شاه است و صورتها رسل
۱۵ - بار دیگر زیر بنای فلسفه هگل و تعاقب اعراض و جواهر

د ۲ ج ۳ ص ۵۰۵

این عرض با جواهر آن بیضه است و طیر این از آن و آن ازین زاید بسیر
۱۶ - عرض و جواهر با روش تعاقبی رو بنای هستی را تشکیل میدهند .

د ۲ ج ۳ ص ۵۰۷

صد هزاران عقل با هم بر جهند تا بغیر دام او دامی نهند
دام خود را سخت تریابند و بس کی نماید قوتی باباد خس؟!
۱۷ - انسان در هر حال با نظر به قوانین جهان ، سیستم مجموع اجزای هستی
را بروی خود بسته می بیند .

د ۲ ج ۳ ص ۵۴۵

چون ستاره با ستاره شد قرین لایق هر دو اثر زاید یقین
از قران مرد وزن زاید بشر وزیران سنگ و آهن هم شرر
۱۸ - موجودات در ارتباط با یکدیگر تولید اثر می کنند . (تاثیر و تاثیر
متقابل)

د ۲ ج ۳ ص ۵۵۶

قوت اندر فعل آید ز اتفاق چون قران دیو با اهل نفاق
۱۹ - اتفاق و اتحاد ، بالقوه ها را به فعلیت میرساند .

د ۲ ج ۳ ص ۵۵۷

پس جهان زاید جهان دیگری این حشر را و انماید محشری
هر لحظه جهانی بوجود می آید .

د ۲ ج ۳ ص ۵۸۸

۲۰ - جهان انبساط یابنده

د ۲ ج ۳ ص ۵۸۸

تا قیامت این قیامت را اگر شرح گویم قاصر آیم ای پسر
۲۱ - چگونگی افزایش یا تحول دائمی جهان و کمیت آنرا نمی توان
توصیف کرد .

د ۲ ج ۳ ص ۵۸۹

۲۲ - پس چه باید کرد ؟

د ۲ ج ۳ ص ۵۸۹

همچو آن مستی که پرد بر ائیر مه کنارش گیرد و گوید که گیر
۲۳ - آیا ائیر (اثر) وجود دارد ؟

د ۳ ج ۸ ص ۵۴۵

جمله اجزای جهان زان حکم پیش هست هر عضوی ز عالم جفت خواه
جفت جفت و عاشقان جفت خویش راست همچون کهر با و برگ کاه

۲۴ - جفت جفت بودن اجزای جهان طبیعت چه معنی دارد ؟

د ۳ ج ۹ ص ۱۵۳

عشق ها داریم با این خاک ما زانکه افتاده است در قعده رضا
که چنین شاهی ازو پیدا کنیم گه همورا پیش شه شیدا کنیم
صد هزاران عاشق و معشوق ازو در فغان و در نفیر وجست وجو
• • • • •

این فضیلت خاک را زان رودهیم زانکه دارد شکل اغبری
زانکه نعمت پیش بی برگان نهیم وز درون دارد صفات انوری

۲۵ - يك ماده خاکی و اینهمه تنوعات بشمار کیفی و کمی ؟!

د ۴ ج ۱۰ ص ۸۰

۲۶ - هیولی و روش جلال الدین در باره آن

د ۵ ج ۱۲ ص ۵۷۵

۲۷ - تعریف عنصر

د ۱ ج ۱ ص ۳۸۴

صد هزاران قرن ز آغاز جهان همچو اژدرها گشاده صد دهان

۲۸ - مقصود از صد هزاران قرن که قانون آکل و مأکول جریان دارد چیست؟

د ۱ ج ۱ ص ۴۴۳

نور را با پیه خود نسبت نبود نسبتش بخشید خلاق و دود

آدم است از خاک کی ماند به خاک جنتی است از نار بی هیچ اشتراك

.

آدمی چون زاده خاک و هب است این پسر را با پدر نسبت کجاست!

نسبتی گر هست مخفی از خرد هست بیچون، و خردکی پی برد؟

۲۹ - انسان عادت کرده است که رویدادهای جهان هستی را در حال ارتباط

با یکدیگر ببیند و قوانین را از آنها انتزاع کند و در زندگی مادی و معنوی بکار

ببندد ولی دست یافتن به حقیقت جهان هستی به این آسانی ها هم نیست که ما گمان

می کنیم .

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۱۰

جبرئیل صدق را فرمود رو مشت خاکی از زمین بستان گرو

او میان بست و بیامد بر زمین تا گزارد امر رب العالمین

۳۰ - آیا تبدیل خاک به آدم کار مستقیم خدا بوده است؟

د ۵ ج ۱۱ ص ۴۷۰

گر چه هم نغمه پری زین عالم است نغمه دل برتر از هر دو دم است

۳۱ - انس و جن با محیطهای گوناگون در همین جهان زندگی می کنند .

د ۱ ج ۲ ص ۲۴

بر فلک پیدا شد آن ستاره اش کوری فرعون و مکر و چاره اش

۳۲ - آیا هست و نیست و طلوع و غروب و سایر حرکات ستارگان در سر نوشت انسانها تأثیر میکند ؟

د ۳ ج ۶ ص ۴۷۵

آیچنانکه میرود تا غرب و شرق بی‌زاد و راحله این دل‌چو برق
۳۳ - مقایسه‌ای میان حرکت نور (در سرعت و بی‌نیازی، دو حرکت از حامل
[مانند اثر]) .

د ۶ ج ۱۴ ص ۴۴۱



دو - طبیعت و تنازع در بقاء

جمله عالم آکل و مأکول دان باقیان را مقبل و مقبول دان
۳۴ - همه اجزای این جهان آکل و مأکول یکدیگرند ، مگر شخصیت
انسانی که ما فوق قانون مزبور قرار گرفته است .

د ۳ ج ۶ ص ۱۰۵

آکل و مأکول آمد آن گیاه
هر خیالی را خیالی می‌خورد
نو نتالی کز خیالی داهی
فکر آن فکر دگر را می‌چرد
یا نخسبی تا از آن بیرون جوی
۳۵ - اصل آکل و مأکول منحصر به جسمانیات عینی طبیعت نیست ، بلکه
خیالات و اندیشه‌ها هم یکدیگر را می‌خورند .

د ۵ ج ۱۱ ص ۲۷۴

این جهان جنگ است کل چون بنگری
آن یکی زده همی پرد به چپ
زده ای بالا و آندیکر نکون
جنگ فعلی هست از جنگ نهان
زده زده همچو دین با کافری
و اندگر سوی یمین اندر طلب
جنگ فعلیشان بین اندر رکون
زین تخالف آن تخالف را بدان

گوهر جان چون و رای فصلهاست خوی او این نیست خوی کبریاست
 ذره‌ای کاو محو شد در آفتاب جنگ او بیرون شد از وصف و حساب
 چون ز ذره محو شد نفس و نفس جنگش اکنون جنگ خوردشید است و بس
 رفت از وی جنبش طبع و سکون از چه ؟ از انا الیه راجعون

تا مگر زین جنگ حقت و اخرد در جهان صلح یکرنگت برد
 آن جهان جز باقی و آباد نیست چونکه ترکیب وی از اضداد نیست
 ۳۶ - اینست کار ماده در قلمرو رو بنای هستی : جنگ و تکاپو میان ذرات ماده
 حکفرماست ، نا آنگاه که به پشت پرده طبیعت یا به دامن محبت الهی بخزند و از
 کار زار تضاد و تخالف بیرون روند .

د ۶ ج ۱۳ ص ۷۴



سه - جهان طبیعت جایگاه بازی است

گفت دنیا لعب و لهو است و شما کودکید و راست فرماید خدا
 ۳۷ - دنیا جایگاه بازی است چه معنا دارد ؟

د ۱ ج ۲ ص ۵۹۳

آن جهان چون ذره ذره زنده‌اند نکته دانند و سخن گوینده‌اند

دختران را لعبت مرده دهند که ز لعبت زندگان نا آگهند
 چون ندارند از مروت زور و دست کودکان را تیغ چو بین بهتر است
 ۳۸ - حیاتی را که در پهنه این جهان می‌بیند ، مناسب حیات کودکانه انسانها
 است ، حیات حقیقی که قلمرو ابدیت است ، شایسته انسانهای زنده حقیقی است .

د ۵ ج ۱۲ ص ۵۰۸



چهار - جهان طبیعت جای دخل و خرج است

وقت مرگ از رنج او را می درند او بدان مشغول شد جان می برند
چون بهر فکری که دل خواهی سپرد از تو چیزی در نهان خواهند برد
۳۹ - تا چیزی ندهی چیزی نخواهی گرفت .

د ۱ ج ۳ ص ۷۲۳

هر که کارد گردد انبارش تهی لیکش اندر مزرعه باشد بهی
۴۰ - اگر چه با کاشتن دانه انبار خالی گشته و دانه ها بزیر خاک می رود ، ولی
محصول زیاد تری در دنبال آن است .

د ۱ ج ۲ ص ۱۴۴

۴۱ - قاعده تبادل وجودی

د ۲ ج ۳ ص ۷۲۴

پس بدان مشغول شو کان بهتر است تا تو چیزی برد کان کهنتر است
۴۲ - اگر ناچاری که در تبادل چیزی را از دست بدهی ، مطابق قانون تراحم
اهم و مهم را در نظر بگیر .

د ۲ ج ۳ ص ۷۲۶



پنج - جلوه های فریبای دنیا مانند برقی است زودگذر

زرق چون برق است اندر نور آن راه نتواند دیدن رهروان
۴۳ - آیا جلوه های فریبای دنیا مانند برقی است که خورشید روی آن
بتابد و دیده آدمی را مختل و از راه رفتن باز بدارد .

د ۴ ج ۱۰ ص ۲۵۳



شش - دنیای فریبا ناخود آگاهی است جاهل دوست ، بی خبری است
احمق پرست

جاهل ار با تو نماید هم دلی عاقبت زخمی زند از جاهلی

هست دنیا جاهل و جاهل پرست عاقل آن باشد که زین جاهل پرست

۴۴ - دنیا خود ، ناخود آگاه ، و فریب خورد گانش ناخود آگاهترند

د ۲ ج ۳ ص ۲۳۴



هفت - موجودی سترگ بنام روح در زندانی تنگ بنام طبیعت

ای خدا جان را تو بنما آن مقام که در آن بیحرف میروید کلام

تا که سازد جان پاک از سر قدم سوی عرصه دور پهنای عدم

عرصه ای بس با گشاد و با فضا کاین خیال و هست زو یابد نوا

تنگ تر آمد خیالات از عدم زان سبب باشد خیال اسباب غم

باز هستی تنگ تر بود از خیال زان شود روی قمر همچون هلال

باز هستی جهان حس و رنگ تنگ تر آمد که زندانیست تنگ

علت تنگی است ترکیب و عدد جانب ترکیب حسها می کشد

۴۵ - . . . هستی (طبیعت) تنگتر از خیالات است

د ۱ ج ۲ ص ۴۴۲

آدمی در حبس دنیا زان بود تا بود کافلاس او ثابت شود

۴۶ - زندان دنیا می تواند مفلس بودن انسان را ثابت کند .

د ۲ ج ۳ ص ۳۵۲

چون بزادم رستم از زندان تنگ در جهانی خوش هوایی خوب رنگ

این جهان را چون رحم دیدم کنون چون درین آتش بدیدم این سکون

۴۷ - آیا این جهان مانند زندان است ؟

د ۱ ج ۱ ص ۳۶۶

مرد گفتش کای امیر المؤمنین جان زبالا چون در آمد در زمین

مرغ بی اندازه چون شد در قفس گفت حق بر جان فسون خواند و قصص

۴۸ - روح انسانی برای چه به این خاکدان آمده است ؟

د ۱ ج ۱ ص ۶۳۷

۴۹ - راز تمام خلقت در دمی است که خداوند به موجودات دمیده است.

د ۱ ج ۱ ص ۶۳۸

آب صافی در گلی پنهان شده جان صافی بسته ابدان شده

۵۰ - بحثی دیگر در باره حکمت و فلسفه تعلق ارواح به اجسام

د ۱ ج ۱ ص ۶۷۶

والله از زین خار در بستان شوم همچو بلبل زبن سبب نالان شوم

۵۱ - چگونه میتوان احساس کرد با اینکه ما در زندان بدن محبوسیم

مستغرق لطف خداوندی هستیم .

د ۱ ج ۱ ص ۸۰۱

تن قفس شکل است زان شد خار جان در فریب داخلان و خار جان

۵۲ - کالبد انسانی همچون قفسی است که دائماً در فریب عوامل درونی و

برونی فرو میرود .

د ۱ ج ۱ ص ۸۰۱

ای غلامت عقل و تدبیرات و هوش چون چنینی خویش را ارزان فروش!

خدمتت بر جمله هستی مفترض جوهری چون عجز دارد با عرض؟!

بحر علمی در نمی پنهان شده در سه گز تن عالمی پنهان شده

۵۳ - کیست یا چیست آن گوهر گرانبها که عقل و اندیشه و هوش غلام

حلقه بگوش او هستند .

د ۵ ج ۱۲ ص ۴۹۹

عمر در صندوق برد او اندهان جز که صندوقی ببیند از جهان

آن سری که نیست فوق آسمان از هوس او را در آن صندوق دان

چون ز صندوق بدن بیرون شود از ز گوری سوی گوری میرود

۵۴ - اگر جایگاه حیات آدمی و چشم انداز او تنها طبیعت گسترده در دیدگاهش بوده باشد و بس، تمام تحولات او اگرچه در نظرش نمایش کمال داشته باشد، باز جز انتقال از یک طرف قفس در بسته به طرف دیگر قفس نتیجه ای نخواهد داشت .

د ۶ ج ۱۴ ص ۵۰۵

گر جنین را کس بگفتی در رحم هست بیرون عالمی بس منتظم
یک زمین خرمی با عرض و طول اندرو بس نعمت و بیحد اکول
• • • • •

در صفت ناید عجایبهای آن تودرین ظلمت چه ای ؟ در امتحان
۵۵ - آیا میتوان عظمت جهان خارج از رحم مادر را به جنین قابل درك ساخت ؟

د ۳ ج ۶ ص ۱۲۰

۵۶ - اگر تمام موجودیت طفل در همان حالت جنینی خلاصه می گشت ، چه احتیاجی به آنهمه قوای طبیعی و نیرو های درك و استعداد و انعطاف مطابق محیطها داشت ؟ !

د ۳ ج ۶ ص ۱۲۱

این عجب که جان بزندان اندرست وانگهی مفتاح زندانش بدست
یای تا سر غرق سرگین آن جوان میزند بر دامنش آب روان
۵۷ - شکفتا و دریفا ، شکفتا ازاینکه جان آدمی در زندانی است که کلیدش در دست خود اوست ، دریفا ، بر آن بیچارگی که از این کلید برای گشودن در زندان بهره برداری نمی کند .

د ۴ ج ۱۰ ص ۳۳۱

ماورای طبیعت

يك - آیا منطق وضعی و فلسفه تحقیقی می تواند منکر ماورای طبیعت بوده باشد ؟

۱ - آیا منطق وضعی میتواند منکر ماورای طبیعت بوده باشد ؟

د ۲ ج ۳ ص ۱۶۳



دو - آن گوهر گرانبها که عقل و اندیشه و هوش مطیع محض او می باشند .

ای غلامت عقل و تدبیرات و هوش چون چنینی خویش را ارزان فروش خدمت بر جمله هستی مفترض جوهری چون عجز داری با عرض ؟ ! بحر علمی در نمی پنهان شده در سه گز تن عالمی پنهان شده ۲ - کیست یا چیست آن گوهر گرانبها که عقل و اندیشه و هوش غلام حلقه بگوش او هستند ؟

د ۵ ج ۱۲ ص ۴۹۹



سه - لوح محفوظ

لوح محفوظ است او را پیشوا از چه محفوظ است ؟ محفوظ از خطا نی نجوم است و نه رمل است و نه خواب وحی حق و الله اعلم بالاثواب ۳ - بحث مختصری در لوح محفوظ

د ۴ ج ۱۰ ص ۲۸۸

۴ - شرط تماس با لوح محفوظ ، تجر در روح و صفای آنست ،

د ۴ ج ۱۰ ص ۲۹۰

حرف ظرف آمد در او معنی چو آب بحر معنی عنده ام الکتاب
چهار - ام الکتاب چیست ؟

د ۱ ج ۱ ص ۱۵۵



پنج - آنچه که در این زندگانی از دیده ها پوشیده می شود
روزی که لایبای هستی باز می شود ، دیده خواهد شد
هان که بویای دهانتان خالق است کی برد جان غیر آن کاو صادق است
۵ - دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا .

د ۳ ج ۶ ص ۱۵۵

شش - بهشت ، دوزخ ، برزخ



دوزخ و جنات و برزخ در میان بیش چشم کافران آرم عیان
۶ - بهشت و دوزخ و برزخ .

د ۱ ج ۲ ص ۶۵۰

۷ - بهشت

د ۱ ج ۲ ص ۶۵۰

۸ - دوزخ

د ۱ ج ۲ ص ۶۵۸

۹ - برزخ

د ۱ ج ۲ ص ۶۵۹

۱۰ - معنی « تجری من تحتها الانهار » چیست ؟

د ۲ ج ۴ ص ۷۰۵

حق همی گوید که دیوار بهشت نیست چون دیوارها بیجان و زشت
چون در او دیوار تن با آگهیست زنده باشد خانه چون شاهنشاهی است
۱۱ - مردم جامد بهشت را مانند خودشان درو دیوار یک کاخ جامد تصور میکنند .

د ۴ ج ۹ ص ۴۶۲



هفت - عالم الست

پیش از این تن عمر ها بگذاشتند پیش تر از کشت ، بر برداشتند
بی دماغ و دل پر از فکرت بدند بی سپاه و جنگ بر نصرت زدند
۱۳ - ارواح رادمردان الهی پیش از ورود به جهان طبیعت کار ها کرده و
نتیجه ها برداشته اند .

د ۲ ج ۳ ص ۱۵۴



هشت - معاد

سرچه می پیچی کنون نادیده ای در عدم زاول نه سر پیچیده ای
۱۴ هستی مجدد انسانها در روز رستاخیز مشکل تر از بوجود آمدن آنان
از نیستی اولی نمی باشد .

د ۱ ج ۲ ص ۶۹۹

باز آید جان هریک در بدن همچو وقت صبح هوش آید به تن
جان تن خود را شناسد وقت روز در خرابه خود در آید چون کنوز
جسم خود بشناسد و دروی رود جان زرگر سوی درزی کی شود
۱۵ - بحثی در معاد جسمانی

د ۵ ج ۱۱ ص ۵۱۶

۱۶ - آنچه که به نیستی خزید ، دیگر بر نمی گردد ، چه معنی دارد ؟

د ۵ ج ۱۱ ص ۵۲۰

۱۷ - حکم المتماثلین واحد (حکم دو مثل حقیقی یکی است)

د ۵ ج ۱۱ ص ۵۲۱

۱۸ - آیا همین کالبد مادی است که در حیات ابدی غوطه ور خواهد گشت ؟

د ۵ ج ۱۱ ص ۵۲۲

افسان

يك - انسان جهان بزرگتر

الحذر ای مومنان کآن در شماست در شما بس عالم بی منتهاست
 ۱ - ای بزرگ كوچك نما ، ای انسان ! بجهان درونی هم بنگر تا عوالم زیادی
 بر تو کشف شود .

د ۱ ج ۲ ص ۵۲۷

لب ببند و غور دریائی نگر بحر را حق کرد محکوم بشر
 ۲ - موجودات هر چه که با عظمت نمایند باز در مقابل انسان ناچیزند .

د ۱ ج ۲ ص ۶۶۴

پس بصورت عالم صغری توئی پس به معنی عالم کبری توئی
 ظاهر آن شاخ اصل میوه است باطناً بهر ثمر شد شاخ هست
 گر نبودی میل و امید ثمر کی نشاندی باغبان هر سو شجر

۳ - انسان جهان بزرگتر است یعنی چه ؟

د ۴ ج ۹ ص ۴۸۴

۴ - علت برتری انسان از جهان هستی چیست ؟

د ۴ ج ۹ ص ۴۸۶



دو - انسان خلیفه الله در روی زمین

خود جهان آن يك کس است و باقیان جمله اتباع و طفیلند ای فلان
 ۵ - اینست خلیفه الله در روی زمین .

د ۱ ج ۲ ص ۳۷۹

هفت دریا اندر او يك قطره‌ای
جمله هستی‌ها ز موجش چکره‌ای
جمله پاکیها از آن دریا برند
قطره‌هایش يك يك مینا گردند
۶ - آیا برای عظمت آدمی حدی معین وجود دارد؟

د ۵ ج ۱۱ ص ۵۳۰

ور دهان یابم چنین و صد چنین
تنک آید در فغان این چنین
اینقدر هم گر نگویم ای سند
شیشه دل از ضعیفی بشکند
۷ - بازگو کردن عظمت آدمی، عامل اجباری از درون دارد؟

د ۵ ج ۱۱ ص ۵۳۴



سه - اوصاف عالی انسان

زانکه از عزت به خواری آمدن
همچو قطع عضو باشد از بدن
عضو گردد مرده کز تن وا برید
نو بریده جنبید، اما فی مدید
۸ - اوصاف عالی بشری مانند اجزاء موجودیت آن است.

د ۵ ج ۱۱ ص ۲۹۶



چهار - همت والای انسانی

واهب همت خداوند است و بس
همت شاهی ندارد هیچ خس
نیست تخصیص خدا کس را بکار
مانع طوع و مراد و اختیار
لیک چون رنجی دهد بدبخت را
او گریزند بکفران رخت را
نیکیبختی را چو حق رنجی دهد
رخت را نزدیکتر و می‌نهد
۹ - خداوند باهیچکس خویشاوندی ندارد، هرکسی همت عالی انسانی را خود

کسب میکند -

د ۴ ج ۱۰ ص ۵۳۹



پنج - احساس قدرت و احساس ناتوانی

۱۰ - اگر بشر خود را قدرتمند میدید و تنها به قدرت خود تکیه میکرد در همان نقطه شروع زندگی در عرصه طبیعت بساط تاریخ خود را برمی چید .

د ۵ ج ۱۱ ص ۴۷۶



شش - انسان و عظمت او در جهان هستی و گنجایش او برای تابش نور خداوندی

پس سلیمان همتی باید که او بگذرد زین صدهزاران رنگ و بو
۱۱ - ای کاش بشر می توانست با دریافت ارزش حقیقی خود در جستجوی مزایای حقیقتش کوشش می کرد .

د ۱ ج ۲ ص ۲۵۹

گفت پیغمبر که حق فرموده است می نکنجم هیچ در بالا و پست
در زمین و آسمان و عرش نیز می نکنجم این یقین دان ای عزیز
در دل مؤمن بکنجم ای عجب گر مرا جوئی از آن دلها طلب

۱۲ - دل انسان با ایمان است که گنجایش تابش نور خدا را دارد .

د ۱ ج ۲ ص ۲۸۰

۱۳ - آری ، چون جوهر انسان باز نشده و گسترش او بدریا و خشکی و فضا ناخود آگاه بوده است ، در حقیقت آنها را بروی خویشتمن گسترانده است و بس .

د ۶ ج ۱۳ ص ۶۱۱



هفت - وجود آدمی حدود مرزی ندارد

ای بسا کاریز پنهان همچنین متصل با جانتان یا غافلین
 ای کشیده ز آسمانها و زمین مایه‌ها ناگشته جسم توسمین
 ای ز اجزاء جهان دزدیده‌ای پایه پایه زین و آن بیریده‌ای
 ۱۴ - با هیچ منطقی نمیتوان حدود مرزی برای وجود آدمی تعیین نمود .

د ۶ ج ۱۴ ص ۳۵۰



هشت - انسان میان دو بینهایت (کوچک و بزرگ)

آدمی کاو می ننگجد در جهان در سرخاری همی گردد نهان
 ۱۵ - انسان میان دو بی نهایت .

د ۱ ج ۲ ص ۴۷

آدمی کوه است چون مقتون شود کوه اندر مار حیران چون شود ؟
 خویشتن نشناخت مسکین آدمی از فزونی آمد و شد در کمی
 ۱۶ - انسان آن کوهی که خود را به گاهی می بازد !

د ۳ ج ۶ ص ۶۰۳

۱۷ - وابستگی دو جنبه روح آدمی (عظمت و حقارت آن) به آن ایده آل
 که بر خود پذیرفته است .

د ۳ ج ۶ ص ۶۰۴

پادشاهی نیست بر ریش خود پادشاهی چون کنی بر نیک و بد ؟!
 بی مراد تو شود ریش سفید شرمدا از ریش خودای کثر امید
 ۱۸ - باملاحظه محدودیت قدرت و اختیار ، فرماندهی مطلق امکان ندارد .

د ۴ ج ۹ ص ۵۲۴



نه - عالی ترین اعتدال در خلقت انسانی

احسن التقویم درو التین بخوان که گرامی گوهر است ای دوست جان
 احسن التقویم از فکرت برون احسن التقویم از عرشش فزون
 گریب کویم قیمت آن ممتنع من بسوزم هم بسوزد مستمع
 ۱۹ - عالی ترین اعتدال و بنیان که در خلقت انسانی بکار رفته است .

د ۶ ج ۱۳ ص ۴۰۰



ده - نیروی مقاومت انسانی

تا چنان شد آن عوانان خلق را منع میکردند کاتش درمیا
 ۲۰ - اصل افزایش نیرو در موقع لجاجت و یا ضدیت بالجاجت
 د ۱ ج ۱ ص ۳۷۴
 يك شه دیگر ز نسل آن حجود در هلاك قوم عیسی رونمود
 گر خبر خواهی از این دیگر خروج سوره بر خوان السماء ذات البروج
 ۲۱ - داستان اصحاب اخدود .

د ۱ ج ۱ ص ۳۴۵

یازده - شخصیت : استحکام و عظمت شخصیت آدمی در نتیجه تکیه

بر موجود برین

هیبتی زان خفته آمد بر رسول حالتی خوش کرد با جانش نزول
 ۲۲ - عظمتی که برای انسان از تکیه بر خدا ایجاد میگردد .

د ۱ ج ۱ ص ۶۲۵

قطره دانش که بخشیدی ز پیش متصل گردان بدریاهای خویش
 ۲۳ - نقص معلومات بشری بیداد میکند ، اما همین معلومات ناقص با انتساب
 به علم خداوندی آرامش بخش و مثمر خواهد بود .

د ۱ ج ۱ ص ۸۱۰



دوازده - آنجا که شاخه‌ای از شخصیت آدمی بریده می‌شود و به روئیدن شاخه‌ای دیگر می‌انجامد .

گر مرا صد بار تو گردن زنی همچو شمعم بر فروزم روشنی
آتش از خرمن بگیرد بیش و پس شبروان را خرمن آن ماه بس
۲۴ - وقتی که موجودیت اصیل انسانی به منبع رویاننده وصل شود ، بریدن شاخه‌ای از هستی او ، باعث افزایش کمال وجودی او میگردد .

د ۶ ج ۱۴ ص ۴۳۵



سیزده - ظهور عناصر شخصیت آدمی از زیر سطوح تودر توی آن
دیر باید تا که سرّ آدمی آشکارا گردد از بیش و کمی
۲۵ - راز انسانها بزودی آشکار نمیشود .

د ۱ ج ۲ ص ۱۵۶



چهارده - واحدهای سه گانه : واحد در تکاپو ، واحد بی طرف ، واحد مسلط و ناظر

۲۶ - واحدهای سه گانه : واحد در تکاپو ، واحد بی طرف ، واحد مسلط و ناظر

د ۱ ج ۱ ص ۶۴۵

۲۷ - در قلمرو حیوانات

د ۱ ج ۱ ص ۶۴۶

۲۸ - در قلمرو انسانها

د ۱ ج ۱ ص ۶۴۶

۲۹ - هر اندازه که خود انسان عالی تر بوده باشد نظارت و تسلط خود در

کارها وسیعتر و عمیقتر خواهد بود .

د ۱ ج ۱ ص ۶۴۸



پانزده - ثبات عناصر رسوب یافته شخصیت در جویبار زمان

عمر چون آب است وقت او را چو جو خلق باطن ریک جوی عمر تو

۳۰ - تشبیه بسیار عالی درباره عمر و وضع روانی انسان

د ۱ ج ۱ ص ۴۸۷



شانزده - من دیدن ، من بازی ، من پرستی

چون به طوف خود بطوفی مرتدی چون به خانه آمدی هم مرتدی

۳۱ - ای داد از این خود پرستی که آتش در دودمان بشری زده است .

د ۱ ج ۲ ص ۱۳۳

این چه غل است ای خدا برگردنم ورنه غل باشد که گوید من منم

۳۲ - من و مائی سنگین ترین زنجیر برگردن انسانی است .

د ۱ ج ۲ ص ۲۱۱

گفت چون اکنون منی ای من در آ نیست گنجائی دو من در یک سرا

۳۳ - چون دو بینهایت نمی تواند موجود باشد، لذا تمام کائنات در مقابل بینهایت

حقیقی نمی تواند موجودیت استقلالی داشته باشد .

د ۱ ج ۲ ص ۴۳۱

عکس حکمت آن شقی را یاوه کرد خود نبین تا بر نیارد از نوگرد

۳۴ - خود بینی گردد وجود انسانی را بر میآورد و او را در پست ترین مراتب

هستی سقوط میدهد .

د ۱ ج ۲ ص ۵۲۱

بربدی‌های بدان رحمت کنید برمنی و خویش بینی کم تنید
۳۵ - مبدا به خود پرستی تکیه کرده و اشخاصی را که بدشده‌اند یا بدنما
هستند ملامت کنید، بلکه به آنها رحم داشته باشید.

د ۱ ج ۲ ص ۵۸۱

یاغیاث المستغیثین اهدنا لا افتخار بالعلوم و الغنا
۳۶ - افتخار بردانش و بی‌نیازی در نزد مرد الهی پوچ است.

د ۱ ج ۲ ص ۷۹۶

هین منه توشور خودای شوره‌خاک پهلوی شور خداوندان پاک
۳۷ - آشوب و اختلال روانی خود را باشور و هیجان روحانی مردان خدا
مقایسه نکنید

د ۲ ج ۳ ص ۶۹۳

دستگیر از دست ما، مارا بخر پرده را بردار و پرده مامدر
باز خر مارا ازین نفس پلید کار دش تا استخوان مارسید
۳۸ - خداوندا! پیش از آنکه پرده موجودیت مادریده‌شود و باسفا انگیزترین
وضع باتو و باخویشتن روبرو شویم، باغنايات ربانی‌ات پرده‌های ظلمانی جهل و هوا
پرستی را از مقابل حواس ما بردار.

د ۲ ج ۴ ص ۷۲۰

لاف وادار کرمها می‌کند شاخ رحمت رازبن برمی‌کند
جمله اجزای تنش حضم وی‌اند کز بهاری لافد ایشان دردی‌اند
۳۹ - نعمت نمائی بی‌اساس نمودی از خود نمائی است.

د ۳ ج ۶ ص ۴۲۸

آنچه گفتم جلگی احوال‌تست خود نکفتم صدیکی زانها درست
گر ز تو گویند وحشت زایدت ورزدیگر آن فسانه آیدت

۴۰ - هنگامیکه صفات پلید را در باره کسی بیان می‌کنند ، شنونده آنها را مانند افسانه بی اهمیت تلقی می‌کند ، وقتیکه همان صفت را بعنوان معرفی موجودیت خود انسان بیان می‌کنند ، در وحشت و هراس فرو میرود .

د ۳ ج ۶ ص ۴۸۹

دم بجنبانیم زاستدلال و مکر	تاکه حیران ماندازما زیدو بکر
طالب حیرانی خلقان شدیم	دست طمع اندر الوهیت زدیم!
.....	

در هوای آنکه گویندت زهی بسته‌ای برگردن جانت زهی !!

۴۱ - بمن حیران شوید : تحسینم کنید !! همین است معنای بستن روح انسانی بازنجیر گرانباری که اگر نیروی جهان هستی در يك دست و بازو متراکم شود ، باز نمی تواند زنجیر را ازگردن روح باز کند .

د ۳ ج ۷ ص ۵۱۶

۴۲ - يك موجود برای بشر مورد تحیراست ، آن هم خداست ، نه تو

د ۳ ج ۷ ص ۵۱۷

چون به بستانی رسی زیبا و خوش	بعد از آن دامان خلقان را بکش
ای مقیم حبس چار و پنج و شش	نفرز جایی ؟ دیگران را هم بکش

۴۳ - اگر توحقیقتاً به گلزار حقائق قدم گذاشته و از عطر جان پرور گل و ریاحین باغ و بوستان واقعیات ، مشام جانت را نواخته‌ای ، دست دیگران را هم بگیر و آنان را هم به گلشن واقعیات رهنمون باش .

د ۳ ج ۷ ص ۵۱۹

نردبان خلق این ماومن است	عاقبت زین نردبان افتادنست
هرکه بالانر رود ابله تر است	کاستخوان او بتر خواهد شکست
این فروع است واصولش آن بود	که ترفع شرکت یزدان بود

۴۴ - هر چه كه با نردبان من و مائی بالا تر رویم، سقوط مادر دنا كتر خواهد بود

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۹۸

۴۵ - اگر واقعاً شما ادعا كنندگان من پرست راست می گوئید، كه من را

در ك کرده اید، چرا اینهمه در بند جسم و جان اسیر شده اید؟ چرا؟!

د ۵ ج ۱۲ ص ۶۰۸

مادر بت ها بت نفس شماست زانكه آن بت مار و این بت اژدهاست

۴۶ - بت بیرونی و بت درونی

د ۱ ج ۱ ص ۳۵۸

۴۷ - خود و خودخواهی

د ۵ ج ۱۱ ص ۲۵۹

آب مامحبوس گل مانده است هین بحر رحمت، جذب كن مار از طین

بحر گوید من ترا در خود كشم لیک می لافی كه من آب خوشم!

۴۸ - دریای جمال و جلال الهی ترا بسوی خود می خواند، ولی تو با عشق به آب

مغلوب در گل ولای درونی ات می گوئی: من خود در دریای حقیقت غوطه ورم؟

د ۳ ج ۷ ص ۵۲۲



هفده - هستی = مستی، چه معنای دهد؟

میرود هر روز در حجره برین تابینند چارقی با پوستین

زانكه هستی سخت مستی آورد عقل از سر شرم از دل می برد

۴۹ - هستی = مستی! باور كردنش خیلی مشکل است، ولی باید بیشتر

بیاندیشیم.

د ۵ ج ۱۱ ص ۵۴۷



هیجده - تورم شخصیت

وقت خودبینی نگنجد در جهان در گلو و معده گم گشته چو نان!
۵۰ - این انسان بینوا چنان تورم می کند که گنجایشی در جهان برای خود
نمی بیند، ولی واقعیتش مانند لقمه نانی است که در گلو و معده گم شده است!

د ۶ ج ۱۳ ص ۸۰



نوزده - دشمنی انسان با خویشتن

بهر خود او آتشی افرخته است در دل رنجور و خود را سوخته است
۵۱ - بترسید از آتشی که خودتان شعله ور ساخته اید.

د ۱ ج ۲ ص ۵۷۴

ای دریده پوستین یوسفان گرگ بر خیزی از این خواب گران
گشته گران يك به يك خواهی تو می دراند از غضب اعضای تو
خون نخسبد بعد مرگت در قصاص تو مگو که میرم و یابم خلاص
۵۲ - ای تبهکار، ای قاتل جان خود، هیچ میدانی که قصاص قتل خود، روزی
بسراغت خواهد آمد.

د ۴ ج ۱۱ ص ۶۲



بیست - خودکشی طبیعی و خودکشی معنوی در اثر بیگانگی از شخصیت خود

در خود این بد را نمی بینی عیان ورنه دشمن بوده ای خود را به جان
۵۳ - دقت کنید گاهی خواهید دید شقی ترین دشمن شما خودتان هستید.

د ۱ ج ۱ ص ۵۸۸

بس کسا آویخت خود را از نخست وقت پیچا پیچ دست آویز جست
۵۴ - خودکشی و ندامت واقعی آن.

د ۳ ج ۸ ص ۵۷۳

۶۵ - آیا می‌توان پدیدهٔ ننگ آور خودکشی را از بین برد؟

د ۳ ج ۸ ص ۵۷۵

۵۶ - آیندهٔ مسئلهٔ خودکشی

د ۳ ج ۸ ص ۵۷۶

هر که سازد زین جهان آب حیات زوترش از دیگران آید ممان
۵۷ - کسی که از این جهان مادی برای خود مایهٔ حیات تهیه کند، مرگ
زودرس به سراغش خواهد آمد.

د ۵ ج ۱۱ ص ۲۸۵

هست آسان مرگ بر جان خران که ندارند آب جان جاودان
چون ندارند جان جاویدان شقی است جرئت او بر اجل از احمق است
جهد کن تا جان مخلد گردد تا بروز مرگ برگی باشد
۵۸ - آنا که برای شکستن قفس کالبد بدن می‌شتابند، برای آنست که آب
حیات جان‌شان خشکیده است لذا شکافتن بدن و متلاشی ساختنش شکفتن انگیز نخواهد بود.

د ۵ ج ۱۲ ص ۳۲۰



بیست و یک - شخصیت مستند بخود و شخصیت مستند بدیگران

اندرون تست آن طوطی نهان عکس او را دیده تو بر این و آن
می‌برد شادیت را تو شاد از او می‌پذیری ظلم را چون داد از او
۵۹ - عکس ناقصی از روح خود را در دیگران می‌بینی و شادیه‌ها و آلام آن
عکس را شادیه‌ها و آلام خویش گمان می‌کنی!

د ۱ ج ۱ ص ۷۴۲

نقش اگر خود نقش سلطان یا غنیست صورت است از جان او بی‌چاشنیست

زینت او از برای دیگران باز کرده بیهده چشم و دهان
ای تو در پیکار خود را باخته دیگران را تو ز خود نشناخته
۶۰- هستی مستمند بخود و هستی مستمند بدیگران .

د ۴ ج ۹ ص ۵۶۹

۶۱- معنای هستی مستمند بخود، استخدام دیگرانسانها بعنوان وسیله نیست

د ۴ ج ۹ ص ۵۷۱

۶۲- شگفتا ! با اینکه هنوز هریک از افراد بشری رشد و استقلال دیگران
را مزاحم رشد خود می بیند ، با تمام حماقت ادعا می کند که انسانیت رو به تکامل
رفته است !

د ۴ ج ۹ ص ۵۷۳

۶۳- بیائید اوراق کتاب هستی خود را از عکس و امضای دیگران پرنکنیم.

د ۴ ج ۹ ص ۵۷۵

۶۴- چگونه میتوان هستی از دست رفته انسانها را بخودشان بازگردانید ؟

د ۴ ج ۹ ص ۵۷۸

گفت تو زین رو که عکس دیگر است جمله احوالت به غیر عکس نیست
خشم و ذوق هست عکس دیگران شادی قوادی و خشم عوان
تا به کی عکس خیال لامعه جهد کن تا گرددت این واقعه
تا که گفتارت ز حال تو بود سیر تو با پر و بال تو بود
۶۵- ای انسان وابسته ، ای عکسی از دیگران ، ای نسخه ناخوانا از اصل
بیکانگان .

د ۶ ج ۱۴ ص ۵۶۹

* * *

بیست و دو - شرایط و عوامل انعقاد شخصیت

و آن نثار نور هرکس یافته روی از غیر خدا بر تافته

۶۶ -- میل حقیقی به چیزی در سازندگی شخصیت تأثیر دارد .

د ۱ ج ۱ ص ۳۴۹



بیست و سه - رویانیدن شخصیت مستقل

پرّ من رسته است هم از ذات خویش بر نچسبانم دو پر من با سریش

۶۷ - برای پرواز در فضای بیکران کمال ، بال و پری از ذات خود برویانیم و پرو بال دیگران را بطور ساختگی بخود نچسبانیم .

د ۲ ج ۵ ص ۵۵۵



بیست و چهار - در حوزه جاذبیت موضوعات جالب ، شخصیت خود را نیازید .

پس یقین گشتش که جذاب آن سربست کار حق هر لحظه نادر آورست

اسب رنگین گاو رنگین ز ابتلاء میشود مسجود از مکر خدا

پیش کافر نیست بت را ثنائی نیست بت افزوئی روحائی

چیست آن جاذب نهان اندر نهان در جهان تابیده از دیگر جهان

عقل محبوب است و جان هم زین کمین من نمی بینم تو می تانی بین

۶۸ -- در حوزه موضوعات جالب که وسیله آزمایش ما انسانها هستند ، خود

را نیازیم و در پیشگاه آنها بسجده نیافتیم که دیربازود از دست ما گرفته میشود و شخصیت ما را مختل میسازد .

د ۶ ج ۱۴ ص ۳۱۱



بیست و پنج - خود (من) طبیعی و خود (من) ایده آل

خم شکسته آب از آن ناربخته صد درستی زین شکست انگیخته

۶۹ - ساده لوحان گمان می کنند « خود طبیعی » را شکستن از بین رفتن

است، در صورتیکه شکستن « خود طبیعی » عالی‌ترین درست شدن را بدنبال دارد .

د ۱ ج ۲ ص ۳۶۴

۷۰ - حیات ها و من های متعدد طولی و عرضی .

د ۲ ج ۳ ص ۶۸۵

۷۱ - حیاتیهای متعدد عرضی

د ۲ ج ۳ ص ۶۸۶

۷۲ - حیاتیهای متعدد طولی

د ۲ ج ۳ ص ۶۸۶

۷۳ - من های عرضی

د ۲ ج ۳ ص ۶۸۶

۷۴ - من های طولی

د ۲ ج ۳ ص ۶۸۷

ساعتی گرگی در آید در بشر ساعتی یوسف رخی همچون قمر

۷۵ - چگونه من های آدمیان نمونه ای از حیوانات می گردند ؟

د ۲ ج ۳ ص ۷۰۲

خویش را تسلیم کن بردار مزد وانگه از خود بی زخود چیزی بدزد

میدهند افیون به مرد زخم مند تاکه پیکان از تنش بیرون کنند

۷۶ - خود طبیعی ات را رها کن ، آنگاه از من ایده آل عبور کرده به

(من ملکوتی) نایل شو

د ۲ ج ۳ ص ۷۲۱

مر بشر را خود مبا جامه درست چون رهید از صبر در هین صدر جست

مر بشر را پنجه و ناخن مباد کالونه دین اندیشد آنگه نه سداد

۷۷ - بریده باد پنجه و ناخن آن انسان که خود طبیعی اش مالک سر نوشت

اوست، که همهٔ مکتبها و اقدامات انسانی تاریخ بشری را میخراشد و متلاشی میسازد.

د ۶ ج ۱۴ ص ۵۸۹

۷۸ - دو شخصیتی از دردهای خانمانسوز بشری است

د ۱ ج ۱ ص ۱۵۴

بردل عاقل هزاران غم بود گر ز باغ دل خلالی کم شود
۷۹ - يك وحدت شكفت انگيز در نمودهای روحی (ناشی از يك شخصیتی)

د ۱ ج ۲ ص ۷۹

آنکه زلف و جعد رعنا باشدش چون کلاهش رفت خوش تر آیدش
۸۰ - برای کسی که شخصیت خود را به کمال رسانیده است ، مزایای ظاهری
جز روپوش چیزی نیست .

د ۱ ج ۲ ص ۱۷۷

هر که را آینه باشد پیش رو زشت و خوب خویش را بیند در او
۸۱ - هر کس واحدهای شخصیت خود را در دیگران می بیند .

د ۱ ج ۲ ص ۱۸۶

در وجود تو شوم من منعدم چون محبم حب یعمی و یصم
۸۲ - چگونه شخصیت انسانی در موقع خود باختگی نیروی محاسبه را از
دست میدهد .

د ۱ ج ۲ ص ۲۷۸

نقش جان خویش می جستم بسی هیچ می نمود نقشم از کسی
گفتم آخر آینه از بهر چیست ؟ تا بداند هر کسی که جنس کیست ؟
آینه آهن برای لونهاست آینه سیمای جان سنگین بهاست
آینه جان نیست الا روی یار روی آن یاری که باشد زان دیار
۸۳ - هر چه کوشش کنید که نسخهٔ حقیقی خود را از کس دیگر مشاهده کنید

نخواهید توانست .

د ۲ ج ۳ ص ۱۱۹

حق آن قوت که بر تلوین ما رحمتی کن ای امیر لونها

۸۴ - چند شخصیتی ، درد بیدرمان قرن معاصر ما .

د ۲ ج ۴ ص ۷۵۲

عاقبت آن خانه خود ویران شود گنج از زیرش یقین عریان شود

لیک آن تو نباشد زانکه روح مزد ویران کرد نستش آن فتوح

چون نکرد آن کار مزدش هست لا لیس للانسان الا ما سعی

۸۵ - هر عظمت و مزیتی که از انسان بدون آگاهی و اختیار و کوشش بروز

کند مربوط به شخصیت نبوده نمی توان آن عظمت و مزیت را به حساب او

منظور داشت .

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۴۵

بر مکن پر را و دل بر کن از او زانکه شرط این جهاد آمد عدو

بی هوا نهی از هوا ممکن نبود هم غزا با مردگان نتوان نمود

۸۶ - شما به مبارزه با قانون طبیعت دعوت نشده اید، انکار آنچه که موجود

است مبارزه با قانون طبیعت است که جلوه گاه مشیت الهی است، بلکه تکلیف انسانی

الهی شما تعدیل موجودیت خود با مقتضیات طبیعت و توجیه قوانین آن است که نتیجه اش

بارور شدن شخصیت انسانی شماست ،

د ۵ ج ۱۱ ص ۲۴۲

مار موسی دید فرعون عنود مهلتش میخواست نرمی می نمود

زیرکان گفتند بایستی که این تندتر گشتی چو هست او رب دین

معجزه گر ازدها گر مار بد نخوت و خشم خدائیش چه شد ؟

۸۷ - آیا احساس ذبح بودن با نرمی و چاپلوسی سازگار است ؟

۵ د ج ۱۲ ص ۱۴۵



بیست و شش - آبگیری از چشمه‌های درونی

چون بجوشد از درون چشمه سنی ز استراق چشمه ها گردد غنی
چشمه آبی درون خانه ای به زوردی کان نه در کاشانه ای
قلعه را چون آب آید از برون در زمان امن باشد در فزون
چونکه دشمن گرد آن حلقه زند تا که اندر خونشان غرقه کند
آب بیرون را بیندد آن سپاه تا نباشد قلعه را ز آنها پناه
آن زمان يك چاه شوری از درون به زصد جیحون شیرین از برون

۸۸ - با دلباختن به صور و اشکال بروی ، منابع جوشان درون را نخشکانیم ،
درزندگانی ما صف آرائی ها داریم که آبگیری از چشمه سارهای برونی را امکان
ناپذیر می سازد . در این هنگام يك چاه شور درونی از صد ها جیحون شیرین برونی
مارا بی نیاز خواهد ساخت .

۶ د ج ۱۴ ص ۳۵۶

۸۹ - آیا چشمه سارهای واحد های جهان برونی که به درون ما سرازیر
میگردند مانع فوران درونی ما هستند ؟

۶ د ج ۱۴ ص ۳۵۷



بیست و هفت - هیجان و نغمه و حال روانی و مقام عرفانی

نغمه های اندرون اولیاء اولاً گوید که ای اجزای لا
هین زلای نفی ها سر برزنید وین خیال و وهم یکسو افکنید
۹۰ - نغمه های درونی اولیاء جوینده حقیقت فوق ارزش است .

۱ د ج ۲ ص ۲۳

ما بیرون را ننکریم و قال را ما درون را بنکریم و حال را

۹۱ - الفاظ توانائی ابراز حالات روحی را ندارند .

د ۲ ج ۴ ص ۳۳۸

زانکه دل جوهر بود گفتن عرض پس طفیل آمد عرض ، جوهر غرض

۹۲ - گفتار به منزله عرض طفیلی و قلب جوهر اساسی است .

د ۲ ج ۴ ص ۳۳۹

کوه طور از نور موسی شد برقص صوفی کامل شد و رست اوز نقص

۹۳ - رقص و طرب روحی

د ۱ ج ۱ ص ۴۹۶

چه عجب گر کوه صوفی شد عزیز جسم موسی از کلوخی بود نیز

۹۴ - رقص و هیجان کوه در مقابل رقص روحانی شکفت انگیز نیست

د ۱ ج ۱ ص ۳۹۷

وز نوازش های حق ابدال را تا بداند او مقام و حال را

حال چون جلوه است زان زیباعروس وین مقام آن خلوت آمد با عروس

۹۵ - بحثی در تفسیر حال و مقام

د ۱ ج ۱ ص ۶۲۹

۹۶ - در مرحله مقام است که معرفت انسانی همه جانبه میگردد .

د ۱ ج ۱ ص ۶۳۳

رقص آنجا کن که خود را بشکنی پنبه را از ریش شهوت بر کنی

رقص و جولان بر سر میدان کنند رقص اندر خون خود مردان کنند

چون دهند از دست خود دستی زنند چون دهند از نقص خود رقصی کنند

مطر با نشان در درون دف می زنند بحر را در شورشان کف می زنند

۹۷ - از دست خود طبیعی رها شوید و کف بزنید ، نقص حیوانی را از خود دور

کنید ، پایکوبان برقص در آئید .

د ۳ ج ۶ ص ۱۴۳
 هست تن چون ریسمان بر پای جان می کشاند بر زمینش ز آسمان
 چغز جان در آب خواب بیهشی رسته از موش تن آمد در خوشی
 موش تن زان ریسمان بازش کند چند تلخی زین کشش جان می چشد
 ۹۸ - اگر مقتضیات کالبد مادی بدن بگذارد ، جان آدمی در دریای روحانیت غوطه ور میشود .

د ۶ ج ۱۴ ص ۲۰۴
 ۹۹ - يك مناجات روحانی عالی
 د ۱ ج ۱ ص ۵۹۱
 ۱۰۰ - مناجات
 د ۴ ج ۱۱ ص ۱۹۲



بیست و هشت - روح و جان و دل و نور و عظمتی که در آنهاست و روح
 کل و جان کل

تن زجان و جان زتن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست
 ۱۰۱ - روح انسانی شناخته نخواهد شد
 د ۱ ج ۱ ص ۱۲
 هر شبی از دام تن ارواح را میرهانی میکنی الواح را
 ۱۰۲ - روح تحت سلطه خداوندی - نظری به مجهول بودن روح (روح
 تعریف نشده است)

د ۱ ج ۱ ص ۱۸۳
 ۱۰۳ - يك علت دیگر برای مجهول بودن روح و عقل
 د ۱ ج ۱ ص ۵۱۷
 ای که جان از بهر تن میسوختی سوختی جان را و تن افروختی

۱۰۴ - روح چراغ فروزان ابدیت است ، متوجه باشید آن را در راه بدن مادی
آتش زده و خاکستر نکنید .

د ۱ ج ۱ ص ۷۴۴

جز از آن خلاق گوش و چشم و سر نشنوم از جان خود هم خیر و شر
گوش من از گفت غیر او کر است او مرا از جان من شیرین تر است
جان از او آمد نیامد او ز جان صد هزاران جان دهد او را یگان
۱۰۵ نغمه جان . ندای وجدان ، قطب نمای روح ، بانک درونی ، مانند علامت
هائی هستند که برای وصول به مقصد در امتداد گذرگاه بشری به سوی ایده آل
اعلا نصب شده اند و آخرین منزل که آدمی نیستند .

د ۵ ج ۱۱ ص ۴۸۹

تخت دل معمور شد پاک از هوی بروی الرحمن علی العرش استوی
۱۰۶ - پس از پاک شدن دل از هوی و هوس ، جایگاه نور خداوندی خواهد
بود .

د ۱ ج ۲ ص ۶۹۷

۱۰۷ - آبادی دل

د ۱ ج ۱ ص ۶۱۴

۱۰۸ - سطح طبیعی و سطح ماورای طبیعی روح

د ۱ ج ۱ ص ۲۰

۱۰۹ - جهان روح با عظمت تر از جهان طبیعت است .

د ۱ ج ۲ ص ۱۰۴

آفتاب روح نی آنِ فلک که ز نورش زنده اند انس و ملک
دربشر روپوش گشته است آفتاب فهم کن والله اعلم بالصواب
۱۱۰ - خورشیدی را که در جان انسانی پرتوافکنی میکند ، با آفتاب فضائی

اشتباه نکنید .

د ۱ ج ۲ ص ۴۰۲

عکس هر نقشی نتاید تلابد جز زدل هم با عدد هم بی عدد
۱۱۱ - احاطه دل بر موجودات مانند خدا، هم می تواند به اضافه کمیات بوده
باشد و هم منهای کمیات .

د ۱ ج ۲ ص ۶۲۴

صدهزاران می چشاند روح را که خبر نبود دهان را ای فتی
۱۱۲ - آنچه را که روح می تواند بچشد، از نظر تنوع و شمارش باچشیدن
ذائقه طبیعی قابل مقایسه نیست .

د ۱ ج ۲ ص ۷۲۹

نور دل از جان بود ای یار غار مستعار او را مدان ای مست عار
۱۱۳ - نوری که از جان میدرخشد عاریتی نیست .

د ۲ ج ۳ ص ۴۶۹

این صدف های قوالب در جهان گرچه جمله زنده اند از بحر جان
۱۱۴ - حیات مواد جهان طبیعت از دریای جان سرچشمه میگیرد .

د ۲ ج ۳ ص ۵۲۸

دل زهریاری غذائی میخورد دل زهر علمی صفائی میبرد
۱۱۵ - دل انسانی که رشد الهی خود را دریافت، از هر موضوع مفید فایده ای و
از هر علم صفای مخصوصی بخود می گیرد .

د ۲ ج ۳ ص ۵۴۸

جان کل با جان جز و آسیب کرد جان از و در تی سند در جیب کرد
۱۱۶ - روح کل در نفوس جزئی اثر ایجاد میکند، در نتیجه نفوس جزئی
نیروی ملکوتی بر خود میگیرند .

د ۲ ج ۳ ص ۵۸۳

۱۱۷ - آیا حقایق چهارگانه (عقل کل، جان کل، روح کل، نفس کل) ماهیتهای مختلفی هستند؟

د ۲ ج ۳ ص ۵۸۶

پس زجان جان چو حامل گشت جان از چنین جانی شود حامل جهان
۱۱۸ - جهان هستی از يك جان باردار میشود.

د ۲ ج ۳ ص ۵۸۷

کوهمیت تازیشه و زکلمند این چنین کوه را بکلی برکنند
۱۱۹ - کوه جامد دلها را متلاشی کنید، تاهمتاب الهی به تمام ذرات آن بتابد

د ۲ ج ۳ ص ۶۶۸

بحر قن بر بحر دل برهم زنان در میانشان برزخ لایبغیان
۱۲۰ - در اقیانوس وجود انسانی دو دریا بهم متصلند، اما دارای مرز واقعی هستند که آندو را از یکدیگر جدا می کند.

د ۲ ج ۳ ص ۶۸۵

پس دل من کارگاه بخت تست چه شکنی این کارگاهای نادرست؟
۱۲۱ - بادست خویش کارگاه بختتان را نشکنید

د ۲ ج ۴ ص ۱۶۸

زانکه دل جوهر بود گفتن عرض پس طفیل آمد عرض، جوهر عرض
۱۲۲ - گفتار به منزله عرض طفیلی و قلب جوهر اساسی است.

د ۲ ج ۴ ص ۳۳۹

دل بدستم نیست همچون دید چشم ورنه دل را سوزمی این دم به خشم
۱۲۳ - آیا دل و فعالیتهای آن در اختیار آدمی نیست؟

د ۲ ج ۵ ص ۳۱۳

چشم تو روشن شود پایت دوان جسم توجان گردد وجانت روان

۱۲۴ - آنجا که جسم مبدل بجان و جان به روح تبدیل میگردد

د ۲ ج ۵ ص ۳۵۹

از برون پیراست و در باطن صبی خود کیانند آن ولی و آن نبی

۱۲۵ - روح جوان در کالبد پیر

د ۲ ج ۵ ص ۴۰۴

اینجهان دریا و تن ماهی و روح یونس محجوب از نور صبح

۱۲۶ - ای روح انسانی که مانند یونس عَلَيْهِ السَّلَام در شکم ماهی کالبد جسمانی در

دریای طبیعت محبوس گشته ای ، اقیانوس دیگری وجود دارد که معرفت الهی نامیده میشود .

د ۲ ج ۵ ص ۴۲۲

گرنبودی سیر آب از خاکها چیست بروی نو بنو خاشاکها

هست خاشاک تو صورتهای فکر نوبنو در میرسد اشکال بکر

۱۲۷ - چشمه سار زلال روح در جریان خود از جوی ماده عبور میکند و

خس و خاشاک اندیشه ها را در روی خود می آورد .

د ۲ ج ۵ ص ۴۷۷

قشرها بر روی این آب روان از ثمار باغ غیبی شد دوان

۱۲۸ - همه آن پدیده ها که در سطح رونده روح در جریان است ، مانند پوست

میوه ای است که از باغ پشت پرده طبیعت جدا شده و براه افتاده است .

د ۲ ج ۵ ص ۴۷۹

آب چون انبه تر آید در گذر زو کند قشر صور زوتر گذر

چون بغایت تیز شد این جور روان غم ننگنجد در ضمیر عارفان

چون بغایت ممتلی بود و شتاب پس ننگنجد اندر او الا که آب

۱۲۹ - آیا اندوه های درون آدمی از کندی جریان روح است ؟

د ۲ ج ۵ ص ۴۸۰

این باشد و بود ای مرغ خاک
بحر قلزم را ز مرداری چه باك
نیست دون القلتین و حوض خرد
کش تواند قطره ای از کار برد
۱۳۰ - آیا عظمت روح آدمی به درجه ای میرسد که خطاها تأثیر در آن
نداشته باشد ؟

د ۲ ج ۵ ص ۴۸۹

نور خورشیدار بیفتد بر حدث
او همان نور است پذیرد خبث
۱۳۱ - اگر روح انسانی بعد نصاب فعالیت خود برسد ، دیگر تحت تأثیر قرار
نگرفته ، بلکه آنچنان را آنچنان تر میکند .

د ۲ ج ۵ ص ۵۱۹

۱۳۲ - زندگی روح وابسته بجهان معنوی است که پیرامون جهان ماده را
فرا گرفته است .

د ۳ ج ۶ ص ۲۲۱

آن که داند نیم شب خرکره را
چون نداند یار را روز لقا ؟
۱۳۳ - هشیاری و واقع یابی انسان را به بینید که صدای باد کرّه خر خود را
از میان صدها موج باد در نیمه شب با وجود رعد و برق و باران تشخیص میدهد ، اما
نمیتواند جمال روح خود را که عمری با او زیسته است بشناسد !!

د ۳ ج ۶ ص ۳۹۴

آن توئی که بی بدن داری بدن
پس مقرر از جسم جان بیرون شدن
روح دارد بی بدن بس کار و بار
مرغ باشد در بدن بس بیقرار
۱۳۴ - آیا برای روح کالبد مثالی وجود دارد ؟

د ۳ ج ۷ ص ۳۳۳

هر زمان دل را دگر میلی دهم
هر نفس بر دل دگر لاغی نهم

• • • • • • • • • •

هر زمان دل را دگر رایی بود
آن نه از وی لیک از جایی بود
۱۳۵ - دگرگونی های دل

د ۳ ج ۷ ص ۳۴۶

تو همی گویی مرا دل نیز هست؟!
دل فراز عرش باشد نی به پست
در گل تیره یقین هم آب هست
لیک زان آبت نشاید آبدست
۱۳۶ - جایگاه دل فراز عرش است، نه فرش پست.

د ۳ ج ۷ ص ۵۲۱

تن شناسان روز ما را گم کنند
آب نوشان تركه شك و خم کنند
جان شناسان از عددها فارغند
غرقه دریای بی چونند و چند
جان شو و از راه جان جان را شناس
یار بینش شو نه فرزند قیاس
۱۳۷ - تن شناسان و صورت پرستان را با جان پاك انسانی - الهی چکار؟؟

د ۳ ج ۸ ص ۳۰۵

زائکه خاکی را نباشد تاب آن
که زند بروی شعاعی جاودان
گرزند برخاک دائم نور خور
آنچنان سوزد که ناید زوئمر
۱۳۸ - آیا موجود خاکی نمیتواند پذیرنده نور روح باشد؟

د ۳ ج ۸ ص ۴۵۲

آن چراغ این تن بود نورش چو جان
هست محتاج فتیله این و آن
آن چراغ شش فتیله این حواس
جملگی بر خواب و خوردار داساس
۱۳۹ - جان آدمی مانند نور و حواس پنجگانه بمنزله فتیله و غذاها و
آشامیدنیها مانند روغن چراغ وجود آدمی

د ۴ ج ۹ ص ۴۹۹

هست در دل زندگی دار الخلود
در زبانم چون نمی آید چه سود
۱۴۰ - مشکلات موضوع ابدیت را با توجه به دل خویشتن حل و فصل نمائید.

د ۴ ج ۹ ص ۴۶۵

گفت آثارش دل است ای بوالهوس آن برون آثار آثار است و بس
 باغها و سبزه ها در عین جان بر برون عکسش چو در آب روان
 آن خیال باغ باشد اندر آب که کند از لطف آب آن اضطراب
 ۱۴۱ - وجود خارجی مناظر جالب ، عکسی از آثار و نمودهای دل است.

د ۴ ج ۱۰ ص ۱۸۳

پس خراب مسجد مایی گمان نبود الا بعد مرگ ما بدان
 مسجد است این دل که جسمش ساجد است یارب خراب هر جا مسجد است
 ۱۴۲ - دل نادم مرگ مسجد درون تست، مواظب باش تا گیاه خراب در آن نروید.

د ۴ ج ۱۰ ص ۱۹۰

دست من اینجار رسید این رابشت دستم اندر شستن جان است سست
 ای ز تو کس گشته جان ناکسان دست فضل تست در جانها رسان
 خدمن این بود کردم من لثیم زان سوی حد رانقی کن ای کریم
 ۱۴۳ - پروردگارا ، مادر حدود توانائی خود به نظامتهای ظاهری می پردازیم
 عنایتی فرما و جانهای آلوده ما را از کثافتها و آلودگیها پاک و نظیف فرما .

د ۴ ج ۱۰ ص ۳۷۶

این جهان جنگ است کل چون بنگری ذره ذره همچو دین با کافری
 گوهر جان چون و رای فصل هاست خوی او این نیست خوی کبر یاست
 ذره ای کاو محو شد در آفتاب جنگ او بیرون شد از وصف و حساب
 رفت از وی جنبش طبع و سکون از چه ؟ از انالیه راجعون
 ۱۴۴ - اینست کار ماده در قلمرو و ربنای هستی ، جنگ و تکیو میان ذرات ماده
 حکمفرماست نه میان جان و طبیعت و جانها بایکدیگر .

د ۶ ج ۱۳ ص ۷۴

چون رس و ماهیت مامنخبر است هر که او آگاه تر با جان تر است
 اقتضای جان چوای دل آگهی است هر که آگاه تر بود جانش قوی است
 روح را تأثیر آگاهی بود هر که را این بیش الهی بود
 ۱۴۵ - ملاك ضعف و قدرت جان آدمی با آگاهی او سنجیده می شود .

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۰۲

ملك و مال و اطلس این مرحله هست بر جان سبك رو سلسله
 سلسله زرین بدید و غره گشت ماند در سوراخ چاهی جان زدشت
 ۱۴۶ - تاکی و تاچه اندازه می توان روح را با حلقه های طلائی زنجیر ملك
 و مال و آرایشگری ها خشنود ساخت ؟

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۵۵

پس پیمبر گفت استفت القلوب گر چه مفتی شان بگوید صد خطوب
 ۱۴۷ - حق و باطل را اذدل بیرسید .

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۸۲

غیرت عقل است بر خوبی روح پرز تمثیلات و تشبیه ای نصوح
 با چنین پنهانی که روح راست عقل بروی این چنین رشکین چراست
 ۱۴۸ - شدت پوشیدگی روح عقل نظری را در راه توصیف آن به تمثیلات و
 تشبیهات وادار می کند .

د ۶ ج ۱۳ ص ۲۶۳

ای برادر عقل یکدم با خود آر دمبدم در تو خزانست و بهار
 ۱۴۹ - همواره در درون انسانی بهاری است و خزان .

د ۱ ج ۱ ص ۸۱۵



بیست و نه - شراره ای که شعله ها می افروزد

آتشی کاول ز آهن می جهد او قدم بس سست بیرون می نهد

دایه اش پنبه است اول لیک اخیر می رساند شعله ها اوتا اثیر
 ۱۵۰ - به نخستین نمود ناچیز روح بادیده تحقیر منکرید، همین نمود
 ناچیز را اجزای جهان هستی می پروراند و در آخر کار خود هستی را طعمه خود
 می سازد و شعله هایش سربفلک میکشد.

د ۴ ج ۱۰ ص ۲۹۸



سی - اگر جان آدمی با کوشش و تلاش بدست میآمد ، با آن جان
 چه میکرد؟

او نداند قدر هم کارزان بیافت که بکد و کسب و رنجش کم شتافت
 قدر جان زان می ندانی ای فلان که بدادت حق به بخشش رایگان
 ۱۵۱ - اگر جان آدمی با کوشش و تلاش بدست می آمد ، با آن جان چه
 میکرد؟

د ۶ ج ۱۴ ص ۴۵۹

هر که او ارزان خرد ارزان دهد گوهری طفلی به قرصی نان دهد
 ۱۵۲ - کسی که ارزان بخرد ارزان می فروشد.

د ۱ ج ۱ ص ۷۳۷



سی و یک - اگر گوهر جان آدمی باز و آشکار شود میتواند خود را
 بر همه هستی بگستراند.

در درون بیشه شیران منتظر تا شود امر تعالوا منتشر
 پس برون آیند آن شیران زمجر بی حجابی حق نماید دخل و خرج
 جوهر انسان بگیرد بحر و بر پیس گاوان بسمالان روزنجر
 ۱۵۳ - ایکاش پیش از آنکه دست غیبی پرده از روی انسان و آنچه کرده
 است بردارد، جوهر انسان در همین صحنه هستی آشکار میشد و خود را بر همه هستی

میگستراند .

د ۶ ج ۱۳ ص ۶۰۹



سی و دو - انسان جهانی در دیدگاه برونی او ، و جهانی بزرگتر در دیدگاه درونیش

چرخ سرگردان که اندر جستجوست حال او چون حال فرزندان اوست
از خود ای جز وی زکله‌ها مختلط فهم میکن حالت هر منبسط
۱۵۴ - جهان طبیعت را می‌توان با انسان مطالعه کرد .

د ۱ ج ۱ ص ۵۷۳

درسه گز قالب که دادش وانمود آنچه درالواح و در ارواح بود
۱۵۵ - به ناچیزی انسان از نظر کمیت وجودی منگرید ، او جامع تمام
آنچه که در ارواح و الواح است می‌باشد .

د ۱ ج ۲ ص ۲۷۹



سی و سه - انقباض و انبساط روحی

قبض ها زندان شده است و چارمینخ قبض بینخ است و برآرد شاخ بینخ
۱۵۶ - بحثی در انقباض و انبساط روحی

د ۳ ج ۶ ص ۲۶۴

۱۵۷ - انبساط روانی و شکفتگی آن

د ۳ ج ۶ ص ۲۶۶

۱۵۸ - نسبیت انبساط روانی

د ۳ ج ۶ ص ۲۶۷

۱۵۹ - ریشه‌ی اساسی انبساط و شکفتگی روان و انقباض آن

د ۳ ج ۶ ص ۲۶۸

پیش از آن کاین قبض زنجیری شود اینکه دلگیر است پاگیری شود
رنج معقولات شود محسوس و فاش تا نگیری این بشارت را بلاش
در معاصی قبضها دلگیر شد قبضها بعد از اجل زنجیر شد

۱۶۰ - انحراف از جاده حق و حقیقت امروز بصورت اندیشه درمیآید، فردا دلگیری میشود و پس فردا پایگیریت میگردد . این قبض های روانی که در این زندگانی پایگیریت گشته است ، هنگام فرارسیدن مرگ بصورت زنجیر گرانباری بدور گردن روح بسته میشود ، این زنجیر تا اثر در سقوط ابدی نپوساند خود پوسیده نخواهد گشت .

د ۳ ج ۶ ص ۲۷۰

۱۶۱ - انقباض و انبساط خود آگاه

د ۳ ج ۶ ص ۲۷۳

۱۶۲ - انقباض و انبساط ناخود آگاه

د ۳ ج ۶ ص ۲۷۳

۱۶۳ - قبض و بسط وجدان الهی

د ۳ ج ۶ ص ۲۷۶

۱۶۴ - قبض و بسط روانی ریشه هائی هستند که ناچار شاخه ها و میوه هائی را به وجود خواهند آورد .

د ۳ ج ۶ ص ۲۷۹

از پس آن محو قبض او نماند برگشاد و بسط شد مرکب براند

پیش اصل خویش چون بی خویش شد رفت صورت جلوه معنیش شد

۱۶۵ - وقتی که می توانیم به حقایق هستی نفوذ کنیم ، نباید در درون خود سد آهنبینی ایجاد کنیم که ما را در همان حال جمود و قبض ابتدائی میخکوب کند.

د ۳ ج ۷ ص ۴۶۹

چونکه قبضی آیدت ای راه رو آن صلاح تست آیس دل مشو
زانکه درخرجی از آن بسط و گشاد خرج را دخی بیاید ز اعتداد
قفلگر که قفل سازد که کلید قبض بسط آرد مشو تو نا امید
۱۶۶ - گرفتگی های روانی نباید انسان راهرو را مأیوس و نا امید بسازد.

د ۳ ج ۸ ص ۴۹۳



سی و چهار - موسیقی و سماع

پس غذای عاشقان باشد سماع که در او باشد خیال اجتماع
۱۶۷ - يك نظر اجمالی به موسیقی

د ۱ ج ۲ ص ۱۹

۱۶۸ - آیا سماع برای تحصیل رشد و تصفیه روحی ضرورت دارد؟

د ۴ ج ۹ ص ۵۴۵

۱۶۹ - بازیگری چهار درجه ای در موسیقی و سماع

د ۴ ج ۹ ص ۵۵۰

گفت ای بوده حجابم از اله ای مرا تو راهزن از شاهراه
۱۷۰ - بوسیله موسیقی میان خود و خدا يك عمر حجاب نیاندازیم.

د ۱ ج ۲ ص ۱۲۵



سی و پنج - انواع لذائذ و آلام

۱۷۱ - انواع لذائذ و آلام

د ۶ ج ۱۳ ص ۴۰۲



سی و شش - اندوه و شادی طبیعی و اندوه و شادی معنوی عالی

عاشقم بر رنج خویش و درد خویش بهر خوشنودی شاه فرد خویش

۱۷۲ - رنج و اندوه گاهی از شادی با عظمت تر است .

د ۱ ج ۱ ص ۷۷۵

خوش بدی جانم از این باغ و بهار مست آن صحرای غیب لاله زار
۱۷۳ - تمام خوشی ها به ناخوشی پایان می یابد، بغیر از خوشی جان مردان الهی

د ۱ ج ۲ ص ۹۱

این همه غم ها که اندر سینه هاست از غبار و گرد باد و بود ماست
این غمان بیخ کن چون داس ماست این چنین شد و آن چنان و سواس ماست
۱۷۴ - اکثر اندوه ها بیهوده و بی اصل است .

د ۱ ج ۲ ص ۱۶۲

آن فرح آید ز ایمان در ضمیر ضعف ایمان نا امیدی و زحیر
۱۷۵ - شادی از روی ایمان غیر از شادی از روی خیالات است .

د ۲ ج ۳ ص ۳۳۹

باز بعضی را رهائی داده ای زین غم و شادی جدائی داده ای
۱۷۶ - خداوند چگونه بعضی اشخاص را تا مافوق و غم و شادی بالا می برد؟

د ۲ ج ۳ ص ۳۶۹

آب چون ابله تر آید در گذر زو کند قشر صور زو تر گذر
چون بغایت تیز شد این جوروان غم نکند در ضمیر عارفان
۱۷۷ - آیا اندوه های درون آدمی از کندی جریان روح است ؟

د ۲ ج ۵ ص ۴۸۰

عجلوا اصحابنا کی تربحوا عقل می گفت از درون لا تفرحوا
۱۷۸ - در حالات فرح و اندوه و بطور کلی در حالات انقباض و انبساط از فریاد درونی عقل غفلت نورزید .

د ۳ ج ۶ ص ۳۳۵

از دم غم می بمیرد این چراغ وزدم شادی بمیرد اینت لاغ
درمیان این دو مرگ او زنده است این مطوق شکل جای خنده است
۱۷۹ - آیا شادی و اندوه دو مرگ بوده و زندگی از میان دو مرگ عبور
میکند ؟

د ۴ ج ۱۰ ص ۵۷۹

۱۸۰ - جمله‌ای از جبران خلیل جبران در باره شادی و اندوه

د ۲ ج ۴ ص ۲۶۶



سی و هفت - تخدیر و مستی و طبیعت بشری

صد هزاران اینچنین میدارد او که برادرکات تو بگمارد او

۱۱۸ - آیا تخدیر و مستی برای طبع بشر ضرورت دارد ؟

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۷۶

۱۸۲ - جامع مشترك همه آن مفاهیم رهاشدن است .

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۷۸

۱۸۳ - آیا این گرفتاری ملالت بار و خفقان آور يك موضوع طبیعی ضروری

است ؟

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۷۹

۱۸۴ - باین توجه داشته باشید که با عظمت تر بودن حیات آدمی را که هشیاری

و تعقل مغزی یکی از فعالیت‌های آنست ، با نا هشیاری و مستی اشتباه نکنید .

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۸۰

۱۸۵ - باز دیگر به جریان حیات در سنگلاخ طبیعت بنگریم .

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۸۳

۱۸۶ - هشیاری و اندیشه میخکوب کننده چه معنا دارد ؟

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۸۵

۱۸۷ - بجای استفاده صحیح از آب زلال حیات ، باگرد و خاک پاشیدن به روی چشمه سار حیات خود را فریب ندهیم .

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۸۶



سی و هشت - خنده و گریه

تا نباشد برق دل و ابر دو چشم کی نشیند آتش تهدید و خشم
تا نباشد گریه ابر از مطر تا نباشد خنده برق ای پسر
کی بروید سبزه ذوق وصال کی بجوشد چشمه ها ز آب زلال
۱۸۸ - خنده و گریه

د ۲ ج ۴ ص ۲۴۵

۱۸۹ - خنده در زمینه ای ایجاد میشود که ارتباطی با انسان داشته باشد .

د ۲ ج ۴ ص ۲۴۷

۱۹۰ - برای اینکه خنده در ما ایجاد شود بایستی روان ما با عامل خنده در حال بیطرفی و سکون خود روبرو شود .

د ۲ ج ۴ ص ۲۴۸

۱۹۱ - عامل خنده در زمینه بیطرفی و سکون روانی با اصول و قوانین عقل خالص روبرو میشود و بصورت انگیزه خنده در میآید .

د ۲ ج ۴ ص ۲۴۸

۱۹۲ - آیا انسانهایی که دارای روان انفعالی هستند و در مقابل تمام رویداد های هستی تارهای قلب آنان مرتعش میگردد می توانند بخندند ؟

د ۲ ج ۲ ص ۲۵۰

۱۹۳ - خنده های طبیعی غالباً در باره آن حرکات و پدیده های انسانی

است که مخالف مقتضای شخصیت بروز میکند . حرکات و پدیده هائی که موجب خنده میگردند ، اغلب بدانجهت است که شخص عامل خنده با آن حرکات و پدیده ها جنبه آلی پیدا کرده قیافه ماشینی بخود می گیرد .

د ۲ ج ۴ ص ۲۵۲

۱۹۴ - خنده های گوناگون

د ۲ ج ۴ ص ۲۵۳

۱۹۵ -- شادمانی و هیجان نشاط انگیز

د ۲ ج ۴ ص ۲۵۴

۱۹۶ - خنده سخریه ای

د ۲ ج ۴ ص ۲۵۵

۱۹۷ -- خنده تعجبی

د ۲ ج ۴ ص ۲۵۵

۱۹۸ - خنده از نظر ارزش

د ۲ ج ۴ ص ۲۵۶

۱۹۹ - صورتهای خندان در روز رستاخیز

د ۲ ج ۴ ص ۲۵۹

۲۰۰ - نسبت خنده با نظربه رشد روحی و عینکی که انسان برای تماشای

انسان و حوادث بدیدگانش زده است .

د ۲ ج ۴ ص ۲۶۰

۲۰۱ - تعریف گریه

د ۲ ج ۴ ص ۲۶۲

۲۰۲ - اقسام گریه

د ۲ ج ۴ ص ۲۶۳

- ۲۰۳ - گریه ترس و هراس
د ۲ ج ۴ ص ۲۶۳
- ۲۰۴ - گریه جلب نرحم
د ۲ ج ۴ ص ۲۶۴
- ۲۰۵ - گریه طبیعی و تصنعی
د ۲ ج ۴ ص ۲۶۴
- ۲۰۶ - گریه نرحم
د ۲ ج ۴ ص ۲۶۵
- ۲۰۷ - گریه غم و اندوه
د ۲ ج ۴ ص ۲۶۶
- ۲۰۸ - گریه شوق و شادی
د ۲ ج ۴ ص ۲۶۸
- ۲۰۹ - گریه تقوی و رشد روحانی
د ۲ ج ۴ ص ۲۶۹
- ۲۱۰ - گریه خاطرات
د ۲ ج ۴ ص ۲۷۰
- ۲۱۱ - گریه عاطفه ایده آل
د ۲ ج ۴ ص ۲۷۰
- ۲۱۲ - چگونه می توان خنده و گریه را بصورت علت در آورد ؟
د ۲ ج ۴ ص ۲۷۲
- جمله گرمردند و ایشان ورعی اند غایب و پنهان ز چشم دل کی اند
من چو بینمشان معین پیش خویش از چه رور و راکنم همچون توریش
- ۲۱۳ - آیا گریه و ناله در مرگ فرزندان و خویشان و دوستان مطلوب است ؟

د ۳ ج ۷ ص ۳۹۳

زائمه گل گر برگ برکش میکنی خنده نگذارد نکردد منثنی
گوید از خاری چرا افتم بغم خنده را من خود زخار آورده ام
۲۱۴ - اگر انسانها میدانستند که عامل اساسی ترین خنده های آنان هماهنگی
مرموزی باگریه های آنان دارد ، عظمت دیگری داشتند .

د ۳ ج ۸ ص ۳۲۷

آنچه گل را گفت حق خندانش کرد بادل من گفت و صد چنداناش کرد
۲۱۵ - با آن کلمه که خداوند گل را نوازش داد و خندانش کرد ، دل را هم
نوازش داده و خنده او را صد چندان نموده است .

د ۳ ج ۹ ص ۸۱



سی و نه - علت تحرك بدن مادی و علت تحرك سطح عمیق دل و جان

این بدن مانند آن شیر علم	فکرمی جنباند او را ده بدم
فکرکان از مشرق آید آن صباست	وائکه از مغرب دبور و یا وباست
مشرق این باد فکرت دیگر است	مغرب این باد فکرت زان سراسست
خود جماد است و بود شرقت جماد	جان جان جان بود شرقت فؤاد

۲۱۶ - تحرك بدن از اندیشه و خوبی و پلیدی آن، مربوط به محتویات روان
آدمی و روان آدمی محصولی از ماده بوده و آنچه که مافوق ماده است به سطح عمیق
قلب آدمی مربوط است.

د ۴ ج ۱۰ ص ۵۶۹



چهل - مقایسه ای میان سرعت حرکت دل و سرعت حرکت نور

چون زمن سازی به بالا نردبان بی پریدن برشوی بر آسمان

آنچنانکه میرود تا غرب و شرق بی زراد و راحله این دل چو برق
 آنچنانکه میرود شب زاغتراب حسّ مردم شهر هادر وقت خواب
 ۲۱۷ - مقایسه‌ای میان سرعت حرکت دل و نور .

د ۶ ج ۱۴ ص ۴۴۱



چهل و یک - ملك و مال و مقام پرستی زنجیری گرانبار بگردن روح
 ملك و مال و اطلس این مرحله هست بر جان سبك رو سلسله
 سلسله زرین بدید و غره گشت ماند در سوراخ چاهی جان زدشت
 ۲۱۸ - تاکی و ناچه اندازه می‌توان روح را با حلقه های طلائی زنجیر ملك
 و مال و آرایشگری ها خشنود ساخت ؟

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۵۵

نام میری و وزیری و شهی نیست الا درد مرگ و جاندهی
 بنده باش و بر زمین رو چون سمند چون جنازه نه که برگردن نهند
 جمله را حمال خود خواهد کفور بار مردم گشته چون اهل قبور
 ۲۱۹ - آنانکه میخواهند معاش و نام و عنوانشان را به مردم تحمیل کنند،
 در حقیقت کالبد بی روح خود را بردوش مردم می‌گذارند و شایسته زندگی مستقل
 نیستند .

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۷۱



چهل و دو - سخنی که بدون موج در دل آدمی طنین انداز می‌گردد.
 آن خطاباتى که گفت آندم نبی گر زند برشب بر آید از شبی
 روز روشن گردد آن شب چون صباح من تانم باز گفت آن اصطلاح
 خود تو میدانی که آن آب زلال می چه گوید با ریاحین و نهال
 ۲۲۰ - نوعی دیگر از سخن وجود دارد که بدون صوت و حرف ، حتی بدون

نیاز به موج ، حیاتی ترین اثر را در مخاطبش بوجود میآورد .

د ۶ ج ۱۳ ص ۴۲۱



چهل و سه - پذیرش انسان از انسان و قرار گرفتن در منطقه جذب-

های روحی

صحبت صالح ترا صالح کند صحبت طالح ترا طالح کند

۲۲۱ - تأثیر همنشین در روح انسانی

د ۱ ج ۱ ص ۳۳۵

وای آن زنده که با مرده نشست مرده گشت وزندگی ازوی بجهست

۲۲۲ - تأثیر انسان در انسان

د ۱ ج ۱ ص ۶۸۲

خلق خود را بعد از آن بی خویشتن می فکندند اندر آتش مرد وزن

۲۲۳ - پذیرش روانی در موقع تلقین عمومی

د ۱ ج ۱ ص ۳۷۲

پس زبان مجرمی خود دیگر است همدلی از همزبانی بهتر است

۲۲۴ - جذب و گشش روحی

د ۱ ج ۱ ص ۵۵۱

جز یکی لقیه که اوّل از قضا بروی افتاد و شد اورا دلربا

۲۲۵ - در کار خود دقت کنید ، زیرا ممکن است با يك دیدار دل و جان شما

ربوده شود .

د ۴ ج ۴ ص ۲۹۱



چهل و چهار - خواب و کیفیت روح در موقع خواب

ليك بهر آنكه روز آیند باز برنهد برپایشان بند دراز

تا که روزش واگشد زان مرغزار وز چرا گاه آردش در زیر بار
۲۲۶ - آیا از حکمت است که روح که در خواب بعالم بالامی رود دو باره به
تن باز گردد .

د ۱ ج ۱ ص ۱۸۹

بس عجب در خواب روشن می شود دل درون خواب روزن میشود
۲۲۷ - رؤیا و خواب چیست ؟

د ۲ ج ۴ ص ۶۱۹

۲۲۸ - نظریه متفکرین درباره خواب و رؤیا

د ۲ ج ۴ ص ۶۲۲

۲۲۹ - کسی که میگوید : موضوع رؤیا کاملاً برای من روشن است ، ادعا
می کند که حقیقت روح یا من با تمام ارگانایسم درونی و روانی انسان را شناخته
است !!

د ۲ ج ۴ ص ۶۳۹

۲۳۰ - خواب و رؤیا از نظر منابع اسلامی .

د ۲ ج ۴ ص ۶۳۱

۲۳۱ - خواب و رؤیای هر کسی مطابق عقل و اندیشه او در حال بیداری است.

د ۳ ج ۷ ص ۲۲۸

پیل باید تا چو خسبد در شبان خواب بیند خطه هندوستان
خر نبیند هیچ هندوستان بخواب خرزهندوستان نکر دست اغتراب
اذکروا الله کار هرا و باش نیست ارجمی بر پای هر قلاش نیست

۲۳۲ - پدیده خواب و رؤیا دامنه بیداری آدمیان معمولی است ، برای
دریافت ارزش خواب يك انسان نخست باید دید بیداریش چیست ؟

د ۴ ج ۱۰ ص ۵۷۱

شب شکسته کشتی فهم و حواس بی امیدی مانده بی خوف و هواس

برده در دریای حیرت ایزدم تازچه تن بر کند بفرستدم
 آن یکی را کرده پر نور و جلال وین دگرا کرده پروم و خیال
 ۲۳۳ - بامدادان که از سفر خواب بوطن بیداری بر میگردد ، نخست چمدان
 خود را باز کنید و ببینید چه ره آوردی را با خود آورده اید ؟

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۲۱



چهل و پنج - عشق
 جسم خاك از عشق بر افلاك شد كوه در رقص آمد و چالاك شد
 عشق جان طور آمد عاشقا طور مست و خرّ موسی صعقا
 ۲۳۴ - پدیده عشق .

د ۱ ج ۱ ص ۴۷

۲۳۵ - عشق از تعریف بی نیاز است .

د ۱ ج ۱ ص ۱۰۹

۲۳۶ - عشق يك پدیده روانی است .

د ۱ ج ۱ ص ۴۸

۲۳۷ - عشق يك پدیده اسرار آمیز

د ۱ ج ۱ ص ۱۰۷

از غم و شادی نباشد جوش ما باخیال و وهم نبود هوش ما
 ۲۳۸ - گاهی عشق بمرحله ای از کمال می رسد که به مافوق غم و شادی قدم
 میگذارد .

د ۱ ج ۱ ص ۷۷۹

۲۳۹ - عشق مانند سایر نمود های روانی قابل مشاهده نیست .

د ۱ ج ۱ ص ۴۹

۲۴۰ - خصوصیتی که عشق در میان سایر پدیده های روانی دارد .

د ۱ ج ۱ ص ۵۰

۲۴۱ - سقوط عشق غیر از سقوط سایر پدیده های روانی است .

د ۱ ج ۱ ص ۱۳۸

۲۴۲ - عشق همه تناقضات را حل میکند یا در خود هضم می نماید .

د ۱ ج ۱ ص ۵۲

۲۴۳ - عشق و زیبایی های جهان

د ۱ ج ۱ ص ۵۵

۲۴۴ - حساسیت روح انسان عاشق .

د ۱ ج ۱ ص ۵۸

۲۴۵ - آیا عشق دو شخصیت را یکی می کند ؟

د ۱ ج ۱ ص ۵۸

جمله معشوقست و عاشق پرده ای زنده معشوق است و عاشق مرده ای

۲۴۶ - عاشق موجودیت خود را در مقابل معشوق از دست داده است .

د ۱ ج ۱ ص ۶۷

چون نباشد عشق را پروای او او چو مرغی ماند بی پر ، وای او

۲۴۷ - کشش عاشق بسوی معشوق بال و پر اوست .

د ۱ ج ۱ ص ۶۷

۲۴۸ - عشق يك موجود محدود را تا بینهایت بزرگ میکند ؟

د ۱ ج ۱ ص ۶۰

۲۴۹ - عشق و مسائل اجتماعی

د ۱ ج ۱ ص ۶۳

شعطبیبان جمع کرد از چپ و راست گفت جان هر دودر دست شماست

۲۵۰ - جانی که جان عاشق و معشوق در اختیار موجود دیگری قرار می گیرد

د ۱ ج ۱ ص ۷۶

باغ سبز عشق کاو بی منتهاست جز غم و شادی در او بس میوه هاست
 ۲۵۱ - در باغ عشق غیر از غم و شادی میوه های دیگری بطور بینهایت وجود دارد .

د ۱ ج ۱ ص ۷۷۸

عشقبازی که زپی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننکی بود
 ۲۵۲ - عشق مجازی ننک است .

د ۱ ج ۱ ص ۱۲۶

روح همچون صالح و تن ناقه است روح اندر وصول و تن در فاقه است
 روح صالح قابل آفات نیست زخم بر ناقه بود بر ذات نیست
 ۲۵۳ - وصال معشوق از مختصات روح است نه بدن جسمانی .

د ۱ ج ۲ ص ۲۳۷

عاشق آن وهم اگر صادق بود آن مجازش تا حقیقت میرود
 ۲۵۴ - اما اگر همین توهم از روی اخلاص و جستجوی حقیقت باشد، بدون تردید بمقصد خواهد رسید .

د ۱ ج ۲ ص ۳۱۷

هر چه گوید مرد عاشق بوی عشق ازدهانش می جهد در کوی عشق
 ۲۵۵ - انسان هر اندازه هم بخواهد وضع شخصیت خود را پنهان بدارد، بالاخره همان وضع را که شخصیت او دارد آشکار خواهد ساخت .

د ۱ ج ۲ ص ۳۶۷

عاشق آینه باشد روی خوب صیقل جان آمد از تقوی القلوب
 ۲۵۶ - زیبا رویان بدیدار زیبایی خود عشق میورزند .

د ۱ ج ۲ ص ۴۶۳

هر چه جز عشق خدای احسن است گر شکر خواریست آن جان کند دست
۲۵۷ - بیائید نام جان کنندن را عشق نگذاریم .

د ۱ ج ۲ ص ۷۰۱

عشق او پیدا و معشوقش نهان یار بیرون فتنه او در جهان
۲۵۸ - معشوق آنان در ماورای این اشکال و صورتهای محدود وفانی است .

د ۲ ج ۳ ص ۳۷۲

۲۵۹ - عشق يك موجود محدود را تا بینهایت بزرگ میکند

د ۱ ج ۱ ص ۶۰

آنچه محسوس است اگر معشوق است عاشقستی هر که او را حس هست
۲۶۰ - اگر همین محسوسات برای عشق درزی کافی بود ، میبایست همه افراد
انسانی که دارای حس میباشند عاشق شوند .

د ۲ ج ۳ ص ۳۷۴

چون وفا آن عشق افزون می کند کی وفا صورت دیگرگون میکنند
۲۶۱ - عشق وفای ثابت بوجود میآورد و با دیگر گونی صورتهای وفا دیگرگون
نمیگردد .

د ۲ ج ۳ ص ۳۷۵

ذره ها را کی تواند کس شمرد خاصه آن کلاو عشقه از وی عقل بر
۲۶۲ - بیان همه حقایق آن اندازه امکان دارد که شمارش تمام ذره های هستی
مخصوصاً شمارنده کسی باشد که عشق همه وسایل اندازه گیری را از او سلب کرده باشد .

د ۲ ج ۴ ص ۲۸۳

عاشقان را هر نفس سوزید نیست برده ویران خراج و عشر نیست
دین عاشق از همه دینها جداست عاشقان را مذهب و ملت خداست
۲۶۳ آیا عشقی بورزیم که خود را از هر قانون و ایدمای استثناء کنیم ؟

د ۲ ج ۴ ص ۳۴۱

گام پای مردم شوریده خود هم زگام دیگران پیدا بود
۲۶۴ - اگر درصدد پیدا کردن رد پای شوریدگان الهی بر آئید چون بارد پای
دیگران متفاوت است آنرا پیدا خواهید کرد .

د ۲ ج ۴ ص ۳۵۲

عاشقانی کز درون خانه اند شمع روی یار را پروانه اند
۲۶۵ - گامی بدرون خانه بگذارید ، آنگاه پروانه وار دور شمع معشوق
بگردید .

د ۲ ج ۵ ص ۱۸۳

بض عاشق بی ادب برمی جهد خویش را در کفّه شه می نهد
بی ادب تر نیست کس زودر جهان با ادب تر نیست کس زو در جهان
۲۶۶ - عشق در مافوق آداب و رسوم ؟

د ۳ ج ۸ ص ۴۷۸

عاشقان راهر زمانی مردئی است مردن عشاق خود یکنوع نیست
۲۶۷ - عشق آن حالت روانی است که دم بدم زندگی جدیدتر و متنوع تری
به عاشق می بخشد و در هر لحظه ای مرگهای تازه تری سراغش را می گیرد .

د ۳ ج ۸ ص ۵۳۳

هیچ عاشق خود نباشد وصل جو که نه معشوقش بود جویای او
لیک عشق عاشقان تن زه کند عشق معشوقان خوش و فربه کند
۲۶۸ - وصال جوئی عاشق ناشی از جویندگی معشوق است عاشق خویش را .

د ۳ ج ۹ ص ۱۵۱

حاصل آنکه هر که او طالب بود جان مطلوبش بر او راغب بود
آدمی ، حیوان ، نباتی و جماد هر مرادی عاشق هر بی مراد
بی مرادان بر مرادی می تنند و آن مرادان جذب ایشان می کنند

۲۶۹ - عشق در میان عاشق آگاه و معشوق ناخود آگاه .

د ۳ ج ۹ ص ۱۶۳

کرد فضل عشق انسان را فضول زین فزون جویی ظلومست وجهول
۲۷۰ - اماتی که به آسمانها وزمین عرضه گشت و انسان داوطلب حمل آن شد.
د ۳ ج ۹ ص ۲۳۱
صد هزاران بار ای صد فرید ز آرزوی گوش تو هوشم پرید
۲۷۱ - در آرزوی آنکه لحظه ای فرارسد که معشوق گوش به سخن عاشق فرادهد،
هر لحظه ای از آن هیجانات ، روحی از عاشق می گیرد و روح دیگری در او دمیده
می شود .

د ۳ ج ۹ ص ۲۴۱

با دو عالم عشق را بیگانگیست و اندر آن هفتاد و دو دیوانگیست
۲۷۲ - آیا پدیده عشق مافوق ایده آل های روحی است ؟
د ۳ ج ۹ ص ۲۴۲
که ز هستی او بر آوردی سری گاه او از نیستی خوردی بری
۲۷۳ - چه شکفت انکیز است راهی که عاشق در آن گام برمیدارد، زیرا
گامی روی هستی و گام دیگری روی نیستی می نهد !

د ۳ ج ۹ ص ۲۵۳

عاشقان از درد زان نالیده اند که نظر ناجایکه مالیده اند
بی شبان دانسته اند آن ظبی را رایگان دانسته اند آن سبی را
تاز غیرت تیر آمد بر جگر که منم حارس گزافه کم نگر
۲۷۴ - ای عاشقان معشوق شناس ، بنالید و خون دل بخورید ، زیرا نمیدانید
که لرزش تارهای دل معشوق بدست دیگری است .

د ۴ ج ۹ ص ۳۶۶

عشق در هنگام استیلا و خشم زشت گرداند لطیفان را به چشم
 ۲۷۵ - در آن هنگام که روان آدمی در هیجان خشم فرو میرود، معشوقی که
 جان و دل عاشق را میر بود، در دیدگانش زشت جلوه میکند.

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۳

دیده در وقتی که شد حیران و دنگ که سخن گفت و اشارت کرد سنگ
 ۲۷۶ - عشق و پرستش موجود بیجان، آن موجود را جاندار و سخنور و
 اشارتگر می نماید.

د ۴ ج ۱۰ ص ۵۵

دیو بر دنیاست عاشق کوروگر عشق را عشق دگر برد مگر
 از نهانخانه یقین چون می چشد اندک اندک عشق رخت آنجا کشد
 ۲۷۷ - مادامیکه عشق به معشوق دیگری در شما وجود نیاید، دست از عشق
 به معشوق نخستین نخواهید برداشت.

د ۵ ج ۱۱ ص ۱۷۵

۲۷۸ - فلسفه - عشق - ایمان

د ۵ ج ۱۱ ص ۱۷۵

عاشقان لعبتان پر قدر کرده قصد خون و جان یکدیگر
 و بس و رامین، خسرو شیرین بخوان تاچه کردند از حسد آن ابلهان
 پس فزاشد عاشق و معشوق نیز که نه چیزند و هواشان هم نه چیز
 ۲۷۹ - اگر اندکی در مجموع هویت این معشوقهای ظاهری بیاندیشید،
 خواهید دید واحدهائی در مجموع هویت این معشوقها وجود دارد که هر يك از آنها
 میتواند عشق آن پدیده ایده آل انسانی را رسوا بسازد.

د ۵ ج ۱۱ ص ۴۱۰

دست بگشاد و کنارانش گرفت همچو عشق اندر دل و جان گرفت

۲۸۰ - چگونه معشوق مانند عشق در دل و جان عاشق فرو میرود ؟

د ۱ ج ۱ ص ۱۰۱

ترسم ای فصاد اگر فصدم کنی نیش را ناگاه بر لیلی زنی
داند آن عقلی که او دل روشنی است در میان لیلی و من فرق نیست
من کیم لیلی و لیلی کیست من ما یکی روحیم اندر دون بدن

۲۸۱ - اتحاد عاشق و معشوق از چه مقوله است ؟

د ۵ ج ۱۱ ص ۵۶۵



چهل و شش - عشق و عاشق و معشوق از نظر جلال الدین

هر چه جز عشق است شد ما کول عشق دو جهان یکدانه پیش نول عشق
• • • • •

بنده آزادی طمع دارد زجد عاشق آزادی نخواهد تاابد
در نکنجد عشق در گفت و شنید عشق دریائی است قعرش ناپدید

۲۸۲ - عشق و عاشق و معشوق از نظر جلال الدین

د ۵ ج ۱۲ ص ۲۱۵

۲۸۳ - آیا می توان عشق را تعریف کرد و توضیح داد ؟

د ۵ ج ۱۲ ص ۲۱۷

۲۸۴ - عشق جمادات را هم تحت تأثیر قرار میدهد .

د ۵ ج ۱۲ ص ۲۲۰

۲۸۵ - عشق و جهان هستی

د ۵ ج ۱۲ ص ۲۲۲

۲۸۶ - خواص و لوازم عشق به معنای عمومی آن

د ۵ ج ۱۲ ص ۲۲۷

۲۸۷ - تفكیک عشق مجازی از عشق حقیقی در اندیشه های جلال الدین .

د ۵ ج ۱۲ ص ۲۴۷

۲۸۸ - عشق ، کشش بسوی تمایلات و ضرورت ها نیست .

د ۵ ج ۱۲ ص ۲۴۸

۲۸۹ - عشق از احساس زیبایی و خیر و کمال شروع می شود و در مسیر حرکت جدی بسوی زیباییابی ، موضوع معشوق را بصورت ایده آل و خیر و کمال منحصر در عالم هستی ، درمی آورد و آنگاه با تمام قوای حیاتی و روانی می خواهد او را مانند جزئی از « من » خود نماید .

د ۵ ج ۱۲ ص ۲۹۴

۲۹۰ - انگیزه عشق مجازی و نقش اساسی خود پرستی در آن .

د ۵ ج ۱۲ ص ۲۴۹

۲۹۱ - عاشق مجازی از همه انسانهای دیگر حتی از واقعیت خود معشوق بریده می شود .

د ۵ ج ۱۲ ص ۲۵۴

۲۹۲ - عاشق مجازی به صورت و ساخته های خود عشق می ورزد .

د ۵ ج ۱۲ ص ۲۵۶

۲۹۳ - کیفر عشق مجازی .

د ۵ ج ۱۲ ص ۲۵۷

۲۹۴ - دریغا که بشر عالیت ترین فعالیت روانی خود را که وحدت یابی است ، در واحدی مستهلك می نماید که تمام هستی او را با خلا روبرو می سازد !

د ۵ ج ۱۲ ص ۲۵۹

۲۹۵ - زیبایی و جاذبیت معشوق که به درجه مطلق رسیده است و عشقی در عاشق به وجود آورده است ، عظمت خلاقیت روح عاشق است که از ذات خود در

آورده و به معشوق چسبانده و عشق به آن می‌ورزد .

د ۵ ج ۱۲ ص ۲۶۱

۲۹۶ - عشق حقیقی و انگیزه و خواص آن .

د ۵ ج ۱۲ ص ۲۶۴

۲۹۷ - پدیده های با عظمت انسانی در عشق حقیقی است .

د ۵ ج ۱۲ ص ۲۶۶

۲۹۸ - تفسیر و توجیه مشروح در باره عشق الهی و مقایسه آن با عشقهای

معمولی .

د ۵ ج ۱۲ ص ۲۷۴

۲۹۹ - آیا عشق مجازی میتواند راه و مقدمه ای برای عشق حقیقی بوده

باشد ؟

د ۵ ج ۱۲ ص ۲۷۹

۳۰۰ - آیا عشق يك پدیده مافوق طبیعی و رو به خداست ، خواه معشوق

موضوعات جالب این دنیا بوده باشد یا سعادت ابدی و موجود برین ؟

د ۵ ج ۱۲ ص ۲۸۰

۳۰۱ - میان عشق بیک موضوع و درك زیبایی و کمال آن ، تفاوت زیاد وجود

دارد ، آنچه که میتواند مقدمه ای برای عشق حقیقی باشد ، دو می است نه او لی .

د ۵ ج ۱۲ ص ۲۸۲

۳۰۲ - محبت و عشق الهی چیست ؟ و چگونه قابل وصول است ؟

د ۵ ج ۱۲ ص ۲۸۴

۳۰۳ - آیا عشق مافوق کفر و ایمان است ؟

د ۵ ج ۱۲ ص ۲۸۷

۳۰۴ - آیا عشق مجرد از ایمان تصرف در خدا نیست ؟

د ۵ ج ۱۲ ص ۲۸۹

۳۰۵ -- عشق و منابع اسلامی .

د ۵ ج ۱۲ ص ۲۹۰

۳۰۶ -- آیا کلمات دیگری در منابع اسلامی بجای عشق بکار برده شده است؟

د ۵ ج ۱۲ ص ۲۹۳

گفت لبش گرز شعر و شوشتر است اعتناق بی حجابی خوشتر است
من شدم عریان زن او از خیال میخوام در نهایت الوصال
۳۰۷ -- نه تنها کالبد مادی ، معشوق اصلی نیست بلکه صورت خیالی معشوق
هر قدر هم که در درون عاشق زیبا منعکس شود معشوق واقعی نیست .

د ۶ ج ۱۴ ص ۲۹۳

شرح گل بگذار از بهر خدا شرح بلبل گو که شد از گل جدا
۳۰۸ -- لحظه ای چند شرح گل را کنار بگذارید و به شرح حال بلبل بپردازید.

د ۱ ج ۱ ص ۲۸۱

۳۰۹ -- آیا امرؤ القیس در پایان کار به عشق الهی نائل گشت؟

د ۶ ج ۱۴ ص ۴۲۲

۳۱۰ -- سوزش انسانی بایستی در راه عشق الهی بوده باشد .

د ۱ ج ۱ ص ۷۴۴



چهل و هفت - محبت و شرط اصالت آن

مهر جاهل را چنین دان ای رفیق کز رود جاهل همیشه از طریق

۳۱۱ -- محبت جاهلانه عین دشمنی واقعی است .

د ۲ ج ۳ ص ۲۳۳

مهر ابله مهر خرس آمد یقین کین او مهر است و مهر اوست کین

۳۱۲ -- کسیکه عقل ندارد مهر و کین او قابل محاسبه نیست .

د ۲ ج ۴ ص ۵۵۹

وصف آن سنگی نمائند اندر او پرشود از وصف خور او پشت و رو
 بعد از آن گردوست دارد او بجان دوستی خویش باشد بی گمان
 ورکه خود را دوست دارد او بجان دوستی خویش باشد بی گمان
 ۳۱۳ - «من» پس از صیقلی شدن ، جلوه گاه نور یزدانی میگردد ، اگر شعاعی
 از محبت به خدایا دیگران از آن « من » سربکشد ، بی آنکه مسافتی را طی کند
 به خود آن « من » برمی گردد .

د ۵ ج ۱۱ ص ۵۷۱

۳۱۴ - پس نخست خود را دوست بداریم .

د ۵ ج ۱۱ ص ۵۷۲

پنج وقت آمد نماز ای رهنمون عاشقان را فی الصلوة دائمون
 نی به پنج آرام گیرد آن خمار کاندین سر هاست نی پانصد هزار
 ۳۱۵ - اگر محبت و معرفت الهی در اعماق جان ما نفوذ کند ، می توانیم تمام
 لحظات زندگی را در حال نماز باشیم .

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۸۸

۳۱۶ - آیا محبت هایی که در گذشته در روح ثبت گشته اند زائل شدن می هستند؟

د ۲ ج ۵ ص ۲۱۹



چهل و هشت - روان

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق

۳۱۷ - نمودهای روانی قابل مشاهده نیست .

د ۱ ج ۱ ص ۷

۳۱۸ - يك قانون کلی در پدیده های روانی .

د ۲ ج ۳ ص ۶۴۵

۳۱۹ - مرحله بروز پدیده روانی .

د ۲ ج ۳ ص ۶۴۵

۳۲۰ - مرحله بروز آثار جسمانی پدیده روانی

د ۲ ج ۳ ص ۶۴۷

این در آن حیران شده کان برجیست
هرچشنده آن دگر را نافی است
این خیالات ارنبد نامؤتلف
چون زیرون شد روشها مختلف
قبله جان را چو پنهان کرده اند
هرکسی روجانبی آورده اند

۳۲۱ - علت اساسی اختلاف تخیلات و تداعی معانی ها و اندیشه ها چیست؟

د ۵ ج ۱۱ ص ۱۸۴

ذره نبود جز زچیزی منجم
ذره نبود شارق لاینقسم
گفتن ذره مرادم دان خفی
محرم دریا نه ای ایندم کفی

۳۲۲ - اجزای لایتجزی (ذره جسمانی) و ذره نورانی

د ۵ ج ۱۲ ص ۴۶۳

هست آن ذرات جسمی ای مفید
پیش این خورشید جسمانی پدید
هست ذرات خواطر و افکار
پیش خورشید حقایق آشکار
پیش حق پیدا و پیش تونهان
سرغیب است این مکن فکری در آن
۳۲۳ - خاطرات و اندیشه ها و سایر فعالیت های مغزی و روانی هم اجزاء و
ذرات لایتجزی (اتم ها) دارند .

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۹۶

گر نه تصویرات از يك مفرسند
چون پیایی جانب دل میرسند
جوق جوق اسپاه تصویرات ما
سوی چشمه دل شتابان از ظما
جرمها پرمی کنند و میروند
دائما پیدا و پنهان میشوند

۳۲۴ - جریانات گوناگون روان ما از کجا میآیند و بکجا میروند؟

د ۶ ج ۱۴ ص ۲۰۷

نه خموش است و نه گویا نادری است حال او را در عبارت نام نیست

۳۲۵ - يك حالت روانی دیگر که اسان در آن حالت نه خاموش است و نه گویا

د ۶ ج ۱۴ ص ۵۵۶

چونکه برگ روح خود زرد و سیاه می بینم چون بدانی خشم شاه

۳۲۶ - تو که از وضع روانی خود اطلاعی نداری ، چگونه می توانی رضا و غضب

شخصیت های مافوق را درك کنی؟

د ۲ ج ۴ ص ۱۷۱

بوی گل دیدی که آنجا گل نبود جوش مل دیدی که آنجا مل نبود

۳۲۷ - گاهی در روان انسانی پدیده های بی ارزش عالی ترین نمودها را مخفی

میدارد .

د ۱ ج ۱ ص ۸۱۷

که بلغزد کوه از چشم بدان یزلقونك از نبی برخوان بدان

احمد چون کوه لغزید از نظر در میان راه بی گیل بی مطر

۳۲۸ - چشم زدن

د ۵ ج ۱۱ ص ۲۲۴



چهل و نه - امواج روانی

خاطر رنجور جویان صد سقط تا که پیغامش کند از هر مط

۳۲۹ - درون انسانها مانند حوض است که حوادث در آنها مانند افتادن سنگ

در حوض ایجاد امواج می کند .

د ۱ ج ۲ ص ۵۶۷

حسها و عقلمهاشان در درون موج در موج لدینا محضرون

۳۳۰ - تعقل برای خود حسهای مخصوصی دارد .

د ۱ ج ۲ ص ۶۹۷



پنجاه - عقده‌های روانی - روانکاوی

خار دل را گریبیدی هر کسی کی غمان را راه بودی بر کسی

۳۳۱ - عقده‌های روانی

د ۱ ج ۱ ص ۱۲۰

من ببینم روی خود را ای شمن من ببینم روی تو ، تو روی من

۳۳۲ - بگذارید دیگران وضع روانی شما را بازگو کنند .

د ۲ ج ۳ ص ۴۵۴

۳۳۳ - انسان نمی تواند در باره خود روانکاوی کند .

د ۲ ج ۳ ص ۴۵۵

پیش از آن کاین قبض زنجیرت شود آنکه دلگیر است پاکیرت شود

رنج معقولت شود محسوس و فاش تانگیری این اشارت را بلاش

در معاصی قبضها دلگیر شد قبضها بعد از اجل زنجیر شد

۳۳۴ - انحراف از جاده حق و حقیقت ، امروز بصورت اندیشه و عقده روانی

درمی آید ، فردا دلگیرت می شود و پس فردا پایگیرت می گردد . این قبض های روانی

که در این زندگانی پایگیرت گشته است ، هنگام فرارسیدن مرگ بصورت زنجیر

گرا نباری به دور گردن روح بسته میشود ، این زنجیر تا ترا در سقوط ابدی پیوساند

خود پوسیده نخواهد گشت .

د ۳ ج ۶ ص ۲۷۰

حافظان را گریبینی ای عیار اختیارات را ببین بی اختیار

روی در انکار حافظ برده ای نام تهدیدات نفس کرده ای

۳۳۵ - ای فروید یست ها ، به بهانه اینکه وجدان و فعالیت هایش ناشی از اوامر



و نواهی پدر و مادر در دوران کودکی است و تحریرات وجدانی معلول فشار بایستگی‌ها و بایستگی‌های دوران گیرندگی انسان است، وجود مربیان الهی و دستورات وجدانی را که بهترین شاهدش اختیار محسوس در درون آدمی است، با کلمه وازدگی‌های نفس نادیده نگیرید.

د ۳ ج ۷ ص ۴۷۴

بر مشوران ناشود این آب صاف و اندر او بین ماه و اختر در طواف
زانکه مردم هست همچون آب جو چون شود تیره نبینی قعر او
۳۳۶ - اگر چشمه ساز زلال روان را برهم نزنید و آن را نشورانید، روح در
حال طبیعی خود حقایق ناب و فراوانی را بشما نشان خواهد داد. و يك دستور اساسی
برای روانکاو

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۲۹

چون بیندی شهوتش را از رغیف سر کند آن شهوت از عقل شریف
همچو شاخی که بیرری از درخت سر کند قوت ز شاخ نیکبخت
۳۳۷ - این هم يك قانون روانی با اهمیت، که هنگامیکه یکی از فعالیت
های روانی سرکوب شود، فعالیت دیگری قدرت بیشتر پیدا میکند.

د ۶ ج ۱۳ ص ۴۴۱



پنجاه و يك - انفجار روانی و تحولات آن

ای لقای تو جواب هر سؤال مشکل از تو حل شود بی قیل و قال

۳۳۸ - حل بعضی از مشکلات در موقع انفجار روانی

د ۱ ج ۱ ص ۱۰۲

آن رسول از خود بشد زین يك دو جام نی رسالت ماند یادش نی پیام
۳۳۹ - تحولاتیکه در روح انسانی ایجاد میگردد بس شکفت انگیز است.

د ۱ ج ۱ ص ۶۸۰

بشنو الفاظ حکیم برده ای سرهما بجا نه که باده خورده ای
 ۳۴۰ - در همان نقطه از هیجان روحی که حالت انقلاب روحی و تکامل
 شروع شده است شخصیت خود را تثبیت کن .

د ۱ ج ۲ ص ۵۸۹

۳۴۱ - انقلاب روحی یکفرد ممکن است جوامعی را منقلب بسازد .

د ۲ ج ۳ ص ۸۹

کوحمیت تا زتیشه وز کلند این چنین که را بکلی برکنند
 ۳۴۲ - کوه جامد دل ها را متلاشی کنید تا مهتاب الهی بتمام ذرات
 آن بتابد .

د ۲ ج ۳ ص ۶۶۸

این قیامت زان قیامت کی کم است آن قیامت زخم و این یک مرهم است
 ۳۴۳ - رستاخیز درونی امروز شخصیت می سازد ، رستاخیز فردا شخصیت را
 نباه خواهد کرد ،

د ۲ ج ۳ ص ۶۶۹

بردل موسی سخنها ریختند دیدن و گفتن بهم آمیختند
 ۳۴۴ - انقلاب عظیمی که در موسی عَلَيْهِ السَّلَام ایجاد شد .

د ۲ ج ۴ ص ۳۴۸

تازیانه بر زدی اسبم بگشت گنبدی کرد و زگردون برگشت
 ۳۴۵ - ضربه های روانی گاهی مانند صخره بزرگیست که روی منبع آب
 روح انسانی میافتد و چشمه سار درون را می خشکاند ، گاهی هم صخره ای را که
 روی منبع آب روح انسانی قرار گرفته است می شکافد و چشمه سار درون انسانی
 را بحریان میاندازد .

د ۲ ج ۴ ص ۳۵۹

نقش می بینی که در آینه ایست نقش نست آن ، نقش آن آینه نیست

۳۴۶ - اثری که ضربه های روانی ایجاد میکند ، چه رابطه ای با ایجاد کننده آن ضربه دارد ؟

د ۲ ج ۴ ص ۳۶۳

زهره ات ندیدید تا زان زهره ات میرسیدی در دو عالم بهره ات
زهره ای کز بهر حق او بردرد چون شهیدان از دو عالم برخوردار
۳۴۷ - آن انفجار روانی که با عامل حق صورت میگیرد می تواند روح آدمیرا
به حد نصاب رشد برساند .

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۶۱

۳۴۸ - ملاک ارزش انفجارهای روانی چیست ؟

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۶۳



پنجاه و دو - آئینه درون آدمی بایستی نشان دهنده حقایق باشد
عشق خواهد کاین سخن بیرون بود آینه ات غماز نبود چون بود
۳۴۹ - آئینه بایستی نشان بدهد .

د ۱ ج ۱ ص ۶۹

آینه تو جست بیرون از غلاف آینه و میزان کجا گوید خلاف
۳۵۰ - اگر درون انسانی مانند آینه صافی شود حقایق را نشان خواهد داد .

د ۱ ج ۲ ص ۶۶۲



پنجاه و سه - شعله های مجهول در درون آدمی

آتشی بودش نمی دانست چیست لیک چون شمع از تف آن می گریست
۳۵۱ - آتشی در درون آدم شعله ور می گردد و نمیداند که ماهیت آن آتش
چیست ، تنها دود و شعله آن را و خاکستر شدن تدریجی خود را درک میکند .

د ۵ ج ۱۱ ص ۴۲۱



پنجاه و چهار - برگشت به درون پس از سیاحت در بیرون برای دریافت معیت (با خدا بودن)

یار را چندان بجویم جد و جست که بدانم که نمی بایست جست
آن معیت کی رود درگوش من تا نگردم گرد دوران زمن
کی کنم من از معیت فهم راز جز که از بعد سفرهای دراز
۳۵۲ - خدا کند که انسان جوینده خدا پس از سیاحت و جستجوی صفحات بیرون از خود ، باردیگر بتواند بدرون خود برگردد و پس از ازریابی درون و بیرون ، طعم معیت (با خدا بودن) را بچشد .

د ۶ ج ۱۴ ص ۴۵۲



پنجاه و پنج - سرچشمه دردهای خانمانسوز در درون ماست نه در جهان بیرونی

۳۵۳ - خانمانسوزترین درد ما مربوط به جهان بیرونی عینی نیست ، بلکه این درد مربوط بدرون ماست .

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۱۷



پنجاه و شش - بعضی از ملاک های تمرکز قوای درونی

چون زشوی او لش کودک بود مهر و کل خاطرش آنجا رود
۳۵۴ - مادامیکه اثر یک موجود یا یک شخصیت در مقابل دیدگان قرار بگیرد توجه به آن موجود یا شخصیت امری است طبیعی .

د ۲ ج ۴ ص ۷۰۹

کز شکسته آمدن نهمت بود وز دلیری رفع هر ریت بود

۳۵۵ - آرامش درونی در قیافه ظاهری نمودار میگردد .

د ۱ ج ۱ ص ۵۳۴

حق‌چو سیما را معرف خوانده است چشم عارف‌سوی سیما مانده است

۳۵۶ - قیافه‌ها تا حدود زیادی می‌توانند درون انسانی را نشان بدهند .

د ۱ ج ۱ ص ۵۷۰



پنجاه و هفت - تأثیر روانی غذاها

علم و حکمت زاید از لقمه حلال عشق و رقت زاید از لقمه حلال

۳۵۷ - تأثیر غذاهائی که در درون ما به نیروهای تفکر و وجدان منعکس

میشود .

د ۱ ج ۱ ص ۷۱۹



پنجاه و هشت - پدیده عادت

خار بن در قوت و در خاستن خار کن درستی و در کاستن

۳۵۸ - دانه‌خارهای صفات پست که در نفس ما پاشیده می‌شود، با گذشت زمان

می‌روید و قوت می‌گیرد و سر می‌کشد، اما (خود طبیعی) انسانی که می‌خواهد خارها را بکند، رو به سستی و کاهش می‌رود.

د ۲ ج ۳ ص ۶۱۳

۳۵۹ - آیا استحکام تدریجی ریشه‌ها مخصوص عادت‌ها و صفات پلید است ؟

د ۲ ج ۳ ص ۶۱۵

بارها از خوی خود خسته شدی حس‌نداری سخت بی‌حس آمدی

۳۶۰ - هر اندازه که ریشه يك صفت در انسان جایگیر تر گشت، انسان در مقابل

آن صفت، بی‌حس‌تر خواهد شد .

د ۲ ج ۳ ص ۶۱۶

- ۳۶۱ - يك بحث مختصر درباره عادت .
- د ۲ ج ۳ ص ۶۱۷
- ۳۶۲ - هر موجودی دارای سه کیفیت است .
- ۳۶۳ - کیفیت موجودی فعلی .
- ۳۶۴ - کیفیت فاعلی .
- ۳۶۵ - کیفیت انفعالی .
- د ۲ ج ۳ ص ۶۱۸
- ۳۶۶ - مرحله اول عادت : استعداد پذیرش .
- د ۲ ج ۳ ص ۶۱۹
- ۳۶۷ - مرحله دوم عادت : بروز میل به ماده اعتیاد .
- د ۲ ج ۴ ص ۶۲۰
- ۳۶۸ - مرحله سوم عادت : تکرار ماده اعتیاد .
- د ۲ ج ۳ ص ۶۲۰
- ۳۶۹ - مرحله چهارم عادت : حصول پذیرش .
- د ۲ ج ۳ ص ۶۲۱
- ۳۷۰ - تقسیم عادت به اقسام گوناگون .
- د ۲ ج ۳ ص ۶۲۱
- ۳۷۱ - عادت به هر چیز ناشایست در (من) انسانی تضادی ایجاد می کند .
- د ۲ ج ۳ ص ۶۲۳
- ۳۷۲ - گردهای نیکو که بجهت اعتیاد حرفه ای ، نیکوئی خود را از دست می دهند .
- د ۲ ج ۳ ص ۶۲۴
- یا تبر بردار و مردانه بزنی
تو علی وار این درخیز بکن

۳۷۳ - با يك توجه الهی جهشی کرده خوی پلید را از خود دور کن .

د ۲ ج ۳ ص ۶۲۵

یا به گلبن وصل کن این خار را وصل کن با نار نور یار را
۳۷۴ - راه سومی وجود دارد : خار عادت پلید را به گلبن روح متصل بساز .

د ۲ ج ۳ ص ۶۲۶

آب نور او چو بر آتش چکد چکچک از آتش بر آید بر جهد
چون کند چکچک تو گویش مرگ و درد تا شود این دوزخ نفس تو سرد
۳۷۵ - در آن هنگام که میخواهید شعله های خانمانسوز نفس حیوانی را با
آب معرفت خاموش بسازید . آتش نفس چکچک خواهد کرد ، نترسید به آب
پاشیدن به آتش نفس ادامه بدهید و شعله های شخصیت سوز آن را خاموش کنید .

د ۲ ج ۳ ص ۶۲۷



پنجاه و نه - استعداد و پذیرش های آن

بالب دمساز خود گر جفتمی همچونی من گفتنی ها گفتمی
۳۷۶ - اگر استعداد پذیرش وجود داشته باشد ، حقائق گفتنی زیاد است .

د ۱ ج ۱ ص ۶۴

نکته ها چون تیغ پولاد است تیز گرداری توسپیر واپس گرینز
۳۷۷ - کسیکه استعداد معرفت ندارد ، نبایستی خود را در مقابل مشکلات
معرفت بخطر بیندازد .

د ۱ ج ۱ ص ۳۳۱

۳۷۸ - تعریف مختصر در باره قابل

د ۱ ج ۱ ص ۳۳۲

رفتن این آب فوق آسیاست رفتنش در آسیا بهر شماست

۳۷۹ - حقائق بایستی باملاحظه استعداد انسانها برآز شود .

د ۱ ج ۲ ص ۴۴۰

زان ضعیفم تاوتو تابی آوری که نه مرد آفتاب انوری
۳۸۰ - نسبت دلایل بادر نظر گرفتن اختلاف نفوس از لطف خدائیس.

د ۱ ج ۲ ص ۶۹۵

زانکه بی گلزار بلبل خامش است غیبت خورشید بیداری کش است
۳۸۱ - فعالیت يك موجود احتیاج به زمینه آماده دارد .

د ۲ ج ۳ ص ۹۷

حلق بخشید او عصای عدل را خورد او چندان عصا و جبل را
۳۸۲ - اکنون که بخشنده استعداد و گلو خداست ، پس انسانها نمی توانند
کمیت و کیفیت استعدادها را تعیین نمایند .

د ۳ ج ۶ ص ۱۱۰

۳۸۳ - گسترش و تنوع استعدادها از نظر متافیزیکی (ماوراء طبیعی)

د ۳ ج ۶ ص ۱۱۲

قصدم از الفاظ او راز تو است قصدم از انشایش آواز تو است
۳۸۴ - بایستی هدف از بیان حقائق، به فعلیت رسانیدن استعدادهای نهفته انسانها
و شکوفان شدن نهال ارواح آدمیان بوده و نباید با انتظار عملی شدن آن حقائق
بطور مستقیم سکوت کرد .

د ۴ ج ۹ ص ۵۵۸



شصت - درون بینی و درون گرایی و خلوت باخویشتن

روی بردیوار کن تنها نشین وز وجود خویش هم خلوت گزین
۳۸۵ - يك پدیده روانی شکفت انکیز (باخود برآز و نیاز پرداختن)

د ۱ ج ۱ ص ۳۱۶

لاجرم کوتاه کردم من زبان گرتوخواهی از درون خود بخوان
۳۸۶ - حقایق را هم از درون خود دریابید .

د ۲ ج ۴ ص ۳۵۰

چون زخالت می رسید او را شمول بود از افاس مرد وزن ملول
۳۸۷ - آیا خلوت و کناره گیری برای روح سودمند است ؟

د ۳ ج ۷ ص ۳۳۷



شصت و یک - تکاپو و تضاد احساسات و عواطف و تسلط بر هماهنگی
ساختن آنها

در شجاعت شیر ربانستی در مروت خود که داند کیستی
۳۸۸ - قانون هماهنگی صفات متضاد .

د ۱ ج ۲ ص ۷۲۰

گرسرش جنبید به سیربادرو توبه سر جنبانیش غره مشو
آن سرش گوید سمعنا ای صبا پای او گوید عصینا خلنا
۳۸۹ - وقتی که اندیشه و خرد در وجود انسانی حاکمیت خود را از دست
میدهد ، تضاد احساسات و عواطف و رگبار رویدادهای محاسبه نشده دمار از روزگار
زندگی برآورده ، انسان را چون خس ناچیز دستخوش عوامل ناخود آگاه میسازد .

د ۴ ج ۱۰ ص ۵۳۷

کظم غیظ اینست آنراقی مکن نایابی در جزا شیرین سخن
۳۹۰ - فرو بردن غضب و تسلط بر خویشتن پاداش بزرگی را در دنبال دارد .

د ۱ ج ۲ ص ۵۶۹

تا که از عسری نبینی خوفها کی زیسری بازیابی لطفها
۳۹۱ - تضادهای درونی دو بال پرواز در فضای حیات .

د ۲ ج ۴ ص ۱۵۷

۳۹۲ - بعضی از تضادهای درونی .

د ۲ ج ۴ ص ۶۷۴



شصت و دو - اتحاد درون ذات در تجسیم موجود مجرد

مریما بنگر که نقش مشکلم هم هالام ، هم خیال اندر دلم
۳۹۳ - در تجسیم موجود مجرد در قلمرو طبیعت درون ذات و برون ذات ،
متحد میشوند .

د ۳ ج ۸ ص ۵۰۷



شصت و سه - دانش و اندیشه و معرفت عالی

خانم ملك سلیمان است علم جمله عالم صورت و جان است علم
۳۹۴ - ارزیابی دانش .

د ۱ ج ۱ ص ۴۶۸

پس بضد نور دانستی تونور ضد ضدا می نماید در صدور
۳۹۵ - يك قاعده کلی در شناخت اشیاء (شناسائی بااضداد)

د ۱ ج ۱ ص ۵۱۸

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سه ت بی تمکین بود
۳۹۶ - آیا پای استدلالیان چوبین بود؟

د ۱ ج ۲ ص ۱۰۳

آن دگر بشناسدش چون بوکند و آندگر چون بر لب و دندان برد
۳۹۷ - دریافت حقایق در انسانها بوسائل گوناگونی است . (بااختلاف قدرت
استعداد و درك)

د ۱ ج ۲ ص ۲۵۰

احتمی کن احتمی زانديشهها زانکه شیرانند در این بییشهها

۳۹۸ - اگر توانائی فرو رفتن در مسائل عالی الهیات را نداری از ورود باین مسائل خود داری کن و با حکام فطرت سلیم قناعت کن .

د ۱ ج ۲ ص ۳۷۷

آب جوسرگین نتاند پاک کرد چهل نفسش را نروبد علم مرد

۳۹۹ - علم موجب روشنائی است نه پاکی نفس از آلودگیها .

د ۱ ج ۲ ص ۵۰۸

علمهای اهل دل جمالشان علمهای اهل تن احوالشان

۴۰۰ - علمی وجود دارد که عالمش را تا کمال اعلی بالا میبرد، علمی هم وجود

دارد که باریست بردوش عالماتش .

د ۱ ج ۲ ص ۶۰۴

گفت يك اصبع چوبر چشمی نهی بینی از خورشید عالم رانهی

۴۰۱ - يك مانع ناچیز کافی است که انسان روشنائی جهان را نبیند .

د ۱ ج ۲ ص ۶۶۳

ای برادر توهمین اندیشه‌ای مابقی خوداستخوان وریشه‌ای

گر گل است اندیشه تو گلشنی وربود خاری توهمیه گلخنی

۴۰۲ - اگر اندیشه را از تومن‌ها کنند جزمشتی استخوان وریشه و مواد

طبیعی چیز دیگر نیستی .

د ۲ ج ۳ ص ۲۱۴

چون نوینائی پی خرد که جست چند پالان دروزی ای پالان پرست

۴۰۳ - بینای حقیقی خود جاندار را مورد توجه قرار میدهد نه پوشاك آنرا .

د ۲ ج ۳ ص ۳۸۰

فکرت را کثر مبین نیکو نگر هست هم نور و شعاع آن گهر

۴۰۴ - بایستی به آن اندیشه که خلاصه موجودیت تست ، راست بنگری تا

بینی این اندیشه شعاع کیست ؟

د ۲ ج ۳ ص ۴۳۰

اول فکر آخر آمد در عمل
بنیت عالم چنان دادن از ازل
۴۰۵ - اندیشه بنیاد عمل است .

د ۲ ج ۳ ص ۴۹۸

از يك اندیشه که آید در درون
صد جهان گردد بیکدم سرنگون
۴۰۶ - نیروی اندیشه عالی تر از نیروی جسمانی است [ويك اندیشه برای آبادی
یا ویرانی جهان کفایت میکند .]

د ۲ ج ۳ ص ۵۲۹

باز شکل و صورت شاه صفی
هست محکوم یکی فکر خفی
۴۰۷ - ممکن است ملیاردها افراد انسانی بفرمان يك انسان بحرکت در آیند
و خود آن انسان محکوم يك اندیشه پنهانی بوده باشد .

د ۲ ج ۳ ص ۵۳۰

خشم خود بشکن تو مشکن تیر را
چشم خشم خون نماید شیر را
۴۰۸ - چشم خود را آلوده نکنیم ، تاحقایق را صاف و روشن ببینیم .

د ۲ ج ۳ ص ۶۴۴

۴۰۹ - هر حقیقتی که مکشوف میشود در تعریفات و قوانین تثبیت شده
تغییراتی را وارد میسازد .

د ۲ ج ۴ ص ۲۱۰

هم مزاج خر شده است این عقل پست
فکرش اینکه چون علف آرد بدست
۴۱۰ - بیایید عقل گرانها را از استخدام خود طبیعی نجات بدهیم .

د ۲ ج ۴ ص ۴۱۴

دانش من جوهر آمدنی عرض
آن بهائی نیست بهر هر غرض

۴۱۱ - برای رسیدن به اغراض نفسانی دانش را بعنوان قیمت نپردازید .

د ۲ ج ۴ ص ۷۱۵

همچو موشی هر طرف سوراخ کرد چونکه نورش راند از در گشت سرد

۴۱۲ - اگر در کاوشهای علمی از نورانیت واقع بینی رویگردان شوید، بالاخره عمر شما در کاوشها در تاریکی سپری خواهد گشت :

د ۲ ج ۴ ص ۷۱۸

این خریداران مفلس را بهل چه خریداری کند يك مشت گل !

۴۱۳ - علم را که گرانبها ترین حقایق است به خریداران مفلس نفروشید .

د ۲ ج ۴ ص ۷۱۹

۴۱۴ - آنجا که روشن ترین معلومات تاریکترین آنها جلوه میکنند .

د ۲ ج ۴ ص ۷۲۶

۴۱۵ - آیا نهایتی برای جریان فکری از جزئی به کلی و از کلی به جزئی

و از جزء به کل و از کل به جزء وجود دارد ؟

د ۲ ج ۵ ص ۱۸۹

زانکه تو علت نداری در میان آن فراغت هست نور دیدگان

و ان دو عالم را غرضشان کور کرد علمشان را علت اندر گور کرد

۴۱۶ - علم با غرض ورزی درهم میآمیزد و انسان را نابینا میسازد .

د ۲ ج ۵ ص ۲۷۸

چونکه گفتت کاندرین سقف نکو بارها بنگر چو مرد عیب جو

پس زمین تیره را دانی که چند دیدن و تمیز باید در پسند

۴۱۷ - جائیکه برای شناسائی حقایق روشن به دقت و تکرار نظر نیازمند هستیم .

معلوم میشود که حقایق تاریک و مشکل به دقت نظر و هشیاری و اندیشه بیشتر احتیاج خواهد داشت .

د ۲ ج ۵ ص ۳۵۱

هر چه اندیشی پذیرای فناست و آنکه در اندیشه ناید آن خداست
 ۴۱۸ - مغز خود را برای دریافت خدا و کیفیت ابدیت خسته و فرسوده نکنید.
 د ۲ ج ۵ ص ۴۰۵
 فکر آن باشد که بگشاید رهی راه آن باشد که پیش آید شهی
 ۴۱۹ - اندیشه را دور خود اندیشه نییچانیم ، رهایش کنیم تا برای ما راهی
 را باز کند .

د ۲ ج ۵ ص ۴۵۱
 مستحق شرح را سنگ و کلوخ ناطقی گردد مشرح با رسوخ
 این نیاز مریمی بوده است و درد که چنان طفلی سخن آغاز کرد
 ۴۲۰ - اگر شایستگی درك را بدست بیاوریم سنگ و کلوخ جامد در زیر پای
 ما ناطقان زبردستی خواهند بود که احتیاج ما را بر طرف کنند .
 د ۳ ج ۸ ص ۳۰۹
 جمله ادراکات بر خراهای لنگ او سوار باد پایان چون خدنگ
 ۴۲۱ - ادراکات بشری مانند خر لنگ ، مفهوم مقام شامخ ربوبی چون خدنگ
 نیز رواست .

د ۳ ج ۸ ص ۴۸۸
 آنکه گوید رمز قالت نملة هم بداند راز این طاق کهن
 ۴۲۲ - در آن هنگام که انسان گام به قلمرو معرفت پشت پرده طبیعی میگذارد،
 موضوعات معرفت همگی در يك وحدت عالی ذوب میگردد ، دیگر تفاوتی میان فهم
 مقصود مورچه ناچیز و فهم اسرار تمام جهان هستی نمی ماند .
 د ۴ ج ۱۰ ص ۴۶
 ۴۲۳ - آیا این جمله که : « اسناد آغاز علم به خدا شوخ چشمی است ،
 ولی پایان علم رو به خداست » صحیح است ؟

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۷

جمله حرفت هایقین ازوحی بود اول او لیک عقل آنرا فزود

۴۲۴ - آیا دانش های بشری مستند به پیامبران است ؟

د ۴ ج ۱۰ ص ۱۶۰

تا گشاید عقده اشکال را در حدث کرده است زرین بال را

عقده را بگشاده گیرای منتهی عقده ای سختست بر کیسه تهی

در گشاد عقده ها گشتی نو پیر عقده ای چند دگر بگشاده گیر

عقده ای کان بر گلو ی ماست سخت که ندانی که خسی یا نیک بخت

۴۲۵ - آیا دقت کاریها و باریک بینی های علمی و جهان بینی ها را را کنیم و به

اصلاح حال خویش بپردازیم ؟

د ۵ ج ۱۱ ص ۲۳۴

۴۲۶ - فکر و اندیشه است مثل ناودان وحی و مکشوف است ابر و آسمان

آب باران باغ صدر نک آورد ناودان هم سایه در جنگ آورد

۴۲۷ - اندیشه هایی که از پشتیبانی وحی و انکشافات روحی رو بکمال محروم

است ، مانند ناودان در عین حال که جریانش موقت است ، مزاحم انسانها نیز باشد.

د ۵ ج ۱۲ ص ۱۶۰

علم نیر نجات و سحر و فلسفه گرچه نشناسند حق المعرفة

لیک کوشیدند تا امکان خود برگزشتند از همه اقران خود

۴۲۸ - علوم مخفی و سحر و فلسفه و علم نجوم آنطور که باید به حد نصاب

خود نرسیده است .

د ۵ ج ۱۲ ص ۳۰۱

۴۲۹ - ورشکستگی علم اعلام شد .

د ۵ ج ۱۲ ص ۳۰۲

عشق غیرت کرد خود را در کشید شد چنین خورشید زایشان ناپدید

نور چشمی که بروز استاره دید آفتابی چون از او رو در کشید

۴۳۰ - دانش های بشری با هزاران زحمت و کوشش در روز روشن ستاره
ناچیزی را نشان میدهند ، ولی گروهی از دانشمندان درباره آن خورشید عشق که روز
را روشن ساخته است نمی اندیشند !!

د ۵ ج ۱۲ ص ۳۰۶

حال امروزی به دی مانند نی همچو جو اندر روش کش بندنی
شادی هر روز از نوعی دگر فکرت هر روز را دیگر اثر
۴۳۱ - جریان و تحول در هستی حتی اندیشه ها را هم دو لحظه ثابت نمی گذارد.

د ۵ ج ۱۲ ص ۵۱۳

میزبان تازه رو شوای خلیل در میند و منتظر شو در سبیل
هر چه آید از جهان غیب وش دردلت ضیف است او را دار خوش
هین مگو که ماند اندر گردنم که هم اکنون باز پرد در عدم
۴۳۲ - به اندیشه هایی که به مغز سرازیر میشوند ، با آغوش باز به استقبال
بروید و مانند يك مهمان عزیز با آنها روبرو شوید ، نه مانند رهگذرانی که راه
خود را گم کرده و اجباراً بخانه درون شما آمده و بشما تحمیل شده اند .

د ۵ ج ۱۲ ص ۵۱۶

زود مهمان جست و گفت ای زن بهل موزه دارم من ندارم غم ز گل
من روان گشتم شما را خیر باد در سفر یکدم مبادم روح شاد
۴۳۳ - اندیشه های مثبت که به مغز آدمیان سرازیر میشود ، نسیمی از عنایت
ماورای طبیعت است ، اگر سد راهش باشید ، راه خود را پیش میگیرد و می رود و
گلشن دیگران را می نوازد .

د ۵ ج ۱۲ ص ۵۲۰

فکر در سینه در آید نو بنو خند خندان پیش او نو بازرو
۴۳۴ - نگذارید هر اندیشه ای بدون آمادگی مغزی وارد درون شما شود و با
پلیدی های درون مخلوط گردد و بجای خیر ، شر بیار بیاورد .

د ۵ ج ۱۲ ص ۵۲۶

این قند گفتیم باقی فکر کن فکر اگر جامد بود روزگر کن
 ذکر آرد فکر را در اهتزاز ذکر را خورشید این افسرده ساز
 ۴۳۵ - بیاندیش ، اگر دیدی اندیشه‌ات جامد گشته است ، به ذکر خداوندی
 پرداز تا اندیشه‌ات را بحرکت درآورد .

د ۶ ج ۱۳ ص ۵۰۴

نقشها گر بی‌خبر گر باخبر هست حاضر در کف نقاش در
 دم بدم در صحنه اندیشه شان ثبت و محوی میکند آن بی‌شان
 ۴۳۶ - عالیت‌ترین جلوه‌گاه آگاهی آدمی که اندیشه است ، نیز پر از واحد-
 هائی است که ناخود آگاه سرمیکشند و موجی میزنند و رشته اندیشه را بوجود
 می‌آورند .

د ۶ ج ۱۴ ص ۲۹۹

در خیال صورتی جوشیده‌ای همچو جوی وقت دق‌پوسیده‌ای
 هست از آغاز چون بدر آن خیال لیک آخر میشود همچون هلال
 گرچه اول بنگری تو آخرش فارغ آیی از فریب فانرش
 ۴۳۷ - گاهی تخیلات و اندیشه‌ها با تلاطم طوفانی آغاز میشود و در تموجات
 و نوسانات ناچیز پایان می‌یابد و گاهی بالعکس .

د ۶ ج ۱۴ ص ۳۲۳

هست پنهان حاکمی بر هر خرد هر که را خواهد به فن از خود برد
 آفتاب مشرق و تنویر او چون اسیران بسته در زنجیر او
 چرخ را چرخ اندر آرد در زمن چون بخواند در دماغش نیم فن
 عقل کاو عقل دگر را سخره کرد مهر او دارد ویست استاد نرد
 ۴۳۸ - سلسله عوامل درك و تعقل آدمی از قوای دریافت‌های عالی‌تری تبعیت

میکند و تأثیر می پذیرد .

د ۶ ج ۱۴ ص ۴۱۱

لیک باخورشیدو کعبه پیش رو این قیاس و این تحریر رامجو
۴۳۹ - قیاسات و کاوشهای عقلانی باوجود مشاهدات عینی بیهوده و گمراه کننده
است .

د ۱ ج ۲ ص ۵۸۰

پاره پاره کرده ساعدهای خویش روح واله که نه پس داند نه پیش
۴۴۰ - روحی که بیک موضوع خیره و واله شد ، از همه اشیاء دیگر غافل
میکردد .

د ۳ ج ۷ ص ۳۳۰

۴۴۱ - اندیشه منطق در ذهن انسانی وجود دارد و مطابق آن عمل می نماید

د ۱ ج ۲ ص ۱۰۵

۴۴۲ - تعریف تفکر منطقی

د ۲ ج ۴ ص ۴۱۰

عجز از ادراک ماهیت عمو حالت عامه بود دریاب تو
زانکه ماهیات و سیر سیر آن پیش چشم کاملان باشد عیان
۴۴۳ - افزایش معلومات در باره یک حقیقت غیر از شناخت ماهیت آن است .

د ۳ ج ۸ ص ۴۶۸

۴۴۴ - اندیشه از نظر فلسفی و دینی .

د ۶ ج ۱۳ ص ۵۰۷

ای برادر توهمان اندیشه ای مابقی خود استخوان و ریشه ای
۴۴۵ - اگر اندیشه را از تومنها کنند ، جزمشتی استخوان و ریشه ومواد
طبیعی چیز دیگری نیستی .

د ۲ ج ۳ ص ۲۱۴

گفتن آن دكوه، حجابش میشود ابرتاب آفتابش میشود
بند چشم اوست هم چشم بدش عین رفع سدا و گشته سدش
۴۴۶ - آنجا که سؤال پرده تاریکی روی حقیقت میکشد .

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۴۱

۴۴۷ - آنجا که خود سؤال وجود حقیقت مورد سؤال را اثبات میکند

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۴۴



شصت و چهار - سؤال برای واقع یابی

وربگوئی شکل استفسارگو باشهنشاهان تومسکین وارگو
۴۴۸ - دوی جهالتهای بشری سؤال است. بیائید آنچه را نمیدانیم سؤال
کنیم و تا بتوانیم سؤالها را بی جواب نگذاریم .

د ۲ ج ۵ ص ۵۳۲

۴۴۹ - تحقیق و تصفیة هر سؤال مانند پاک کردن گردوغبار از روی پاسخ آن

سؤال است .

د ۳ ج ۷ ص ۵۲۹



شصت و پنج - پرسشی مافوق پرسشها

کوهمانجا که دل و اندیشه اش دائم آنجا بدچو شیر و بیشه اش
کوهمانجا که صفات رحمت است قدرت است و نزهت است و فطنت است
کوهمانجا که امید مرد و زن میرود در وقت اندوه و حزن
آن طرف که دل اشارت میکند چون زبان یا هو عبارت میکند
۴۵۰ - پرسش در مافوق پرسشهاست که پاسخش را نمیتوانید از شناخته
شده های معمولی دریافت نمائید .

د ۶ ج ۱۴ ص ۲۹۶



شصت و شش - نمی بینم پس نیست ! !

هم در این عالم بدان که مأمنی است از منافق کم شنو که گفت نیست
حجتش اینست گوید هر دمی گربدی چیزی دگر من دیدمی !

۴۵۱ - این هم نوعی از جهان بینی است که میگوید : «چون نمی بینم پس

نیست»

د ۵ ج ۱۲ ص ۵۶۴

این سخن پایان ندارد در کمال پیش هر محروم باشد این خیال
چون حقیقت پیش او فرج و گلو است کم بیان کن پیش او اسرار دوست
۴۵۲ - اگر بخواهیم واقعیت را از چهار چوبه «باید به بینم» دریابیم خوبست
که نتیجه میلیاردها کوشش و تلفات و فداکاری بشری را در راه واقع یابی ، در اشباع
غرائز طبیعی خود خلاصه کنیم !

د ۵ ج ۱۲ ص ۵۶۶



شصت و هفت - نفی ، مقدمه اثبات

هر که کارد گردد انبارش تهی لیکن اندر مزرعه باشد بهی
۴۵۳ - اگر چه باکشتن دانه انبار خالی گشته و دانه ها به زیر خاک می روند
ولی محصول زیاده تر و عالی تری در دنبال آن است .

د ۱ ج ۲ ص ۱۴۴



شصت و هشت - «نمی دانم» مقدمه «میدانم»

این سخن خائی دراز از بهر چیست گفت مطرب زانکه مقصودم خفی است
می رمد اثبات پیش از نفی تو نفی کردم تا بری ز اثبات بو

در نواآرم به نفی این ساز را چون بمیری مرگه گوید راز را
 ۴۵۴- ای امیر، مادامیکه در حالت مستی غوطه وری، بر گوش تو، جز نفی
 این و آن را نمی توان نواخت. نواز حالت مستی ات دست بردار و هوشیار باش تا من
 هم بتوانم اثبات را برای تو بنوازم.

د ۶ ج ۱۳ ص ۲۷۳



شصت و نه - خود هشیاری و ناهشیاری طبیعی و عرفانی

معمر این هوش جز بی هوش نیست مرزبان رامشتری جز گوش نیست
 ۴۵۵- ناخود آگاهی عرفانی (هشیاری به آهنگ هستی به ورود به ناهشیاری
 عالی نیازمند است).

د ۱ ج ۱ ص ۲۲

هوشیاری ز آن جهان است و چو آن غالب آید پست گردد این جهان
 ۴۵۶- هوشیاری مطلق، در این جهان امکان پذیر نیست.

د ۱ ج ۲ ص ۸۴

صد هزاران روح بخشد هوش را که خبر نبود دو چشم و گوش را
 ۴۵۷- چگونه هوش انسانی دارای هزاران روح می شود؟

د ۱ ج ۲ ص ۷۳۲

۴۵۸- آیا می توان میان علم حصولی و علم حضوری مرز مشخصی معین نمود؟

د ۲ ج ۴ ص ۷۲۴

پس ستون این جهان خود غفلت است چیست دولت؟ کاین دوا و دوا بالت است
 اولش دو دو به آخرت بخور جز در این ویرانه نبود مرگ خر

 هم چنین هر فکر که گرمی در آن عیب آن فکر شد دست از قونهان

۴۵۹ - غفلت است که نمیگذارد انسان عاقبت این دوا دو را که تنه خوردن و ضربت دیدن است درك كند .

د ۴ ج ۱۰ ص ۱۷۲

چون سیر و ماهیت ما مخبر است هر که او آگاه تر با جان تر است
اقتضای جان چوای دل آگهی است هر که آگه تر بود جانش قوی است
روح را تاثیر آگاهی بود هر که را این بیش الهی بود
۴۶۰ - ملاك ضعف و قدرت جان آدمی با آگاهی و هشیاری او سنجیده میشود

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۰۲

۴۶۱ - آیا این نظریه که ملاك حیات روانی آدمی هوش است ، با آن تحریکات که جلال الدین به تحصیل ناهشیاری و بیخودی انجام داده است ، متناقض میباشد ؟

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۰۵

جمله عالم زا اختیار و هست خود میگزیند در سر سرمست خود
میگزیند از خودی در بیخودی بابه مستی بابه شغل ای مهتدی
نفس را زان نیستی و امیکشی زانکه بیفرمان شد اندر بیهشی
نیستی باید که آن از حق بود تا که بیند اندر آن حس احد
۴۶۲ - گریز از هشیاری و اختیار در مقامات والای تکامل ، بایستی با انگیزگی طبیعت کمال جوی روح انجام گیرد ، نه با وسایل نخدیری و مصنوعی برای آسایش طلبی .

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۴۹

۴۶۳ - گریز از هشیاری و اختیار به بیهوشی و بیخودی

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۴۹

۴۶۴ - ناهشیاری و گام به مافوق تعقل نهادن و اختیار سطحی را دور انداختن موقعی بحال بشر مفید است که بفرمان حق بوده باشد .

۶ د ج ۱۳ ص ۱۵۲

ای بصورت ذره کیوان را بین مور لنگی رو سلیمان را بین
 نونه ای این جسم بل آن دیده ای واره ای از جسم، گرجان دیده ای
 آدمی دیده است و باقی لحم و پوست هر چه چشمش دیده است آن خیر اوست
 ۴۶۵ - هر اندازه که نیروی آگاهی و بینائی آدم فعالیت می کند و هشیاری و
 بینایی را نصیب او میکند بخیر و صلاح اوست .

۶ د ج ۱۳ ص ۳۲۸

اقتضای جان چو ایدل آگهی است هر که آگه تر بود جانش قوی است
 روح را تأثیر آگاهی بود هر که را این بیش الهی بود
 ۴۶۶ - ملاک قدرت و عظمت جان آدمی آگاهی و هشیاری اوست .

۶ د ج ۱۳ ص ۹۷

نقش ها گر بی خبر گر با خبر هست حاضر در کف نقاش در
 دم بدم در صفحه اندیشه شان ثبت و محوی می کند آن بی نشان
 ۴۶۷ - عالترین جلوه گاه آدمی که اندیشه است ، نیز پراز واحد هائی
 است که نا خود آگاه سر می کشند و موجی می زنند و رشته اندیشه را بوجود
 می آورند .

۴ د ج ۱۴ ص ۲۹۹

۴۶۸ - هشیاری و اندیشه میخکوب کننده چه معنی دارد ؟

۴ د ج ۱۰ ص ۴۸۵

۴۶۹ - اگر هشیار باشید کاستن عمر را احساس نخواهید کرد .

۱ د ج ۲ ص ۱۲۵

هوش را توزیع کردی بر جهات می نیارزد ترمه ای آن ترهات
 آب هشر را می کشد هر بینخ خار آب هوش کی رسد سوی ثمار ؟
 آب هار را می کشد آن خس گیاه آب هوش کی رسد سوی اله ؟

۴۷۰ - نكذاريد هوش و ساير نیروهای خدا دادی مغز و روان شما پخش و پراکنده و بیهوده مستهلك شود ،

د ۵ ج ۱۱ ض ۳۴۹



هفتاد - آنجا که از وسیله هشیاری برای تخدیر استفاده می‌شود

خویشتمن مشغول کردن از ملال	باشدن قصد از کلام ذو الجلال
کانش وسواس را و غصه را	زان سخن بنشاند و سازد دوا
بهر این مقدار آتش شاندن	آب پاک و بول یکسان شد به فن
آتش وسواس را این بول و آب	هر دو بنشانند همچون خمر و آب

۴۷۱ - این هم يك حماقت دیگر که قرآن ، آن کلام خدا که برای حقیقت یابی فرستاده شده است ، وسیله ای برای تخدیر و برطرف کردن وسوسه و اندوه‌ها بکار برده میشود .

د ۴ ج ۱۱ ض ۲۳

۴۷۲ - دریافت حقایق از علل سطحی و علل عمیق آنها

د ۲ ح ۳ ض ۱۰۳



هفتاد و يك - ای دمی از هستی ، هستی را نخواهی شناخت

کاشکی هستی زبانی داشتی	تا زهستان پرده ها برداشتی
هر چه گوئی ای دم‌هستی از آن	پرده دیگر بر او بستی بدان
آفت ادراك آن حالست و قال	خون بخون شستن محالست و محال

۴۷۳ - ای انسان ، ای دمی از هستی ، چگونه میتوانی هستی را بشناسی با اینکه خود جزئی یا نسیمی از هستی می‌باشی ؟!

د ۴ ج ۹ ص ۲۴۳

دیده دل کاو به گردون بنگریست دید کانبجا هر دمی مینا گریست
 قلب اعیان است و اکسیر محیط ائتلاف خرقه تن بی محیط
 ۴۷۴ - برای یکبار هم که امکان داشته باشد ، بگذارید دیده دل از افق
 بالا نری به هستی خویش و جریان هستی بنگردد و واقعیت ترکیب و تجزیه و فنا
 و بقارا دریابد .

د ۵ ج ۱۱ ص ۲۸۷

۴۷۵ - بهمین جهت است که متد لوژی (شناخت روشهای علوم) نتوانست
 افکار بشری را از فلسفه و جهان بینی کلی بی نیاز کند .

د ۵ ج ۱۱ ص ۲۸۸

هر کجا تابد زمشکات دمی حل شد آنجا مشکلات عالمی
 ۴۷۶ - حل مشکلات جهان هستی که در ذهن وجود دارد ، فقط با بهره
 برداری از نور خداوندی بر طرف خواهد شد . (زمینه هستی و مبدأ و منتهاش
 برای اوروشن میشود)

د ۱ ج ۲ ص ۳۳



هفتاد و دو - نفی مفاهیم هیچ هویتی را قابل درك نمی سازد

شاه را گوید کسی جولاه نیست این چه مدح است این مکر آگاه نیست
 ۴۷۷ - نفی يك عده مفاهیم ، حقیقتی را قابل درك نمی سازد .

د ۲ ج ۴ ص ۲۸۶

۴۷۸ - اگر موجودی در میان موجودات دیگر برای شما مطرح باشد توجه
 به آن موجودات و نفی آنها میتواند مقدمه ای برای شناسائی آن موجود
 بوده باشد .

د ۲ ج ۴ ص ۲۹۰

۴۷۹ - آغاز سیاحت در (من) پس از بازگشت از مناظر طبیعی.

د ۲ ح ۴ ص ۲۹۱

۴۸۰ - شناسائی خدا بعنوان شناسائی يك حقيقت مثبت

د ۲ ج ۴ ص ۲۹۳

چون بگویم از کجائی ای مری تو بگوئی نی ز بلخم زهری

نه زهند و نه زروم و نه ز چین نه زشام و نزعراق و باردین

نه ز بغداد و نه موصل نه طراز در کشی در نی و راه دراز

خود بگو تا از کجائی با زره هست تنقیح مناط این جایکه

۴۸۱ - آیا نفی های فراوان و پی در پی ، دردی را که از ندانستن موضوعی

در جان آدمی پیدا شده است درمان میکند؟

د ۶ ج ۱۳ ص ۲۷۱



هفتادوسه - منفی گرایی و انکار پرستی و نمی دانم بازی

هیچ نبود منکری گر بنگری منکری اش بهر عین منکری

.

بل برای قهر خصم اندر حسد یا فزونی جستن و اظهار خود

۴۸۲ - علت انکار و منکری چیست؟

د ۴ ج ۱۰ ص ۵۵۴

۴۸۳ - انکار از روی اعتقاد مطابق با واقع

د ۴ ج ۱۰ ص ۵۵۴

۴۸۴ - انکار از روی اعتقاد ، ولی غیر مطابق واقع

د ۴ ج ۱۰ ص ۵۵۴

۴۸۵ - انکار از روی نادانی به اهمیت انکار

د ۴ ج ۱۰ ص ۵۵۵

۴۸۶ - منفی گرائی ناشی از خوشایند بودن ابراز شخصیت .

د ۴ ج ۱۰ ص ۵۵۵

این ندانم و آن ندانم بهر چیست ؟ تابگوئی آنکه میدانیم کیست
۴۸۷ - این را نمیدانم و آن را نمیدانم، برای بدست آوردن آن میدانم است
که بدون آن ، نه میدانم صحت دارد و نه نمیدانم .

د ۶ ج ۱۳ ص ۲۴۲

آن بگو ای گیج که میدانیش می ندانم می ندانم در مکش
۴۸۸ - با نمیدانم های پر طمطراق که برای اظهار فضل و خود نمائی گفته
می شود ، راه را بروی جویندگان با اخلاص دانستنی ها نبندیم .

د ۶ ج ۱۳ ص ۲۶۹

چون بگویم از کجائی ای مری تو بگوئی نی ز بلخم تزهري !
نه زهند و نه ز روم و نه ز چین نه ز شام و نه عراق و باردین
نه ز بغداد و نه موصل نه طراز در کشی در نی نی و راه دراز
خود بگو تا از کجائی بازره هست تنقیح مناط این جایکه
۴۸۹ - آیا نفی های فراوان و پی در پی ، دردی را که از ندانستن موضوعی
در جان آدمی پیدا شده است درمان میکنند ؟

د ۶ ج ۱۳ ص ۲۷۱



هفتاد و چهار - مردم اندر حسرت فهم درست

آنچه میگویم بقدر فهم تست مردم اندر حسرت فهم درست
۴۹۰ - برای يك مغز اندیشمند ، پیدا نکردن شخصی که افکار او را بفهمد
واقعا ناراحت کننده و شکنجه آور است .

د ۳ ج ۷ ص ۴۸۲



هفتاد و پنج - فلسفه بافی و حکمت بازی‌های حرفه‌ای

حرف حکمت بر زبان ناکیم حلیه‌های عاریت دان ای سلیم

۴۹۱ - فلسفه بافیهای حرفه‌ای غیر از حکمت واقعی است .

د ۲ ج ۳ ص ۳۵۳

دور بر آن حکمت شومت زمن نطق تو شرمست براهل زمن

۴۹۲ - بیائید این حکمت گوئی‌های حرفه‌ای را رها کنیم تا باعث رکود خود

و جامعه نگردیم

د ۲ ج ۵ ص ۴۴۸

محمومی باید نه‌نحو اینجا بدان گرتو محوی بی‌خطر در آب‌ران

۴۹۳ - برای ساکن کردن گرداب اقیانوس ، مرفوع بودن فاعل و منصوب

بودن مفعول چه اثری دارد ؟

د ۱ ج ۲ ص ۳۴۷

عاشق هر جا شکل و مشکلیست دشمن هر جا چراغ مقبلیست

ظلمت اشکال را جوید دلش تا که افزونتر نماید حاصلش

تا ترا مشغول آن مشکل کند وز نهاد زشت خود غافل کند

۴۹۴ - گاهی معما بازی و پراندن مشکلات بروی مردم و کاوشهای حرفه‌ای

در مسائل نادری که از حیطة اندیشه‌های قانونی و فعالیت‌های وجدان سلیم برکنار

است، برای مخفی ساختن نهاد زشت و پلید است که تبهکاران را بخود مشغول میدارد.

د ۴ ج ۱۰ ص ۳۶۵



هفتاد و شش - مادر نمایشنامه بزرگ وجود هم بازیگریم هم تماشاگر

دیده مجنون اگر بودی ترا هر دو عالم بی‌خطر بودی ترا

۴۹۵ - چه عینکی برای مشاهده طبیعت و ماورای طبیعت بچشم زده‌اید ؟

د ۱ ج ۱ ص ۱۹۸

مانداحوالت بدان طرفه مکس کاوهمی پنداشت خود راهست کس
وصف بازان را شنیده در زبان گفته من عنقای وقتم بی گمان
آن مکس بر برگ کاه و بول خر همچو کشتیبان همی افراشت سر

۴۹۶ - مطابقت جهان با اندازه گنجایش حواس

د ۱ ج ۱ ص ۴۹۶

از سر امرود بن بینی چنان زان فرود آ تا نماند این گمان
۴۹۷ - هر کس مطابق شرایطی که در آن قرار گرفته با جهان هستی در تماس

می باشد

د ۲ ج ۲ ص ۱۸۴

۴۹۸ - آیا وسائل مصنوعی می‌تواند بازیگری را منفی بسازد ؟

د ۱ ج ۲ ص ۱۸۷

آن یکی در چشم تو باشد چو مار هم وی اندر چشم آن دیگر نگار
۴۹۹ - این دیدگان طبیعی ماست که گاهی مار و گاهی نگار می‌سازد .

د ۲ ج ۳ ص ۳۳۷

از نظر که گفتشان شد مختلف آن یکی دالش لقب داد آن الف
در کف هر کس اگر شمعی بدی اختلاف از گفتشان بیرون شدی
۵۰۰ - موقعیتهای مخصوص است که دیدگاههای مخصوص برای ناظران می

سازد .

د ۳ ج ۷ ص ۱۲۲

۵۰۱ - موقعیتهای مربوط به امیال و خواسته‌ها

د ۳ ج ۷ ص ۱۲۲

۵۰۲ - شرایط و مقتضیاتی که پیرامون موضوع را فرا گرفته است .

د ۳ ج ۷ ص ۱۳۳

هست درچاه انعکاسات نظر کمترین آنکه نماید سنگ زر
۵۰۳ - اگر بخواهید حقایق را تنها در جهان طبیعت که مانند چاه است دریابید
به جایی نخواهید رسید ، زیرا چاه طبیعت سنگ را طلا نشان میدهد .

د ۴ ج ۹ ص ۵۲۶

چون تو جزء عالمی پسای مهین کل آنرا همچو خود دانی یقین
چون تو برگردی و برگردت سرت خانه را گردنده بیند منظرت
ورتو در کشتی روی بریم روان ساحل یم را همی بینی دوان
۵۰۴ - تو که جزئی از جهان هستی می باشی ، کل هستی را هم مانند خود
خواهی دانست .

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۰۳

۵۰۵ - بازیگری درجه اول

د ۴ ج ۱۱ ص ۴۰۵

۵۰۶ - بازیگری درجه دوم

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۰۵

۵۰۷ - بازیگری درجه سوم

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۰۵

۵۰۸ - بازیگری درجه چهارم

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۰۵

درجه دنیا فتادند آن قرون عکس خود را دیده هر يك چه درون
عکس درجه دید و در بیرون ندید همچو شیر گول اندر چه دوید
از برون دان هر چه در چاهت نمود ور نه آن شیری که در چه شد فرود
۵۰۹ - ارزش معرفتی را که از عکس خود در آب نه چاه دنیا بدست آورده اید

خودتان تعیین کنید .

د ۶ ج ۱۴ ص ۳۶۸



هفتاد و هفت - عقل نظری جزئی و عقل کلی و مافوق عقل

چون معلم بود عقلش ز ابتدا بعد از آن شد عقل شاگردی و را
۵۱۰ - چگونه می توان به مافوق عقل نظری قدم گذاشت .

د ۱ ج ۱ ص ۴۹۰

تا چه عالم هاست درسودای عقل تا چه بایهناست این دریای عقل
۵۱۱ - عظمت عقل .

د ۱ ج ۱ ص ۵۰۷

صورت ما اندر این بحر عذاب میدود چون کاسه ها بر روی آب
۵۱۲ - تمام صورتهای در مقابل عقل (چونان کاسه خالی بر روی آب شناور است) .

د ۱ ج ۱ ص ۵۱۰

۵۱۳ - هگل و اصالت عقل کل .

هر چه صورت می وسیلت سازدش زان وسیلت بحر دور اندازدش
۵۱۴ - آیا میتوان عقل را با خود عقل شناخت ؟

د ۱ ج ۱ ص ۵۴۱

۵۱۵ - يك علت دیگر برای مجهول بودن روح و عقل .

د ۱ ج ۱ ص ۵۱۷

بحث عقلی گر در و مرجان بود آن دگر باشد که بحث جان بود
۵۱۶ - عقل جزئی خطاکار است .

د ۱ ج ۱ ص ۶۷۱

عقل جزئی عشق را منکر بود گرچه بنماید که صاحب سر بود

۵۱۷ - عقل جزئی در مقابل عشق مطلق گمراه است .

د ۱ ج ۲ ص ۴۹

۵۱۸ - هر اندازه که عقل نظری تقویت پیدا میکند ، با دریافتهای فطری و روحانی هماهنگتر میگردد .

د ۱ ج ۲ ص ۱۰۹

آن عصا نان داد تا پیش آمدید آن عصا از خشم هم بروی زدید
۵۱۹ - خداوند عقل را برای راه رفتن در این زندگانی بشما عطا فرموده ، نه برای مبارزه با خود او .

د ۵ ج ۲ ص ۱۱۲

عقل جزو از کل پذیرا نیستی گر تقاضا بر تقاضا نیستی
۵۲۰ - بایستی عقل جزئی نظری برای هماهنگی با عقل کلی فعالیت مداوم داشته باشد .

د ۱ ج ۲ ص ۱۳۵

باز عقلی کار رمد از عقل عقل کرد از عقلی به حیوانات نقل
۵۲۱ - اگر تعقل نظری به عقلی کلی که وجدان نمایندۀ رسمی اوست ، مستند نباشد ، تعقل معمولی یکی از پدیده های حیوانی است که تنها در راه تنازع در بقا فعالیت خواهد کرد .

د ۱ ج ۲ ص ۵۴۲

عقل اینجا ساکت آید یا مضل زانکه دل با اوست یا خود اوست دل
۵۲۲ - عقل جزئی نمیتواند درباره وسعت بینهایت دل اظهار نظر کند .

د ۱ ج ۲ ص ۶۲۲

ایکه توهم عاشقی بر عقل خویش خویش بر صورت پرستان دیده بیش
پرتو عقل است آن بر حس تو عاریت میدان ذهب بر هس تو

۵۲۳ - توهم ای انسانی که به عقل خویش میبالی ، باید بدانی که عقل کلی است که میتواند فعالیت حس را بهره‌ور بسازد نه عقل جزئی ، زیرا عقل جزئی يك طلای عاریتی است که روی مس وجود ترا پوشانیده است .

د ۲ ج ۳ ص ۳۸۶

جمله عالم خود عرض بود تا اندر این معنا بیامد هل انی
آن عرض ها از چه زاید از صور و این صورها از چه زاید از فکر
این جهان يك فکر نیست از عقل کل عقل چون شاهست و صورتهارسل
۵۲۴ - بار دیگر زیر بنای فلسفه هگل و تعاقب اعراض و جواهر .

د ۲ ج ۳ ص ۵۰۵

عقل را هم آزمودم من بسی زین سپس جویم جنون را مفرسی
۵۲۵ - آیا پس از نومیدی از نتایج تعقل نوبت به جنون میرسد ؟

د ۲ ج ۶ ص ۶۷۱

۵۲۶ - برانگیختن سؤال و پاشیدن سؤالات وظیفه عقل نظری است .

د ۲ ج ۴ ص ۶۷۱

اختلاف عقل ها از اصل بود بروفاق سنیان باید شنود
برخلاف قول اهل اعتزال که عقول از اصل دارند اعتدال
۵۲۷ - آیا عقول انسانها از اصل با یکدیگر اختلاف دارند ؟

د ۳ ج ۷ ص ۱۹۷



هفتاد و هشت - عقل و عاقل و معقول و نظر جلال الدین درباره آنها

۵۲۸ - عقل کل زیر بنای هستی است .

د ۳ ج ۷ ص ۲۰۰

۵۲۹ - ارتباط با عقل کل باعث خوش بینی به جهان هستی است .

د ۳ ج ۷ ص ۲۰۲

۵۳۰ - وصول به مقام شامخ عقل کل موجودات را تحت فرمان درمیا آورد .

د ۳ ج ۷ ص ۲۰۲

۵۳۱ - وصول به مقام شامخ عقل کل ، سخنان آدمی را تغییر میدهد .

د ۳ ج ۷ ص ۲۰۳

۵۳۲ - عقل کل هم در مقابل عظمت کار خداوندی درمانده میشود .

د ۳ ج ۷ ص ۲۰۳

۵۳۳ - مسائل مربوط به عقل از نظر هکل و جلال الدین .

د ۳ ج ۸ ص ۲۰۴

۵۳۴ - نکات مشترکه هکل و جلال الدین در موضوع عقل کل یا عقل کل

د ۳ ج ۷ ص ۲۰۵

۵۳۵ - موارد اختلاف جلال الدین و هکل در موضوع عقل کل .

د ۳ ج ۷ ص ۲۰۶

۵۳۶ - عقل کل غیر از عقل جزئی معمولی است .

د ۳ ج ۷ ص ۲۰۹

۵۳۷ - مراتب یا تعدد و تنوع عقل .

د ۳ ج ۷ ص ۲۱۰

۵۳۸ - يك توضیح مختصر بعنوان مقدمه‌ای بر مباحث آینده عقل .

د ۳ ج ۷ ص ۲۱۳

۵۳۹ - عقل اولین مخلوق خدا است

د ۳ ج ۸ ص ۲۱۴

۵۴۰ - اگر عقل جزئی خود را تحت تأثیر عقل کل قرار بدهد به کمال خواهد

رسید .

د ۳ ج ۷ ص ۲۱۵

۵۴۱- زمینه نیستی و بوجود آمدن عقل .

د ۳ ج ۷ ص ۲۱۶

۵۴۲- اگر چه عقل جزئی از اصول به واقعیات ناتوانست ، با اینحال وظیفه عقل حرکت و فعالیت است .

د ۳ ج ۷ ص ۲۱۷

۵۴۳- عقل جزئی بجهت محدود بودن وسائل و تحت تاثیر قرار گرفتن بخطا میافتد .

د ۳ ج ۷ ص ۲۱۸

۵۴۴- عقل جزئی تجربی خط خوان است و بس .

د ۳ ج ۷ ص ۲۲۲

۵۴۵- عقل در قفس صورتنها مدهوش اشکال هستی است .

د ۳ ج ۷ ص ۲۲۵

۵۴۶- عقل جزئی محصول ماده و موجی از امواج آن است .

د ۳ ج ۷ ص ۲۲۷

۵۴۷- خواب و رؤیای هر کسی مطابق عقل و اندیشه او در حال بیداری است .

د ۳ ج ۷ ص ۲۲۸

۵۴۸- اگر عقل را به فعالیت وادار نکنیم ، رفته رفته از کار میافتد .

د ۳ ج ۷ ص ۲۲۸

۵۴۹- بازیهای کودک او را به فعالیت میآورد و عقل او را ورزیده میکند .

د ۳ ج ۷ ص ۲۲۹

کار عقل جزئی سود جوئی و تقویت خود طبیعی و پیروزی در میدان تنازع در بقا است .

د ۳ ج ۷ ص ۲۳۰

۵۵۰- هوی و هوس و حرص چشم عقل را کور میکند ، مگر اینکه رهبر

الهی بدادش برسد .

د ۳ ج ۷ ص ۲۳۲

۵۵۱ - عقل چیست ؟

د ۳ ج ۷ ص ۲۳۴

۵۵۲ - درپیکار آشتی ناپذیر عقل و هوی و هوس پیروزی نهائی با جلال الدین ها بوده و ادیکوریست ها و فرویدیست ها به زانو خواهند درآمد .

د ۳ ج ۷ ص ۲۳۷

۵۵۳ - درمقابل اتحاد و دمسازی دو نفس ، عقل جزئی بکلی از کار میافتد .

د ۳ ج ۷ ص ۲۳۷

۵۵۴ - عقل آدمی که با ایمان اشباع شده است ، میتواند غرایز و هوی و هوس را مهار کند .

د ۳ ج ۷ ص ۲۴۴

۵۵۵ - هر اندازه که خود طبیعی تقویت پیدا کند ، عقل ضعیف تر میگردد .

د ۳ ج ۷ ص ۲۴۶

۵۵۶ - عقل جزئی را به بازار سوداگری عرضه نکنید ، زیرا عقل جزئی قابل فروش است .

د ۳ ج ۷ ص ۲۴۶

۵۵۷ - فراوانی خطاهای عقل جزئی است که انسان را به آرزوی جنون وادار میسازد .

د ۳ ج ۷ ص ۲۴۷

۵۵۸ - در آن هنگام که عقل جزئی در مافوق قلمرو مخصوص بخود حرکت میکند ، درگمان و وهم و وسواس گرفتار و کارش جز افزودن چون و چرا چیز دیگری نخواهد بود .

- د ۳ ج ۷ ص ۲۵۰
- ۵۵۹ - محکمی برای تفکیک تعقل از اوهام و خرافات بدست بیاورید .
- د ۳ ج ۷ ص ۲۵۲
- ۵۶۰ - عقل جزئی در قلمرو عشق و ماورای طبیعت و پیشگاه حق مبهوت است.
- د ۳ ج ۷ ص ۲۵۴
- ۵۶۱ - عقل جزئی با قوانین و روابط روبنائی سروکار دارد و بس .
- د ۳ ج ۷ ص ۲۵۷
- ۵۶۲ - عقلی که در اصول مقلد است ، در فروع بطریق اولی مقلد خواهد بود.
- د ۳ ج ۷ ص ۵۲۸
- ۵۶۳ - عقل را قربانی عشق الهی نمائید .
- د ۳ ج ۷ ص ۲۵۹
- ۵۶۴ - عقل پیامبر الهی است .
- د ۳ ج ۷ ص ۲۶۰
- ۵۶۵ - برای هر عقلی حاکمی است که می تواند در آن تصرف کند .
- د ۳ ج ۷ ص ۲۶۲
- ۵۶۶ - عقل خدا دادی و عقل اکتسابی .
- د ۳ ج ۷ ص ۲۶۴
- ۵۶۷ - اختلاف عقول چه معنا دارد؟
- د ۳ ج ۷ ص ۲۶۵
- ۵۶۸ - تعاون عقول و پذیرش آنها از یکدیگر
- د ۳ ج ۷ ص ۲۶۷
- ۵۶۹ - آیا بخت و شانس موجب افزایش عقل و بالعکس عقل موجب افزایش بخت و شانس میگردد؟
- د ۳ ج ۷ ص ۲۶۸

۵۷۰ - پس از آنکه روح قدم به قلمرو کمال گذاشت ، عقل معمولی مانند سایه‌ای پیاپی روح می‌افتد .

د ۳ ج ۷ ص ۲۷۰

۵۷۱ - عقل و قلب آدمی در تصرف خداست ، اوست که هردو نیرو را تکامل می‌بخشد .

د ۳ ج ۷ ص ۲۷۱

۵۷۲ - عقل يك حقیقت الهی است ، و بهره‌برداری از آن تابع نورانیتی است که از هماهنگی عقل با دل که جلوه‌گاه الهی است بدست آمده است .

د ۳ ج ۷ ص ۲۷۲

۵۷۳ - آیا عقل قابل تجزیه است ؟

د ۳ ج ۷ ص ۲۷۳

۵۷۴ - گذشت سالیان عمر عقل را ورزیده‌تر می‌کند و بالعکس با شروع دوران پیری به ناتوانی می‌گراید .

د ۳ ج ۷ ص ۲۷۶

۵۷۵ - تفاهم معمولی همواره بوسیله عقل جزئی است .

د ۳ ج ۷ ص ۲۷۸

۵۷۶ - مغرور عقل جزئی نباشید .

د ۳ ج ۷ ص ۲۸۰

۵۷۷ - ای عقل بینوا ، با احساس وظیفه مخالفت مکن .

د ۳ ج ۸ ص ۲۸۳

۵۷۸ - بمقام والای حیرت گام بگذارید ، در آن موقع اگر به خود بیایید خواهید دید عقول ورزیده بشما رشک می‌برند .

د ۳ ج ۷ ص ۲۸۳

۵۷۹ - حس اسیر عقل و عقل اسیر روح و تأثیر متقابل آن سه دریکدیگر.

د ۳ ج ۷ ص ۲۷۴

۵۸۰ -- يك ترتيب ديگر در باره حیات و عقل و روح

د ۳ ج ۷ ص ۲۸۷

۵۸۱ -- توضیح درباره تأثیر متقابل حس و عقل و روح

د ۳ ج ۷ ص ۲۸۸

۵۸۲ -- عقل به روح رشك می برد

د ۳ ج ۷ ص ۲۸۹

۵۸۳ -- لطف الهی به جماد عقل می بخشد و قهر او عقل را از عاقل می گیرد

د ۳ ج ۷ ص ۲۹۰

۵۸۴ -- کجاست آن عقل که بارقه هائی را که در روح فروزان می گردد به بیند؟

د ۳ ج ۷ ص ۲۹۱

۵۸۵ -- آری عقل عدالت جو است اما کو عقل؟

د ۳ ج ۷ ص ۲۹۲

۵۸۶ -- تمجید از نیروی عقل و شخص عاقل بطور عموم

د ۳ ج ۷ ص ۲۹۳

۵۸۷ -- ارتفاعات عقل را با بلندیهای مکانی (هندسی) اشتباه نکنید

د ۳ ج ۷ ص ۲۹۶

۵۸۸ -- در فراز و نشیب زندگی به درك و دریافتهای ابتدائی ارزش مطلق بدهید

بلکه گوش به عقل فرا دهید و ببینید چه میگوید .

د ۳ ج ۷ ص ۲۹۷

۵۸۹ -- صدا های تحريك کننده زیاد است ، متوجه باشید که عقل را با این

صداها مضطرب نسازید .

د ۳ ج ۷ ص ۲۹۸

۵۹۰ -- تا نیروی تعقل در انسان به فعالیت نیافتد ، حقایق قیافه اصیل خود را

نشان نخواهد داد .

د ۳ ج ۷ ص ۲۹۹

۵۹۱ - گاهی با حجت و برهان ساختگی خود را فریب می‌دهیم و عقل در گوشه‌ای از کار افتاده ناظر حرکات تبهارانه ما است .

د ۳ ج ۷ ص ۲۹۹

۵۹۲ - اگر عقل حقیقتاً عقل است همراه خداست .

د ۳ ج ۷ ص ۳۰۰

چون ملك با عقل يك سر رشته‌اند بحر حكمت را دو صورت گشته‌اند
هم ملك هم عقل حق را واجدی هر دو آدم را معین و ساجدی
۵۹۳ - عقل و فرشته ملکوتی دو صورت از يك حقیقت‌اند .

د ۳ ج ۷ ص ۳۰۱

۵۹۴ - از در یوزگی برای بدست آوردن عقل از عاقلان امتناع نکنید

د ۳ ج ۷ ص ۳۰۱

۵۹۵ - ریشه اصلی تمام دانش‌ها وحی بوده است نه عقل

د ۳ ج ۷ ص ۳۰۲

۵۹۶ - وقتی که سلاح را در دست انسان بی عقل دیدید ، فوراً یا سلاح را از دستش بگیرید یا دست‌هایش را ببندید .

د ۳ ج ۷ ص ۳۰۵

۵۹۷ - انسان عاقل واقعاً خودش است ، انسان نیم عاقل از عقل دیگران برخوردار می شود ، بدبخت آن انسانی که نه عقلی دارد که واقعاً خودش باشد و نه از عقل دیگران برخوردار می گردد .

د ۳ ج ۷ ص ۳۰۹

۵۹۸ - عقل را داشته باشید، تا هم از سایر نیروهای روانی بهره‌مند شوید و هم

بدرد پشیمانی مبتلا نگردید .

د ۳ ج ۷ ص ۳۱۰

۵۹۹ - رابطه عقل با موجودیت انسان و رابطه خدا با جهان هستی

د ۳ ج ۷ ص ۳۱۳

۶۰۰ - عقل به رشد نهائی خود میرسد و گام به ابدیت میگذارد

د ۳ ج ۷ ص ۳۱۶

۶۰۱ - عقل می تواند خیرخواهی و بدخواهی را از یکدیگر تشخیص بدهد

د ۳ ج ۷ ص ۳۱۷

۶۰۲ آیا عقل حکم می کند که انسان در جستجوی نیستی است ؟

د ۳ ج ۷ ص ۳۱۸

آنکه روزی نیستش بخت و نجات ننگرد عقلش مگر در نادرات

۶۰۳ - هنگامیکه روح آدمی روبه سقوط فکری می رود ، مغز او موضوعاتی را از میان زباله و سوسه ها بعنوان موضوعات شایسته اندیشه بیرون می کشد و خود را با آنها مشغول میدارد .

د ۳ ج ۹ ص ۲۵۹

گریباید ذره سنجد کوه را بردرد زان که ترازوش ای فتنی

کز قیاس خود ترازو می نهد مرد حق را در ترازو می کند

۶۰۴ - وقتی که بشر با این عقل و دانش ناچیزش می خواهد خدا را بررسی و او را مورد آزمایش قرار دهد ، چونان ذره بی مقداریست که می خواهد هیمالیا را در ترازوی کوچک خود بسنجد .

د ۴ ج ۹ ص ۴۲۱

عقل بودی گرد خود کردی طواف تابیدی جرم خود گشتی معاف

۶۰۵ - در موقع گرفتاریها نخست عقل را بفعالت وادارید و وضع خود را بررسی کنید و آنگاه به جستجوی عوامل خارج از خود بپردازید .

د ۴ ج ۱۰ ص ۲۰۹

عقل توقسمت شده برصدمهم
بر هزاران آرزو وطم ورم
جمع باید کرد اجزارا به عشق
ناشوی خوش چون سمرقند و دمشق
۶۰۶ - نگذارید فعالیت های عقل آنقدر تجزیه گشته و پراکنده شود که وحدت
عالی خود را از دست بدهد ، بیائید با بدست آوردن عشق سازنده ، قوای عقلانی
را متمرکز نمائید .

د ۴ ج ۱۰ ص ۶۱۳

۶۰۷ - تمرکز قوای عقلانی با عشق امکان پذیر است .

د ۴ ج ۱۰ ص ۶۱۳

خیزای نمرود بر جوی از کسان
نردبانی نایدت از کرکسان
عقل جزئی کرکس آمدای مقل
پیر او با جیفه خواری متصل
۶۰۸ - عقل جزئی هم می تواند در فضای حقایق به پرواز درآید ، ولی با بال
و پر آلوده به جهل و خودپسندی .

د ۶ ج ۱۴ ص ۴۳۶

نور باید پاك از تقلید و عول
ناشناسد مرورا بی فعل و قول
در رود در قلب او از راه عقل
نقد او بیند نباشد بند نقل
۶۰۹ - آیا حقایق از راه عقل درك می شوند و سپس به قلب سر از بر میگردند؟

د ۲ ج ۳ ص ۷۱۹

۶۱۰ - آیا عقل و فعالیت های آنرا می توان یکی از زیباییها محسوب کرد؟

د ۳ ج ۷ ص ۳۰۸

عقل سرتیز است لیکن پای سست
زانکه دل ویران شده است و تن درست
۶۱۱ - عقل نظری سرتیز و سرعت شکفت انگیزی در آغاز فعالیت نشان
میدهد، ولی پای سستی دارد که هیچ معقولی را ناپایان آن در نمی یابد

د ۶ ج ۱۳ ص ۷۹



هفتاد و نه - حواس برونی و درونی و تفاوت محصول آنها

حس خشکی دید کز خشکی بزاد موسی جان پای در دریا نهاد
 ۱۲۶- آیا آگاهی از راه حواس ظاهری و آگاهی از راه حواس درونی بایکدیگر
 سازگار هستند

د ۶ ج ۱ ص ۲۶۶

علم‌های اهل حس شد پوزبند تانکید شیر ز آن علم بلند
 ۱۳۶- علم مأخوذ از حواس ظاهری

د ۱ ج ۱ ص ۴۶۴

وهم و حس و فکر و ادراکات ما همچونی دان مرکب کودک هلا
 ۱۴۶- آیا این اوهام و محسوسات و اندیشه‌های ما وسیله وصول بواقعیاتند
 یا مانند چوبهایی هستند که کودکان آنها را برای خود اسباب تصور کرده و در کوچه‌ها
 باینسو و آنسو می‌دوند؟

د ۱ ج ۲ ص ۶۰۲

پنج حسی هست جز این پنج حس آن چو زرسرخ و این حسها چو مس
 اندر آن بازار کایشان ماهرند حس مس را چون حس زر کی خرنند؟
 ۱۵۶- محصولات حواس ظاهری با فرایندهای حواس درونی در پشت پرده
 اشتباه نمی‌شوند

د ۲ ج ۳ ص ۱۰۰

چشم حس راهست مذهب اعتزال دیده عقلست سنی در وصال
 ۱۶۶- روش حس در دریافت واقعیات مانند روش معتزله و روش بینائی عقل
 در رسیدن به حقیقت مانند روش سایر مسلمانان می‌باشد.

د ۲ ج ۳ ص ۱۰۹

چشم چون بستی ترا جان‌کندی است چشم را از نور روزن صبر نیست
 ۶۱۷ - چشم که برای دیدن است نبندید ، زیرا اندیدن با داشتن چشم ، نوعی
 جان‌کندن است .

د ۲ ج ۳ ص ۱۱۷

درشمود گوش تبدیل صفات در عیان دیده‌ها تبدیل ذات

۶۱۸ - اثر شنیدن و دیدن در روان انسانی و ترجیح یکی بر دیگری

د ۲ ج ۳ ص ۴۳۲

۶۱۹ - گوینده کیست ؟ گفته شده چیست ؟ شنونده کیست ؟ بیننده کیست ؟
 دیده شده چیست ؟

د ۲ ج ۳ ص ۴۳۴



هشتاد - حس و محسوس از نظر جلال‌الدین

۶۲۰ - حواس آدمی بر دو نوع است : نوعی مخصوص به دریافت نمودهای جهان
 طبیعت ، نوع دیگر مخصوص بدریافت حقایق مافوق طبیعت . مانند عقل جزئی و عقل کلی .

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۳۹

۶۲۱ - اگر حقیقت حواس ظاهری و امکانات ارزش آنها را بفهمید ، گام بسیار
 مؤثری در راه وصول به حقایق برداشته‌اید .

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۴۳

۶۲۲ - حواس طبیعی زائیده شده ماده و قوانین آن است .

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۴۵

۶۲۳ - حواس ظاهری با کمیت‌های طبیعت سروکار دارد و بس .

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۴۶

۶۲۴ - حواس ظاهری مانند عقل نظری است که به منزله مدیر عامل داخلی
 آنهاست که تنها با آثار و رابطه علیت سروکار دارند .

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۴۸

۶۲۵- آیا حواس طبیعی در فعالیت برای واقع‌یابی متهم‌اند؟

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۴۹

۶۲۶- آیا بشر می‌تواند خود را از زنجیر محدود کننده حواس طبیعی نجات

بدهد؟

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۵۱

۶۲۷- تکامل غیرمستقیم حواس طبیعی

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۵۳

۶۲۸- اتحاد حواس چیست؟ و دگرگونی تکاملی در حواس چگونه شروع

میشود؟

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۵۸

۶۲۹- عظمت انسانی به حواس ظاهریش نیست، بلکه بجهت حس والائری

است که انسان بوسیله آن از حیوانات بالائر قرار گرفته است.

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۶۱

۶۳۰- ممکن است که انسان در عقل نظری و حواس طبیعی به کمال رسیده

باشد، ولی دریافته‌های روحی او که از حس والاسرچشمه میگیرد، ناقص بوده باشد.

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۶۶

۶۳۱- چنانکه برای فعالیت حس بصری وجود نور لازم است، همچنین برای

فعالیت حواس والا، نور والائی مورداحتیاج است.

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۶۷

۶۳۲- ندیدن نورغیبی را دلیل نیستی آن ندانید، زیرا نور یانیروی دیدن

خود چشم را هم بطور محسوس نمی بینیم.

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۶۹

۶۳۳- باهمین حواس در دریافت حقایق کوشا باشید، زیرا در روز رستاخیز

از نعمت حواس طبیعی مسئول قرار خواهیم گرفت .

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۷۰



هشتاد و يك - تحول تكاملی در حواس و محصول آن

حاملی تومر حواست را کنون کند و مانده می‌شوی و سرنگون
۶۳۴ - در حالت طبیعی بارسنگین حواست را بردوش می‌کشی ، بیابانکامل
روحي بکوش تا حواس تو بارت را بکشد .

د ۱ ج ۲ ص ۴۸۲

عالم اره‌زده هزاراست و فزون هر نظر رانیست این هرزده زبون

۶۳۵ - هر دیده‌ای جهان‌های بیکران را نمی‌تواند ببیند .

د ۱ ج ۲ ص ۷۳۳

هر که از حس خدا دید آیتی در برحق داشت بهتر طاعتی
۶۳۶ - اگر حس طبیعی به حس الهی منقلب شود و آن حس آیات خدائی را
درهستی ببیند نتیجه آن عالی‌ترین اطاعت خواهد بود .

د ۲ ج ۳ ص ۱۱۳

برده‌ای از خویش و پیوند و سرشت کرده‌ای در چشم او هر خوب زشت
۶۳۷ - پدیده‌های جهان هستی برای اشخاص فوق معمولی دگرگون میگردد

د ۲ ج ۳ ص ۳۷۰

هر چه محسوس است آورد میکند و آنچه ناپیداست مانند میکند
۶۳۸ - آیا اشخاص فوق معمولی محسوسات را دور انداخته و غیر محسوسات

را مورد استفاده قرار میدهند؟

د ۲ ج ۳ ص ۳۷۱

چشم کج کردی دودیدی قرص ماه چون سؤال است این نظر در اشتباه

راست گردان چشم را در ماهتاب نایکی بینی تومه را، نك جواب
 ۶۳۹ - اگر چشم كج شود و یکی را دو بیندو این سؤال مطرح شود که چرا
 يك موجود دو موجود دیده میشود؟ جوابش راست کردن چشم است.

د ۲ ج ۳ ص ۴۲۹

چون که يك حس در روش بگشاد بند مابقی حسها همه مبدل شوند
 ۶۴۰ - عظمت يك حس بقیه حواس را تحت تأثیر قرار میدهد.

د ۲ ج ۵ ص ۴۶۸

روح حیوانی ندارد غیر نوم حسهای منعکس دارند قوم
 یقظه آمد نوم حیوانی نماند انعکاس حس خود از لوح خواند
 ۶۴۱ - روح حیوانی حقایق را معکوس می بیند، او از معکوس دیدن حقایق
 غفلت دارد تا آنگاه که مبدل به روح انسانی شود.

د ۴ ج ۱۰ ص ۲۲۰

در دل خود یافت عالی غلغله که نیابد صوفی آن در صد چله
 عرصه و دیوار و سنگ و کوه یافت پیش او چون نار خندان می شکافت
 ذره ذره پیش او چون آفتاب دم بدم میکرد صدگون فتح باب
 باب که روزن شدی و گه شعاع خاك که گندم شدی و گاه صاع
 در نظر ها چرخ بس کهنه و قدید پیش چشمش هر دمی خلقی جدید
 ۶۴۲ - بار دیگر به این حقیقت توجه کنیم که تحول در حواس و روان آدمی
 قیافه ها و مبادی و اصول دیگری از جهان را بر او نشان میدهد.

د ۶ ج ۱۴ ص ۵۶۷

۶۴۳ - تکامل غیر مستقیم حواس طبیعی

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۵۳



هشتاد و دو - عقل و نفس و مقایسه میان آندو

نفس نمرود است و عقل و جان خلیل روح در عین است و نفس اندر دلیل
این دلیل راه رهرو را بود کاو بهر دم در بیابان گم شود
۶۴۴ - مادامیکه در راه هستید ، به دلیل و راهنما نیازمند می باشید .

د ۲ ج ۵ ص ۴۹۱



هشتاد و سه - حس و عقل و مقایسه میان آن دو با یکدیگر

خاك زن در دیده حس بین خویش دیده حس دشمن عقل است و کیش
زانکه او کف دید و دریا را ندید زانکه حالی دید و فردا را ندید
۶۴۵ - اگر بخواهید حس ظاهری را وسیله درك و بدست آوردن آرمانهای
خود قرار بدهید ، کفی را خواهید دید نه دریا را ، امروز را خواهید دید نه فردا را
- مکتب حسی و مکتب عقلی

د ۲ ج ۴ ص ۱۸۰

۶۴۶ - مکتب حسی چه میگوید ؟

د ۲ ج ۴ ص ۱۸۱

۶۴۷ - علم به جزئیات ، همه متفق اند که وسیله اش حس است .

د ۲ ج ۴ ص ۱۸۳

۶۴۸ - گمان و تردید در مکتب حسنی چگونه تفسیر میشود ؟

د ۲ ج ۴ ص ۱۸۵

۶۴۹ - اکتشافات در مکتب حسی چگونه تفسیر میشود ؟

د ۲ ج ۴ ص ۱۸۵

۶۵۰ - آیا با پیشرفت زمان فعالیت عقلانی رو به کاهش و فعالیت حسی رو

بافزایش میرود .

د ۲ ج ۴ ص ۱۸۶

۶۵۱- آنچه را که ادراك کلیات میگویند، چیزی نیست مگر جمع و ترکیب معلومات جزئی که به حس و وهم برای ذهن حاصل می شود.

د ۲ ج ۴ ص ۱۸۸

۶۵۲- پس در واقع تعقل جز جمع معانی چیزی نیست.

د ۲ ج ۴ ص ۱۸۹

۶۵۳- جای تعجب است که حسیون حتی یکبار هم از خود نمی پرسند که این من چگونه از محسوسات گسیخته و جریانات عینی بوجود می آید و موضوع روانشناسی و روانکاوی و روانپزشکی و ناظر به اجزاء درونی و برونی میگردد!!

د ۲ ج ۴ ص ۱۹۱

۶۵۴- ادراك اشیاء خارجی هم نتیجه تداعی معانی یعنی جمع و ترکیب احساسات است.

د ۲ ج ۴ ص ۱۹۴

۶۵۵- مکتب عقلی چه میگوید؟

د ۲ ج ۴ ص ۱۹۵

۶۵۶- در درون انسانی با تحريك محسوسات و بوسیله آنها فعالیتی انجام می گیرد و واحدهائی را برای علم و معرفت در اختیار ما می گذارد که از محسوسات مطرح شده برای ما ساخته نیست.

د ۲ ج ۴ ص ۱۹۷

۶۵۷- با نظر به جامع بودن یکی از جلوه های من انسانی که ما آن را عقل نامیده ایم، تمام حقایق و واقعیت های هستی را در هویت خود در می یابد، می توان گفت منشاء علم و معرفت نیز عقل است چنانکه می توان گفت هدف نوشتن کتاب دانش فرا گرفتن دیگران است.

د ۲ ج ۴ ص ۱۹۷

۶۵۸- علم و معرفت انعکاس مجرد محسوسات نیست، بلکه برای آنکه

دریافت شده‌های حسی بصورت علم و معرفت در آیند، به فعالیت دیگری نیازمندیم، این فعالیت همان تعقل است.

د ۲ ج ۴ ص ۱۹۸

۶۵۹ - ریشه‌هایی برای درك مفاهیم و اصول کلی تر در نهاد ما وجود دارد، ما دارنده این ریشه‌ها را عقل نامیده‌ایم.

د ۲ ج ۴ ص ۱۹۸

که اثرها بر مشاعر ظاهر است وین اثرها از مؤثر مخبر است
چون نظر در فعل و آثارش کنی گرچه پنهان است اظهارش کنی
چون به آثار این همه پیدا شده است چون نشد ظاهر به آثار ایزد است
۶۶۰ - اگر واقعیات را به محسوسات منحصر کنیم فرهنگ و معارف بشری
به کمتر از یکصدم آنچه که بدست آمده است تقلیل پیدا خواهد کرد.

د ۶ ج ۱۳ ص ۴۷۹

* * *

هشتاد و چهار - یقین، ظن، شك، احتمال، خیال، اشتباه:

هر کسی از ظن خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من
۶۶۱ - یقین و ظن و شك.

د ۱ ج ۱ ص ۹

هر که را در جان خدا بنهد محك هر یقین را باز داند او ز شك
۶۶۲ - يك محك برای تفكيك یقین از شك لازم است.

د ۱ ج ۱ ص ۱۵۶

هم ز حق ترجیح یابد یکطرف زان دو يك را برگزیند از کنف
۶۶۳ - تردید و شك بر دو قسم است.

د ۱ ج ۱ ص ۶۴۰

نیست و ش باشد خیال اندر جهان توجهای بر خیالی بین روان
۶۶۴ - بحثی در خیال

د ۱ ج ۱ ص ۸۶

اشتباهی و گمانی در درون رحمت حق است بهر رهنمون
۶۶۵ - این اشتباهات و گمانها هم در نظم جهان برای رهسپار شدن به مقصد
واقعی از رحمت حق تعالی است (اگر با صدق نیت توأم باشد) .

د ۱ ج ۲ ص ۲۲۷

از پی اظهار این سبق ای ملک در تو بنهم داعیه اشکال و شك
۶۶۶ - پدیده شك یکی از بزرگترین وسائل وصول به واقعیات است .

د ۱ ج ۲ ص ۲۸۲

تنگ تر آمد خیالات از عدم زان سبب باشد خیال اسباب غم
باز هستی تنگتر بود از خیال زان شود روی قمر همچون هلال
۶۶۷ - خیالات تنگتر از عدم و هستی تنگتر از خیالات است .

د ۱ ج ۲ ص ۴۴۲

هر که را در دل شك و بی جانی است در جهان او فلسفی پنهانی است
مینماید اعتقاد او گاهگاه آن رک فلسف کند رویش سیاه
۶۶۸ - شك و تردید از آلودگی به فلسفه های حرفه ایست .

د ۱ ج ۲ ص ۵۲۶

اغلب الظن فی الترجیح ذا لاتماری الشمس فی توضیحها
۶۶۹ - ترجیح یکی از دو گمان بردیکری دلیل وصول به واقعیات نیست .

د ۱ ج ۲ ص ۶۰۰

تک مران در کش عنان مستور به هر کس از پندار خود مسرور به
۶۷۰ - هر کس برای خود جهانی ساخته و در درون خویش به همان جهان

ساخته شده مسرور است

د ۱ ج ۲ ص ۶۷۷

وهم آنگاه است که پوشیده است این تحرّی از پی نادیده است
۶۷۱ - توهمات در حالی برای انسان حکم فرماست که حقایق بر او پوشیده
باشد.

د ۱ ج ۲ ص ۶۸۳

جهد کن تا صد گمان گردد نود شب برو ورنه بخشی شب رود
۶۷۲ - بکوشیم تا گمانها را تقلیل داده بر یقینها بیفزائیم

د ۱ ج ۲ ص ۷۰۲

آدمی را فربهی هست از خیال گر خیالاتش بود صاحب جمال
ور خیالاتش نماید ناخوشی میگذازد همچو موم از آتشی
۶۷۳ - تأثیر خیالات در زندگانی و روان انسانها

د ۲ ج ۳ ص ۳۳۵

ناسوزی نیست آن عین یقین این یقین خواهی در آتش در نشین
۶۷۴ - بحثی دیگر در یقین.

د ۲ ج ۳ ص ۴۳۹

۶۷۵ - آیا تحصیل یقین درباره شناسائیها و حرکات زندگانی امکان پذیر است؟

د ۲ ج ۳ ص ۴۴۰

۶۷۶ - آیا یقین بانظر به نقطه قرارگاه انسانی يك پدیده نسبی نیست؟

د ۲ ج ۳ ص ۴۴۵

۶۷۷ - آیا ارزش یقین ذاتی نیست؟

د ۲ ج ۳ ص ۴۴۶

بر خیال و سوسه تنگ آمدی طعنه بر پیغمبری ام می زدی

۶۷۸ - خیالات و وسوسه‌ها از بزرگترین موانع وصول به واقعیات هستند .

د ۲ ج ۴ ص ۵۱۸

۶۷۹ - آنجا که مناجات بشکل احتجاج جسورانه و عبادت بشکل استفهام نمودار می‌گردد .

د ۲ ج ۵ ص ۱۷۳

هر درونی که خیال اندیش شد چون دلیل آری خیالش بیش شد

۶۸۰ - موقعی که سطح شخصیت انسانی بایک پدیده رنگ آمیزی شد، هر دلیلی برخلاف آن پدیده یا برای برطرف کردن آن آورده شود، موجب تشدید و تندی آن رنگ خواهد بود .

د ۲ ج ۵ ص ۲۴۹

مربقین را چون عصا هم حلق داد تا بخورد او هر خیالاتی که زاد

پس معانی را چو اعیان حلقهاست رازق حلق معانی هم خداست

۶۸۱ - بکشید و یقین بدست بیاورید تا خیالات پا در هوا و گمانهای بی اساس سد راه تکامل شما نگردد .

د ۳ ج ۶ ص ۱۱۵

۶۸۲ - امتیاز یقین در مقابل پندارها و خیالات

د ۳ ج ۶ ص ۱۱۵

۶۸۳ - نظریه جون دیوئی درباره یقین

د ۳ ج ۶ ص ۱۱۸

علم را دو پرگمان را یک پر است ناقص آمد زن به پرواز ابراست

۶۸۴ - گمان يك پر ناقص است برای پریدن دو بال لازم است وقتی که پرنده بیش از يك بال ندارد کار آن جز افتادن و برخاستن چیز دیگری نیست .

د ۳ ج ۲ ص ۱۹۲

دیده بان دل نبیند در مجال کز کدامین رکن میآید خیال
 گر بدیدی مطلعش را ز احتیال بندکردی راه هر ناخوش خیال
 کی رسد جاسوس را آنجا قدم که بود مرصاد و دربند عدم
 ۶۸۵- خیالات از کجا سرازیر میشوند؟

د ۳ ج ۸ ص ۲۷۰



هشتاد و پنج-حیرت و انواع آن

دشمن این خواب خوش شد فکر خلق تا بجنبید فکرش بسته است خلق
 حیرتی باید که رو بد فکر را خورده حیرت فکر را و ذکر را
 ۶۸۶- حیرت ایده آل یعنی چه؟

د ۳ ج ۶ ص ۶۴۲

۶۸۷- حیرت ابتدائی و سطحی

د ۳ ج ۶ ص ۶۴۳

۶۸۸- حیرت مولود جهل

د ۳ ج ۶ ص ۶۴۴

۶۸۹- حیرت ناشی از تردید و شك

د ۳ ج ۶ ص ۶۴۵

۶۹۰- اطمینان بی اندازه و ارزش یابی مطلق در دانستنی های محدود ، حیرت

را بشکل عامل ناراحت کننده درمی آورد ،

د ۳ ج ۶ ص ۶۴۶

۶۹۱- حیرت در کنار دانستنی ها .

د ۳ ج ۶ ص ۶۴۷

۶۹۲- حیرت مافوق دانش و اندیشه .

د ۳ ج ۶ ص ۶۴۸

۶۹۳ - حیرت عالی و ایده آل .

د ۳ ج ۶ ص ۶۴۹

بلکه زنان مستان که چون می میخورند عقل های پخته حسرت میبرند

۶۹۴ - بمقام والای حیرت گام بگذارید، در آن موقع اگر به خود بیایید، خواهید دید : عقول ورزیده بشما رشک میبرند .

د ۳ ج ۷ ص ۲۸۳



هشتاد و شش - دیوانگی سه روزه

من سر هرامه سه روز ای صنم بیگمان باید که دیوانه شوم

۶۹۵ - دیوانگی سه روزه در سر هرامه یعنی چه ؟

د ۵ ج ۱۱ ص ۵۳۵



هشتاد و هفت - جنون ما فوق عقل

قصه محمود و اوصاف ایاز چون شدم دیوانه رفت اکنون ز ساز

زانکه ییلم دیدهندوستان بخواب از خراج امید شد برده خراب

کیف یانی النظم لی والقایه بعد ما ضاعت اصول العافیة

ما جنون واحد لی فی الشجون بل جنون فی جنون فی جنون

۶۹۶ - در هیجانات رهگذر گذرگاه مافوق طبیعت ، عقل زمامداری مملکت

وجود انسانی را از دست میدهد و انواعی از جنون انسان را زیر رگبار خود میگیرد.

د ۵ ج ۱۱ ص ۵۴۱

۶۹۷ - بهلول دیوانه نما کیست ؟

د ۲ ج ۴ ص ۷۰۷



هشتاد و هشت - حق و باطل و عامل تشخیص آن دو

پس . پیمبر گفت استفت القلوب گر چه مفتی شان بگوید صد خطوب

۶۹۸ - حق و باطل را از دل پیرسید .

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۸۲



هشتاد و نه - وجدان

این صدا در کوه دلها بانگ کیست ؟
 که پراست از بانگ این که نهی است
 هر کجا هست آن حکیم است او ستاد
 بانگ او زین کوه دل خالی مباد
 ۶۹۹ - آن بانگ شکفت انگیز که در درون انسانی طنین میاندازد (یعنی
 در وجدان)

د ۲ ج ۳ ص ۶۵۳

۷۰۰ - يك احساس عمومی دربارهٔ وجدان اخلاقی .

د ۲ ج ۳ ص ۶۵۸

۷۰۱ - وجدان تا وجود دارد بیدار است .

د ۲ ج ۳ ص ۶۵۹

۷۰۲ - ارزش انجام تکلیف استقلال ندارد ، بلکه از وجدان سرچشمه
 میگیرد .

د ۲ ج ۳ ص ۶۶۰

۷۰۳ - وجدان صدای خاموش نشدنی .

د ۲ ج ۳ ص ۶۶۱

۷۰۴ - ای وجدان اصیل .

د ۲ ج ۳ ص ۶۶۲

۷۰۵ - وجدان سد منحصّر در مقابل هجوم اصل تنازع در بقا

د ۲ ج ۳ ص ۶۶۴

۷۰۶ - بیائید ، وجدان را نادیده نگیرید ، زیرا شخصیت و آزادی درونی

ما از وجدان سرچشمه میگیرد.

د ۲ ج ۳ ص ۶۶۴

۷۰۷ - اگر انسانی مورد احتیاج است بوجدان نیازمند خواهیم بود.

د ۲ ج ۳ ص ۶۶۵

۷۰۸ - دوقیافه بی نهایت انسان با داشتن و نداشتن وجدان مشخص میگردد.

د ۲ ج ۳ ص ۶۶۵

۷۰۹ - نمونه ای از دو بینهایت.

د ۲ ج ۳ ص ۶۶۶

۷۱۰ - وجدان، منعکس کننده صفات خداوندی.

د ۲ ج ۳ ص ۶۶۷

تا که درچاه غرور اندر شود آنکه از حکمت ملامت نشنود
چون ز بند دام باد او شکست نفس لواحه بر او یابید دست

۷۱۱ - وجدان سرزنش کننده را سرکوب نکنیم.

د ۵ ج ۱۱ ص ۵۷۹

۷۱۲ - وجدان جهانی و فعالیت آن.

د ۳ ج ۵ ص ۶۰۷



نود - يك خاصیت شگفت انگیز مغز

۷۱۳ - شگفتا! همان کارگاه مغز که با انتزاع زمان از حرکت، جهان هستی را با میلیارد ها گذشته و لحظه حاضر و میلیاردها آینده پاره پاره میکند، همان کارگاه با اصرار فراوان وجدی از تکرر و گسیختگی و پاره پاره شدن جهان هستی فرار نموده و وحدت سیستماتیک برای همین جهان اثبات میکند.

د ۵ ج ۱۱ ص ۵۲۰



نودو يك - شهود و كشف و اشراق و علم لدنی در نتیجه صفای درونی .

باز آمد کای عهد عفو کن ای ترا الطاف علم من لدن
۷۱۴ - علم لدنی چیست ؟

د ۱ ج ۱ ص ۳۷۸

هین نگهدارای دل اندیشه خو دل ز اندیشه بدی درپیش او
داند و خر را همی راند خموش بر رخت خندد برای روی پوش
۷۱۵ - متوجه باشید که اولیاء الله جریانات درونی شما را میدانند .

د ۱ ج ۲ ص ۴۱۸

گر تو ینبوع الهی بوده‌ای این چنین آب سیه نگشوده‌ای
۷۱۶ - تادل به منبع اصلی رحمت خداوندی پیوندد ، از جریان آبهای آلوده
به‌درون ، نمیتواند جلوگیری کند .

د ۱ ج ۲ ص ۵۱۸

رو میان آن صوفیاند ای پسر بی ز تکرار و کتاب و نی هنر
۷۱۷ - دانش منحصر به علوم اکتسابی نیست .

د ۱ ج ۲ ص ۶۱۹

آینه دل چون شود صافی و پاک نقشها بینی برون از آب و خاک
هم به بینی نقش و هم نقاش را فرش دولت را و هم فراش را
۷۱۸ - بیایید زنگارهای تمایلات حیوانی را از آینه دل پاک کنیم تا هم نقش
و هم نقاش را ببینیم .

د ۲ ج ۳ ص ۱۱۵

آن عیان نسبت بایشان فکر تست ورنه خود نسبت به دوران رؤیت است
۷۱۹ - حقایق عینی جهان هستی و پشت پرده آن برای مردان الهی بمنزله
اندیشه است که مانند جزء ذات آنها بوده و به مردم دور از حقیقت خارج از ذات

میباشد :

د ۲ ج ۳ ص ۱۶۰

من یقین دامن که عین حکمت است لیک مقصودم عیان و رؤیت است
آن یقین می گویدم خاموش کن حرص رؤیت گویدم فی جوش کن
۷۲۰ - یقین منطقی و یقین رؤیت و شهود .

د ۲ ج ۴ ص ۴۰۸

شیخ خندید و بگفتش ای سلیم این درخت علم باشد درعلیم
۷۲۱ - ابدیت از آن کسی است که به آب حیات علم لدنی دست بیابد .

د ۲ ج ۵ ص ۵۸۸

۷۲۲ - دانش حضرت آدم علیه السلام

د ۱ ج ۱ ص ۶۵۵

هر که را باشد ز سینه فتح باب او زهر سینه ببیند آفتاب
۷۲۳ - مشاهده حقایق احتیاج به دیدگان واقع بین دارد .

د ۱ ج ۱ ص ۶۱۶

۷۲۴ - ذره ها دیدم دهانشان جمله باز .

د ۳ ج ۶ ص ۱۲۷



نود و دو - بعضی از علل اختلاف عقائد و آراء

این خیالات اربند نامؤلف چون زیرون شدروشا مختلف
قبله جان را چو پنهان کرده اند هر کسی روحانی آورده اند

۷۲۵ - خصوصیت روانی انسانها است که موجب عدم اتحاد انسانها در نظریات

و آراء و عقاید شده است .

د ۵ ج ۱۱ ص ۱۸۴



نود و سه - خطر نیم دانش اندوزان بفرهنگ بشری
چون شناسد اندک او منکر شود منکری اش پرده ستر شود
۷۲۶ - داد از دست نیم دانش اندوزان که بزرگترین جنایات را بفرهنگ
بشری وارد میسازند .

د ۴ ج ۱۱ ص ۹۵



نود و چهار - همه چیز را همگان دانند و همگان هنوز بدنیا
نیامده‌اند

هریکی زین ره نشانها میدهند تا گمان آید که ایشان زان دهند
این حقیقت دان نه حقند این همه نی بکلی گمراهند این ربه
۷۲۷ - همه چیز را در باره حقایق همگان دانند و همگان هنوز متولد نشده‌اند .

د ۲ ج ۵ ص ۲۲۴



نود و پنج - هنر برای هنر و هنر برای انسان

هیچ نقاشی نگارد زین نقش بی امید نفع بهر عین نقش ۱۹
بلکه از بهر که و می سازد آن که بفرجه وارهند از اندهان
.

هیچ خطاطی نویسد خط بفن بهر عین خط نه بهر خواندن !
۷۲۸ - هنر برای هنر و هنر برای انسان دو مقوله متضاد نیست .

د ۲ ج ۱۰ ص ۵۳۲



نود و شش - تحقیق و تقلید (خود جوشی و انعکاس محض)

دل بدو دادند ترسایان تمام خود چه باشد قوت تقلید عام !
۷۲۹ - تقلید .

د ۱ ج ۱ ص ۱۷۸

گر بیاموزی صفیر بلبلی نو چه دایمی کاوچه گوید باکلی؟

۷۳۰ - تقلید از عظمت غیر از داشتن عظمت است .

د ۱ ج ۲ ص ۵۶۰

گر سخن گوید زمو باریکتر آن سرش را زان سخن نبودخبر

۷۳۱ - آدم مقلد هر چند که سخنان ظریف بگوید ، چون سخنانش بمنبعی پیوسته نیست ، لذا خود نمیداند که چه میگوید .

د ۲ ج ۳ ص ۲۸۱

نوحه گر گوید حدیث سوزناک لیک کو سوز دل و دامن چاک

۷۳۲ - نوحه گران حرفه ای زیادند ، ولی کو سوز دل واقعی ؟

د ۲ ج ۳ ص ۲۸۲

از محقق تا مقلد فرقه است کاین چوداوداست و آن دیگر صداست

۷۳۳ - محقق را مقلد چون توان گفت که دانا تا به نادان فرق دارد

د ۲ ج ۳ ص ۲۸۴

نو همی گفتمی که خر رفت ای پسر از همه گویندگان با ذوق تر

۷۳۴ - چقدر خنده آور است که مقلد از خود صاحب نظر با ذوق تر میشود!!

د ۲ ج ۳ ص ۳۰۷

خلق را تقلید شان برباد داد ای دوصد لعنت براین تقلید باد

خاصه تقلید چنین بیحاصلان کابرو را ریختند از بهر نان

۷۳۵ - اگر بخواهید تقلید کنید از کسانی تقلید کنید که حقایق را بدانند

و از هوی و هوس دور باشند :

د ۲ ج ۳ ص ۳۰۹

عکس کاوّل زد تو آن تقلید دان چون پیایی شد شود تحقیق آن

۷۳۶ - انعکاس ابتدائی حقایق تقلید است ، ولی باتکرار و دقت لازم و کافی به

به تحقیق مبدل می‌گردد .

د ۲ ج ۳ ص ۳۱۳

نور باید پاک از تقلید و عول تا شناسد مرد را بی فعل و قول
در رود در قلب او از راه عقل نقد او بیند نباشد بند نقل
۷۳۷ - آیا حقایق از راه عقل درک می‌شوند و سپس به قلب سرازیر می‌گردند؟

د ۲ ج ۳ ص ۷۱۹

علم تقلیدی و تعلیم نیست آن کز نفور مستمع دارد فغان
۷۳۸ - این دانش تقلیدی و تعلیمی حرفه‌ای از بی میلی خریداران احساس
سقوط نموده و فغانش بلند می‌شود .

د ۲ ج ۴ ص ۷۱۷

از صدا آن کوه خود آگاه نیست سوی معنی هوش که راه نیست
او همی بانگی کند بی گوش و هوش چون خمش گردی تو او هم شد خموش
۷۳۹ - مانند کوه جامد نباشیم که فقط منعکس کننده صداست .

د ۳ ج ۶ ص ۲۴۵

چشم داری توبه چشم خود نگر منگر از چشم سفیه بی هنر
گوش داری توبه گوش خود شنو گوش گولان را چرا باشی گرو
بی ز تقلیدی نظر را پیشه کن هم به رأی و عقل خود اندیشه کن
۷۴۰ - اگر بخواهیم حقیقتی را ببینیم ، باید با چشم خود ببینیم و اگر بخواهیم
صدائی را بشنویم ، باید با گوش خود بشنویم و اگر بخواهیم واقعیتی را از راه اندیشه
در یابیم ، باید خودمان بیاندیشیم .

د ۶ ج ۱۴ ص ۳۰۱



نود و هفت - تمایلات نفسانی

کوزه چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد

۷۴۱ - تمایلات انسانی حدی ندارد .

د ۱ ج ۱ ص ۴۳

جون بنوبت میدهند این دولتت از چه شد بر باد آخر سبلت

۷۴۲ - حدود تمایل بدنیا و نمودهای آن .

د ۱ ج ۱ ص ۶۰۵

نفس همچون زن پی چاره‌گری گاه خاکی جوید و گه سروری

عقل خود زین فکرها آگاه نیست در دماغش جز غم الله نیست

۷۴۳ - خواست عقل چیست ؟ و تمایل نفس به چیست ؟

د ۱ ج ۲ ص ۲۶۴

در چهی انداخت او خود را که من در خور قعرش نمی یابم رسن

۷۴۴ - در چاه عمیق و بی قعر شهوات خود را نیاندازیم که برای بیرون

آوردن آدمی از آن چاه طنابی وجود ندارد .

د ۱ ج ۲ ص ۷۶۰

نیم بهر حق شد و نیمی هوی شرکت اندر کار حق نبود روا

۷۴۵ - انگیزگی نفس حیوانی مقدمه شرک است .

د ۱ ج ۲ ص ۸۷۲

ای دهان تو خود دهان دوزخی وی جهان تو بر مثال برزخی

۷۴۶ - برای کسی که دهانی مانند دوزخ دارد ، این دنیا هم مانند برزخ

می باشد .

د ۳ ج ۳ ص ۸۶

نفس با نفس دگر چون یارشد عقل جزوی عاطلو بی کارشد

۷۴۷ - اضافه نفس به نفس بدتر از اضافه صفر به صفر است ، زیرا حاصل اضافه

صفر به صفر هیچ است ولی اضافه نفس به نفس نتیجه منفی دارد .

د ۲ ج ۳ ص ۹۳

نفس با نفس دگر خندان شود ظلمت افزون گشت ره پنهان شود
۷۴۸ - نفس باده سازی با نفس دیگر می خندد، در نتیجه در عالم عقل تاریکی
پیروز میگردد و راه گم میشود.

د ۲ ج ۳ ص ۹۴

خاك بر سر استخوانی را كه آن مانع این سكك بود از صید جان
۷۴۹ - محو باد آن لذائذ زودگذر كه مانع از وصول انسان به لذایذ پایدار
میکردد.

د ۲ ج ۳ ص ۲۸۱

عقل كاو مغلوب نفس او نفس شد مشتری مات زحل شد نحس شد
۷۵۰ - آیاممكن است عقل به نفس تبدیل شود؟

د ۲ ج ۴ ص ۱۵۴

ز آن همی گردانند حالی به حال ضد بضد پیدا کنند در انتقال
۷۵۱ - كمان نكند كه وقتی عقل به نفس تبدیل شد، برای همیشه در حالت نفس
بودن خواهد ماند.

د ۲ ج ۴ ص ۱۵۶

بس ثنایت گفتمی ای خوش خصال گرم را يك رمز می گفتی ز حال
ليك خامش کرده می آشوفتی خامشانه بر سرم می كوفتی
گفت اگر من گفتمی رمزی از آن زهره تو آب گشتی آن زمان
۷۵۲ - اگر انسان می دانست كه در مبارزه با نفس حیوانی با چه موجود
نیرومند و خطرناکی روبروست، توانائی حرکت و مبارزه را از دست میداد.

د ۲ ج ۴ ص ۴۳۲

گر نماز و روزه می فرمایدت نفس مكار است مكری زایدت
۷۵۳ - اگر نفس دستور دهد كه عبادت خدای را بجای بیاور، حتماً مكر

تبهکارانه ای در باره تو برآه انداخته است .

د ۲ ج ۴ ص ۶۴۲

من ز مکر نفس دیدم چیزها کاو برد از سحر خود تمییزها
۷۵۳ - فعالیت های سحر آمیز و شعبده بازیهای نفس را ناچیز بشمارید

د ۲ ج ۴ ص ۶۴۵

۷۵۵ - فعالیت عقلانی .

د ۲ ج ۴ ص ۶۴۶

۷۵۶ - فعالیت وجدانی

د ۲ ج ۴ ص ۶۴۷

۷۵۷ - فعالیت دینی

د ۲ ج ۴ ص ۶۴۷

۷۵۸ - اگر تعقل و وجدان و گرایش مذهبی تحت سیطره نفس فعالیت کنند

حکومت و فعالیت نفس علنی و قابل درک خواهد بود .

د ۲ ج ۴ ص ۶۴۸

۷۵۹ - فعالیت های عقلانی خالص

د ۲ ج ۴ ص ۶۴۸

۷۶۰ - فعالیت های گرایش دینی

د ۲ ج ۴ ص ۶۴۹

۷۶۱ - حکومت و فعالیت های مخفیانه نفس

د ۲ ج ۴ ص ۶۴۹

جز ذکر نی دین اوئی ذکر او سوی اسفل برد او را فکر او

۷۶۲ - اساسی ترین نیرو های انسانی در استخدام ذکر و فرج ، اینست

محتویات شناسنامه فرزندان قرن بیستم !!

د ۲ ج ۵ ص ۴۲۶

نفس سو فسطائی آمد میزنش کش زدن سازد نه حجت گفتنش
 ۷۶۳ - در مقابل خواسته های نفس بیهوده استدلال و حجت نیاورید ، این
 موجودی است سوفسطائی که چیزی جز خواسته خود را نمی پذیرد .

د ۲ ج ۵ ص ۵۳۹

یطلب الانسان في الصيف الشتا فاذا جاء الشتا انكرذا
 ۷۶۴ - بینوا انسان ، يك عمر در مبارزه میخواهم و نمی خواهیم بسر میبرد .

د ۳ ج ۶ ص ۲۹۵

يك نفس حمله كند چون سوسمار پس به سوراخی گریزد در فرار
 در دل او سوراخها دارد كنون سرزهر سوراخ می آرد برون
 ۷۶۵ - نفس امّاره (جوشش غرایز حیوانی) چونان سوسمار است که بادیدن
 مزاحم به سوراخی میرود و سراز سوراخ دیگر بیرون میآورد .

د ۳ ج ۸ ص ۵۸۸

يكدم ارمجنون زخود غافل شدی ناقه گردیدی و واپس ترشدی
 عشق و سودا چونکه پر بودش بدن می نبودش چاره از بیخود شدن
 ۷۶۶ - بهوش باشیم که در نزاع عقل و وجدان از یکطرف و هوی و هوس
 نفسانی از طرف دیگر خود را نباریم که ناگهان زنجیر هوای نفسانی ما را به حیوانیت
 میکشاند .

د ۴ ج ۱۰ ص ۲۲۸

چون خداوند اختی بر روی من نفس جنبید و تبه شد خوی من
 نیم بهر حق شد و نیمی هوا شرکت اندر کار حق نبود روا
 ۷۶۷ - انگیزگی نفس حیوانی مقدمه شرك است .

د ۱ ج ۲ ص ۸۲۷

هر زمانی که شوی نوکامران آن دم خوش را کنار بام دان
 هر زمان خوش هر اسان باش تو همچو گنجش خفیه کن نی فاش تو

* * * * *

ترس جان در وقت شادی از زوال زان کنار بام غیب است ارتحال
 گر نمی بینی کنار بام زآز روح می بیند که هستش اهتر از
 ۷۶۸ - متوجه باشید که در موقع کامرانی لحظاتی را که در شدت سرخوشی
 غوطه ورید ، برب بام قرار گرفته اید که هر آن در معرض سقوط هستید .

د ۴ ج ۱۰ ص ۳۵۳

ای خلیل اندر خلاص نیک و بد سر بیرشان تارهد پاها زسد
 ۷۶۹ - باتعدیل قوای حیوانی روان خود را از آلوده نمودن به نیک و بد های
 ساختگی نجات بدهیم .

د ۵ ج ۱۱ ص ۱۲۶



نود و هشت - صورت و معنا

معنی تو صورتست و عاریت بر مناسب شادی و برقافیت
 ۷۷۰ - نومیکوئی من هم عالمی از معنی دارم ، ولی اگر بخود بیائی ، خواهی دید
 که معنائی که برای خود اندوخته ای همان صورت است در شکل منظم .

د ۲ ج ۳ ص ۳۷۹

صورت هر آدمی چون کاسه است چشم از معنی او حساسه است
 ۷۷۱ - صورتهای انسانی نمایشگاه اجزای موجودیت آنها است ، چشم انسانی
 میتواند از آن نمایشگاه ها معانی را دریابد .

د ۲ ج ۳ ص ۵۴۹

۷۷۲ - آیا در برابر عوامل دگرگون کننده درون بایستی مقاومت کرده از
 بروز آنها در اعضای ظاهری جلوگیری کنیم ؟

د ۲ ج ۳ ص ۵۵۰

۷۷۳ - آیا پدیده های ثابت قیافه میتواند از چگونگی روان و موجودیت

انسانی کشف کند؟

د ۲ ج ۳ ص ۵۵۴



نود و نه - آنجا که معانی هم بتلاطم میافتند و سدی برای خود ایجاد میکنند

بحر کف پیش آرد و سدی کند جر کنند از بعد جرمدی کند
۷۷۴ - اقیانوس متلاطم معانی گاهی خود برای خود سدی ایجاد میکند.

د ۲ ج ۳ ص ۱۸۶



صد - آسیب و زوال از آن پوستهاست نه مغزها

گرو را مغزی بدی زاشکستنش خود نبودی نقص الابر تنش
۷۷۵ - اگر یک موجود حقیقتی داشته باشد باز بین رفتن نمودش، آن حقیقت نابود نخواهد گشت.

د ۲ ج ۳ ص ۲۶۹

نار دوزخ جز که قشر افشار نیست نار را با هیچ مغزی کار نیست
و ربود بر مغز ناری شعله زن بهر پختن دان نه بهر سوختن
ناکه باشد حق حکیم، این قاعده مستمردان در گذشته نامده
۷۷۶ - این قاعده کلی است که ضربه‌های عوامل طبیعی و بشری همواره پوستها و امور تصنعی را متلاشی و نابود میسازد، نه مغزها و واقعیت‌های حیاتی و اصل را.

د ۶ ج ۱۴ ص ۴۰۶

۷۷۷ - آیا برای انسان حقایق و نمودهای جهان هستی و انسانها پوستی

دارد و مغزی؟

د ۶ ج ۱۴ ص ۴۰۷

۷۷۸ - معنای اصالت و پایداری مغز چیست ؟

د ۶ ج ۱۴ ص ۴۰۸

۷۷۹ - ضربه‌ها و تحولات در پوستها اثر منفی، و در مغزها اثر مثبت بوجود

میاورد .

د ۶ ج ۱۴ ص ۴۰۹



صد و يك - فرد و نیروهای بی‌شمارش

گرچه فرد است او اثر دارد هزار آن یکی را نام باشد بی‌شمار

۷۸۰ - هر موجودی به مقدار عظمتی که دارد آثار فراوان و متنوعی را دارا

میباشد .

د ۲ ج ۵ ص ۵۹۰



صد و دو - کودکی ، جوانی ، میانسالی ، کهنسالی

گفت بعد از عز این اذلال چیست گفت آن دادست و اینست داور است

جبرئیل ، سجده میکردی بجان چون کنون میرانیم تو از جنان ؟

حله می‌پرد ز من در امتحان همچو برگ از شاخ در وقت خزان

۷۸۱ - کودکی و جوانی و میانسالی بهار و طراوتی است در زندگی، اما آن

کهنسالی که در آن، قوای مادی و مغزی و روانی آدمی به پستی میرود و سپس به مشتی

خاك تبدیل میگردد ، چه معنا میدهد ؟

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۲۲



صد و سه - مرگ و رهایی روح از قفس تن

غیرت حق بود با حق چاره نیست کو دلی کر حکم حق صدبار نیست

۷۸۲ - پریدن مرغ روح عالی از قفس تن به عنایت خداوندی .

د ۱ ج ۱ ص ۷۴۱

تن چو مادر طفل جان را حامله مرگ درد زادنست و زلزله

۷۸۳ - جان آدمی در بدنش مانند کودک در شکم مادر است که در ظاهر نمودی ندارد ، بلکه نمود او پس از مرگ شروع میشود .

د ۱ ج ۲ ص ۶۴۲

هر زمان نزعی است جزء جانت را بنکر اندر نزع جان ایمانت را

۷۸۴ - منتظر آن نباشیم که پدیده مرگ پس از سپری کردن فاصله زندگی بسراغ ما خواهد آمد ، بلکه زندگی خود نقاطی است که فاصله های آنها مرگ است

د ۳ ج ۶ ص ۱۵۸

پس بنه بر جای هر دم را عوض تازو اسجد و اقرب یابی غرض

۷۸۵ -- هر لحظه از عمر را که از دست میرود ، با گرایش به خدا جبران

کنیم .

د ۳ ج ۶ ص ۱۶۰



صد و چهار - مرگ و غائله آن از دیدگاه انسان شناسان مغرب زمین

و جلال الدین

غوغای شور انگیز مرگ از نظر :

۷۸۶ - الفونس دولا مارتین .

د ۳ ج ۸ ص ۳۶۶

۷۸۷ - آلفرد دو وینی

د ۳ ج ۸ ص ۳۶۷

۷۸۸ - ویکتور هوگو

د ۳ ج ۸ ص ۲۶۸

- ۷۸۹ - آلفرد دوموسه
 د ۳ ج ۸ ص ۳۶۹
- ۷۹۰ - تیوفیل گونیه
 د ۳ ج ۸ ص ۳۷۰
- ۷۹۱ - بودلر
 د ۳ ج ۸ ص ۳۷۱
- ۷۹۲ - کلودل
 د ۳ ج ۸ ص ۳۷۱
- ۷۹۳ - مانتسونی
 د ۳ ج ۸ ص ۳۷۲
- ۷۹۴ - پاسکولی
 د ۳ ج ۸ ص ۳۷۲
- ۷۹۵ - کنگورا
 د ۳ ج ۸ ص ۳۷۳
- ۷۹۶ - کالدرون
 د ۳ ج ۸ ص ۳۷۴
- ۷۹۷ - ساندور الکسندر پتوفی
 د ۳ ج ۸ ص ۳۷۵
- ۷۹۸ - هانری اسپیس
 د ۳ ج ۸ ص ۳۷۵
- ۷۹۹ - الکسندر سرگیویچ پوشکین
 د ۳ ج ۸ ص ۳۷۶
- ۸۰۰ - پاولووا
 د ۳ ج ۸ ص ۳۷۶

- ۸۰۱ - لرماتوف
د ۳ ج ۸ ص ۳۷۶
- ۸۰۲ - الکسی تولستوی
د ۳ ج ۸ ص ۳۷۷
- ۸۰۳ - آمانازی فت
د ۳ ج ۸ ص ۳۷۸
- ۸۰۴ - ولادیمیر ایلیچ لنین
د ۳ ج ۸ ص ۳۷۸
- ۸۰۵ - مایاکوفسکی
د ۳ ج ۸ ص ۳۷۸
- ۸۰۶ - اسلو چفسکی
د ۳ ج ۸ ص ۳۷۹
- ۸۰۷ - فیلیپ فرنو
د ۳ ج ۸ ص ۳۷۹
- ۸۰۸ - لائیک فلو
د ۳ ج ۸ ص ۳۸۰
- ۸۰۹ - ولت ویتمن
د ۳ ج ۸ ص ۳۸۰
- ۸۱۰ - راف والدو امرسون
د ۳ ج ۸ ص ۳۸۱
- ۸۱۱ - جمیز راسل لاول
د ۳ ج ۸ ص ۳۸۲
- ۸۱۲ - جلال الدین
د ۳ ج ۸ ص ۳۸۵

۸۱۳ - مقدار رسمیت بحث از مرگ در علوم و فلسفه .

د ۳ ج ۸ ص ۳۹۱

۸۱۴ - نظری به حقیقت و پدیده زندگی در مقابل مرگ .

د ۳ ج ۸ ص ۲۹۲

۸۱۵ - نظری به مرگ از جنبه ادراکات عمومی (مرگ مجمع نظریات

متناقضه)

د ۳ ج ۸ ص ۳۹۵

۸۱۶ - پیش از مرگ و پس از مرگ .

د ۳ ج ۸ ص ۳۹۷

۸۱۷ - تسلیتی که اپیکور در باره غوغای سرانجام به پیروانش میداد .

د ۳ ج ۸ ص ۳۹۸

۸۱۸ - غوغای مرگ و غائله پس از مرگ .

د ۳ ج ۸ ص ۴۰۱

۸۱۹ - عوامل نگرانی و اندوه در هنگام تجسم هیولای مرگ .

د ۳ ج ۸ ص ۴۰۵

۸۲۰ - مرگ با اراده چه معنای میدهد؟

د ۳ ج ۸ ص ۴۰۸

۸۲۱ - مرگ از دیدگاه قرآن

د ۳ ج ۸ ص ۴۰۹

۸۲۲ - چرا مرگ را آرزو نمی کنند؟

د ۳ ج ۸ ص ۴۱۱

۸۲۳ - برای شناخت مرگ از دیدگاه اسلام، مرگ از دیدگاه علی علیه السلام را

مطالعه کنیم .

د ۳ ج ۸ ص ۴۱۱

۸۲۴ - آری علی عليه السلام از غوغای مرگ و غائلهٔ پس از مرگ نگرانی ندارد.

د ۳ ج ۸ ص ۴۱۲

۸۲۵ - آن نیمه شبی که آب حیاتش دادند.

د ۳ ج ۸ ص ۴۱۸

از دم غم می بمیرد این چراغ وزدم شادی بمیرد اینت لاغ

درمیان این دومرگ او زنده است این مطوق شکل جای خنده است

۸۲۶ - آیا شادی و اندوه دومرگ بوده و زندگی از میان دومرگ عبور میکند؟

د ۴ ج ۱۰ ص ۵۷۹

۸۲۷ - اگر حقیقت زندگی طبیعی را خوب درک کنیم، هراسی از مرگ

نخواهیم داشت

د ۱ ج ۲ ص ۸۰۶



صد و پنج - شیرینی غیر منطقی زندگی زهر بسیار تلخی در مرگ

ببار میآورد

هر که شیرین میزد او تلخ مرد هر که او تن را پرستد جان ببرد

۸۲۸ - آن زندگانی که شیرینی غیر منطقی دارد، مرگ بسیار تلخی در

انتظار آن است.

د ۱ ج ۲ ص ۱۶۴

۸۲۹ - آماده باشید که در لحظات واپسین زندگی همه کارها و رویدادهای

سراسر عمر شما، از مقابل دیدگانتان رژه خواهند رفت.

د ۳ ج ۶ ص ۱۵۶



خدا - جهان هستی

(طبیعت و ماورای طبیعت)

يك - اسناد تحريك و حرکت در جهان هستی به فعالیت مستمر خداوندی

كل يوم هو في شأن بخوان	مرو را بیکار و بی فعلی بدان
کمترین کارش بهر روز آن بود	کاو سه لشکر را روانه میکند
لشکری ز اصلاّب سوی امهات	بهر آن تا در رحم روید نبات
لشکری ز ارحام سوی خاکدان	تا ز نرّ و ماده پرگردد جهان
لشکری از خاکدان سوی اجل	تا ببینند هر کسی عکس العمل
باز بیشك بیش از آنها میرسد	آنچه از حق سوی جانها میرسد
آنچه از جانها به دلها میرسد	آنچه از دل ها به گلها میرسد
اینست لشکرهای حق بیحد و مر	از پی این گفت ذکری للبشر

۱ - فعالیت خداوندی دائمی است .

د ۱ ج ۲ ص ۴۳۳

۲ - انقلابات و دگرگونی های جهان همه از اوست .

د ۱ ج ۱ ص ۵۷۲



دو - جریان مشیت الهی و تأثیر آن در تمام اجزاء و روابط جهان

هستی .

گر خدا خواهد نگفتند از بطر پس خدا بنمودشان عجز بشر

۳ - تعلیق به مشیت خدا یعنی چه ؟

د ۱ ج ۱ ص ۸۴

از قضا سرکنگین صفرا فزود روغن بادام خشکی می نمود

۴ - چگونه محاسبه ها غلط از آب درمی آید .

د ۱ ج ۱ ص ۷۹

حق نه قادر بود بر خلق فلک در یکی لحظه کند بی هیچ شک ؟
 پس چرا شش روز آنرا بر کشید کُل یوم الف عام ای مستفید
 خلقت طفل از چه اندر نه مه است زانکه تدریغ از شعاع آن شاه است
 ۵ - جریان مشیت الهی در جهان طبیعت مطابق قوانین مناسب طبیعت است .

د ۶ ج ۱۳ ص ۴۵۸



سه - بخشندۀ استعداد هستی خداست

چاره آن دل عطای مبد لیست داد اورا قابلیت شرط نیست
 ۶ - با نظر به قدرت مطلقۀ خداوندی و تحقق حدوث ، مشروط ساختن جریان
 هستی بر قابلیت ، هیچ معنایی ندارد .

د ۵ ج ۱۱ ص ۴۶۳



چهار - پر تو خورشید الهی است که همه هستی را روشن می سازد
 آفتاب آفتاب آفتاب این چه میگویم مگر هستم بخواب
 ۷ - پر تو نور الهی است که این خورشیدها ، و آن خورشیدها را که این خورشیدها
 را روشن ساخته است فروزان می نماید .

د ۳ ج ۸ ص ۲۰۵



پنج - رابطه خدا با مخلوقاتش

متصل فی منفصل فی ای کمال بلکه بی چون و چگونه ز اعتدال
 ماهیانیم و تو دریای حیات زنده ایم از لطفت ای نیکو صفات
 تو نکنجی در کنار فکرتی نی به معلولی قرین چون علتی
 ۸ - رابطه خدا با مخلوقاتش مافوق اتصال و انفصال و علیت و قوانین مربوط

به آنهاست .

د ۳ ج ۷ ص ۱۵۰

پانصد استسقاستم اندر جگر باهر استسقا قرین جوع البقر
بی نیازی از غم من ای امیر ده زکات جاه و بنگر در فقیر
این فقیر بی ادب نادرخور است لیک لطف عام توزان برتر است
می نجوید لطف عام تو سند آفتابی بر حدث ها میزند
۹ - اشتباه بزرگی که بشر درباره رابطه خداوند با بندگانش مرتکب میشود.

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۹۳



شش - رابطه خدا با موجودات و استغنائی مطلق او

۱۰ - رابطه خدا با سایر موجودات

د ۱ ج ۱ ص ۳۰۲

اصل غیرت ها بدانند از اله آن خلقان فرع حق بی اشتباه
۱۱ - اگر رابطه خدا با موجودات مانند رابطه روح با بدن است، آیا مانند
روح با بدن انسانی از یکدیگر تأثیر متقابل هم دارند ؟

د ۱ ج ۱ ص ۷۶۳

بشنو اکنون اصل انکار از چه خاست زانکه کل را گونه گونه جزوهاست
جزو کل نی جزوها نسبت به کل نی چو بوی گل که باشد جزو گل
۱۲ - رابطه جزء و کل که درباره خدا و موجودات میگوئیم ، غیر از رابطه
جزء و کل معمولی میباشد

د ۱ ج ۲ ص ۳۷۵

آن که دولت آفرید و دوسرا ملک و دولت ها چه کار آید و را
۱۳ - خدا به آفریدگان خود نیازی ندارد

د ۱ ج ۲ ص ۴۸۵

مشرق او نسبت ذرات او نبی برآمد نبی فروشد ذات او
۱۴ - مشرق خورشید الهی سمتی ندارد، این مشرق را از نسبت وافق ذرات
او دریابید.

د ۲ ج ۳ ص ۵۶۰

عین صنع از نفس صانع چون بُرد عین هست از غیر هستی چون چرد!
۱۵ - ارتباط صانع و صنع مصنوع

د ۲ ج ۳ ص ۵۶۱

دعوت زاریست روزی پنج بار بنده را که در نماز آ و بزار
نمره مؤذن که حیّ علی الفلاح آن فلاحت زاریست و اقتراح
۱۶ - حکمت ناله وزاری بیارگاه خلاق بی نیاز چیست؟

د ۵ ج ۱۱ ص ۴۷۴



هفت - محدود درمقابل نامحدود، متناهی درمقابل نامتناهی

کفر را حدّ است و اندازه بدان شیخ و نور شیخ را نبود کران
پیش بی حد هر چه محدود است لاست کل شیء غیر وجه الله فناست
۱۷ - محدود درمقابل نامحدود، متناهی درمقابل نامتناهی.

د ۲ ج ۵ ص ۴۹۴

۱۸ - غیر قابل شمارش، نامحدود، بنیهای سه مفهوم کاملاً متفاوت

د ۲ ج ۵ ص ۴۹۵



هشت - جهان هستی در پرستش الهی

آب و خاک و باد و نار با شرر بیخبر از ما و از حق با خبر
ما بعکس آن ز غیر حق خبیر بی خبر از حق با چندین تذیر
۱۹ - آیا جای شرمساری نیست که موجودات جامد رو به خدا باشند و انسانها

از خدا رویگردان؟

د ۲ ج ۴ ص ۶۹۱

۲۰ - يك استدلال روشن برای اثبات شعور و توجه موجودات به خداوند

د ۲ ج ۴ ص ۶۹۳

مرده زین سویند وزانسو زنده‌اند
 چون از آن سوشان فرستد سوی ما
 خامش اینجا و آنطرف گوینده‌اند
 آن عصا گردد سوی ما ازدها
 جمله ذرات عالم در نهان
 با تو میگویند روزان و شبان
 ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم
 باشما نامحرمان ما خامشیم
 ۲۱ - از جادای بیرون رویم و ذکر و تسبیح اجزای جهان را بشنویم

د ۳ ج ۶ ص ۶۰۵

از جادای در جهان جان روید
 غلغل اجزای عالم بشنوید
 فاش تسبیح جمادات آیدت
 وسوسه تأویل‌ها بر بایدت
 ۲۲ - وسوسه تأویل تسبیح موجودات موقعی از مغز ما بیرون میرود که از
 جادای رها شویم .

د ۳ ج ۶ ص ۶۰۷

سبح لله هست اشتابشان
 تنقیه تن میکند از بهرجان
 ۲۳ - آیا تسبیح و سجده جهان هستی پیروی آن از قوانین است؟

د ۵ ج ۱۲ ص ۵۵۵



نه - د اسرار آمیز

آن دمی کز آدمش کردم نهان
 با تو گویم ای تو اسرار جهان
 ۲۴ - داستان آن دم که حتی با پیامبران در میان نهاده نشد .

د ۱ ج ۱ ص ۷۴۶



۵۵ - با ارزش ترین و مقدس ترین نگرانی در جهان هستی

این نشان راست نفوذش یقین جز ز عکس ناقه جوی راستین
بوی برد از جد و گرمیهای او که گزافه نیست این هیهای او

۲۵ - با ارزش ترین و مقدس ترین نگرانی

د ۲ ج ۵ ص ۳۶۱

۲۶ - جهان پهناور طبیعت و قلمرو انسان

د ۲ ج ۵ ص ۳۶۲

خدا - انسان

يك - دریافت خدا روشن ترین دریافتهاست

چشم کاو آن رو نبیند کور به دود دوزخ از ارم مهجور به
۱ - کور باد چشمی که وجه الله را نمی بیند .

د ۲ ج ۵ ص ۶۱۶

دور بینی کور دارد مرد را همچو خفته در سرا کور از سرا
۲ - برای رسیدن به حقیقتی که باشما فاصله دارد ، حقایقی را زیر پا
نگذارید .

د ۲ ج ۵ ص ۶۱۷



دو - عامل سقوط بشریت

از خدایت چاره هست از قوت نی ! چاره هست از دین و از طاغوت نی !
۳ - خدا را میتوان نادیده گرفت ، ولی مادیات بهیچ وجه قابل چشم پوشی
نیست !! اینست عامل سقوط بشریت .

د ۲ ج ۵ ص ۳۹۴



سه - حجاب وجه الله بدیدگان آدمی

این فناها پرده آن وجه گشت چون چراغی خفیه اندر زیر طشت
۴ - بدیده های فانی حجاب وجه الله است .

د ۲ ج ۵ ص ۴۹۸

پس سر این تن حجاب آن سراست پیش آن سر این سر تن کافراست
۵ - سر بدن مادی شما حجاب سر روحانی شما است .

د ۲ ج ۵ ص ۴۹۸



چهار -- خودشناسی مقدمه‌ای برای خداشناسی

بهر این پیغمبر آن را شرح ساخت کانکه خود بشناخت یزدان را شناخت
۶ - خود را بشناسیم تا خدا را بشناسیم .

د ۵ ج ۱۱ ص ۵۹۲



پنج - برای دریافت آن خدا که از رگ گردن به شما نزدیکتر است
بهیچ سمت و جهتی تیر اندازی نکنید

آنچه حق است اقرب از جبل الوریذ توفکنندی تیر فکرت را بعید
ای کمان و تیر را بر ساخته صید نزدیک و تودور انداخته
هر که دور اندازتر او دورتر وز چنین گنج است او مهجورتر
۷ - تاکی برای خدایابی بنقطه‌ها و ابعاد مخالف سمت خدا تیر اندازی خواهیم
کرد ۱۹

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۲۸

۸ - از شعاع پر تو الهی نگریزید ، زیرا آن نور محیط سر همه راه‌ها را بر ما
گرفته است .

د ۳ ج ۸ ص ۴۹۱



شش - ادعائی که صدق خود را در بردارد

قرب آوازش گواهی میدهد کاین دم از نزدیک یاری می‌جهد
۹ - آنجا که ادعا خود متکفل صدق و اثبات خود میباشد .

د ۲ ج ۵ ص ۵۶۳



هفت - راهها بسوی خدا بشمار است

هر کسی را سیرتی بنهاده‌ایم هر کسی را اصطلاحی داده‌ایم
در حق او مدح و در حق تو ذم در حق او شهد و در حق تو سم
۱۰ - الطرق الی الله بعدد انفس الخلائق .

د ۲ ج ۴ ص ۳۳۳

هیچ آدابی و ترتیبی مجو هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو
۱۱ - در دل دوست بهر چیله‌ره‌ی باید کرد .

د ۲ ج ۴ ص ۳۵۶

تنگ و لولک و خفته‌شکل و بی‌ادب سوی او می‌غیژ و او را می‌طلب
که بگفت و که بخاموشی و که بوی کردن گیر هر سو بوی شه
۱۲ - در هر حال و با هر وسیله در جستجوی خدا باشید .

د ۳ ج ۶ ص ۵۰۱

پس پرسیدند از شه‌کای سند مر ترا خاصیت اندر چه بود ؟
گفت در ریشم بود خاصیتم که رهانم مجرمان را از نقم
مجرمان را چون بجلادان دهند چون بجنبد ریش من ایشان دهند
۱۳ - در این زندگی هر کسی بکاری مشغول است و از همان کاری که بدست
دارد میتواند راهی بسوی حق باز کند .

د ۶ ج ۱۴ ص ۲۲۰

۱۴ - اگر رو به خدا بروید ، هر گونه وسایل میتواند شما را باو برساند .

د ۱ ج ۲ ص ۹۲



هشت - اگر خدا شناخته میشد ، بشر این همه گستاخ نبود

بر در این خانه گستاخی ز چیست ؟ گر همی دانند کاندر خانه کیست

۱۵ - اگر مردم خدا را می شناختند ، این اندازه گستاخی نمی کردند .

د ۳ ج ۵ ص ۴۰۸



نه - منطق خفّاش

با عدو آفتاب این بد عتاب ای عدو آفتاب آفتاب
۱۶ - از خصومت خفّاش بینوا با آفتاب ، خصومت انسان پست تر از خفّاش را
با خدا مقایسه کنید .

د ۳ ج ۸ ص ۴۶۱

۱۷ - اینست منطق خفّاش نازنین !

د ۶ ج ۱۴ ص ۶۱

۱۸ - شما انسان ها چه پاسخی به این منطق خفّاش تهیه کرده اید ؟

د ۶ ج ۱۴ ص ۶۲



ده - جریان دائمی فیض الهی هر لحظه میتواند روح را تازه و شکوفان
نماید

کاین منی از وی رسد دم مرا پس و را بینم چو این شد کم مرا
۱۹ - اگر هشیار باشید ، کاستن عمر را احساس نخواهید کرد .

د ۱ ج ۲ ص ۱۲۵

در وجود آدمی جان و روان میرسد از غیب چون آب روان
هر زمان از غیب نونو میرسد وز جهان تن برون شو میرسد
۲۰ - برای بدست آوردن مزایای روح که نونو میرسد از هیچگونه کوشش
خود داری ننمائید .

د ۱ ج ۲ ص ۱۳۶



یازده - حکمت الهی باید بجویندگان آن برسد

هم بگوئیمش کجا خواهد گریخت چون زابر فضل حق حکمت بریخت
۲۱ - اگر حکمت الهی در دل کسی بجوشد ، آن را برای بهره برداری دیگران
بازگو خواهد کرد .

د ۲ ج ۸ ص ۴۶



دوازده - دمی از روح الهی در انسان

همچو آدم کز گل آمد اصل او و ز نفخت روحی آمد وصل او
۲۲ - روح الهی در انسان دمیده شده است ، چه معنا دارد ؟

د ۴ ج ۹ ص ۴۵۷



سیزده - عالیت‌ترین و مستقیم‌ترین بانگ الهی در اعماق درون انسان

۲۳ - عالیت‌ترین و مستقیم‌ترین بانگ الهی که از دهان بی‌روح آدمی طنین
انداز میشود ، نغمه خدا خدا است .

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۸



چهارده - انسان باید بداند که بوسیله عامل مخفی کشیده میشود ولی

قدرت هضم درك آن عامل را ندارد

اشتر کوری مهار تو متین تو کشش می‌بین مهارت را مبین
گر شدی محسوس، جذّاب و مهار پس نمایی این جهان دارالغرار
۲۴ - وظیفه توانسان راهرو آن نیست که مهار و کشنده خود را ببینی، بلکه
کافیست بدانی که تو کشیده میشوی .

د ۴ ج ۱۰ ص ۱۶۹



پانزده - استحکام و عظمت شخصیت آدمی در نتیجه تکیه بر موجود
برین .

هیبتی زان خفته آمد بر رسول حالتی خوش کرد بر جانش نزول

۲۵ - عظمتی که برای انسان از تکیه بر خدا ایجاد می‌گردد .

د ۱ ج ۱ ص ۶۲۵

قطره دانش که بخشیدی ز پیش متصل گردان بدرباهای خویش

۲۶ - نقص معلومات بشری بیداد میکند ، اما همین معلومات ناقص با انتساب
به علم خداوندی آرامش بخش و مثمر خواهد بود .

د ۱ ج ۱ ص ۸۱۰



شانزده - وحی و الهام

این نجوم و طب وحی انبیاست عقل و حس را سوی بی‌سو ره کجاست

عقل جزئی عقل استخراج نیست جز پذیرای فن و محتاج نیست

۲۷ - ریشه اصلی تمام دانش‌ها وحی بوده است نه عقل .

د ۳ ج ۷ ص ۳۰۲

جمله حرفتها یقین از وحی بود اول او ، لیک عقل آنرا فزود

۲۸ - آیا دانش‌های بشری مستند به پیامبران است ؟

د ۴ ج ۱۰ ص ۱۶۰

فکر و اندیشه است مثل ناودان وحی و مکشوف است ابرو آسمان

آب باران باغ صد رنگ آورد ناودان همسایه در جنگ آورد

۲۹ - اندیشه‌هایی که از پشتیبانی وحی و انکشافات روحی رو بکمال محروم

است ، مانند ناودان در عین حال که جریانش موقت است ، مزاحم انسانها نیز میباشد .

د ۵ ج ۱۲ ص ۱۶۰



هفده - قرآن

زائیکه از قرآن بسی گمره شدند زان رسن قوی درون چه شدند
مر رسن را نیست جرمی ای عنود چون ترا سودای سر بالا نبود
۳۰ - طنابی در فضای هستی که پائینش سقوط و بالایش کمال است . آویزان
گشته است ، با این طناب میتوانی پائین بروی و در چاه طبیعت سرنگون گردی و
میتوانی مرتفع ترین به قله کمال صعود کنی .

د ۴ ج ۹ ص ۱۰۰

خویشتن مشغول کردن از ملال باشدش قصد از کلام ذوالجلال
کاتش وسواس را و غصه را زان سخن بمنشانند و سازد دوا
بهر این مقدار آتش شاندن آب پاک و بول یکسان شد به فن
آتش وسواس را این بول و آب هر دو بنشانند همچون خمر و آب
۳۱ - این هم يك حماقت دیگر که قرآن ، آن کلام خدا که برای حقیقت یابی
فرستاده شده است ، وسیله ای برای تخدیر و بر طرف کردن وسوسه و اندوه ها بکار
برده میشود .

د ۴ ج ۱۱ ص ۲۳

۳۲ - مقصود از راسخون در علم چه کسانی هستند که متشابهات را وسیله
اغراض خود قرار نمیدهند ؟

د ۵ ج ۱۱ ص ۴۲۸

زائیکه چون مغزش در آکندورسید پوستها شد بس رقیق و وا کفید
قشر جوز و فستق و بادام هم مغز چون آکندشان شد پوست کم
۳۳ - آیا الفاظ قرآن و حفظ کردن آنها اهمیتی ندارد ؟

د ۳ ج ۷ ص ۱۶۵



هیجده - بدون پذیرش موجود برین معرفت به طبیعت و ماوراء
طبیعت امکان پذیر نیست .

کو خلیلی کاو برون آمد ز غار گفت هذا رب ، هان کو کردگار ؟
من نخواهم در دو عالم بنگریست تاندا نم کاین دو مجلس آن کیست
۳۴ - مادامیکه نمیدانم طبیعت و ماوراء طبیعت از آن کیست ، نگریستن ما
در هر دو روی هستی بیفایده است .

د ۲ ج ۵ ص ۲۹۶



نوزده - تیری که پر تاب شده است ، تیر اندازش را بجوید
تیر پران بین و ناپیدا کمان جانها پیدا و پنهان جان جان
۳۵ - تیری که پر تاب شده است کمانش را بجوید تا تیر انداز نهائی را پیدا کند .

د ۲ ج ۳ ص ۶۴۳



بیست - پیوستگی به منطقه جاذبه ربوبی در حالت انقطاع کلی
شه چون عجز آن حکیمان را بدید دابر هنه جانب مسجد دوید
۳۶ - حالت انقطاع روانی ما را بطور مستقیم به خدا متوجه می سازد .

د ۱ ج ۱ ص ۸۲

چون بر آورد از میان جان خروش اندر آمد بحر بخشایش بجوش
۳۷ - جان انسان خروشان میشود ، دریای کرم الهی را به تلاطم می اندازد

د ۱ ج ۱ ص ۸۵



بیست و یک - اراده متکی بواقع جوئی ، متصل به اراده خداوندی است
چون چنین خواهی خدا خواهد چنین میدهد حق آرزوی متقین

۳۸ - اگر شما چیزی را واقعاً بخواهید ، خواستن شما کشف از خواست خدا میکند .

د ۴ ج ۹ ص ۲۷۶

۳۹ - اراده قدرت فوق العاده ایست که بانسانها داده شده است ، لذا هر انسان که چیزی را بطور جدی بخواهد آن چیز را بدست خواهد آورد .

د ۴ ج ۹ ص ۲۷۸

۴۰ - اراده تابع و معلول .

د ۴ ج ۹ ص ۲۷۹

۴۱ - اراده مستقل و علت .

د ۴ ج ۹ ص ۲۸۰

۴۲ - خواستن ، توانستن است .

د ۴ ج ۹ ص ۲۸۳



بیست و دو - با خدا باشید تا احساس غربت و بیگانگی نکنید

از برای امتحان خوار و یتیم ليك اندر سرمنم يار و ندیم
۴۳ - با خدا باشید تا احساس غربت و بیگانگی نکنید .

د ۳ ج ۶ ص ۱۳۸



بیست و سه - دردی تلخ تر از درد فراق الهی نیست

تلخ تر از فرقت تو هیچ نیست بی پناهت غیر پیچاپیچ نیست
۴۴ - هیچ دردی در جهان هستی تلخ تر از احساس جدائی از خدا نیست .

د ۱ ج ۲ ص ۷۹۸

گرتوندهی راه جان خود برده گیر جان که بی توزنده باشد مرده گیر
۴۵ - اگر خود را بار وابسته نکنیم مردگان زنده نمانستیم .

د ۱ ج ۲ ص ۸۰۰

درد خیزد زین چنین دیدن درون درد او را از حجاب آرد برون
 ۴۶ - دیدن پلیدی درون دردناک است ، اما احساس همین درد است که حجاب
 ظلمانی پلیدی را از پیش چشم انسان برکنار خواهد زد .

د ۲ ج ۴ ص ۷۵۹

عاشقانی کزدرون خانه اند شمع روی یار را پروانه اند
 ۴۷ - گامی بدرون خانه دل بگذارید ، آنکاه پروانه وار دور شمع معشوق
 بگردید .

د ۲ ج ۵ ص ۱۸۳

فرقت از قهرش اگر آبتن است بهر قدر وصل او دانستن است
 ۴۸ - آیا هجران و فراق برای دریافت شیرینی وصال است ؟

د ۲ ج ۵ ص ۲۲۱

آنکه دیدست مکن نادیده اش آب زن بر سبزه بالیده اش
 من نکردم لاابالی در طریق تو مکن هم لاابالی ای شفیق
 ۴۹ - مگر میتوان پس از نیل به دیدار جمال و جلال مطلق ، در آتش فراقش
 زبانه کشید ؟ !

د ۶ ج ۱۴ ص ۲۲۲

هر که جز ماهی ز آبش سیر شد هر که بی روزیست روزش دیر شد
 ۵۰ - بگذارید آنکه تشنگی ملاقات خدا را ندارند خود را سیراب بینند .

د ۱ ج ۱ ص ۲۸



بیست و چهار - تقرب انسان به خداوند

اندر آتش کی رود بی واسطه جز سمندر کاو رهید از رابطه

چون نتانی شد در آتش چون خلیل گشت حمايت رسول آبت دليل

۵۱ - آیا بندگان خداوند در تقرب بخدا به واسطه نیازمندان؟

د ۵ ج ۱۱ ص ۱۵۸

انت وجهی لا عجب ان لا اراه غایة القرب حجاب الاشتباه

انت عقلی لا عجب ان لم ارك من وفور الالتباس المشترك

جئت اقرب انت من حبل الوريد لم اقل يا ، يانداء للبعید

۵۲ - پروردگارا ، از شدت نزدیکی که با من داری ترا نمی بینم ، این حجاب عامل اشتباه را شفاف کن .

د ۶ ج ۱۳ ص ۲۵۵

اصل خود جذبه است لیک ای خواجه تاش کارکن، موقوف آن جذبه مباش

زان که ترك کار چون نازی بود نازکی در خورد جانبازی بود؟!

نی قبول اندیش نی رد ای غلام امر را و نهی را می بین مدام

مرغ جذبه ناگهان پرد ز عرش چونکه دیدی صبح، شمع آنکه بکش

۵۳ - برای حصول نزدیکی به خداوند و قرار گرفتن در حوزه جاذبیت او،

حتی تقرب و جذبه را هم هدف خود قرار ندهید . بکوشید ، و کاری با قبول و رد کوشش خود نداشته باشید .

د ۶ ج ۱۳ ص ۵۰۸

آن من بالا و آن او نشیب زانکه قرب حق برون است از حسیب

قرب نی بالا نه پستی رفتن است قرب حق از حبس هستی رستن است

۵۴ - بدانجهت که خداوند در نقطه معینی از عالم هستی قرار نگرفته است

لذا تقرب به او احتیاج به سیر رو به بالا و پیش و پس و راست و چپ مکانی و فضایی ندارد .

د ۳ ج ۹ ص ۱۸۱

بیست و پنج - اگر برای خدا باشیم ، خدا با ماست

چون شدی من کان لله از وله حق ترا باشد که کان الله له
۵۵ - اگر شما زندگانی خود را برای خدا قرار دادید ، خدا با شماست .

د ۱ ج ۲ ص ۳۲



بیست و شش - برگشت به درون پس از سیاحت در بیرون برای دریافت
معیت (با خدا بودن)

یا در چندان بجویم جد و چست که بدانم که نمی بایست جست
آن معیت کی رود در گوش من تا نگرمد گرد دوران ز من
کی کنم من از معیت فهم راز جز که از بعد سفرهای دراز
۵۶ - خدا کند که انسان جوینده خدا ، پس از سیاحت و جستجوی صفحات
بیرون از خود ، بار دیگر بتواند به درون خود برگردد و پس از ارزیابی درون و
بیرون طعم معیت (با خدا بودن) را بجشد .

د ۶ ج ۱۴ ص ۴۵۲



بیست و هفت - انصراف از حاضر به غائب

مدح حاضر و حشمت از بهر این نام موسی می برم با صد حنین
۵۷ - گاهی عظمت حاضر باعث وحشت و دهشت می گردد ، در این مورد
شخص غائبی را بعنوان رمز می توان مطرح نمود .

د ۲ ج ۴ ص ۷۴۹



بیست و هشت - ناتوانی کالبد مادی در مقابل تابش شعاع ربوبی

گر بدل در تافتی گفت لبش ذره ذره گشته بودی قالبش

۵۸ - کالبد جسمانی توانایی تحمل فعالیت‌های الهی روح را ندارد .

د ۲ ج ۳ ص ۲۸۶



بیست و نه - عدم استقلال وجود انسانی در مقابل وجود خداوندی
(هستی وابسته به هستی اصیلا)

مطلق آن آواز خود از شه بود گر چه از حلقوم عبدالله بود

۵۹ - انسان‌ها در مقابل وجود خداوندی موجودیتی ندارند .

د ۱ ج ۲ ص ۲۵

پر کاهم در مصاف تند باد خودندائم در کجا خواهم فتاد

بیش چو گانهای حکم کن فکان میدویم اندر مکان و لا مکان

۶۰ - ناچیزی موجودیت انسانی در مقابل مشیت خداوندی .

د ۱ ج ۲ ص ۲۱۲

كل شيء هالك ، جز وجه او چون نه‌ای در وجه او هستی معجو

۶۱ - برای پایدار ماندن بایستی بوجود پایدار تکیه کرد .

د ۱ ج ۲ ص ۴۲۶

در غم ما روزها بیگناه شد روزها با سوزها همراه شد

روزها گر رفت گورو باك نیست تو بمان ای آنکه جز تو باك نیست

۶۲ - اگر زندگانی در اندوه و سوز انسانی در راه وصال میگذرد باکی نیست .

اگر عامیان بطمع بهشت ولذایذ ابدیت امیدوارند ، مردان حق و حقیقت خود را در

مقابل خداوند بزرگ ، بحساب نمی‌آورند و می‌گویند : «تو بمان ای آنکه جز تو

باك نیست» .

د ۱ ج ۱ ص ۲۵

سی - آیا انسان خود را پرستش و سجده می کند؟!

هم خیالاتش هم او فانی شدی دانش او محو نادانی شدی

اسجدوا لآدم ندا آمد همی کادمید و خویش بیندیش دمی

۶۳ - آیا انسان خود را پرستش و سجده می کند؟

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۰۶



سی و یک - انا الحق ، لیس فی جبتی الا الله ، سبحانی ما اعظم شأنی ،

انا ربکم

چون در آن خم افتد و گویش قم از طرب گوید منم خم ، لا تلم

آن منم خم خود انا الحق گفتن است رنگ آتش دارد الا آهن است

۶۴ - انقلاب مرد ربانی بوسیله تماس با پیشگاه ربوبی مانند انقلاب رنگ

آهن در نتیجه تماس با آتش است (ممسوس بذات الله).

د ۲ ج ۳ ص ۶۶۹

بی ادب حاضر ز غایب خوشتر است حلقه گرچه کثر بود نی بر دراست؟

۶۵ - هر چه باشد حضور ناقص بهتر از غایب است .

د ۲ ج ۳ ص ۶۷۱

چون قلم در دست غدا آری بود لاجرم منصور برداری بود

۶۶ - چرا حسین بن منصور حلاج بدار آویخته شد؟

د ۲ ج ۳ ص ۶۹۷

۶۷ - روح انسانی خیلی بزرگ است ، ولی خدا بآن کوچکی نیست که تصور

می کنند .

د ۲ ج ۳ ص ۶۹۹

آن انا منصور رحمت شد یقین و آن انا فرعون لعنت شد یقین

۶۸ - انا الحق منصورى وانا الحق فرعونى .

د ۲ ج ۴ ص ۷۶۳

در سخن پردازد از راز کهن توبگویی باده گفته است این سخن
باده‌ای را می‌بود این شر و شور نورحق رانیست این فرهنگ و زور؟!
که ترا از توبه کل خالی کند تو شوی پست او سخن عالی کند

۶۹ - سبحانى ما اعظم شأنى را خدا گفته است یا بایزید بسطامی ؟

د ۴ ج ۱۰ ص ۳۵۰

تو انا ربی همی گویی مدام غافل از ماهیت این هر دو نام
رب بر مربوب کی لرزان شود کی انا دان بندجسم و جان شود
نك انا مائیم رسته از انا از انای پر بلای پر عنا
۷۰ - کسی که من خدا ایم می‌گوید ، نه من را می‌شناسد نه خدا را .

د ۵ ج ۱۲ ص ۶۰۷

۷۱ - داستان رفتن بایزید به کعبه .

د ۲ ج ۴ ص ۶۱۰



سى و دو - من خدا ایم ! دو عنصر دارد : جهل به خدا و شناختن (من)

توانا ربی همی گوئی مدام غافل از ماهیت این هر دو نام
رب بر مربوب کی لرزان شود کی انا دان بندچشم و جان شود
نك انا مائیم رسته از انا از انای پر بلای پر عنا
۷۲ - کسی که من خدا ایم می‌گوید ، نه من را می‌شناسد نه خدا را .

د ۵ ج ۱۲ ص ۶۰۷

۷۳ - اگر واقعاً شما ادعا کنندگان من پرست من را درك کرده‌اید .

چرا اینهمه دربند جسم و جان اسیر شده‌اید ، چرا ؟!

د ۵ ج ۱۲ ص ۶۰۸



سی و سه - علت مقایسه انسان خود را با خدا

۷۴ - علت فلسفی مقایسه کردن انسان خود را با خدا

ذ ۲ ج ۴ ص ۲۱۳

۷۵ - علت روانی مقایسه کردن انسان خود را با خدا .

د ۲ ج ۴ ص ۳۱۴

۷۶ - موج خاکی فکر و وهم و فهم ما است .

د ۲ ج ۴ ص ۳۱۶

سی و چهار - ارزش انتساب و مجاورت با حقیقت

کاین طلسم بسته مولا است این پاسبان کوچه لیلاست این

۷۷ - شرافت و ارزشی که بوسیله انتساب و مجاورت با حقایق با عظمت

کسب می شود .

د ۳ ج ۶ ص ۳۶۷



سی و پنج - تحفه ما انسانها ببارگاه ربوبی

چیست این کوزه تن محصور ما و اندر آن آب حواس شور ما

ای خداوند این خم و کوزه مرا در پذیر از فضل الله اشتری

کوزه ای با پنج لوله پنج حس پاک دار این آب را از هر نجس

ناشود زمین کوزه منفذ سوی بحر تا بگیرد کوزه ما خوی بحر

۷۸ - خداوند ، موجودیت خود را مانند آن کوزه پر از آب شور و گندیده

به پیشگاه تو چونان عرب بادیه نشین بدر بار خلیفه تحفه می آوریم .

د ۱ ج ۲ ص ۲۹۶

حق تعالی خلق را گوید به حشر ارمغان کو از برای روز نشر؟
ارمغان بردن بخدا چه معنا دارد؟

د ۱ ج ۲ ص ۴۷۷

شرط من جا بالحسن نی کردن است بل حسن را سوی یزدان بردن است
۷۹ - باقی نگه داشتن و بسوی خدا بردن عمل نیکو مهم تر از بجا آوردن
آن است .

د ۲ ج ۳ ص ۴۷۰

جمله بر فهرست قانع گشته اند زانکه در حرص و هوا آغشته اند
۸۰ - نامه موجودیت ما در این زندگانی که بیارگا، خدا خواهیم فرستاد ،
جز فهرستی فریبنده از عناوین اعمال خوب چیز دیگری ندارد .

د ۴ ج ۱۰ ص ۲۳۵

میخرد از مالت ارزانی نجس میدهد نور ضمیر مقبوس
می ستاند این یخ جسم فنا میدهد ملکی برون از وهم ما
می ستاند قطره ای چندی زاشک میدهد کوثر که آرد قندرشک
می ستاند آه پر سودا و دود میدهد هر آه را صد جاه و سود
۸۱ - خداوند از بندگانش چه میگیرد و به بندگانش چه میدهد؟

د ۶ ج ۱۳ ص ۳۴۰



سی و شش - توبه و بازگشت بسوی خدا

ای تو از حال گذشته توبه جو کی کنی توبه ازین توبه بگو؟
۸۲ - توبه های ما گاهی گناهای است که بایستی از آنها توبه نمود .

د ۱ ج ۲ ص ۱۳۴

حکمت اظهار تاربخ دراز مستثنی انداخت بر دانای راز

۸۳ .. استغفار و توبه پیامبران و اوصیاء معصوم آنان چه معنا دارد؟

د ۴ ج ۱۰ ص ۶۲۰

لیک استغفار هم در دست نیست ذوق توبه نقل هر سرمست نیست
زشتی اعمال و شومی جعود راه توبه بر دل او بسته بود
۸۴ - گناهی مرتکب نشویم که توفیق توبه را از ماسلب کند .

د ۲ ج ۴ ص ۲۳۳

هین به پستی آن مکن جرم و گناه که کنم توبه در آیم در پناه
۸۵ - توبه را پشتیبان گناه خود قرار ندهید .

د ۲ ج ۲ ص ۲۴۲



سی و هفت - موجود برین جشن با عظمتی را در آغاز ابدیت بر پا می
کند و ماسایه ها بدنبال خورشیدها رهسپار آن جشن می گردیم

کرد آن خاقان ما طویی نکوا گوش ما را می کشد لا تقنطوا
گرچه ما زاین ناامیدی در گویم چون صدا زد دست اندازان رویم
دست اندازیم چون اسبان سپس در دویدن سوی مرعای انس
گام اندازیم و آنجا گام نی جام پردازیم و آنجا جام نی
زانکه آنجا جمله اشیاء جانی است معنی اندر معنی و ربانی است
هست صورت سایه معنا آفتاب نور بی سایه بود اندر خراب

۸۶ - اندوهگین مباشید جشن با عظمتی را که موجود برین برای آغاز
ابدیت براه خواهد انداخت ، ما صورت ها را هم دنبال آفتاب های ربانی بآن جشن
راه خواهد داد .

د ۶ ج ۱۲ ص ۵۷۴

سی و هشت-خدا دستگیر است، این مائیم که خود را به کوری زده ایم

کاین روا نبود مرا من مضطرم حق نگیرد عاجزی را از کرم

خود گرفتست تو چون گفتار کور این گرفتن را بینی از غرور

۸۷ - خدا دستگیر است، این شمائید که خود را به کوری زده اید

د ۲ ج ۵ ص ۵۰۷



سی و نه - عطا و بخشش خداوندی

بیحدی خویش بگمار ای کریم برکزی بیحد مستی لثیم

۸۸ - این انحرافات نامحدود ما را فقط عنایت بینهایت خداوندی میتواند

از بین ببرد یا به نیکویی ها مبدل سازد.

د ۲ ج ۴ ص ۷۵۵

اصل نقدش لطف و داد و بخشش است قهر بروی چون غباری از غش است

۸۹ - آیا مقتضای اصلی فیاضیت خداوندی نقدینه لطف و عنایت است و قهر و

غضب او بمائند غبار ناچیزی است که نقدینه او را مغشوش نشان می دهد ؟

د ۲ ج ۵ ص ۶۰۲

شکر او آن بودای بنده جلیل که شد او نمرود و سوزنده جلیل

۹۰ - داستان پرورده شدن نمرود با عنایت خداوندی و انحراف و طغیان او.

د ۶ ج ۱۴ ص ۶۰۲



چهل - حکمت امتحان و آزمایش

گر تو نقدی یافتی مکشا دهان هست در ره سنگ های امتحان

سنگ های امتحان را نیز پیش امتحان ها هست در احوال خویش

۹۱ - بحثی در حکمت امتحان و آزمایش

د ۳ ج ۶ ص ۴۱۰

۹۲ - آزمایشات مربوط به هدف هستی انسان ها

د ۳ ج ۶ ص ۴۱۷

۹۳ - حکمت آزمایش الهی چیست؟

د ۳ ج ۶ ص ۴۲۰

۹۴ - آیا علم خداوندی منافاتی با آزمایش دارد؟

د ۳ ج ۶ ص ۴۲۱

۹۵ - آزمایش تا قیامت دائم است

د ۳ ج ۶ ص ۴۲۵

ای ندانسته تو شر و خیر را امتحان خود را کن آنکه غیر را

امتحان خود چو کردی ای فلان فارغ آیی ز امتحان دیگران

۹۶ - نخست خود را بیازمایید و شایستگی خود را اثبات کنید ، سپس به

امتحان کردن دیگران پردازید .

د ۳ ج ۹ ص ۴۱۹

امتحان همچون تصرف دان در او تو تصرف بر چنان شاهی مجو

چه تصرف کرد خواهد نقشها بر چنان نقاش بهر ابتلا

۹۷ - هیچ میدانید که آزمایش هر موضوعی نوعی تصرف در اوست؟ و شما

که میخواهید خدا را بیازمایید ، در حقیقت میخواهید در او تصرف نمائید؟

د ۴ ج ۹ ص ۳۲۳

۹۸ - آزمایش کردن خدا تصرف در اوست چه معنا دارد؟

د ۴ ج ۹ ص ۴۲۸

ابتلا می کنی آم الغیاث ای ذکور از ابتلایت چون اثاث

تا بکی این ابتلا؟ یا رب مکن مذهبی ام بخش وده مذهب مکن

۹۹ - آیا از خدا بخواهیم که ما را آزمایش نکند؟

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۴۴



چهل و يك - جبر و اختيار و قضا و قدر

در هر آن کاری که میلست و خواست اندر آن جبری شوی کاین از خداست

۱۰۰ - مباحثی در جبر و اختیار بطور اختصار

د ۱ ج ۱ ص ۲۷۷

۱۰۱ - روشن ترین دلیل اختیار

د ۱ ج ۱ ص ۲۸۲

۱۰۲ - جنبه الهی کارها که از انسان صادر می گردد .

د ۱ ج ۱ ص ۲۸۵

۱۰۳ - آیا بدون اراده خداوندی موجودی یا رویدادی صورت میگیرد ؟

د ۱ ج ۱ ص ۲۸۷

۱۰۴ - اگر خدا بوقوع کاری داناست، بایستی آن کار واقع شود والا علم او

مبدل به جهل میگردد !

د ۳ ج ۱ ص ۲۸۸

۱۰۵ - موجودیت انسان در مقابل خدا استقلال دارد، چگونه می توان گفت

انسان در کارهای خود اختیار دارد ؟

د ۱ ج ۱ ص ۲۸۹

با قضا پنجه مزنی اند و تیز تا نگیرد هم قضا با تو ستیز

۱۰۶ - بحثی مختصر درباره قضا و قدر .

د ۱ ج ۱ ص ۴۱۶

جبر نخواستن بود در ره محسب تا نبینی آن در و در که محسب

۱۰۷ - جبر را دستاویز قرار دادن ، خوابیدن در وسط راهست .

د ۱ ج ۱ ص ۴۳۷

هر که جبر آورد خود رنجور کرد تا همان رنجوریش درگور کرد
۱۰۸ - ساده لوحان جبر را اشتباه می فهمند .

د ۱ ج ۱ ص ۴۹۱

چون قضا آید بینی غیر پوست دشمنان را بازشناسی ز دوست
۱۰۹ - تحولات حقایق در موقع فرود آمدن عامل سر نوشت .

د ۱ ج ۱ ص ۵۴۱

۱۱۰ - اصل قضا .

د ۱ ج ۱ ص ۵۵۸

۱۱۱ - ما در میان اموری که تمام شده و حتمی گشته و اموری که ایجاد خواهیم کرد، قرار گرفته ایم .

د ۱ ج ۱ ص ۵۵۹

این همه دانست چون آمد قضا دانش يك نهی شد بروی غطاء

۱۱۲ - آیا دستورات می تواند خود پرده ای بر چشمان انسانی بزند ؟!

د ۱ ج ۱ ص ۵۶۳

و ر بود این جبر، جبر عامه نیست جبر آن آماره خود کامه نیست

۱۱۳ - يك نظر عالیتر به مسئله جبر و اختیار .

د ۱ ج ۱ ص ۶۴۱

۱۱۴ - اختیار عالی در مقابل جبر عالی چه معنا دارد ؟

د ۱ ج ۱ ص ۶۴۲

۱۱۵ - علت صعود و نزول مزبور چیست ؟ (صعود به اختیار اعلا و نزول به

جبر طبیعت) .

د ۱ ج ۱ ص ۶۴۳

چون به معنی رفت شد غافل ز حرف بیش و پس هرگز نبیند هیچ طرف

۱۱۶ - يك استدلال علمی دیگر به جبر و بررسی درباره آن .

د ۱ ج ۱ ص ۵۶۹

خلق حق افعال ما را موجد است فعل ما آثار خلق ایزد است
۱۱۷ - دو نسبت کار (الهی و انسانی) .

د ۱ ج ۱ ص ۶۶۳

درگنه او از ادب پنهانش کرد زان گنه بر خود زدن او بر نخورد
۱۱۸ - چرا آدم عليه السلام تخلف از فرمان الهی را به خود و شیطان به خدا
نسبت داد؟

د ۱ ج ۱ ص ۶۶۴

زان پشیمانی که لرزایدیش چون پشیمان نیست مرد مرتعش
۱۱۹ - ندامت يك استدلال روشن برای اختیار .

د ۱ ج ۱ ص ۶۶۹

مرتعش را کی پشیمان دیده‌ای؟ بر چنین جبری تو بر چسبیده‌ای!
۱۲۰ - این جبری که تو با استدلال به آن چسبیده‌ای حقیقتی ندارد .

د ۱ ج ۱ ص ۶۷۰

عار ناید شیر را از سلسله ما نداریم از قضای حق گله
۱۲۱ - عظمت واقعی سقوط ندارد ، اگر چه در جریانات طبیعی (قدر) ساقط
بنظر برسد .

د ۱ ج ۲ ص ۴۶۹

رنک صحرا دارد آن سدی که خاست او نمی‌داند که آن سد از قضا است
۱۲۲ - عوامل سرنگون کننده انسان گاهی از پدیده های معمولی تمیز داده
نمی‌شود .

د ۱ ج ۲ ص ۵۱۹

الشقی من شقی فی بطن ام من سمات الجسم يعرف حالهم

۱۲۳ - آیا شقاوت و سعادت از شکم ما در وجود دارد؟

د ۱ ج ۲ ص ۶۴۱

در چهی افتاد کان را غور نیست وان گناه اوست جبر و جور نیست

۱۲۴ - گناه با جبر سازگار نیست .

د ۱ ج ۲ ص ۷۶۳

آلت حق و فاعل دست حق کی زنم بر آلت حق طعن و دق؟

۱۲۵ - آیا انسان موجود آلی است ، یا اینکه کار می تواند بخود او مستند

بوده باشد؟

د ۱ ج ۲ ص ۷۷۷

غم مخور جاننا شفیع تو منم خواجه روحم نه مملوک تنم

۱۲۶ - آیا علی ابیطالب علیه السلام میتواند باین ملجم شفاعت کند؟

د ۱ ج ۲ ص ۸۱۶

لطف شه جان را جنایت جو کند زانکه شه هر زشت را نیکو کند

۱۲۷ - آیا لطف خداوندی مارا بجرم وادار میسازد؟

د ۲ ج ۳ ص ۲۳۶

احتیاطش کرد از سهو و خیاط چون قضا آید چه سود از احتیاط

۱۲۸ - در مقابل سرنوشت قطعی احتیاط و چاره جوئی ها نتیجه ای ندارد .

د ۲ ج ۳ ص ۳۰۱

آنچه آبست است شب جز آن نرزد حیلها و مکرها باد است باد

۱۲۹ - شب آبستن است تا چه زاید سحر - آیا در این زندگانی تنها آنچه

را که باغبان ازل کاشته است ، درو می کنیم؟

د ۲ ج ۳ ص ۵۴۲

گر بروید و دربریزد صد گیاه عاقبت بر روید آن کشته اله

۱۳۰ - مگر مشیت خداوندی با جریانات هستی منافاتی دارد؟

د ۲ ج ۳ ص ۵۲۶

پس یقین شد که تفرمن تشا خاکئی را گفت پرها برگشا
۱۳۱ - عزیز کردن و ذلیل کردن مردم به اختیار او است ، چه معنا دارد ؟

د ۲ ج ۴ ص ۱۹۸

ای معاف یفعل الله ما یشاء بی محابار و زبان را برگشا
۱۳۲ - ای چوپان نازنین که در جلوه گاه مشیت خداوندی این موقعیت مخصوص
را بخود گرفته ای ، باکی بخود راه مده و بگو آنچه را که میخواهی .

د ۲ ج ۴ ص ۳۵۸

۱۳۳ - خیر و شر موقعی در پیشبرد یا سقوط شخصیت انسانی مؤثر است که متعلق
اختیار بوده باشند .

د ۲ ج ۵ ص ۳۵۸

تو یقین می دان که جرمی کرده ای جبر را از جهل پیش آورده ای
۱۳۴ - آیا امکان تغییرات در روان انسانی که منشأ کارهای مختلف است
خود دلیل اختیار است ؟

د ۲ ج ۵ ص ۲۹۷

مکر آن فارس چوانگیزید گرد و آن غبارت ز استعانت دور کرد
سوی فارس رو مرو سوی غبار ورنه بر تو کوبد آن مکر سوار
۱۳۵ - بیایید از حقیقت طفره نزنیم ، حقیقت اینست که پلیدی های ما برای
ما قضا و سر نوشت می سازد . این قضا گرد و غباری در فضای زندگی ما بوجود می آورد ،
کاری که ما در این موقع انجام می دهیم اینست که میخواهیم برای دور شدن از گرد
و غبار باین سو و آن سو برویم . دست روی چشمان خود بگذاریم ، داد و فریاد راه
بیندازیم ، همه این داد و فریاد ها و دودیدن ها بیهوده است ، باید سراغ آن سوار را
بگیریم که در نتیجه پلیدی ما بوجود آمده و می تازد و گرد و خاک بلند می کند و
می پاشد .

د ۳ ج ۴ ص ۲۹۸

جز کسی کاندرا قضاى حق گریخت خون او را هیچ تربیعی نریخت
غیر آن که در گریزی در قضا هیچ حیلۀ نهددت از وی رها
۱۳۶ - گریز از قضا بسوی قضا چه معنا میدهد ؟

د ۳ ج ۶ ص ۳۲۰

نی قضاى حق بود کفر و نفاق ؟ گر بدین راضی شوم باشد نفاق
ور نیم راضی ، بود آئهم زیان پس چه چاره باشدم اندر میان
۱۳۷ - آیا کفر بودن رضایت به کفر ، بارضا به قضاى الهی سازگار است ؟

د ۳ ج ۷ ص ۱۵۷

بی رضای او نیافتد هیچ برگ در جهان ز اوج نریتا تا سمک
چون قضاى حق رضای بنده شد حکم او را بنده خواهنده شد
۱۳۸ - آیا بارضا به قضاى الهی جریان هستی را در اختیار انسان قرار میدهد ؟

د ۳ ج ۷ ص ۴۱۸

حافظان را گرنبینی ای عیار اختیارت را ببین بی اختیار
روی در انکار حافظ برده ای نام تهدیدات نفسش کرده ای !
۱۳۹ - ای فرویديست ها، به بهانه اینکه وجدان و فعالیت هایش ناشی از اوامر
و نواهی دوران کودکی است وجود مریبان الهی و دستورات وجدانی را که
بهترین شاهدش اختیار محسوس در درون آدمی است ، با کلمۀ تهدید و واژگی های
نفس نادیده نگیرید .

د ۳ ج ۷ ص ۴۷۴

قفل بردل های ما بنهاد حق کسی نداند برد بر خالق سبق
۱۴۰ - جبریون بردل های در گشاده بادست خود قفل می زنند و برای تصحیح
تبهاریهای خود آنرا بخدا نسبت می دهند !

د ۳ ج ۸ ص ۲۲۳

ریگ را گویی که گل شو عاجز است خاک را گویی که گل شو جایز است
۱۴۱ - تکوینیات خارج از اختیار را بایدیده و کارهای اختیاری اشتباه نکنیم
و در این مسأله حساس عقل و وجدان خود را به هیاهوی الفاظ نبازیم .

د ۳ ج ۸ ص ۲۲۶

خوف حرمان ازل در کسب لوت چون نکردت سست اندر جستجویوت ؟
۱۴۲ - آیا هماقتی بدتر از این وجود دارد که انسان بنشیند و زندگی خود
را تباه سازد باین دلیل که شاید سر نوشت ازلی من محرومیت بوده است ؟

د ۳ ج ۸ ص ۲۸۷

گفت یزدان توبده بایست او بر گشادر اختیار آن دست او
زانکه گر مناشد آدم ز اختیار نیم زنبور عسل شد نیم مار
۱۴۳ - آیا نیروی اختیار آدمی است که موجب اکرام خداوندی گشته است ؟

د ۳ ج ۸ ص ۳۳۷

من شما را وقت ذرات الست دیده ام پابسته و منکوس و پست
۱۴۴ - آیا تبهکاری و فضیلت از عالم الست نصیب انسانها شده است ؟

د ۳ ج ۹ ص ۱۹۴

مروحه تصریف صنع ایزدش زدبرین باد و همی جنبانش
پس یقین در عقل هر داندده هست اینکه باجنبنده جنباننده هست
۱۴۵ - آیا رویدادهای هستی بوسیله مبادی و قوانین کلی بخدامستندمی شود ؟

د ۴ ج ۹ ص ۳۴۱

آدمانویستی کور از نظر لیک ازجاء القضا عمی البصر
عمرها باید به نادر گاهگاه ناکه بینا از قضا افتد به چاه
کور را خود این قضا همراه اوست که مرا و را او فتادن طبع و خواست

۱۴۶ - آیا در جریان قضای الهی ، آدم بینا با نابینا فرق دارد ؟

د ۴ ج ۹ ص ۴۰۸

منت‌های اختیار آنست خود کاخ‌تیارش گردد اینجا مفتقد
 اختیاری را نبودی چاشنی گرنگشتی آخر و محو از منی
 ۱۴۷ - نتیجه و پایان فعالیت‌های اختیاری، تسلیم محض به پیشگاه ربوبی
 است .

د ۴ ج ۹ ص ۴۳۷

چون قضا آورد حکم حق پدید چشم واگشت و پشیمانی رسید
 آن پشیمانی قضا دیگر است پس پشیمانی بهل حق را پرست
 ۱۴۸ - آیا پشیمانی هم پدیده‌ای از قضا اجباری است ؟ و اینکه پشیمانی
 را کنار بگذار ! چه معنا دارد ؟

د ۴ ج ۱۰ ص ۱۷۴

چون بدی عاجز پشیمانی ز چیست ؟! عاجزی را باز جو کر جذب کیست ؟
 عاجزی بی‌قادری اندر جهان کس ندیدست و نباشد این بدان
 ۱۴۹ - بوسیله درك ناتوانی است که به توانای مطلق روخواهی برد .

د ۴ ج ۱۰ ص ۱۷۶

چون بود اکراه باچندین خوشی که تو در عصیان همی دامن کشی
 آن چنان خوش کس رود در مکر هی ! کس چنان رفشان رود در گمر هی !
 ۱۵۰ - اگر ارتکاب زشتی‌ها با اکراه و اجبار است، چرا برای رسیدن و بجای آوردن
 زشتی‌ها با احساس لذت و رضایت و خوشی تقلا می‌کنی ؟ !

د ۴ ج ۱۰ ص ۱۹۱

او به صنعت آزر است و من صنم آلتی کاوسازدم من آن شوم
 گر مرا ساغر کند ساغر شوم ورم را خنجر کند خنجر شوم
 گر مرا چشمه کند آبی دهم ورم را آتش کند تابی دهم
 ۱۵۱ - آیا قدرت مطلقه خداوندی و تصرف استمراری او در کائنات، انسانها

را مانند آلت ناخود آگاه و بی اختیار گردانیده است؟

د ۵ ج ۱۱ ص ۵۹۶

باز آن افیون حلم سخت او دزد را آورد سوی رخت او

عقل آمد سوی حلمش مستجیر ساقیم تو بوده ای دستم بگیر

۱۵۲ - آیا حلم و شکیبایی خداوندی از عوامل معصیت است؟

د ۵ ج ۱۱ ص ۵۸۷

ناظر فرعیم زاصلی بی خبر فرع مائیم اصل احکام قدر

چرخ گردان را قضا گمره کند صد عطارد را قضا ابله کند

تنگ گرداند جهان چاره را آب گرداند حدید و خار را

۱۵۳ - قضا اصل است و مافرع آنیم چه معنا می دهد؟

د ۵ ج ۱۲ ص ۳۳۷



چهل و دو - جبر و اختیار و قضا و قدر از نظر جلال الدین مولوی

آنچه او خواهد مرا دارو شود از که کارمن دگر نیکو شود

حاش لله ایش شاعر الله کان حاکم آمد در مکان و لامکان

هیچکس در ملک او بی امر او دریا فزاید سربك نارمو

۱۵۴ - قلمرو مشیت الهی .

د ۵ ج ۱۲ ص ۳۴۶

آبروها را غذای او کند تا برد او آبروی نیک و بد

آب تمناج است آبروی عام که سگ شیطان از آن یابد طعام

۱۵۵ - آیا خداوند آبروی مردم را بوسیله شیطان یوج و تباه می سازد .

د ۵ ج ۱۲ ص ۳۵۳

اختیاری هست مارا در جهان حس را منکر تنائی شد عیان

اختیار خود بین جبری مشو ره رها کردی بره آکج مرو

۱۵۶ - دلایلی که جلال الدین برای اثبات اختیار می آورد :
اختیار محسوس است .

د ۵ ج ۱۲ ص ۳۶۱

۱۵۷ - امر و نهی و تکلیف بطور عمومی

د ۵ ج ۱۲ ص ۳۶۲

۱۵۸ - قدرت شرط تکلیف و کشف از اختیار است .

د ۵ ج ۱۲ ص ۳۶۴

۱۵۹ - سرزنش و عتاب و مدح و ستایش

د ۵ ج ۱۲ ص ۳۶۴

۱۶۰ - تعلیم و تربیت

د ۵ ج ۱۲ ص ۳۶۵

۱۶۱ - تحريك اختيار در انسان ،

د ۵ ج ۱۲ ص ۳۶۶

۱۶۲ - بحکم صریح عقل جبر از قدر رسواتر و پوچ تر است

د ۵ ج ۱۲ ص ۳۶۷

۱۶۳ - یکی دیگر از دستاویزهای جبریون موضوع علم خداوندی است ،

۱۶۴ - آیا خداوند به کارهای انسانها دانا است ؟

د ۵ ج ۱۲ ص ۳۶۹

۱۶۵ - حقیقت اوصاف و فعالیت های خداوندی قابل مقایسه با اوصاف و فعالیت

های انسانی نیست .

د ۵ ج ۱۲ ص ۳۷۰

۱۶۶ - باینکه او صاف و افعال خداوندی در کلمات زمانی بیان میشود، با

اینحال مافوق زمان می باشد .

د ۵ ج ۱۲ ص ۳۷۱

- ۱۶۷ - علم خداوندی و کارهای اختیاری انسان‌ها از نظر فلسفی
د ۵ ج ۱۲ ص ۳۸۰
- ۱۶۸ - يك اکتشاف عینی و تجربی در کارهای انسانی در مقابل علم خداوندی.
د ۵ ج ۱۲ ص ۳۸۱
- ۱۶۹ -- بحثی در مفاد عنوان مورد نقد و تحلیل که مدلول امرین امرین است
د ۵ ج ۱۲ ص ۳۸۳
- ۱۷۰ - وجدان صاف اختیار را بخوبی احساس می‌کند
د ۵ ج ۱۲ ص ۳۹۴
- ۱۷۱ - آیا مجازات و انتقام دلیل اختیار است ؟
د ۵ ج ۱۲ ص ۴۰۰
- ۱۷۲ - اعتقاد به جبر به تناقض صریح می‌انجامد .
د ۵ ج ۱۲ ص ۴۰۱
- ۱۷۳ - شما که می‌گویید خداوند انسان را جلوه گاه صفات خود قرار داده
چرا اختیار را از این اصل استثناء می‌کنید ؟
د ۵ ج ۱۲ ص ۴۰۶
- ۱۷۴ - در حکومت بر صورت و موجود بی‌اختیار ، هیچ عظمتی وجود ندارد
حکومت بر موجودات مختار است که تنها از قدرت مطلقه الهی برمی‌آید .
د ۵ ج ۱۲ ص ۴۰۷
- ۱۷۵ - معنای «هر چه خدا بخواهد همان میشود و بس» جبر واکراه نیست
بلکه برای آن است که احساس اختیار مطلق نکنی که در نتیجه وجود لغو و تنبیل
و بی‌کار شود، بلکه بتوانی با اعتقاد به سلطه مطلقه مشیت الهی خود را به او نزدیک کنی.
د ۵ ج ۱۲ ص ۴۱۳
- ۱۷۶ - استدلال جبریون به روایت جف القلم بی‌معنا است ، مگر جف القلم
میتواند دست خدا را از فعالیت ببندد ؟!

د ۵ ج ۱۲ ص ۴۱۸

۱۷۷ - بیاجبر بافی فلسفه فروشان خود پرورارها کن ، باشد که اطلاعی از جبر جائفانه بدست بیاوری ، بیا از مشتری جویی دست بردار ، این مشتریان کالایی از تو نمیخواهند بلکه بخیریداری عمر تو آمده اند و برای احترام دروغین سردر مقابل تو خم می کنند و ظرف هستی ترا از سرمایه هستی خالی میکنند و به سراغ دیگری می روند .

د ۵ ج ۱۲ ص ۴۲۶

۱۷۸ - آیدادوام و رواج بازار گفتگو در جبر و اختیار خود معلول قضای الهی است که تاروز رستاخیز مر تفع نخواهد گشت ؟

د ۵ ج ۱۲ ص ۴۳۴

هیبتش بیداری و فطنت دهد سهو و نسیان از دلش بیرون جهد
غفلت و نسیان بد آموخته ز آتش تعظیم گردد سوخته .

۱۷۹ - الممتنع بالاختیار لاینافی الاختیار : از دست دادن سلطه و نظارت شخصیت در شئون زندگی با مقدمات اختیاری ، هیچ منافاتی با اختیار و مسئولیت ندارد .

د ۵ ج ۱۲ ص ۶۰۲

من که باشم ! چرخ با صد کار و بار زین کمین فریاد کرد از اختیار
کای خداوند کریم بردبار ده امانم زین دو شاخه اختیار
زین دوره گر چه همه مقصد توئی لیک خود جان کنندن آمد این دوئی
زین دوره گر چه به جز تو عزم نیست لیک هر گز رزم همچون بزم نیست

۱۸۰ - آیا هر دوراه که در مورد احساس اختیار پیش پای آدمی باز شده است ، به سوی خداست ؟

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۳۷

اشتری ام لاغر و هم پشت ریش ز اختیار همچو پالان شکل خویش
این کژاوه که شود این سوگران آن کژاوه که شود آن سوکشان

بفکن از من حمل ناهموار را تا بینم روضه انوار را
 ۱۸۱ - اختیار سطحی و فریبنده چونان پالان شتر است که بی خود به این
 سوو آن سو کج می شود و پشت شتر را زخمی می کند. آیا این است آن اختیار که
 هروقت در يك انسان و لویك لحظه بروز کند به تمام جهان هستی می ارزد؟!۱۹

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۴۵

۱۸۲ - تعادل دو یا چند راه که در حال اختیار پیش روی انسان قرار گرفته
 است نسبی است.

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۴۶

۱۸۳ - معمولاََ تمایلات قوی تر است که تکلیف راه را معین می
 کند، نه سلطه و نظارت شخصیت به دو قطب مثبت و منفی راهی که در پیش گرفته
 میشود.

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۴۷

۱۸۴ - احساس اختیار با تلقین جبر و روش مطابق تمایلات جبری عامل سائیده
 شدن روح آدمی است.

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۴۸

۱۸۵ - جمله عالم را اختیار و هست خود می گریزد در سر سرمست خود

• • • • •

می گریزند از خودی در بیخودی یا به هستی یا به شغل ای مهتدی

نفس را زان نیستی و می کشی زانکه بی فرمان شد اندر بیهشی

نیستی باید که آن از حق بود ناکه بیند اندر آن حس احد

۱۸۶ - گریز از هشیاری و اختیار در مقامات والای تکامل، بایستی با انگیزگی
 طبیعت کمال جوی روح انجام بگیرد، نه با وسایل تخدیری و مصنوعی برای آسایش
 طلبی.

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۴۹

در نردد مانده ایم اندر دوکار این نردد کی بود بی اختیار
این کنم یا آن کنم کی گوید او که دودست و پاش بسته است ای عمو
۱۸۷ - آیا نردد در سر چند راهی دلیل اختیار است ؟

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۹۲

بل قضا حق است و جهد بنده حق هین مباحش اعور چو ابلیس خلق
۱۸۸ - قضا و قدر الهی آن اندازه در سر نوشت تو دخالت میورزد که کوشش
اختیاری تو .

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۹۴

زین حوالت رغبت افزا در سجود کاهلی و جبر مفرست و خمود
جبر باشد پر و بال کاهلان جبر هم زندان و بند کاهلان
همچو آب نیل دان این جبر را آب مؤمن را و خون مرگبر را
بال بازان را سوی سلطان برد بال زاغان را بگورستان برد
۱۸۹ - انسانی وجود دارد که جبر پر و بال اوست برای پرواز در گذرگاه
ابدیت و انسان دیگری وجود دارد که جبر زندان و کننده و زنجیری بدست و پای اوست .

د ۶ ج ۱۳ ص ۴۹۵



چهل و سه - « عبادات »

گر محبت فکرت و معنیستی صورت صوم و نمازت نیستی
۱۹۰ - بایستی عبادات مقرری از محبت واقعی کشف کند .

د ۱ ج ۲ ص ۲۶۶

تا گواهی داده باشد هدیه ها بر محبت های مضر درخفا
۱۹۱ - این عبادت های مقرر با یستی مانند هدیه هایی باشد که محبت واقعی
مارا نشان بدهد .

د ۱ ج ۲ ص ۲۶۹

آن مرائی درصلاة و درصیام مینماید جدّ و جهدی بس تمام

۱۹۲ - ریاکار هر چه که در عبادت کوشش نشان بدهد ، بیهوده است .

د ۱ ج ۲ ص ۲۷۱

هرشکار و هر کرامانی که هست از برای بندگان آن شه است

۱۹۳ - خداوند از روی احتیاج از ما امثال دستورات را نمیخواهد .

د ۱ ج ۲ ص ۴۵۷

شوقلیل النوم ممّا یهجمون باش در اسحار از یستغفرون

۱۹۴ - عبادات و نیایش شبانگاهی .

د ۱ ج ۲ ص ۴۷۹

تاز رنج آن جهانی وارهد برخود این رنج عبادت می نهد

۱۹۵ - آیا عبادت ها برای دوری از عذاب آخرت است ؟

د ۲ ج ۵ ص ۷۴۳

۱۹۶ - آنجا که مناجات بشکل احتجاج جسورانه و عبادت به شکل استفهام نمودار میگردد .

د ۲ ج ۵ ص ۱۷۳

آن غبن و درد بودی صد نماز کو نماز و کو فروغ آن نیاز

۱۹۷ - تأسف برفوت اطاعت خود اطاعت با ارزشی است .

د ۲ ج ۵ ص ۲۸۴

يك نشانی آنکه میگیرم ورا آنچه طاعت دارد از صوم و دعا

از نماز و از زکات و غیر آن لیک يك ذره ندارد ذوق جان

۱۹۸ - چه نشانی برای سیاهی و تاریکی دل آشکارتر از آن که اطاعت و

عبادت انسان کوچکترین لذت روحانی و تأثیر معنوی نداشته باشد .

د ۲ ج ۵ ص ۵۱۴

معنی تکبیر اینست ای امیم کای خدا پیش تو قربان میشویم
۱۹۹ - الله اکبر ، این جمله چه معنا میدهد ؟

د ۳ ج ۷ ص ۴۹۶

دست ها در نوحه بر سر میزدند کافر و ملحد همه مخلص شدند
با خدا با صد تضرع آن زمان عهد ها و نذر ها کرده بجان
سر برهنه در سجود آنها که هیچ رویشان قبله ندید از پیچ پیچ !
۲۰۰ - دریغا ، بشر طعم سجده را موقعی می چشد که از معبد الهی (جهان هستی) در حال بیرون رفتن است .

د ۳ ج ۷ ص ۵۰۵

ساجد و مسجود از جان بیخبر دیده از جان جنبشی و اندک اثر
۲۰۱ - وقتی که مسجود چیزی جز خدا باشد ، سجده کننده اش از حیات محروم است .

د ۴ ج ۱۰ ص ۵۴

این نشان زر نمائد بر محك زر بمائد نیکنام و بی زشك
این صلوٰه و این جهاد و این صیام هم نمائد جان بمائد نیکنام
۲۰۲ - آیا عبادات و وظایفی که بجای آورده می شوند محو میگردند ؟

د ۵ ج ۱۱ ص ۱۵۶

خونچکان رو کرد با او و بگفت ظلم ظاهر بین چه پرسی از نهفت ؟
خیر تو اینست جامع میروی تا چه باشد شرو زرت ای غوی ؟
۲۰۳ - جائیکه مقدمات عبادت خود خواهان قدرت پرست ظلم و جور باشد
زندگی آنان در صحنه خود خواهی با انسانها چه خواهد بود ؟

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۴۶

پنج وقت آمد نماز ای رهنمون عاشقان را فی صلاۃ دائمون
۲۰۴ - اگر محبت و معرفت الهی در اعماق جان ما نفوذ کند، میتوانیم تمام

لحظات زندگی را در حال نماز باشیم .

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۸۸

۲۰۵ - سخنی از جبران خلیل جبران درباره نماز .

د ۱ ج ۲ ص ۲۶۶

۲۰۶ - سخنی از ویکتور هوگو درباره نماز .

د ۲ ج ۳ ص ۴۵

آن بلال صدق در بانك نماز حی را هی خواند از روی نیاز

۲۰۷ - از روی ضرورت حی را هی بخوانید مانعی ندارد ، اما اذان حقیقی

بگوئید .

د ۳ ج ۶ ص ۱۹۸



چهل و چهار - شریعت ، طریقت ، حقیقت

هر که باسلطان شود او همنشین بردش شستن بود حیف وغبین

۲۰۸ - آیا طریقت باشریعت ناسازگار است ؟

د ۱ ج ۱ ص ۷۶۵

مالتصوف ؟ قال وجدان الفرح فی الفؤاد عند اتیان الترح

۲۰۹ - تصوف چیست ؟ شادمان بودن دل در طوفانهای غم انگیز ؟

د ۳ ج ۸ ص ۳۲۸

۲۱۰ - آیا شریعت و طریقت و حقیقت بایکدیگر متفاوتند ؟

د ۵ ج ۱۱ ص ۱۱۰

۲۱۱ - شریعت و طریقت از دیدگاه قرآن

د ۵ ج ۱۱ ص ۱۱۴

۲۱۲ - حقیقتی که انسان را از شریعت و طریقت بی نیازی کند چیست ؟

د ۵ ج ۱۱ ص ۱۱۶



چهل و پنج - معابد ، آیا دو معبد مجازی و حقیقی داریم ؟

ابلهان تعظیم مسجد می کنند در جفای اهل دل جد می کنند
آن مجاز است این حقیقت ای خران نیست مسجد جز درون سروران
مسجدی کاند درون اولیاست سجده گاه جمله است آنجا خداست
۲۱۳ - آیا ما دو معبد داریم ، معبد مجازی و معبد حقیقی ؟

د ۲ ج ۵ ص ۴۰۹

کعبه را کش هر دمی عزیزی فزود آن ز اخلاصات ابراهیم بود
فضل آن مسجد ز آب و سنگ نیست لیک در بنش حرم و جنگ نیست
۲۱۴ - عظمت معابد که در روی زمین ساخته می شود ، ناشی از اخلاص
بنیانگذاران آنها است

د ۴ ج ۱۰ ص ۱۰۹

۲۱۵ - طواف به دور کعبه یعنی چه ؟

د ۲ ج ۴ ص ۶۱۱

۲۱۶ - مسجد ضرار چه بوده است ؟

د ۲ ج ۵ ص ۳۰۶



چهل شش - شکر و سپاس

هان وهان گر حمد گویی گر سپاس همچو نافر جام آن چوپان شناس
حمد تو نسبت بدان گر بهتراست نیک آن نسبت بحق هم ابراست
۲۱۷ - عظمت نعمتهای خداوندی بالاتر از شکر و سپاس ماست

د ۲ ج ۴ ص ۳۶۵

چهل و هفت - ذکر و نتایج آن

این قدر گفتیم باقی فکر کن
 ذکر آرد فکر را در اهتزاز
 ۲۱۸ - بیندیش ، اگر دیدی اندیشه‌ات جامد گشته است ، به ذکر خداوندی
 بپرداز تا اندیشه‌ات را به حرکت درآورد .

د ۶ ج ۱۳ ص ۵۰۴



چهل و هشت - دین و ایمان و کفر

کم‌کش ایشان را که کشتن سود نیست
 دین ندارد بوی مشک و عود نیست
 ۲۱۹ - عقاید دینی از نمودهای درونی است .

د ۱ ج ۱ ص ۱۷۲

مومنی او، مومنی تو بی گمان
 در میان هر دو فرقی بیکران
 ۲۲۰ - ایمان درجات مختلفی دارد .

د ۱ ج ۲ ص ۴۵۸

همیت دین را نشانی دیگر است
 که از آن آتش جهانی اخضر است
 ۲۲۱ - غیرت دینی اگر چه در ظاهر آتش مینماید ، ولی در باطن سرسبزکننده
 جهان است .

د ۱ ج ۲ ص ۵۵۶

شیر حقم نیستم شیر هوا
 فعل من بردین من باشد گوا
 ۲۲۲ - بایستی کردار خارجی ما ، حقیقی بودن گرایش به دین را نشان بدهد.

د ۱ ج ۲ ص ۷۴۹

از نیاز و اعتماد آن خلیل
 گشت ممکن امر صعب مستحیل
 همچنین برعکس آن انکار مرد
 مس‌کند زر را و صلحی را نبرد

۲۲۳ - نقش اساسی اعتقاد و انکار در تبدیل واقعیتها

د ۲ ج ۴ ص ۲۳۴

هر یکی زین ره نشانها میدهند تاگمان آید که ایشان زین دهند

این حقیقت دان نه حقند اینهمه نی بکلی گمراهانند این رمه

۲۲۴ - عمده اختلاف از همین جا ناشی می شود .

د ۲ ج ۵ ص ۳۲۷

۲۲۵ - اختلاف در ادیان یعنی چه ؟

د ۲ ج ۵ ص ۳۲۷

۲۲۶ - آیا گرایش دینی فی نفسه موجب اختلاف است یا نه ؟

د ۲ ج ۵ ص ۳۲۷

۲۲۷ - اتحاد و اختلاف ادیان از دیدگاه قرآن .

د ۲ ج ۵ ص ۳۳۱

۲۲۸ - وحدت ادیان و اختلاف ادیان

د ۲ ج ۵ ص ۳۳۲

۲۲۹ - اختلاف ادیان از دیدگاه قرآن

د ۲ ج ۵ ص ۳۳۳

در تمامی کارها چندان مکوش جز به کاری که بود در دین مکوش

۲۳۰ - هیچ کاری جز بازمینه دینی مغزی ندارد .

د ۳ ج ۶ ص ۱۶۲

بلکه هفتاد و دو ملت هریکی بی خبر از یکدیگر و اندر شکی

۲۳۱ - آیا هفتاد و دو ملت همه بر حقند ؟

د ۳ ج ۷ ص ۱۸۶

مدح ها شد بملکی آمیخته کوزه ها در يك لگن در ریخته

زانکه خود ممدوح جز يك بیش نیست کیش ها زین روی جز يك کیش نیست

۲۳۲ - مدح و ثنای واقعی انسان ها متعلق به ممدوح حقیقی است ، از این

راه همه مذاهب بایکدیگر اتحاد دارند .

د ۳ ج ۷ ص ۴۹۰

دست‌ها در نوحه بر سر میزدند کافر و ملحد همه مخلص شدند
 باخدا با صد تضرع آن زمان عهد‌ها و نذر‌ها کرده بیجان
 سر برهنه در سجود آنها که هیچ رویشان قبله ندید از پیچ پیچ
 ۲۳۳ - دریغا ، بشر طعم سجده را موقعی می‌چشد که از معبد الهی (جهان هستی) در حال بیرون رفتن است .

د ۳ ج ۷ ص ۵۰۵

رنج را صد تو و افزون می‌کند عقل را دار و به افیون می‌کند
 ۲۳۴ - آیا دین افیون عقول آدمیان است ؟

د ۴ ج ۹ ص ۳۸۱

۲۳۵ - توضیح اجمالی در باره اینکه آیا ادیان جنبه تخدیری دارند ؟

د ۴ ج ۹ ص ۳۸۴

کفر هم نسبت به خالق حکمت است چون بما نسبت کنی آن آفت است
 ۲۳۶ - آیا کفر نسبت به خالق حکمت است ؟

د ۱ ج ۲ ص ۵۰

پس از این دو کفر و ایمان شاهدند بر خداوندیش هر دو ساجدند

۲۳۷ - آیا مومن و کافر هر دو در عبادت خدا بسر می‌برند ؟

د ۲ ج ۵ ص ۱۷۱



چهل و نه - نیایش و آثار آن

کای کمینه بخششت ملک جهان من چه گویم چون تو میدانی نهان
 ۲۳۸ - حکمت نیایش بازبان .

د ۱ ج ۱ ص ۸۳

چون چنین شد ابتهاال آغاز کن ناله و تسبیح و روزه ساز کن
۲۳۹ - درمقابل هجوم رویدادهای محاسبه نشده و اندوهبار چه باید کرد؟

د ۱ ج ۱ ص ۵۴۷

بس دعاها کان زیانست و هلاک وز کرم می نشنود یزدان پاک
۲۴۰ - گاهی خواسته های ما موجب هلاک ماست .

د ۲ ج ۳ ص ۱۴۰

این دعاهم بخشش و تعلیم تست ورنه گلخن در گلستان از چه دست
درمیان خون وروده فهم و عقل ! جز ز اکرام تو نتوان کرد نقل
۲۴۱ - توجه و گرایش به خدا از ماده و شئون آن ساخته نیست .

د ۲ ج ۴ ص ۷۲۸

از دهان غیر کی کردی گناه از دهان غیر بر خوان کای اله
۲۴۲ - یکدیگر را دعا کنیم ، این هم وسیله دیگر برای دریافت اتحاد انسان ها .

د ۳ ج ۶ ص ۲۰۰

آن یکی الله می گفتی شبی تا که شیرین گردد از ذکرش لبی
۲۴۳ - دعا و نیایش و حکمت آن .

د ۳ ج ۶ ص ۲۰۵

۲۴۴ - دعا تنها برای بر آورده شدن احتیاجات نیست .

د ۳ ج ۶ ص ۲۱۵

بی که آن الله تو لبیک ماست آن نیاز و درد و سوزت بیک ماست؟
۲۴۵ - هر وقت که کلمه الله را از روی ایمان و با توجه واقعی از دل بر آوریم
لبیک الهی جان مارا نوازش می دهد .

د ۳ ج ۶ ص ۲۲۲

جان جاهل زین دعا جز دور نیست زانکه یارب گفتنش دستور نیست
بردهان و برلبش قفلی است بند تا نالد با خدا وقت گزند

۲۴۶ - مگر بیاد خدا بودن و یا رب گفتن حقیقی شایسته هر جاهل خود

پرست است ؟

د ۳ ج ۶ ص ۲۲۴

گفت حق گر فاسقی و اهل صنم چون مرا خوانی اجابتها کنم

۲۴۷ - خداوند دعای هیچکس را مردود نمی کند ؟

د ۳ ج ۶ ص ۴۳۱

قوم دیگر میشناسم ز اولیا که دهانشان بسته باشد از دعا

۲۴۸ - آیا عظمت روح آدمی بجایی میرسد که از دعا بی نیاز گردد ؟

د ۳ ج ۷ ص ۴۱۲

او فضولی بوده است از انقباض کرد بر مختار مطلق اعتراض

۲۴۹ - آیا دعا برای بدست آوردن مقصود ، اعتراض بر خداوند مختار مطلق است ؟

د ۳ ج ۷ ص ۶۰۱

من دعاها کرده ام زین آرزو واقعه ما را که داد غیر تو

۲۵۰ - خدایی که دل آدمی را برای دعا فروزان می سازد ، همان خدا موقع

استجابتش را هم می نمایاند .

د ۳ ج ۸ ص ۵۲

چشم من تاریک شدنی بهر قوت شادی آنکه قبول آمد قنوت

کشتم آنرا تا دهم در شکر آن که دعای من شنید آن غیب دان

۲۵۱ - لذت احساس استجاب دعا ما فوق لذت دست یافتن به مورد دعاست .

د ۳ ج ۸ ص ۵۹

۲۵۲ - عقیده و بلیام جیمز درباره دعا .

د ۳ ج ۶ ص ۲۲۱

خوردم ودانه بیاوردم نشان که از این نعمت به سوی ما کشان

پس دعای خشک هل ای نیکبخت که فشاند دانه میخواهد درخت

۲۵۳ - کوشش و تلاش در راه استخراج زندگی از طبیعت، این هم دعای حقیقی دیگر

د ۵ ج ۱۱ ص ۴۰۰

دعوت زاریست روزی پنج بار بنده را که در نماز آ و بزار
نعمه مؤذن که حی علی الفلاح آن فلاح این زاریست واقترح

۲۵۴ - حکمت ناله و زاری بیمارگاه خلاق بی نیاز چیست ؟

د ۵ ج ۱۱ ص ۴۷۴

هیچ میگویند کاین لبیکها بی ندائی میکنم آخر چرا
کوندا ناخود تولبیکمی دهی ازندا لبیک توچون شدتهی
بلکه توفیقی که لبیک آورد هست هر لحظه ندایی از احد

۲۵۵ - اگر از اعماق جان لبیک بگویی ، بدان که ندایی از خداوند ذوالجلال
باعماق جانت طنین انداخته است و اگر از تهل ندای الله گفتی ، بدان که لبیک
از خداوند تهل تورا شورانیده است .

د ۶ ج ۱۳ ص ۳۳۸



پنجاه - دعا کردن راهم از خود او بیاموزیم

یاد ده مارا سخنهای رفیق که ترارحم آورد آن ای رفیق
هم دعا از تو اجابت هم ز تو ایمنی از تو مهابت هم ز تو
۲۵۶ - خداوندا ، سخنانی را که شایسته مقام تو باشد و مارا شایسته توجه تو
قرار بدهد بماتعلیم بفرما .

د ۲ ج ۳ ص ۳۶۸



پنجاه و یک - گناه

در چهی افتادگان را غور نیست وان گناه اوست جبر و جور نیست
۲۵۷ - گناه باجبر سازگار نیست .

د ۱ ج ۲ ص ۷۶۳

بس خجسته معصیت کان مرد کرد بی زخاری برد مد اوراق ورد؟

۲۵۸ - آیا معصیتی میتواند مقدمه عالی ترین اطاعت باشد

د ۱ ج ۲ ص ۷۶۴

رو بترس و طعنه کم زن بر بدان پیش دام حکم ، عجز خود بدان

۲۵۹ - در طعنه زدن به گنهکاران افراط نکنیم .

د ۱ ج ۲ ص ۷۸۶

گر چه يك موبد گنه کاو جسته بود ليك آن مو دردو دیده رسته بود

۲۶۰ - به کوچکی گناه منکرید ، بلکه به آن خدای بزرگ بنکرید که

به او معصیت می کنید

د ۲ ج ۳ ص ۸۹

بردلت زنگار بر زنگارها جمع شد تا کور شد زاسرارها

۲۶۱ - نگذاریم تاریکی معصیت ها آنقدر دل مارا سیاه کند که دیگر نتوانیم

گناه را از اطاعت تشخیص بدهیم .

د ۲ ج ۵ ص ۵۱۲

گر بیوشیمش زبنده پروری تو چرا بی رویی از حد می بری !

۲۶۲ - پرده هایی که از عنایت خداوندی روی گناهان ماکشیده می شود ، نباید

مارا غرور بسازد

د ۴ ج ۹ ص ۴۰۷

گر زنای چشم حظی می بری بی کباب از پهلوی خود می خوری

این نظر از دور چون نیراست و سم عشقت افزون می شود صبر تو کم

۲۶۳ - شعاع نگاه شهوت آلوده بصورت مایه حیات حیوانی روانه چهره یا

سایر اعضای اجنبی می شود و بصورت تیر زهر آلود به قلب نگاه کننده بر می گردد .

د ۴ ج ۹ ص ۵۱۶

باز آن افیون حلم سخت او دزد را آورد سوی رخت او

عقل آمد سوی حلمش مستجیر ساقیم نوبوده‌ای دستم بگیر
۲۶۴ - آیا حلم و شکیمیایی خداوندی از عوامل معصیت است ؟

د ۵ ج ۱۱ ص ۵۸۷

شاه چون از محو شد سوی وجود خشم مریخیش آن خون کرده بود
چون به ترکش بنگرید آن بی نظیر دیدکم از ترکشش يك چوبه تیر
گفت کو آن تیر و از حق باز جست گفت اندر خلق او آن تیر تست
۲۶۵ - نتیجه گناهان و مخصوصاً اثر ظلم کار خود را میکند ، خواه شخص مظلوم و کسیکه گناه در حق او صورت گرفته است ، ناروایی و درد را از آن گناه و ستم احساس کند یا نه و چه از آن گناه و ستم که در باره‌ش صورت گرفته آهی بکشد و اظهاری کند یا نه ؟

د ۶ ج ۱۴ ص ۶۰۸

آمدش مهمان بناگاهان شبی هم اسیر جنس او خوش مذهبی
باده میبایستشان در نظم حال باده بود آنوقت مأذون و حلال
۲۶۶ - آیا میکساری پیش از ظهور اسلام جایز بوده است ؟

د ۵ ج ۱۲ ص ۳۷۵

همچو آدم زگنش عاریته بود لاجرم اندر زمان توبه نمود
چونکه اصلی بود جرم آن بلیس ره نبودش جانب توبه نفیس
۲۶۷ - جرم عاریتی و جرم اصلی چه معنا دارد ؟

د ۴ ج ۱۱ ص ۱۶



پنجاه و دو - شیطان

۲۶۸ - شیطان چیست ؟

د ۲ ج ۵ ص ۲۰۳

۲۶۹ - آیا شیطان در مکتب اسلام همان اهریمن یا ظلمت در مکاتب دیگر است؟

د ۲ ج ۵ ص ۲۰۴

۲۷۰ - حکمت آفرینش وجود شیطان

د ۲ ج ۵ ص ۲۰۶

۲۷۱ - اگر خداوند میدانست شیطان امر او را اطاعت نخواهد کرد، چرا او را آفرید؟

د ۲ ج ۵ ص ۲۰۸

۲۷۲ - چه حکمتی داشت که خداوند شیطان را که موجود پلید و گمراه کننده است با انسان‌ها مسلط نماید.

د ۲ ج ۵ ص ۲۰۸

۲۷۳ - چرا خداوند شیطان را تا روز قیامت مهلت داد که انسان‌ها را اغواء کند و فریب دهد؟

د ۲ ج ۵ ص ۲۱۰

۲۷۴ - آیا وجود شیطان در دستگاه آفرینش ضرورت داشته است؟

د ۲ ج ۵ ص ۲۱۲

چونکه بر قطعش جز این بازی نبود گفت بازی کن چه دانه در فزود
۲۷۵ - آیا موضوع شیطان در يك نقشه قبلی بود که میبایست پیاده شود؟

د ۲ ج ۵ ص ۲۲۲

گفت ابلیسش گشایین عقد را من محکم قلب را و نقد را
۲۷۶ - شیطان علت جبری معصیت نیست، بلکه بوسیله او خوب از بد تفکیک می‌شود.

د ۲ ج ۵ ص ۲۳۴

توز من با حق چه نالی ای علیم روبنال از شر آن نفس لیثم

تو گنه بر من منه کثر مژ مبین من زبد بیزارم و از حرص و کین
 ۲۷۷ - حماقت را تماشا کشید ، انسان عقل و وجدان دارد و حق را میبیند
 با این حال از خود حیوانی پیروی نموده آنگاه شیطان را علت تبهکاری و سقوط خود می داند!!

د ۲ ج ۵ ص ۲۵۴

من بدی کردم پشیمانم هنوز انتظارم تا شبم آید بروز
 هم امیدی می یزم با درد و سوز تا مگر این دی مہام گردد تموز
 ۲۷۸ - آیا شیطان امیدی بر رحمت الهی دارد ؟ و اگر امیدوار است این امید اثری
 خواهد داشت ؟

د ۲ ج ۵ ص ۲۵۶

آبروها را غذای او کند تا برد او آبروی نیک و بد
 آب تمناج است آب روی عام که سگ شیطان از آن یابد طعام
 ۲۷۹ - آیا خداوند آبروی مردم را بوسیله شیطان پوچ و تباہ می سازد ؟

د ۵ ج ۱۲ ص ۳۵۳

بر در کھف الوهیت چوسک دزه ذره امر جو بر جسته رگ
 ای سگ دیو امتحان میکن که تا چون در این ره می نهند این خلق پا
 ۲۸۰ - آیا شیطان مطیع او امر الهی است ؟

د ۵ ج ۱۲ ص ۳۵۴

۲۸۱ - توضیحی در باره صعود شیاطین به عالم بالا و سرکوب شدن آنها .

د ۳ ج ۹ ص ۱۸۶

جهان هستی - انسان



يك - بازیگری و تماشائیگری انسان در جهان هستی

دیده مجنون اگر بودی ترا هر دو عالم بی خطر بودی ترا

۱ - چه عینکی برای مشاهده طبیعت و ماوراء طبیعت بچشم زده اید ؟

د ۱ ج ۱ ص ۱۹۸

ماند احوالت بدان طرفه مکس کاوهمی پنداشت خود را هست کس

وصف بازان را شنیده در زبان گفته من عنقای وقتم بی گمان

آن مکس بر برگ کاه و بول خر همچو کشتیبان همی افراشت سر

۲ - مطابقت جهان با اندازه گنجایش حواس

د ۱ ج ۱ ص ۴۹۶

از سر امرود بن بینی چنان زان فرود آ تا نماند این گمان

۳ - هر کس مطابق شرایطی که در آن قرار گرفته با جهان هستی در تماس

میباشد...

د ۱ ج ۲ ص ۱۸۴

۴ - آیا وسائل مصنوعی میتواند بازیگری را منفی بسازد ؟

د ۱ ج ۲ ص ۱۸۶

آن یکی در چشم تو باشد چو مار هم وی اندر چشم آند بکر نکار

۵ - این دیدگان طبیعی ماست که در جهان هستی گاهی مارو گاهی نکار میسازد .

د ۲ ج ۳ ص ۳۳۷

از نظر که گفتشان شد مختلف آن یکی دالش لقب داد آن الف

در کف هر کس اگر شمعی بدی اختلاف از گفتشان بیرون شدی

۶ - موقعیت های مخصوص است که دیدگاههای مخصوص برای ناظرین

می سازد .

د ۳ ج ۷ ص ۱۲۲

۷ - موقعیت های مربوط به امیال و خواسته ها .

د ۳ ج ۷ ص ۱۲۲

۸ - شرایط و مقتضیاتی که پیرامون موضوع را فرا گرفته است .

د ۳ ج ۷ ص ۱۲۳

هست در چاه انعکاسات نظر کمترین آنکه نماید سنگ زر

۹ - اگر بخواهید حقائق را تنها در جهان طبیعت که مانند چاه است دریابید

بجائی نخواهید رسید ، زیرا چاه طبیعت سنگ را طلا نشان میدهد .

د ۴ ج ۹ ص ۵۲۶

چون توجزه عالمی پس ای مهین کل آنرا همچو خود دانی یقین

چون تو برگردی و برگردت سرت خانه را گردنده بیند منظرت

ور تو در کشتی روی بریم روان ساحل یم را همی بینی دوان

۱۰ - تو که جزئی از جهان هستی می باشی ، کل هستی را هم مانند خود خواهی

دانست .

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۰۳

۱۱ - بازیگری درجه اول

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۰۵

۱۲ - بازیگری درجه دوم

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۰۵

۱۳ - بازیگری درجه سوم

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۰۵

۱۴ - بازیگری درجه چهارم

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۰۵

در چه دنیا فتانند آن قرون عکس خود را دیده هر يك چه درون
عکس در چه دیده و از بیرون ندید همچو شیر گول اندر چه دوید
از بیرون دان هر چه در چاهت نمود ورنه آن شیری که در چه شد فرود
۱۵ - ارزش معرفتی را که از عکس خود در آب ته چاه دنیا بدست آورده‌اید
خودتان تعیین کنید .

د ۶ ج ۱۴ ص ۲۶۸



دو - ای دمی از هستی ، هستی را نخواهی شناخت
کاشکی هستی زبانی داشتی تا ز هستان پرده‌ها بر داشتی
هر چه گویی ای دم هستی از آن پرده دیگر بر او بستی بدان
آفت ادراك آن حال است و قال خون بخون شستن محال است و محال
۱۶ - ای انسان ، ای دمی از هستی ، چگونه می‌توانی هستی را بشناسی با اینکه
خود جزئی یا نسیمی از خود هستی می‌باشی .

د ۳ ج ۹ ص ۲۴۳

دیده دل کاو بگردون بنگریست دید کانبجا هر دمی مینا گریست
قلب اعیانست و اکسیر محیط ائتلاف خرقه تن بی محیط
۱۷ - برای یکبار هم که امکان داشته باشد ، بگذارید دیده دل از افق بالاتری
به هستی خویش و جریان هستی بنگرد و واقعیت ترکیب و تجزیه و فناء و بقاء را
دریابد .

د ۵ ج ۱۱ ص ۲۸۷

۱۸ - بهمین جهت است که متدلوژی (شناخت روشهای علوم) نتوانست افکار
بشری را از فلسفه جهان‌بینی کلی بی‌نیاز کند .

د ۵ ج ۱۱ ص ۲۸۸

هر کجا تابد ز مشکلات دمی حل شد آنجا مشکلات عالمی

۱۹ - حل مشکلات جهان هستی که در ذهن وجود دارد، فقط بآبهره برداری از نور خداوندی بر طرف خواهد شد. (زمینه هستی و مبدا و منتهایش برای او روشن میشود).

د ۱ ج ۲ ص ۳۳

آسمانها و زمین يك سيب دان
 تو چو کرمی در میان سيب در
 آن یکی کرمی دگر در سيب هم
 يك جانش از برون صاحب علم
 ۲۰ - همان اطلاعی را که کرم در توی سيب از خود سيب و باغ و باغبانش دارد، اندیشه بشری هم آن اطلاع را از جهان هستی و آفریننده اش دارد.

د ۴ ج ۱۰ ص ۲۹۵

۲۱ - نظریه متفکرین در باره محدودیت بینائی بشر درباره جهان هستی:

۲۲ - فرنسیس بیکن

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۱۱

۲۳ - کامیل فلامریون

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۱۲

۲۴ - هربرت اسپنسر

د ۴ ج ۱ ص ۴۱۳

۲۵ - امانوئل کانت

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۱۳

۲۶ - شارل ریشه

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۱۴

۲۷ - آنا تول فرانس

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۱۵

۲۸ - کروکس

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۱۵

۲۹ - آندره کرسون

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۱۶

۳۰ - لومیر

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۱۶

۳۱ - امیل پوترو

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۱۷

۳۲ - آلبرت اینشتین

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۱۷

طبیعت - انسان

يك - همه جا جامی است در انتظار باده بانگی است در انتظار
گوش شنوا

چون رسد باده نیاید جام کم گوش دار آوازت آید دمبدم
۱ - شما بکوشید باده حقیقت و واقعیت را بدست بیاورید و در اندیشه جام ،
روح خود را تسایید زیرا : هر کجا بنگرید جامی است در انتظار باده ، بکوشید گوش
شنوا بدست آورید . در اندیشه آواز خیره باین سو و آن سو نگرید ، زیرا ملک
هستی پر از هیاهو است .

د ۶ ج ۱۴ ص ۳۷۲

۲ - جام نه باده !! یعنی حیات قربانی وسیله حیات .

د ۶ ج ۱۴ ص ۳۷۳



دو - جهان طبیعت برای گروهی سد غیر قابل نفوذ و برای گروهی
دیگر درهائی است گشوده به بارگاه الهی

با تو دیوار است با ایشان در است با تو سنگ و با عزیزان گوهر است
۳ - آری ، همین موجودات برای گروهی سدّی است غیر قابل نفوذ و برای
گروه دیگر در است بیارگاه حقیقت .

د ۲ ج ۳ ص ۱۵۱



سه - جوش و خروش طبیعت پاسخگوی جوش و خروش آدمی

باده در جوشش گدای جوش ماست چرخ در گردش اسیر هوش ماست
قالب از ما هست شد نی ما ازو باده از ما مست شد نی ما ازو
۴ - چون تو میجوشی باده های طبیعت نیز میجوشد .

د ۱ ج ۱ ص ۳۹

تشنگان گر آب جویند از جهان آب هم جوید به عالم تشنگان
۵ - تشنه ها آب می جویند و خبر ندارند که آب هم آنها را می جویند .
د ۱ ج ۱ ص ۷۵۱



چهار - جهان طبیعت برای انسان چونان آستانه ایست برای ابدیت
وین نفس جانهای مارا همچنان اندك اندك دزد از حبس جهان
۶ - لحظه به لحظه به ابدیت نزدیک می شویم .
د ۱ ج ۱ ص ۴۱۰
ور بخواب آئیم مستان وئیم ور به بیداری به دستان وئیم
۷ - در هر يك از نشئات زندگی در صحنه ای از صحنه های بارگاه الهی
هستیم . .

د ۱ ج ۱ ص ۶۷۳
چون ز جان مردم به جانان زنده ام نیست مرگم تا ابد پاینده ام
۸ - دست از هوی و هوس حیوانی و خود پرستی بشوید و پابندگی خویش
را از همین جهان شروع کنید .

د ۱ ج ۲ ص ۴۵۴
ماند آن خنده بر او وقف ابد همچو جان و عقل عارف بی کبد
او ز جمله پاك وا گردد به ماه همچو نور عقل و جان سوی اله
عاقلان را چون بقا آمد ابد پس به معنی این جهان باقی بود
۹ - عقل به رشد نهائی خود میرسد و گام به ابدیت میگذارد .

د ۳ ج ۷ ص ۳۱۶
آن جهان چون ذره ذره زنده اند نکته دانند و سخن گوینده اند
در جهان مرده شان آرام نیست کاین علف جز لایق انعام نیست

آن یکی نقشش نشسته در جهان وان دگر نقشش چومه در آسمان
۱۰ - حیات حقیقی که قلمرو ابدیت است ، شایسته انسان های زنده
حقیقی است .

د ۵ ج ۱۲ ص ۵۰۸



پنج - گفتگوی با طبیعت
حق آنکه دایکی کردی نخست تا نهال ما ز خاک و آب رست
۱۱ - گفتگویی با جهان طبیعت .

د ۲ ج ۴ ص ۶۶۰



ماورای طبیعت. انسان

يك - گرایش به ابدیت

خفته بود آن شه شبانه بر سریر حارسان بر بام اندر داروگیر

۱ - انگیزه ای که ابراهیم ادهم را بترك ملك و سلطنت وادارکرد .

د ۴ ج ۹ ص ۵۴۲

وین نفس جانهای ما را همچنان	اندك اندك دزدد از حبس جهان
تا الیه یصعد اطياب الكلم	صاعداً منا الى حيث علم
ترتقی انفسنا بالارتقا	متحفاً منا الى دار البقا
ثم یأئینا مكافات المقال	ضعف ذلك رحمة من ذی الجلال
هكذا یمرج و ینزل دائماً	ذا فلا زالت علیه قائماً

لحظه به لحظه به ابدیت نزدیک می شویم .

د ۱ ج ۱ ص ۴۱۰

ور بخواب آییم مستان ویمم ور به بیداری به دستان ویمم

۲ - در هر يك از نشئات زندگی در صحنه ای از صحنه های بارگاه

الهی هستیم .

د ۱ ج ۱ ص ۶۷۳

دو - نغمه های بالا از جاذبه های والاتر طنین انداز میشود

هر ندایی که ترا بالا کشد آن ندائی دان که از بالا رسد

۳ - اگر صدائی شنیدید که از ما فوق خود طبیعی طنین انداز شده است

بدانید که آن صدا از افق بالاتر، یعنی از قله های مرتفع جان شماست .

د ۲ ج ۴ ص ۴۸۶

این دعا هم بخشش و تعلیم تست ورنه در گلخن گلستان از چه رست ؟

۴ - توجه و گرایش به خدا از ماده و شئون آن ساخته نیست .

د ۲ ج ۴ ص ۷۲۸

(طبیعت - ماورای طبیعت - انسان)

يك - انسان حلقه اتصال طبیعت و ماورای طبیعت

۱ - ای انسان ، تویی که حلقه اتصال طبیعت و ماورای طبیعت هستی .

د ۱ ج ۲ ص ۶۸۵

زانکه نیم او ز عیستان بد است و اندگر بیمش ز غیستان بد است

۲ - انسان حلقه اتصال طبیعت و ماورای طبیعت ،

د ۲ ج ۵ ص ۳۸۰



دو - تن در طبیعت جان در ماورای طبیعت

حیرتی آمد درونش آن زمان که برون شد از زمین و آسمان

۳ - چنانکه هشیاری زمان را از ما کنار می کند ، آسمان و زمین را هم از نظر ما

دور می سازد .

د ۱ ج ۲ ص ۱۳۴



سه - پرو بال زدن جان آدمی برای پرواز به ملکوت با فرو رفتن

چنگال های کالبد مادی در جهان ماده

جان زهجر عرش اندر فاقه ای تن زعشق خاربن چون ناقه ای

جان گشاید سوی بالا بالها در زده تن در زمین چنگالها

۴ - جائیکه چنگالهای نیرومند کالبد مادی در زمین فرو رفته است ،

بال و پرزدن جان آدمی برای پرواز به ملکوت الهی چه نتیجه ای در بر خواهد داشت ؟ !

د ۴ ج ۱۰ ص ۲۲۹



چهار - جهان طبیعت برای انسان چون آستانه ای برای ابدیت

وین نفس جانهای مارا همچنان اندك اندك دزد از حبس جهان

۵ - لحظه به لحظه به ابدیت نزدیک می شوید .

د ۱ ج ۱ ص ۴۱۰

در بخواب آییم مستان وئیم در به بیداری به دستان وئیم

۶ - در هر يك از نشئات زندگی در صحنه ای از صحنه های بارگاه

الهی هستیم .

د ۱ ج ۱ ص ۶۷۳

چون به جان مردم به جانان زنده ام نیست مرگم تا ابد پاینده ام

۷ - دست از هوی و هوس حیوانی و خود پرستی بشوئید و پابندگی خویش را

از همین جهان شروع کنید .

د ۱ ج ۱ ص ۴۵۴

ماند آن خنده بر او وقف ابد همچو جان و عقل عارف بی کبد

او ز جمله پاك وا گردد به ماه همچو نور عقل و جان سوی اله

عاقلان را چون بقا آمد ابد پس به معنی این جهان باقی بود

۸ - عقل به رشد نهائی خود می رسد و گام به ابدیت می گذارد .

د ۳ ج ۷ ص ۳۱۶

آن جهان چون ذره ذره زنده اند نکته دانند و سخن گوینده اند

در جهان مرده شان آرام نیست کاین علف جز لایق انعام نیست
آن یکی نقشش نشسته در جهان وان دگر نقشش چومه در آسمان
۹ - حیات حقیقی که قلمرو ابدیت است ، شایسته انسان های زنده
حقیقی است .

د ۵ ج ۱۲ ص ۵۰۸



طبیعت و ماورای طبیعت



يك - عظمت و ارزش جهان طبیعت از نسیمی است که از ماورای طبیعت وزیدن گرفته است .

جرعه‌ای بر ریختن زان خفیه جام	بر زمین خاک من کأس الکرام
جست بر زلف و رخ از جرعه‌اش نشان	خاک را شاهان همی لیسند از آن
جرعه‌حسنست کاین خاکست خوش	که بصدرو روز شب می‌لیسش

۱ - آیا عظمت و ارزش جهان هستی و مزایای آن از نسیمی است که از ماورای طبیعت به آنها وزیده است ؟

د ۵ ج ۱۱ ص ۱۹۶



دو - طبیعت و ناچیزی آن در مقابل ماورای طبیعت و تنوع صورت ها و ماهیات در آن دو قلمرو

آنکه بد نزدیک ما نامش منی پیش حق این نقش بد که بامنی

۲ - تغایر صورتهای اشیاء در دو قلمرو طبیعت و ماورای طبیعت .

د ۱ ج ۱ ص ۵۵۷

غیب را ابری و آبی دیگر است آسمان و آفتابی دیگر است

۳ - هر چه که جهان برونی (طبیعی) دارد ، جهان درونی (ماورای طبیعت) آن را (در واقعیت و الاتری) دارا است .

د ۱ ج ۲ ص ۷۴

آن جهان و راهش ارپیدا بدی کم کسی يك لحظه در اینجابدی

۴ - اندازه و ارزش این جهان در مقابل جهان پشت پرده .

د ۱ ج ۲ ص ۹۵

کل عالم را سبودان ای پسر کان بود از لطف و خوبی تابسر

۵ - جهان با این عظمت در مقابل اقیانوس بیکران الهی مانند يك سبواست

د ۱ ج ۲ ص ۳۵۷

چون خلیل حق اگر فرزانه‌ای
او بیند نور و درناری رود
آتش را شکل آبی داده‌اند
واندر آتش چشمه‌ای بگشاده‌اند
۶ - صحنه هستی جایگاه حقایق ضد نمای حقایق ماورای طبیعت است .

د ۵ ج ۱۱ ص ۲۰۸

مقرنی می‌خواند از روی کتاب
ماء کم غورا ز چشمه بندم آب
۷ - داستانی در آیه « ماء کم غورا » (نفوذ ماوراء طبیعت در طبیعت)

د ۲ ج ۴ ص ۲۳۱



۸ - آیا طبیعت می‌تواند بنفسه نشان دهنده ماورای طبیعت باشد ؟

سوی شهر از باغ شاخی آورند
باغ و بستان را کجا آنجا برند ؟
خاصه باغی کاین فلک يك برک اوست
بلکه آن مغز است و این عالم چوپوست
۸ - هرگز توقع نداشته باشیم که همه قلمرو شئون ماورای طبیعت را بتوانیم
در این روی پرده طبیعت مشاهده کنیم .

د ۲ ج ۵ ص ۴۵۹



چهار - معجزه

چون شکاف آسمان را در ظهور
چون بگویم هل تری فیها فطور
۹ - برای نشان دادن جهان پشت پرده‌ای ، خدا جهان هستی را نمی‌شکافد .

د ۱ ج ۲ ص ۶۸۴

۱۰ - معجزه در دوران حکومت علم چگونه مطرح می‌شود .

د ۲ ج ۴ ص ۲۳۵

گفت زین دو چشمه چشم ای شقی با تبر نوری برآر ارسادقی
 ۱۱ - هنگامیکه نظم روی پرده طبیعت از طرف خداوند از هم گسیخت
 برگشت نظم اولی با وسائل عادی امکان ناپذیر است .

د ۲ ج ۴ ص ۲۳۲

همچنانکه لشکر انبوه بود مر پیمبر را بچشم اندك نمود
 تا برایشان زد پیمبر بی خطر و رفزون دیدی از آن کردی حذر
 ۱۲ - جریان طبیعی و دگرگونی کمیت و کیفیت و آثار آنها مانند سایر
 حقایق مربوط به مشیت الهی است .

د ۲ ج ۴ ص ۶۵۸

موجب ایمان نباشد معجزات بوی جنسیت کند جذب صفات
 معجزات از بهر قهر دشمن است بوی جنسیت پی دل بردن است
 قهر گردد دشمن اما دوست نی دوست کی گردد بسته گردنی
 ۱۳ - آیامعجزانی که پیامبران میاورند، تنها برای سرکوبی انکارکنندگان است،
 نه برای چشانیدن طعم ایمان ؟

د ۶ ج ۱۳ ص ۴۵۰



پنج - چراغ فروزانی که درگذرگاه بشریت می درخشد

گر بخواهی ورنه خواهی با چراغ دیده گردد نقش باز و نقش زاغ
 ورنه این زاغان دغل افروختند بانك بازان سپید آموختند
 ۱۴ - يك چراغ فروزان درگذرگاه بشریت می درخشد و حقایق را از ساختگیها
 تفكيك ميكند .

د ۴ ج ۱۰ ص ۲۶۳



شش - نارسایی صورتها و ظواهر (طبیعی) از نشان دادن واقعیات
پشت پرده (ماوراء طبیعی)

مردمش چون مردمك دیدند خرد در بزرگی مردمك کس ره نبرد
۱۵ - مردم ظاهر انبیاء را می نگر بستند و آنها را كوچك می شمردند .

د ۱ ج ۱ ص ۴۷۵

خلق پنهان زشتشان و خوبشان میزند بردل بهردم کوبشان
بهر غسل ار در روی در جویبار یرتو آسیبی زند در آب خار

۱۶ - دشمنان پشت پرده (زشتیها و خوبیهای مخفی در درون انسانها)

د ۱ ج ۱ ص ۴۷۵

صورت از معنی چوشیر از بیشه دان یاچو آو ازو سخن ز اندیشه دان
۱۷ - رابطه صورت و معنی .

د ۱ ج ۱ ص ۵۲۰

صورتش بر خاك و جان در لامكان لامكائی فوق و هم سالكان
۱۸ - چگونه يك موجود در ظاهر ناچیز ، ولی در باطن دارای بزرگترین
عظمت می باشد .

د ۱ ج ۱ ص ۶۹۴

اهل نار و نور با هم در میان درمیانشان بحر ژرفی بیکران
۱۹ - نمود های انسانی و طبیعی مشابه دیده می شوند ، ولی از نظر حقیقت
میان آنها فاصله زیاد است ،

د ۱ ج ۲ ص ۲۴۸

پیش معنی چیست صورت بس زبون چرخ را معنیش میدارد نگون
۲۰ - هیچیک از جلوه های مادی عالم هستی در مقابل معنای هستی قدرتی
ندارد . .

د ۱ ج ۲ ص ۵۵۰

تا که نفریبید شما را شکل من نقل من نوشید پیش از نقل من
ای بسا کس را که صورت راهزد قصد صورت کرد و بر الله زد
۲۱ - در اشکال ظاهری حقایق درجا نزنید، بلکه از آنها عبور کنید و رو
بحقیقت بروید.

د ۲ ج ۳ ص ۵۸۰
چند گویی چون غطا برداشتند کاین نبوده آنچه سی پنداشتند
۲۲ - اگر پرده برداشته شود، خواهید دید که واقعیت بالاتر از پندارهای شما بوده است

د ۲ ج ۴ ص ۳۶۵
۲۳ - هاروت و ماروت.

د ۱ ج ۲ ص ۵۴۸
۲۴ - داستان عبدالله بن ام مکتوم.

د ۲ ج ۴ ص ۵۲۶



هفت - بت ها و خدایان

برد اورا پیش عزّی کاین صتم هست در اخبار غیبی مغنم
۲۵ - عزّی چه بوده است؟ و بخشی مختصر درباره خدایان و بت ها.

د ۴ ج ۱۰ ص ۶۳
آغاز پرستش بت ها.

د ۴ ج ۱۰ ص ۶۴
۲۶ - عامل گرایش به بت پرستی.

د ۴ ج ۱۰ ص ۶۵
۲۷ - آیا پرستش بت ها و خدایان با اعتقاد به خدای بزرگ سازگار است؟

د ۴ ج ۱۰ ص ۶۸
۲۸ - نتیجه با اهمیتی که از بحث بت ها و خدایان گرفته می شود.

د ۴ ج ۱۰ ص ۷۳

انسان - اجتماع

يك - اصول اساسی تعلیم و تربیت

ساحران چون قدر او شناختند دست و پا در جرم آن در باختند

۱ - در عالم تعلیم و تربیت احترام به شخصیت اندازه‌ای دارد .

د ۱ ج ۱ ص ۷۱۶

باقیان هم در حرف هم در مقال تابع استاد و محتاج مثال

۲ - انسان بایستی مدت فراوانی حال پذیرش را در خود تقویت نماید .

د ۱ ج ۱ ص ۷۱۷

می‌شنیدم فحش و خر میراندم رب یسر زیر لب میخواندم

۳ - شما ای مر بیان بشری، از دشواری راه نهر اسید .

د ۲ ج ۴ ص ۴۳۳

۴ - بخشی در تعلیم و تربیت .

د ۲ ج ۴ ص ۴۳۴

۵ - تعلیم و تربیت جمع کردن چند عدد شاخه و چوب و آنها را با میخ و

سیم بیکدیگر وصل کردن و يك سر آنها بځاك بردن و آنها درخت پنداشتن نیست،

تعلیم و تربیت دقت کامل در هسته و شناختن و کاشتن آن در مزرعهٔ پراز درخت و

گل‌های بینهایت متنوع اجتماعی است که نه تنها بتواند در میان آن کشتگاه درخت

باروری گردد، بلکه امکان سرسبز نگاهداشتن آن کشتگاه هم در او بوجود بیاید .

د ۲ ج ۴ ص ۴۳۷

۶ - چون تعلیم و تربیت کار خداست، ای انسانی که نمایندگی او را پذیرفته‌ای

از او استمداد کن و توفیق نمر بخش را از او مسئلت بدار .

د ۲ ج ۴ ص ۴۳۸

۷ - رب یسر زیر لب می‌خواندم .

د ۲ ج ۴ ص ۴۴۰

۸ - مراعات اختلاف نفوس در تعلیم و تربیت .

د ۲ ج ۴ ص ۴۴۲

۹ - بایستی تعلیم و تربیت دو درجه‌ای باشد .

د ۲ ج ۴ ص ۴۴۳

۱۰ - غوغای نسل گذشته و نسل حاضر در تعلیم و تربیت .

د ۲ ج ۴ ص ۴۴۵

۱۱ - نقش اصول و قوانین تثبیت شده گذشته در تعلیم و تربیت نسل حاضر .

د ۲ ج ۴ ص ۴۵۱

۱۲ - طرق منطقی بهره برداری از اصول تثبیت شده در تعلیم و تربیت .

د ۲ ج ۴ ص ۴۵۴

از سبب گفتن مرا دستور نه ترك تو گفتن مرا مقدور نه

۱۳ - دست از تعلیم و تربیت بردارید ، با اینکه نمی‌توانید فلسفه و نتایج

آنها بازگو کنید و توضیح بدهید .

د ۲ ج ۴ ص ۴۵۶

سگ شناسا شد که میر صید کیست ای خدا آن نور اشناسنده چیست ؟

۱۴ - تعلیم و تربیت صحیح میتواند افراد را به رهبران واقعی هدایت کند .

د ۲ ج ۴ ص ۶۹۰

این امانت در دل و جان حامله است این نصیحت‌ها مثال قابله است

۱۵ - آیا هر انسانی حقایقی را در درون خود دارا بوده و تعلیم و تربیت‌ها

و نصایح مانند قابله است که واسطه بروز آن حقایق میباشد ؟

د ۲ ج ۴ ص ۷۶۰

گوش کن چون حلقه اندر گوش کن این سخن را پیشوای هوش کن

۱۶ - يك سخن حق را که می‌شنویم آنها را راهنمای هوش خود نمائیم .

د ۲ ج ۵ ص ۵۶۵

زان نمی‌خندم من از زنجیرتان که بکردم ناگهان شبگیرتان
زان همی‌خندم که بازنجیر وغل می‌کشمتان سوی سروستان وگل
۱۷ - در مقامات تعلیم و تربیت ، در موقع مواجهه با امتناع ولباجت مورد
تعلیم و تربیت ، هدف راگم نکنیم و باعصبانیت وجوش و خروش درمقابل فراگیرندگان
صف آرائی راه نیاندازیم .

د ۳ ج ۹ ص ۲۰۵

۱۸ - آیا رسوب یافتن جوهر مخصوص در درون يك پدیده ضروریست ؟

د ۳ ج ۸ ص ۱۷۳

۱۹ - آیا رسوب کردن جوهر مخصوص در روح دارای ارزش است ؟

د ۳ ج ۸ ص ۱۷۵

۲۰ - آیا تعلیم و تربیت در تضعیف و تشدید وجود و عدم جوهر مفروض
مؤثر است ؟

د ۳ ج ۸ ص ۱۷۵

پند فعلی خلق را جذآبتر کاورسد درجان هریکوش در
واندران وهم امیری کم بود در حشم تأثیر آن محکم بود
۲۱ - کردار عینی مربیان بشری، درامر تعلیم و تربیت ، اساسی تر و مؤثرتر
از گفتار آنان است .

د ۴ ج ۹ ص ۴۷۱

۲۲ - گفتن وسیله و عمل کردن هدف است .

د ۴ ج ۹ ص ۴۷۳

هزل تعلیمست آرا جدشنو نوسو برظاهر هزلش گرو
هرجدی هزل است پیش هازلان هزلها جدآست پیش عاقلان
۲۳ - هر اندازه که رشد روانی يك فرد بیشتر است ، ازظواهر سخنان و

رویدادها عبور کرده ، بیشتر به حقیقت سخن و رویداد آشنا میشود ، یکی از نتایج بسیار مهم این نفوذ عقلی ، کشف واقعیات جدی از شوخی هاست .

د ۴ ج ۱۱ ص ۳۸

می شکنجد حور دستش میکشد کور حیران کز چه دردم میکشد
این کشاکش چیست بردست و تنم خفته ام بگذار تا خوابی کنم
آنکه در خوابش می جوئی وی است چشم بگشا کان مه نیکویی است

۲۴ - بگذارید بخواهم ، دستم را رها کنید ، چرا دستم را به درد میآورید ؟!

د ۶ ج ۱۳ ص ۴۲۹

۲۵ - بهره برداری با ارزش از داستانها ساختگی (در تعلیم و تربیت) .

د ۲ ج ۵ ص ۵۷۴



دو - فواید تشبیه و تمثیل و تنظیر و تجسیم در تعلیم و تربیت .

نوجهائی سر چیزی تا توکل یا بزلف و یا برخ آری مثل
۲۶ - اغلب مثلها را که در توجیه و ادعای حقیقت میآوریم ، همانند مثلی است که کچل در باره زلف و نابینا در باره نور و رنگها میآورد .

د ۳ ج ۸ ص ۱۹۸

متحد نقشی ندارد این سرا تا که مثلی و انمایم مر ترا
هم مثال ناقصی دست آورم تا زحیرانی خرد را و آخرم
۲۷ - در این دنیا هیچ دو موجودی کاملاً مثل یکدیگر نیستند .

د ۴ ج ۹ ص ۳۴۸

۲۸ - قدرت فوق العاده جلال الدین مولوی بر تشبیه و تمثیل و تنظیر و تجسیم .

د ۳ ج ۹ ص ۱۴

۲۹ - تشبیه .

د ۳ ج ۹ ص ۱۴

۳۰ - تمثيل .

د ۳ ج ۹ ص ۱۴

۳۱ - تنظيم .

د ۳ ج ۹ ص ۱۵

۳۲ - تجسيم .

د ۳ ج ۹ ص ۱۵

۳۳ - علت تمايل انسانها به امور چهارگانه .

د ۳ ج ۹ ص ۱۵

۳۴ - آيا اين احتياج از نقص موجوديت بشری است ؟

د ۳ ج ۹ ص ۱۸

۳۵ - بكار بردن امور چهارگانه به مهارت زيادی نیازمند است ، زیرا هر يك

از آنها ممكن است بهمان مقدار كه انسان را يك حقيقت نزديك می كند
بهمان مقدار يا بيش از آن ، از همان حقيقت دور بسازد .

د ۳ ج ۹ ص ۲۰



سه - در خانه اگر كس است ، يك حرف بس است

ليك گر درده بگوشه يكك كس است های و هوایی كه بر آوردم بس است

۳۶ - در خانه اگر كس است ، يك حرف بس است .

د ۳ ج ۸ ص ۳۰۷



چهار - پند و اندرز

زان حديث تلخ ميگويم ترا تاز تلخی ها فرو شويم ترا

۳۷ - گاهی برای نابود ساختن تلخیهای صفات زشت . شیرین ترین درها ، تلخ ترین اندرز هاست .

د ۳ ج ۹ ص ۹۳

۳۸ - به علم و نتایجش بنگرید و مارا پند و اندرز ندهید !!

د ۶ ج ۱۴ ص ۴۳۸



پنج - تبهکاری و تبهکاران

آن یهودی شد سیه روز و خجل شد پشیمان زین سبب بیمار دل

۳۹ - جای سپاس است که نیرومند تبهکار هم تبهکاری خود را دریابد .

د ۱ ج ۱ ص ۳۷۶

از دل سوراخ چون کهنه گلیم پرده ای بندد به پیش آن حکیم

پرده می خندد براو با صد دهان هر دهانی گشته اشکافی بر آن

۴۰ - پنهان داشتن راز دلها با دلی چون گلیم کهنه و سوراخ خنده آور می باشد .

د ۲ ج ۴ ص ۱۶۵

گر بگیری گوهری سنگی شود و ر بگیری مهر دل جنگی شود

و ر بگیری نکته بکر و لطیف بعد درکت گشت بی ذوق و کثیف

۴۱ - انحراف درونی یک پدیده بیطرف نیست ، بلکه علتی است که مهر

ها را کینه ، حقها را باطل ، نکته های بکر و لطیف را کهنه و کثیف می سازد .

د ۳ ج ۸ ص ۱۶۹

۴۲ - آیا رسوب یافتن جوهر مخصوص در درون ، یک پدیده ضروری و

طبیعی است ؟

د ۳ ج ۸ ص ۱۷۳

۴۳ - آیا رسوب کردن جوهر مخصوص در روح دارای ارزش است ؟

د ۳ ج ۸ ص ۱۷۵

۴۴ - آیا تعلیم و تربیت در تضعیف و تشدید وجود و عدم جوهر مفروض مؤثر است یا نه ؟

د ۳ ج ۸ ص ۱۷۵

کوری خود را مکن زین گفت فاش خامش و در انتظار فضل باش
۴۵ - انحراف و ناپینائی درونی را نباید فوراً و بدون شکیبائی بمردم عرضه کرد .

د ۳ ج ۸ ص ۱۸۱

گفت نیکوئی از اینها دیده‌ام من دعاشان زین سبب بگزیده‌ام
خبث و جور و ظلم چندان ساختند که مرا از شربخیر انداختند
۴۶ - آیا میتوان به تبه‌کاران از آنجهت که فساد و تباهی آنان موجب اجتناب از رفتارشان میگردد ، دعا کرد ؟

د ۴ ج ۹ ص ۳۲۶

حرص تو در کار بد چون آتش است اخگر از رنگ خوش آتش خوش است
آن سواد فحم در آتش نهان چونکه آتش شد سیاهی شد عیان
.....

حرص کارت را بیاراییده بود حرص رفت و ماند کار تو کبود

۴۷ - حرص و طمع اشیاء را می آراید و فریبا میسازد .

د ۴ ج ۱۰ ص ۱۰۷

۴۸ - معاویه چه کسی بوده است ؟

د ۶ ج ۱۳ ص ۲۹۳

۴۹ - یزید چیست ؟

د ۲ ج ۴ ص ۵۸۷

۵۰ - یزید چه بود و چه کرد؟

د ۶ ج ۱۳ ص ۲۹۹

۵۱ - داستان مختصر بلعم باعور .

د ۱ ج ۲ ص ۵۳۷

۵۲ - کشتار مغول مصریان را در کجا بوده است؟

د ۳ ج ۶ ص ۴۶۳

گفت انظرنی الی یوم الجزا کاشکی گفتی که تب یاربنا
زندگی بی دوست جان فرسودن است مرگ حاضر غایب از حق بودن است

۵۳ - در هیچ مورد قیافه موجود درك كمنده پلیدتر از آن نیست که به انحراف
و غلط خود آگاه شود و باینحال انحراف و غلط خود را بروی خود نیابد و به
کج رویش ادامه بدهد!

د ۴ ج ۱۱ ص ۲۸۱

۵۴ - انحصار فعالیت های زندگی در آرایش و پیرایش برای فعالیت های اسافل اعضا!!

د ۲ ج ۵ ص ۴۲۹

۵۵ - «هیچ چیز مفهوم ندارد» محصولی است که دانش پرستان دیروزی از
قرن بیستم امروز بدست آورده اند .

د ۳ ج ۷ ص ۱۲۸

چون نه ای بازی که گیری نوشکار دست آموز شکار شهریار
نیستی طاووس با صد نقش و بند که به نقش چشمها روشن شود
هم نه ای طوطی که چون قندت دهند گوش سوی نطق شیرینت دهند
هم نه ای هدهد که پیکری ها کنی بی چو لك لك که وطن بالا کنی

۵۶ - پس ، از جان انسانها چه میخواهی؟؟ هر کس برای خود پیاله ای بدست

آورده .

جرعه های حیات خود را از سنگلاخ و خارستان طبیعت بیرون می آورد ، تو شخص بی همه چیز و ضد کار ، بعلاوه اینکه چشم و دهان مسموم به پیاله و جرعه های دیگران دوخته ای ، جز خصومت با خویشمن و گل آلود کردن آب حیات دیگران کاری انجام نمیدهی ، برواز مجمع زندگان کوشنده بدور باش .

د ۶ ج ۱۳ ص ۴۶۹

این گمان بد بدانجا بر که تو میشوی درپیش همچون خود دو تو
۵۷ - موقعی به خودتان بدبین و بدگمان باشید که درمقابل انسانی مانند خودتان سر تسلیم فرودمی آورید .

د ۳ ج ۶ ص ۲۵۷

۵۸ - سخنی چند از امیرالمؤمنین علیه السلام در بزرگداشت انسانها و منع آنان از کرنش و تعظیم درمقابل انسانهایی مثل خود .

د ۳ ج ۶ ص ۲۵۸



شش - مکتب های بشری روشنائی ها دارد و تاریکیها ، روشنی هایش را مامی فهمیم ، تاریکیهایش را آینده ، یا بزرگان ما!

ور جوابی نیست می بندد ستیز بر هماندم تا بروز رستخیز
که میهن ما بدانند این جواب گرچه از ما شدنهان وجه صواب
۵۹ - چنین است کار مکتب های بشری ، مقدار محدودی از روشنائیها مخلوط با مقدار دیگر از تاریکیها . روشنائیها را خود مامی فهمیم ، تاریکیها را بزرگانمان !!

د ۵ ج ۱۲ ص ۴۳۷



هفت - جنون طغیان بر مقررات

لیک هر دیوانه را جان نشمری سرمنه گوساله را چون سامری
۶۰ - برکنار شدن از مقررات مرسوم که در انسان قیافه دیوانگان را ایجاد

میکند ، اقسام گوناگونی دارد .

د ۲ ج ۴ ص ۶۷۸

۶۱ - دیوانکی واقعی .

د ۲ ج ۴ ص ۶۷۸

۶۲ - دیوانکی نصنعی .

د ۲ ج ۴ ص ۶۷۸

۶۳ - دیوانکی های عاقل نما .

د ۲ ج ۴ ص ۶۷۸

۶۴ - دیوانه های مافوق عقلای معمولی .

د ۲ ج ۴ ص ۶۷۸



هشت - نادانان دشمن دانیان

گفت رو بر من تو غمخواره مباش بوالفضولا ، معرفت کمتر تراش
۶۵ - برای شخص نادان ، مردم دلپاخته علم و معرفت مزاحم جلوه میکنند .

د ۲ ج ۴ ص ۵۱۰

هر که را با ضد خود بگذاشتند آن عقوبت را چو مرگ انکاشتند

هان کدامست آن عذاب ای معتمد در قفس بودن بغیر جنس خود

۶۶ - یکی از تلخ ترین شکنجه های زندگانی ، شکنجه ایست که بر راد مردن

از دمسازی با ناکسان و ناجوانمردان وارد میگردد .

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۰۱



نه - در منطق خود باختگان دیوانه ، حقیقت گرایان دیوانه هستند

گر کسی میگفتشان کاین سودوید تا از این اشجار مستسعد شوید

جمله میگفتند کاین مسکین مست از قضاء الله دیوانه شده است

۶۷- آری منطق خود باختگان دیوانه همین است که حقیقت گرایان را دیوانه بنامند !

د ۳ ج ۷ ص ۴۵۹



۵۵- حسادت بر کلوخ پاره ها (انسانهای غوطه ور در لجنزار طبیعت)

صندلی را رنگ عودی میدهند بر کلوخی مان حسودی میکنند!!

۶۸- چوب صندل را عود می بینند و کلوخ پاره ها را دُر دانه های گران قیمت ، آنگاه به صندل و کلوخ پاره ها حسادت ها میورزند .

د ۶ ج ۱۴ ص ۵۷۲



یازده- این هم يك معمای ناگشودنی : گامهای مثبت برای فرار از منفی ها

پادشاهی را خدا کشتی کند تا به حرص خویش بر صف هازند

قصد شاه آن بی که خلاق ایمن شوند قصدش آنکه ملک گردد پای بند

آن خراسی میدود قصدش خلاص تا بیابد او ز زخم آن دم خلاص

۶۹- این هم يك معمای ناگشودنی که گامهای مثبت ما برای فرار از منفی های ما است .

د ۶ ج ۱۴ ص ۹۱

۷۰- ارزیابی فعالیت مثبت خود خواهان .

د ۶ ج ۱۴ ص ۹۳

۷۱- خودداری از ستمگری ممکن است یکی از شش عامل مستند بوده

باشد .

د ۲ ج ۴ ص ۶۵۵



دوازده - وطن چیست ؟ آیا حب الوطن مطلوب مطلق است ؟

مسکن یار است و شهر شاه من بیش عاشق این بود حب الوطن

۷۲ - وطن چیست ؟ و آیا حب الوطن مطلوب مطلق است ؟

د ۳ ج ۸ ص ۵۱۳

۷۳ - آیا وطن دوستی مطلوب مطلق است ؟

د ۳ ج ۸ ص ۵۱۶

۷۴ - چون وطن دوستی معلول حب ذات است ، لذا محبت بوطن قابل شدت
ضعف و در معرض هستی و نیستی است .

د ۳ ج ۸ ص ۵۱۷

۷۵ - وطن از دیدگاه قرآن .

د ۳ ج ۸ ص ۵۱۹

۷۶ - آیا ممکن است کره زمین روزی بشکل يك وطن واقعی برای عموم
انسانها از هر نژاد و هر مکتب که بوده باشند در آید ؟

د ۳ ج ۸ ص ۵۲۳



سیزده - فرزندان و پدران .

از ره پنهان زعینین پسر می کشید آبی نخیل آن پدر

تاز فرزند آب این چشمه شتاب می رود سوی ریاض مام و باب

تازه می باشد ریاض والدین گشته جاری عینشان زین هر دو عین

۷۷ - فرزندان آدمیان چشمه سارهایی هستند که باغ وجود پدران را آبیاری

مکنند. ای فرزندان قرن بیستم ، اینک می بینید چشمه سار زندگیتان خشکیده است

برای آنست که فراموش کرده اید که یکی از اساسی ترین هدف جریان چشمه سار

زندگی شما پدر و مادر بوده است .

د ۶ ج ۱۴ ص ۳۴۷

۷۸ - نظریه ویکتور هوگو در باره نسل کهنه و نسل نو .

د ۲ ج ۴ ص ۴۵۰



چهارده - فرزندان قرن بیستم در برابر انسان بازان انسان زده !!

خود نبینی تو دلیل ای جاه جو و ر به بینی روی گردانی ازو

من سفر کردم درین ره شصت میل مر مرا گمراه گوید این دلیل

گر نه من گوش سوی آن شکفت امر او را هم زسر باید گرفت

من درین ره عمر خود کردم گرو هر چه بادا باد ای خواجه برو

۷۹ - من تا قرن بیستم راهها سپری کرده ام ، این انسان بازان انسان زده

میگویند : اشتباه کرده ای و بخطا رفته ای ، برگرد و راهی را که سپری کرده ای از

سر بگیر !

د ۶ ج ۱۴ ص ۴۳۸

۸۰ - بیتل ها و هیپی ها و بیخیالان در عرصه قرن بیستم چه میگویند ؟

د ۳ ج ۶ ص ۲۹۳



پانزده - اصول اساسی اقتصاد .

ز اگر چه عقل می آرد ولیك مرد عاقل یابد او را نيك نيك

۸۱ - تعقل اقتصادی بایستی با اجتماع هماهنگك باشد .

د ۱ ج ۱ ص ۱۲۳

منفق و ممسك محل بین به بود چون محل باشد موثر میشود

۸۲ - اتفاق و بخشش بدون محاسبه نتیجه ای ندارد ، بلکه گاهی مضر است .

د ۱ ج ۲ ص ۱۴۱

کز غنا و فقر ما گشتیم خوار سوختیم از اضطراب و اضطراب

۸۳ - فقر مرگ بسیار تلخ است .

د ۱ ج ۲ ص ۱۵۱

مال دنیا شد تبسمهای حق کرده مارامست وهم مغرور خلق

۸۴ - افزایش ثروت بی محاسبه شما را شادمان نکند ، زیرا اینگونه مالها مایه تبسم زهر آگین حق بشماست .

د ۱ ج ۲ ص ۴۱۹

مال نخم است و بهر شوره منه تیغ را در دست هر رهن مده

۷۵ - مال ضروری ترین وسیله زندگی انسانهاست ، تباهش مسازید و بوسیله آن هدف گیری فاسد نکنید .

د ۱ ج ۲ ص ۷۱۲

صوفیان درویش بودند و فقیر کاد فقر ان یکن کفر آ یمیر

۸۶ - آیا فقر یکی از عوامل کفر به خداست ؟

د ۲ ج ۴ ص ۳۰۳

کز ضرورت هست مرداری مباح بس فساد کز ضرورت شد صلاح

۸۷ - ضرورتها ممنوعیت ها را بر میدارد .

د ۲ ج ۳ ص ۳۰۵

ای خورنده خون خلق از راه برد تا نیارد خون ایشان در نبرد

مال ایشان خون ایشان دان یقین زانکه مال از زور آید در یمین

۸۸ - مال يك انسان مانند خون اوست .

د ۳ ج ۶ ص ۱۷۷

۸۹ - بحثی در مالکیت

د ۳ ج ۶ ص ۱۷۹

۹۰ - قلمرو مالکیت از دو جهت می تواند نامحدود بوده باشد .

- د ۳ ج ۶ ص ۱۸۰
- ۹۱ - قدرت و اختیاری که برای مالک ایجاد می شود .
- د ۳ ج ۳ ص ۱۸۱
- ۹۲ - ریشه های طبیعی مالکیت شخصی
- د ۳ ج ۶ ص ۱۸۲
- ۹۳ - منشاء روانی خالص
- د ۳ ج ۶ ص ۱۸۳
- ۹۴ - منشاء طبیعی خالص
- د ۳ ج ۶ ص ۱۸۳
- ۹۵ - منشاء لزوم تشخیص موقعیت
- د ۳ ج ۶ ص ۱۸۴
- ۹۶ - بحث و بررسی مشروح درباره دلایل چهارگانه مالکیت شخصی
- د ۳ ج ۶ ص ۱۸۴
- ۹۷ - تمایل به تحصیل قدرت و آزادی در بهره برداری از آن درس دو راه متضاد .
- د ۳ ج ۶ ص ۱۸۷
- ۹۸ - خطر بردگان مملوک که در عین حال مالک ناما هستند .
- د ۳ ج ۶ ص ۱۹۰
- ۹۹ - مالکیت بر خود و مالکیت بر عین خارجی، فقط با حاکمیت اصل فوق مالکیت محدود و تنظیم می گردد .
- د ۳ ج ۶ ص ۱۹۱
- ۱۰۰ - پول
- د ۶ ج ۱۳ ص ۲۱۹
- گفت خر گر در غمم و در دارم قسمتم حق کرد و من زان شا کرم

چون که قسام اوست کفر آمدگله صبر باید صبر مفتاح الصله
راضیم من قسمت قسام را کاو خداوند است خاص و عام را
۱۰۱ - اختلاف مردم در بهره برداری از مواد معیشت مربوط به خداست ،
چه معنا دارد؟

د ۵ ج ۱۲ ص ۱۲۰

گر تو نشتابی بیاید بردرت ور تو بشتابی دهد درد سرت
۱۰۲ - اینست میانه روی در طلب معاش

د ۵ ج ۱۲ ص ۱۳۱

چیست دنیا از خدا غافل شدن نی قماش و نقره و فرزند وزن
۱۰۳ - ارزش کلی مادیات

د ۱ ج ۱ ص ۴۱۵



شانزده - اصول اساسی مسائل اجتماعی

چون زبون کرد آن جهودك جمله را فتنه ای انگیخت از مکر و دهها
ساخت طوماری بنام هریکی نقش هر طومار دیگر مسلکی
۱۰۴ - اختلاف بینداز آفائی کن

د ۱ ج ۱ ص ۲۲۹

۱۰۵ - عقاید گوناگونی که وزیر به بزرگان نصاری تعلیم کرد و در میان آنها
اختلاف انداخت .

د ۱ ج ۱ ص ۲۲۷

۱۰۶ - اصل تلازم اتحادها و اختلافها

د ۱ ج ۱ ص ۲۳۱

۱۰۷ - انواع اتحادها

د ۱ ج ۱ ص ۲۳۴

۱۰۸ - انواع اختلافها

د ۱ ج ۱ ص ۲۳۴

۱۰۹ - انواع اختلافات مصنوعی

د ۱ ج ۱ ص ۲۳۷

ناصرحان را دست بست و بند کرد ظلم را پیوند در پیوند کرد
۱۱۰ - يك اصل بنیان کن که دمار از روزگار اجتماعات بر می آورد : انسان
خیرخواه خود را بر نجانند .

د ۱ ج ۱ ص ۴۰۴

۱۱۱ - تا انسان بطور حقیقی شناخته نشود، عدالت اجتماعی بلکه همزیستی
امکان پذیر نخواهد بود .

د ۱ ج ۱ ص ۴۷۱

۱۱۲ - يك مطلب با ارزش از توین بی متفکر معروف

ای بدیده خال بد بر روی عم عکس خال تست آن از عم مرم

۱۱۳ - پیوستگی شدید حرکات انسانها در جامعه انسانی

د ۱ ج ۱ ص ۵۹۸

۱۱۴ - جملات بسیار عالی جبران خلیل جبران در موضوع ارتباط کارهای افراد
جامعه انسانی به همدیگر .

د ۱ ج ۱ ص ۵۹۰

ور فراق بنده از بدبندگی است چون تو باید بد کنی پس فرق چیست

۱۱۵ - آیا همیشه عدالت اقتضای میکند که بدیها با بدیها مقابله شود (تمائل

در کیفر و جرم) .

د ۱ ج ۱ ص ۶۸۷

ظالم آن قومی که چشمان دوختند وز سخنها عالمی را سوختند

۱۱۶ - سخن که عالی ترین وسیله تفاهم و تمدن و عبادت خداست ممکن است بصورت وحشتناکترین وسیله نابودی درآید .

د ۱ ج ۱ ص ۶۹۹

۱۱۷ - آزادی بیان و دلیل چهارگانه آن از جان استوارت میل .

د ۱ ج ۱ ص ۶۹۹

ای زبان هم گنج بی پایان توئی ای زبان هم رنج بی درمان توئی
۱۱۸ - این زبان که عالی ترین وسیله تفاهم است ، چگونه ممکن است بر آن ترین سلاح نابود کننده بوده باشد .

د ۱ ج ۱ ص ۷۳۹

دانه باشد مرغکانت برچنند غنچه باشی کودکانت برکنند
۱۱۹ - بدانجهت که جوامع انسانی هنوز قدم به مدینه فاضله نگذاشته اند ، لذا مزایای وجودی انسان ، اغلب باعث تیره بختی او میگردد .

د ۱ ج ۱ ص ۷۹۵

جفت باید بر مثال یکدگر دردوجفت کفش وموزه درنگر

۱۲۰ - زن واقعا شريك زندگانی مرد است .

د ۱ ج ۲ ص ۱۶۵

نام حقم بست نی آن رأی تو نام حق را دام کردی وای تو
نام حق بستاند از تو داد من من بنام حق سپردم جان و تن
۱۲۱ - نابگردان گاهی بانام حق وحقیقت دست وپای ساده لوحان را میبندند
(اینست پست ترین رابطه فرد با فرد وفرد با اجتماع واجتماع با اجتماع) .

د ۱ ج ۲ ص ۱۷۱

آنکه از کبرش دلت لرزان بود چون شوی چون پیش تو گریان شود!
۱۲۲ - اظهار درماندگی نیرومندان هیجان روحی شکفت انگیزی تولید می کند .

د ۱ ج ۲ ص ۱۹۶

ظاهر آ برزن چو آب ارغالبی باطناً مغلوب وزن را طالبی
۱۲۳ - مرد مانند آب و زن مانند آتش است که تدریجاً او را بخار کرده
به هوا میدهد .

د ۱ ج ۲ ص ۱۹۶

مهر و رقت وصف انسانی بود خشم و شهوت وصف حیوانی بود
۱۲۴ - محبت اصیل و نازک دلی در باره انسانها ، از اوصاف انسانی است .

د ۱ ج ۲ ص ۲۰۱

گفت خصم جان جان چون آمدم بر سر جان من لکدها میزد
۱۲۵ - باظلم بدیگران ستمکار خویش می شویم .

د ۱ ج ۲ ص ۲۰۳

باز اندر چشم دل او گریه یافت رحمت بی علتی بروی بتافت
قطره می بارید و حیران گشته بود قطره بی علت از دریای جود
۱۲۶ - شخص در مقام والائی از انسانیت به کشته دشمن خویشش میگردد .

د ۱ ج ۲ ص ۲۳۹

سیر میوشان تا پدید آید سیرم امر کن تو هر چه بر وی قادرم
۱۲۷ - اگر میخواهید از راز نهانی دیگران باخبر شوید، راز خود را پنهان
نکنید .

د ۱ ج ۲ ص ۲۸۵

جود می جوید گدایان و ضعاف همچو خوبان کآینه جویند صاف
۱۲۸ - عطا و بخشش خود طالب مستحق است .

د ۱ ج ۲ ص ۳۰۷

۱۲۹ - سخنی از جبران خلیل جبران درباره عطا و بخشش .

د ۱ ج ۲ ص ۳۰۸

- خوی شاهان در رعیت جا کند چرخ اخضر خاک را خضرا کند
- ۱۳۰ - شخصیت‌های بزرگ شخصیت‌های کوچک را مطابق سنخ خود میسازند
- د ۱ ج ۲ ص ۳۴۲
- گر سیاه است و هماهنگک تو است توسپیدش دان که همرنگک تو است
- ور سفید است و ورا آهنگک نیست زو بیر کز دل مر اورا رنگک نیست
- ۱۳۱ - بدون ایده‌آل اعلی اتحادی میان انسانها قابل تصور نیست .
- د ۱ ج ۲ ص ۳۷۳
- مشرق کردم ز نور ایزدی من حقم رنجور گشتم نامدی
- ۱۳۲ - ارتباط با انسانهای باایمان ارتباط با خداست .
- د ۲ ج ۴ ص ۵۷۳
- ۱۳۳ - آنجا که دانشمندان تقصیر دردهای بیدرمان بشری را بگردن یکدیگر میاندازند!
- د ۲ ج ۵ ص ۲۵۲
- امر شاورهم پیمبر را رسید گرچه رایش را نبذ رائی مزید
- ۱۳۴ - مشورت و تبادل افکار و تفاهم از مبانی ضروری اسلام است .
- د ۱ ج ۲ ص ۴۱۶
- پس سپاس اورا که مارا در جهان کرد پیدا از پس پیشینیان
- ۱۳۵ - هر چه زمان بیشتر می‌رود حوادث عبرت‌انگیز وسیله‌نجر به بیشتری میشود .
- د ۱ ج ۲ ص ۴۴۸
- بر در یاران نهی دست آمدن هست بی‌گندم سوی طاحون شدن
- ۱۳۶ - محبت‌هایی که معمولاً از افراد بیکدیگر اظهار میشود، شبیه معامله و سوداگری است .

د ۱ ج ۲ ص ۴۷۵

این دورا مشهور گردانید اله تا که باشند این دو بر باقی گواه
 ۱۳۷ - تبهکارانی که در زباله‌دان تاریخ ساقط شده‌اند فراوانند، چند تن از
 آنان که مشهور شده‌اند برای عبرت مردم است.

د ۱ ج ۲ ص ۵۳۸

خر نشاید گشت از بهر صلاح چون بود وحشی شود خوش مباح
 ۱۳۸ - هرگز مصلحت را در آن نبینید که نادان باشید.

د ۱ ج ۲ ص ۵۴۰

حمیت دین را نشانی دیگر است که از آن آتش جهانی اخضر است
 ۱۳۹ - غیرت دینی اگر چه در ظاهر آتش مینماید، ولی در باطن سر سبز
 کننده جهان است.

د ۱ ج ۲ ص ۵۵۶

جنگ خلقان همچو جنگ کودکان جمله بیمعنی و بی‌مغز و مهان
 ۱۴۰ - جنگ و صلح.

د ۱ ج ۲ ص ۵۹۴

۱۴۱ - چرا این جنگها مانند جنگ کودکان است؟

د ۱ ج ۲ ص ۵۹۸

۱۴۲ - اثر وجود صفت برجسته در روشهای زندگی.

د ۱ ج ۲ ص ۷۲۱

خون بپوشد گوهر تیغ مرا باد از جاکی برد میخ مرا
 ۱۴۳ - شمشیر بعنوان يك وسیله جراحی در جوامع ضرورت دارد، رنگ
 سرخ خون هدف انسانی شمارا از شمشیر باز نکیرد.

د ۱ ج ۲ ص ۷۵۵

باغبان زان میبرد شاخ خضر تا بیابد نخل قامتها و بر

۱۳۴ - جهاد برای دشمنی با مردم نیست ، بلکه به منظور ایجاد جامعه بارور می باشد .

د ۱ ج ۲ ص ۷۸۵

گر در آن حالت بکردی مشورت از پشیمانی نگفتی معذرت

۱۴۵ - مشورت يك اصل ضروری است .

د ۲ ج ۳ ص ۹۱

چونکه زاغان خیمه در گلشن زدند بلبلان پنهان شدند و تن زدند

۱۴۶ - دو گروه نیکان و بد کاران پس از تثبیت شخصیت شان نمی توانند با یکدیگر سازگار باشند .

د ۲ ج ۳ ص ۹۶

بر مثال موجها اعدادشان در عدد آورده باشد بادشان

مفترق شد آفتاب جانها در درون روزن ابدانها

۱۴۷ - مردان الهی در يك وحدت عالی متحد میباشند .

د ۲ ج ۳ ص ۱۷۹

هر عداوت را سبب باید سند ورنه جنسیت وفا تلقین کند

۱۴۸ - قانون هم جنس بودن وفا و تعاون در زندگانی است ، لذا تنازع در

بقا بایستی انگیزه غیرطبیعی داشته باشد .

د ۲ ج ۳ ص ۱۹۲

چون ندارد کس غم تو ممتحن خویش کار خویش باید ساختن

۱۴۹ - هیچ کس برای شما از خود شما دلسوزتر نخواهد بود .

د ۲ ج ۳ ص ۲۰۵

آنکه جان در روی او خندد چو قند از ترش روئی خلقش چه گزند ؟

۱۵۰ - اگر جان آدمی خندان و شکوفان است ، قیافه زهر آگین مردم چه

تأثیری در او خواهد داشت .

د ۲ ج ۳ ص ۲۵۲

پس بکش آنرا که بهر آن دنی هر دمی قصد عزیزی می کنی
۱۵۱ - با تلاق را ریشه کن کنید والا تمام زندگانی شما در راه کشتن پشه های
مالاریا مستهلك خواهد گشت .

د ۲ ج ۳ ص ۳۹۶

باز در ویرانه بر جفندان فتاد راه را گم کرد و در ویران فتاد
ولوله افتاد در جفندان که ها باز آمد تا بگیرد جای ما
۱۵۲ - حوادث روزگاران موجود با عظمتی را در میان موجودات پست می-
اندازد ، این موجودات پست گمان می کنند که موجود با عظمت خیال شرکت در
زندگی با آنها داشته و می خواهد مزاحم آنها باشد .

د ۲ ج ۳ ص ۵۷۳

خویشتمن مکشید ای جفندان که من نی مقیمم میروم اندر وطن
۱۵۳ - در زندگانی جائی برای راد مردان در نظر بگیرید ، زیراروزی فرا
میرسد که آنها را نخواهید دید .

د ۲ ج ۳ ص ۵۷۶

چونکه در ریش عوام آتش فتاد بند کردندش به زندان المراد
۱۵۴ - مردم عامی تحمل عظمت مردان خدا را ندارند .

د ۲ ج ۳ ص ۶۹۴

مر بیابان را مفازه نام شد نام و نفکی عقلشان را دام شد
۱۵۵ - برعکس نهند نام زندگی کافور .

د ۲ ج ۳ ص ۷۱۸

اخشو ابر زشت آواز آمدست کاو خون خلق چون سک بود مست
دان که بایوسف تو گر کی کرده ای باز خون بیگناهی خورده ای
۱۵۶ - صدای خونخواران جوامع بشری هر چند که زیبا باشد پاسخی جز

«دور شو» ندارد .

د ۲ ج ۴ ص ۵۰۶

نفرت خفاشگان باشد دلیل که منم خورشید تابان جلیل
۱۵۷ - اگر فردیا گروه یا جامعه‌ای که در فساد غوطه و راست شخصی را طرد
کند باین عنوان که هم سنج بامانیست، بدون تردید آن شخص یکی از راد مردان
است .

د ۲ ج ۴ ص ۵۳۵

چون دو کس بر هم زندگی هیچ شک در میانشان هست قدر مشترك
۱۵۸ - گرایش انسانی با انسان دیگر قدر مشتركی را میان آن دو اثبات میکند.

د ۲ ج ۴ ص ۵۴۱

۱۵۹ - گرایش‌های موقت و گرایش‌های پایدار .

د ۲ ج ۴ ص ۵۴۳

۱۶۰ - عامل طبیعی .

د ۲ ج ۴ ص ۵۴۴

۱۶۱ - عامل مافوق طبیعی .

د ۲ ج ۴ ص ۵۴۵

فایده اول که آن شخص علیل بوکه قطبی باشد و شاه جلیل
۱۶۲ - در گذرگاه حیات به بالین آنانکه از راه رفتن ناتوان شده‌اند بشتاییم .

د ۲ ج ۴ ص ۵۶۷

مشرق کردم ز نور ایزدی من حقم رنجور گشتم نامدی
۱۶۳ - ارتباط با انسانهای با ایمان ارتباط با خداست .

د ۲ ج ۴ ص ۵۷۳

گفت صوفی آن من بگذشت لیک ای رفیقان پاس خود دارید نیک
۱۶۴ - مجموعه‌ای از انسانها که در جستجوی يك هدف متشکل اند با از بین

رفتن فردی یا طبقه‌ای از آنها مجموعه متشکل، مختل گشته راه نابودی پیش خواهد گرفت.

د ۲ ج ۴ ص ۵۸۰

۱۶۵ - سیستم متشکل انسانی هر اندازه هم که ثبات و استقرار داشته باشد نمی تواند سیستم بسته باشد، بلکه با نظر بدو قلمرو طبیعی و انسانی همواره بازو قابل انعطاف و تغییر خواهد بود.

د ۲ ج ۴ ص ۵۸۲

۱۶۶ - آیا تشکل تمام جوامع روی زمین و زیستن آنان تحت سلطه يك دولت جهانی میتواند مشکل انسانها را حل و فصل کند.

د ۲ ج ۴ ص ۵۸۴

از فلك آویخته شد پرده‌ای از پی‌نفرین دل آزرده‌ای
۱۶۷ - اگر میخواهید در تاریکی وحشتناك سقوط نکنید، هیچ دلی را نیازارید.

د ۲ ج ۴ ص ۶۵۲

گور میگیرند یارانت بدشت کور میگیری نودر کوچه به گشت!
۱۶۸ - به نیرومندان مظلوم کش بگوئید: دست از ناتوانان بردارید برای زور آزمایی میدانهای فراوانی وجود دارد که شما را از بیماری مظلوم کشی نجات داده و قهرمانتان خواهد ساخت.

د ۲ ج ۴ ص ۶۸۳

۱۶۹ - قدرت طبیعی.

د ۲ ج ۴ ص ۶۸۴

۱۷۰ - قدرت اکتسابی.

د ۲ ج ۴ ص ۶۸۷

۱۷۱ - قدرت قراردادی .

د ۲ ج ۴ ص ۶۸۸

۱۷۲ - قدرت تصنعی .

د ۲ ج ۴ ص ۶۸۹

آتشی زد شب به کشت دیگران بادسوی کشت او کردش روان
۱۷۳ - این اصل را فراموش نکنیم که گاهی شعله‌های آن آتش را که برای
بر انداختن خانمان دیگران روشن ساخته‌ایم ، بزودی در دودمان خود مازبانہ خواهد
کشید .

د ۲ ج ۴ ص ۷۵۷

دزد آید در نهان در مسکنم گویدم که پاسبانی میکنم !!
۱۷۴ - همواره از زندهایی که در جوامع بشری لباس پاسبانی به تن کرده‌اند
بر حذر باشید .

د ۲ ج ۵ ص ۲۱۴

اختیار آن را نکو باشد که او مالک خود باشد اندر اتقوا
چون نباشد حفظ و تقوا زینهار دور کن آلت رها کن اختیار
گربندی صبر و حفاظم راهبر برفزودی اختیارم کروفر
۱۷۵ - قدرت و اختیار برای آن فردو طبقه و جامعه شایسته است که بتواند
مالک خویشتن بوده باشد .

د ۵ ج ۱۱ ص ۲۵۸

وصف آن سنگی نماد اندراو پرشود از وصف خوراو پشت ورو
بعد از آن گردوست دارد خویش را دوستی خور بود آن ای فتا
ور که خور را دوست دارد او بجان دوستی خویش باشد بی گمان
۱۷۶ - «من» پس از صیقلی شدن جلوه گاه نور یزدانی میگردد ، اگر شعاعی

از محبت به خدای دیگران از او سربکشد، بی آنکه مسافتی را طی کند به خود آن «من» بر میگردد.

د ۵ ج ۱۱ ص ۵۷۱

هر که او در مکسبی پامی نهد یاری یاران دیگر میکند
زانکه جمله کسب ناید از یکی هم دروگر هم سقا هم حایکی
چون به انباز است عالم برقرار هر کسی کاری گزیند ز افتقار
۱۷۷ -- تقسیم کار یک پدیده ضروری اجتماعی است.

د ۵ ج ۱۲ ص ۱۳۶

مارموسی دید فرعون عنود مهلتش میخواست نرمی مینمود
زیر کان گفتند بایستی که این تندتر گشتی چو هست اورب دین
معجزه گراژدها گرمار بد نخوت و خشم خدائیش چه شد ؟
۱۷۸ -- آیا احساس ذبح بودن بانرمی و چاپلوسی سازگار است ؟

د ۵ ج ۱۲ ص ۱۴۵

توبحال خویشتم می باش شاد نایابی در جهان جان مراد
گر خری را می برد روبه زسر گویر توخر مباحش و غم مخور
۱۷۹ -- آیا در مقابل حماقت و سقوط افراد انسانی میتوان به قضیه بی اساس
«تو گلیم خویش را از آب بیرون بکش» قناعت ورزید ؟

د ۵ ج ۱۲ ص ۱۶۹

گفت میگیرند خرای جان عم چون نه ای خر رو ترا زین چیست غم ؟
گفت بس جدند و گرم اندر گرفت گر خرم گیرند هم نبود شکفت
بهر خر گیری بر آوردند دست جد جد ، تمیز هم برخاستست
۱۸۰ -- جمعیت ها در حال تحرك قدرت خود آگاهی را از دست میدهند و

فعالیت های آنان تخریبی است نه سازنده .

د ۵ ج ۱۲ ص ۱۷۶

۱۸۱ - انسان در حال انفراد

د ۵ ج ۱۲ ص ۱۷۷

۱۸۲ - قرار گرفتن انسان بعنوان جزئی از جمعیت در حال هیجان و حرکت
بسوی ایده آل .

د ۵ ج ۱۲ ص ۱۷۷

۱۸۳ - قرار گرفتن فردی از انسان بعنوان جزئی از جمعیت متشکل در حال
استقرار عادی .

د ۵ ج ۱۲ ص ۱۷۸

۱۸۴ - حساسترین و خطرناکترین حالات سه گانه انسانی حالت دوم است .

د ۵ ج ۱۲ ص ۱۷۸

۱۸۵ - افزایش ارزش یا تباهی در حال جمعیت تفاعل یافته .

د ۵ ج ۱۲ ص ۱۸۱

۱۸۶ - اگر راست است که اکثریت دلیل واقعیت و اثبات کننده ارزش نیست
پس توصیه خداوند به مشورت چه معنا دارد ؟

د ۵ ج ۱۲ ص ۱۸۳

۱۸۷ - آیارأی اکثریت اقلیت را باضافه نظریه ای بیش از اقلیت در بر ندارد ؟

د ۵ ج ۱۲ ص ۱۸۴

کی توان حق گفت جز زیر لحاف باچو توخشم آور آتش سجاف

۱۸۸ - حقی که برای فرد یا جامعه ای تثبیت شده باشد ، برای آشکار شدنش
خواهد جوشید اگر چه زیر روپوش باشد .

د ۵ ج ۱۲ ص ۴۸۷

گفت مرغش بس جهاد آنکه بود کاین چنین رهن میان ره بود

از برای حفظ یاری و نبرد برره نایمن آید شیرمرد

عرق مردی آنکهی پیدا شود که مسافر همره اعدا شود
۱۸۹ - مجاهده و رهبانیت واقعی آنست که اسان در میان مجتمع ناهموار
باشد، با اینحال راد مردانه زندگی کند.

د ۶ ج ۱۳ ص ۲۱۵

هربهاکه گوید او را می خرم در زیان و حیف ظاهر ننکرم
کاو اسیرالله فی الارض آمدهست سخره خشم عدوالله شده است
گفت باخود کز کف طفلان گهر بس توان آسان خریدن ای پسر
۱۹۰ - اسیران دست بسته عشق الهی را در اجتماعات با دیده تحقیر
منگريد.

د ۶ ج ۱۳ ص ۳۹۸

ور مکیسی کرده ای در بیع پیش دادمی من جمله ملک و مال خویش
ور مکیس افزوده ای من زاهتمام دامن زر کردم از غیر وام
۱۹۱ - فروشنده انسان، خریدار خداوند، کالا جان، برده فروشان باجگیران
زورگوی این معامله !!

د ۶ ج ۱۳ ص ۴۱۳

چون زدش يك سيلی آمد در طراق گفت صوفی می ای قواد عاق
خواست صوفی تادو سه مشتش زند سبلت و ریشش يکا يك بر کند
ليك او را خسته و رنجور دید بس ضعیف وزار و زرد و عور دید
خلق رنجور دق و بیچاره اند وز خداع دیو سیلی باره اند
۱۹۲ - احساس آزادی دروغین، کلثوپاتره های روزگاران را به فرو کردن
سنباق به سینه های بردگان شان و سر دادن خنده و قهقهه وادار میکند.

د ۶ ج ۱۳ ص ۴۸۶

۱۹۳ - نظریه ژان ژاک روسو در باره بهترین قوانین که برای بشر میتوان

عرضه کرد .

د ۲ ج ۵ ص ۳۲۸

۱۹۴ - نظریه مجمع حقوق تطبیقی دانشکده حقوق پاریس در باره فقه اسلامی در سال ۱۹۵۱

د ۲ ج ۵ ص ۲۳۹

زانکه هر بدبخت خرمن سوخته می نخواهد شمع کس افروخته
هین کمالی دست آور تا تو هم از کمال دیگران نفتی به غم
۱۹۵ - اگر خرمن هستی خود را طعمه آتش می بینی ، بجای اینکه خاموشی
شمع هستی دیگران را آرزو کنی ، بگوش و کمالی بدست آور و شمع وجودت را در
میان شمع های بر افروخته دیگران بیافروز .

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۷۳

گفت در چشم شما قحطست این پیش چشم چون بهشت است این زمین
۱۹۶ - آیا مشاهده راز نهانی ناگواریها، میتواند انسان را به نامالایمات و سختی
هایی که دامنگیر مردم میشود ، بی خیال و بی طرف بسازد ؟

د ۴ ج ۱۰ ص ۶۰۴

غافلان را کوه های برف دان نانسوزد پرده های عاقلان
گر بودی عکس چهل برف باف سوختی از نار شوق آن کوه قاف
۱۹۷ - یکی از نتایج طبیعی وجود مردم غافل و نادان ، زندگی معتدل
خردمندان است .

د ۴ ج ۱۱ ص ۸۱

تو بچشم شه زنی آن تیغ ها ورنه براخوان چه خشم آید ترا
بر برادر بی گناهی میزنی عکس خشم شاه گرز ده منی
شه یکی جان است و لشکر پرازو روح چون آب است و این اجسام جو

۱۹۸ - جنگ را چه کسانی راه می اندازند ؟

د ۵ ج ۱۱ ص ۱۳۳

دست نایب بی درم در راه نان لیک هست آب دو دیده رایگان
گفت خاکت بر سرای پر بادمشک که لب نان پیش تو بهتر ز اشک
اشک خوشت و به غم آبی شده می نیرزد خاک و خون بیهده

۱۹۹ - هر چه دلتان بخواهد می توانید بامردمی روبرو شوید که بحال بشر
گریان و اشکریزانند، موقعیکه موضوع گذشت مطرح میشود، بندرت اشخاصی
دیده میشوند که اشک و گریه را کنار بگذارند و عملی انجام دهند.

د ۵ ج ۱۱ ص ۲۱۸

آن شنیدستی که الملک عقیم ترك خوبش کرد ملکت جوزیم
که عقیم است و ورا فرزند نیست همچو آتش باکش پیوند نیست
هر چه یابد او بسوزد بر درد چون نیابد هیچ، خود را میخورد

۲۰۰ - انسان مقام پرست کامی به پهنای جهان هستی دارد و شعله ای خاموش
نشدنی که اگر همه عالم هستی را در شعله های خود بکشد و چیز دیگری باقی نماند
خود را میسوزاند.

د ۵ ج ۱۱ ص ۲۲۶

غازیان حمله غزا چون کم برند کافران بر عکس حمله آوردند
۲۰۱ - دو فرد یا دو گروه که خصوصیتشان به سر حد اقدام رسیده است، همواره
منتظر فرصت برای حمله و تاخت و تاز میباشند.

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۲۳

مرده اند ایشان و پوسیده فنا مرده کشتن نیست مردی پیش ما
۲۰۲ - کشتن و ستیزه با مردمی که در سیه چال سقوط دست و پامیزند، دور
از اسابیت است.

د ۳ ج ۹ ص ۱۹۲

ای که تو بر خلق چیره گشته ای در نبرد و غالبی آغشته ای

آن به قاصد منہزم کر دستشان تا ترا در حلقه می آرد کشان
 ۲۰۳ - دست انتقام الہی بوسیله وجدان آگاہ تاریخ بشری و مجاری طبیعت
 هر حلقه ای را کہ بوسیله بیدادگران پیروزمند بدست و پای ناتوانان بسته میشود ،
 دیر یا زود باز میکند و زنجیر گرانباری به سنگینی جهان هستی بدست و پای ارواح
 آن بیدادگران می بندد .

د ۳ ج ۹ ص ۲۰۲

ای تو در اطباق قدرت منتهی منتهی ما در کمی و گمراهی
 داد ده مارا از این غم کن جدا دست گیر ای دست تو دست خدا
 ۲۰۴ - کیست کہ گوش قدرت بی نهایت را باز کند و ناله بینهایت ناتوان را
 به او برساند چرخ خدا ؟

د ۳ ج ۹ ص ۲۲۰

چه امیدستش به رحمت جز مگر باز گردد زان صفت آن بی هنر
 گر چه عالم را از ایشان چاره نیست این سخن اندر ضلال افکندنی است
 چاره نبود هم جهان را از چمن لیک نبود آن چمن ماء معین
 ۲۰۵ - آیا مجریان کیفر ها تبهکارانی هستند کہ وجودشان برای جوامع
 بشری ضرورت دارد ؟

د ۴ ج ۹ ص ۳۳۳

کفو باید هر دو جفت اندر نکاح ورنه تنک آید نمائد ارتیاح
 ۲۰۶ - مقدمه ای بر لزوم هماهنگی زن و مرد در ازدواج

د ۴ ج ۹ ص ۳۵۱

۲۰۷ - هماهنگی زن و مرد در ازدواج چه معنی دارد ؟

د ۴ ج ۹ ص ۳۵۲

۲۰۸ - هماهنگی طبیعی

د ۴ ج ۹ ص ۳۵۳

۲۰۹ - هماهنگی روانی

د ۴ ج ۹ ص ۳۵۴

۲۰۱ - هماهنگی در هدف و ایدال زندگی

د ۴ ج ۹ ص ۳۵۵

اغنيا ماننده سرگين كشان بهر آتش كردن گرما به دان

۲۱۱ - آيا مالداران دنيا سرگين كشان تون گرما به اجتماعند ؟

د ۴ ج ۹ ص ۳۷۲

روز گشتي پاى بوشش گشته ما زانكه بودى پاكش از گل هردويا

۲۱۲ - دست و پاى گل آلود را بوسه گاه مردم قرار ندهيد .

د ۴ ج ۹ ص ۵۴۳

عدل باشد پاسبان كام ها نى به شب چوبك زنان بربام ها

۲۱۳ - آيا اجراى عدالت بدست دادگران ، جوامع را از پاسبان بمعناى

عمومى بى نياز ميكند ؟

د ۴ ج ۹ ص ۵۴۳

هر كه او چل گام كورى را كشد گشت آمرزيده و يابد رشد

۲۲۴ - از گرفتن دست نابينايان غفلت نوزيم ، زيرا نتيجه اش محو شدن

نتايج وخيم كورى هاى ما در اين زندگى است .

د ۴ ج ۱۰ ص ۲۰۴

اصل لشكر بى گمان سرور بود قوم بى سرور تن بى سر بود

۲۱۵ - جامعه انساني به زعيم و فرمانروا نياز مند است .

د ۴ ج ۱۰ ص ۳۲۰

۲۱۶ - ارزش توافق اكثريت درباره موضوعات .

د ۲ ج ۴ ص ۵۵۱

آن کمان و تیر اندر دست او گرگ را جویان همه شب سوبه سو
 گرگ بروی خود مسلط چون شرر گرگ جویان وز گرگ او بیخبر
 ۲۱۸ - آنجا که گرگی بدست میش سلاح می دهد که مراقب گرگ باش ،
 هر وقت گرگ را دیدی او را بکش !!

د ۳ ج ۶ ص ۳۹۳

بود عمران هم از اسرائیلیان لیک مرفرعون رادل بود و جان
 کی گمان بردی که او عصیان کند آنکه خوف جان فرعون آن کند
 ۲۱۹ - احتیاط را درباره نزدیکترین دوستان خود هم از دست ندهید .

د ۳ ج ۶ ص ۴۶۶

در تردد از تو افتادند خلق در هزیمت کشته شد مردم ززلق
 لاجرم هر کس ترا دشمن گرفت کین تو در سینه مرد وزن گرفت
 ۲۲۰ - حيله گرانی هستند که در راه عملی ساختن خواسته های پلید خود
 راد مردان را متهم می سازند .

د ۳ ج ۶ ص ۶۱۹

گفت فرعونش ورق در دست ماست دفتر و دیوان حکم ایندم مراست
 مر مرا بخریده اند اهل جهان از همه عاقل تری تو ای فلان !!
 ۲۲۱ - شخصیت های پوشالی کالای خود را می آرایند و سپس با فریبندگی و
 اجبار ب مردم می فروشند .

د ۳ ج ۶ ص ۶۲۷

من ز ایشان خیره ایشان هم زمن از بهاری خار ایشان من سمن
 ۲۲۲ - آنجا که رویداد اسرار آمیز دو خصم را رود روی هم قرار می دهد و هر يك
 بدیگری خیره می نگیرد .

د ۳ ج ۶ ص ۶۴۰

ما چو کشتی ها بهم برمی زنیم تیره چشمیم و در آب روشنیم
ای تو در کشتی تن رفته بخواب آب را دیدی نگر در آب آب
آب را آبی است کاومیراندش روح را روحی است کاومی خواندش
۲۲۳ - افراد انسانی مانند کشتی هایی هستند که در سطح دریای روح بهم
میخورند و در حال تصادم هستند ، ولی از خود دریای روح بیخبرند .

د ۳ ج ۷ ص ۱۲۵

عقل باشد ایمنی و عدل جو برزن و بر مرد اما عقل کو ؟
۲۲۴ - آری عقل عدالت جو است ، اما کو عقل ؟

د ۴ ج ۷ ص ۲۹۲

واستان از دست دیوانه سلاح تاز تو راضی شود عدل و صلاح
چون سلاحش هست و عقلش نی بیند دست اورا ، ور نه آرد صدگزند
۲۲۵ - وقتی که سلاح را در دست انسان بی عقل دیدید فوراً یا سلاح را از
دستش بگیرید یا دستهایش را ببندید .

د ۳ ج ۷ ص ۳۰۵

منقطع از خلق نی از بد خوئی منفرد از مرد وزن نی از دوئی
مشفق بر خلق نافع همچو آب خوش شفیقی و دعایش مستجاب
نیک و بد را مهربانتر از پدر بهتر از مادر شهی تر از پدر
۲۲۶ - عظمت روح ، آدمی را از انسانهایی بر د ، بلکه مانند آب ریشه موجودیت
آنها را آبیاری می کند .

د ۳ ج ۷ ص ۴۲۴

گردد خشم و کینه مرده مگرد هین مکن با نقش گرما به نبرد
شکر کن که زنده ای بر تو نزد کانکه زنده رد کند حق کردرد
خشم احیا خشم حق و زخم اوست که به حق زنده است آن پاکیزه پوست
۲۲۷ - ضربه و آسیب مردگان زنده نما اهمیتی ندارد آنچه که قابل اهمیت

و محاسبه است ، ضربه و آسیبی است که زنده به زنده وارد می سازد .

د ۶ ج ۱۳ ص ۵۴۳

خونچکان رو کرد با او و بگفت

ظلم ظاهربین چه پرسی از نهفت؟!

خیر تو اینست جامع می روی

تا چه باشد شرورزت ای غوی!

۲۲۸ - جائیکه مقدمات عبادت خودخواهان قدرت پرست ، ظلم و جور باشد

زندگی آنان در صحنه خود خواهی با انسانها چه خواهد بود؟

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۴۶

چون شنید از گاو وقیح اشتر شکفت

سرفرود آورد و آن را بر گرفت

بر هوا بر داشت آن بند قصیل

اشتر بختی سبك بی قال و قیل

که مرا خود حاجت تاریخ نیست

کاین چنین جسمی و عالی گرد نیست

۲۲۹ - نکیه برگزیده نکنیم و موجودیت کنونی خود را دریابیم و آینده مان

را پی ریزی کنیم .

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۴۸

خشم شعله نار از هو است

چار میخ و هیبت دار از هواست

شعله اجسام دیدی بر زمین

شعله احکام جان را هم بین

۲۳۰ - ای اندیشمندان جوامع بشری ، آیا منتظر باشیم که روزی فرا خواهد

رسید که شما اجازه بدهید : دوشا دوش حقوق و دادرسی و کیفر برای اجسام طبیعی

انسانها ، حقوق و دادرسی و کیفری هم برای جانها بپذیریم ؟

د ۶ ج ۱۴ ص ۳۲۵

گفت نایب يك بیک ما بادئیم

با سواد وجه اندر شادئیم

همچو آن زنگی که بدشادان و خوش

او نبیند غیر او بیند رخس

۲۳۱ - آیا هر يك از افراد جامعه فاسد مقصرونند ؟

د ۶ ج ۱۴ ص ۵۱۴

شکر کن ای مرد درویش از قصور

که ز فرعونیه رهیدی و ز کفور

شکر که مظلومی و ظالم نه ای ایمن از فرعونی و هر فتنه‌ای

۲۳۲ -- مظلوم باش و ظالم مباش ، چه معنا می‌دهد ؟

د ۶ ج ۱۴ ص ۵۷۱

دیو و مردم را ملقن آن یکیست غالب ازوی گردد اخصم اندکیست
۲۳۳ -- تلقین کننده مردم به خیرات و اخلاص کیست و تلقین کننده شیطان
به اغوا کردن مردم کیست ؟

د ۶ ج ۱۴ ص ۶۱۸

گفت زاهد از دو بیرون نیست حال چشم بیند یا نبیند آن جمال
گر ببیند نور حق خود چه غم است در وصال حق دودیده چون کم است
ور نخواهد دید حق را گو برو این چنین چشم شفی گو کورشو

۲۳۴ -- آیا عضو منحرف را باید از بین برد ؟

د ۲ ج ۳ ص ۲۶۰

تو چرا بیدار کردی مرا دشمن بیداری توای دغا
۲۳۵ -- کسیکه همواره ترا خواب آلوده می‌خواهد ، اگر دیدی می‌خواهد
بیدارت کند ، بدان که او می‌خواهد ترا از يك پهلوی دیگر برگرداند .

د ۲ ج ۵ ص ۲۸۲

مرغ جانها را در این آخر زمان نیستشان از همدگر یکدم امان
۲۳۶ -- بیکانگی انسان از دیگران به بیکانگی از خود منجر می‌شود .

د ۲ ج ۵ ص ۶۰۶

جمع مرغان کز سلیمان روشنند بال و پر بی‌گنه کی بر کنند
بلکه سوی عاجزان چینه کشند بیخلاف و کینه آن مرغان خوشند

۲۳۷ -- فرد یا گروه الهی با نهالهای باغ خداوندی خصومت نمی‌ورزند ، زیرا
که از خود باغبان در باره ارزش آن نهالها روشنائی پیدا کرده‌اند .

د ۲ ج ۵ ص ۶۲۱

لقمه بخشی آید از هر کس بکس خلق بخشی کار یزدانست و بس
۲۳۸ - آنچه که افراد بشری بیکدیگر میتوانند بدهند و آنچه که خدا
بانشانها میدهد.

د ۳ ج ۶ ص ۱۰۳

از دهان غیر کی کردی گناه از دهان غیر بر خوان کای اله
۲۳۹ - بکدیگر را دعا کنیم، این هم وسیله دیگر برای دریافت اتحاد انسانها.

د ۳ ج ۶ ص ۲۰۰

دوستی تخم دم آخر بود ترسم از وحشت که آن ضایع شود
۲۴۰ - دوستی میان دو انسان مانند تخم بی موقع است که در معرض فساد و
نابودی است.

د ۳ ج ۶ ص ۲۳۵

این گمان بد به آنجا بر که تو می شوی در پیش همچون خوددو تو
۲۴۱ - موقعی به خودتان بدبین و بدگمان باشید که در مقابل انسانی مانند
خودتان سر تسلیم فرود می آورید.

د ۳ ج ۶ ص ۲۵۷

چند چوپانشان بخواند و نامدند خا که در چشم چوپان می زدند
که برو ما خود ز تو چوپان تریم چون تبع گردیم؟ اهریک سروریم
۲۴۲ - اغنیا و چشم گیران وضع موجود جوامع بودند که بایامبران مبارزه
میکردند.

د ۳ ج ۶ ص ۲۹۹

گوش را اکنون ز غفلت پاک کن استماع هجر آن غمناک کن
.....
آن زکاتی دان که غمگین رادهی گوش را چون پیش دستانش نهی
بشنوی غمهای رنجوران دل فاقه جان شریف از آب و گل

۲۴۳ - به ناله ها و شکوه های رنجديدگان جامعه گوش فرادهيد، اينست حقوق واجبه گوش که بايد ادا کنيد، آنگاه ترتيب اثر بدهيد.

د ۳ ج ۶ ص ۳۲۷

ده مرو ده مرد را احمق کند عقل را بی نور و بی رونق کند؟

۲۴۴ - در باره دور افتادگان از اجتماعات چه بايد کرد؟

د ۳ ج ۶ ص ۳۳۹

بالثيمان بسته نيکان زاضطرار زاضطرار است آدمی مردارخوار

۲۴۵ - اينهم يك درد جانکاه که را مردان به دم سازی با تبهکاران مجبور می شوند

د ۳ ج ۶ ص ۳۸۷

۲۴۶ - نوع يکم - منافقين و تبهکاران

د ۳ ج ۶ ص ۳۸۷

۲۴۷ - نوع دوم - اخلاالکران بی هدف

د ۳ ج ۶ ص ۳۸۸

شهریان خود رهنان نسبت به روح روستائی کیست؟ گيج بی فتوح

۲۴۸ - ميخواهيد نتيجه قوانين موضوعه بشری و فعاليت رهبرانش را درك

کنيد، دقتی در دو نوع زندگانی انسانها بنماييد: شهر نشينان راهزنان روح، روستا نشينان - گيج وراکد.

د ۳ ج ۶ ص ۳۹۰

ظالم از مظلوم کی داند کسی کابود مسخره هوا هم چون خسی

۲۴۹ - کسی که مسخره هوای نفس خویش است نمی تواند ظالم را از مظلوم

تشخيص بدهد.

د ۳ ج ۸ ص ۷۰

کافرو فاسق در اين دور گزند پرده خود را بخود بر می درند

ظلم مستور است در اسرار جان می نهد ظالم به پيش مردمان

۲۵۰ - انسان ستمگر پیش از آنکه رویدادها پرده از روی ستمش بردارد خود دست می‌برد و عناصر ستمگری را از لابلای جانش بیرون می‌ریزد.

د ۳ ج ۸ ص ۷۶

اقتضای داوری رب دین سربرآرد از ضمیر آن و این
 کان فلان خواه چه شد حالش چه گشت؟ همچنانکه جوشد از گلزار کشت
 جوشش خون باشد آن واجست‌ها خارش دلها و بحث و ماجرا
 ۲۵۱ - حساسیت شدید و جدانهای آدمیان در باره خون ریخته شده مقتضای
 داوری خداوندی است.

د ۳ ج ۸ ص ۸۹

آنچنانکه حق زلحم و استخوان ازشهان باب صغیری ساخت‌هان
 اهل دنیا سجده ایشان کنند چونکه سجده کبریا را دشمنند
 ۲۵۲ - اگر انسان با میل و اختیار بخدا سجده نکند، با اجبار و اکراه دیگران
 را خواهد پرستید.

د ۳ ج ۸ ص ۲۵۳

آن‌سگان را این‌خسان خاضع شوند شیر را عار است کاو را بگروند
 ۲۵۳ - مطالبه پرستش از مردم ناشی از سگ صفتی است، زیرا شیر مردان
 انسانیت از مطالبه پرستش تنگ دارد.

د ۳ ج ۸ ص ۲۵۸

با خدا گفتی شنیدی روبرو من چه باشم پیش مکرر ای‌عدو
 ۲۵۴ - آن فرد یا گروهی که به خیال خود با خدا ستیزه می‌کند، هرگز خیر خواه
 بشر نمی‌گردد.

د ۲ ج ۵ ص ۲۲۸

زان غنا و زان غنی مردود شد که ز قدرت صبرها بدرود شد
 ۲۵۵ - معمولاً قدرت و نیرومندی: صبر و تحمل را نابود می‌سازد.

د ۳ ج ۸ ص ۳۳۳

هرچه زیر چرخ هستند امهات از جماد و از بهیمه وز نبات
هریکی از درد غیری غافلند جز کسانی که بیه و کامل اند
۲۵۶ - اگر انسانها تلخی دردهای یکدیگر را احساس می کردند ، تاریخ
بشری سمت دیگری و مقصد دیگری برای خود انتخاب می کرد .

د ۳ ج ۸ ص ۴۳۹

گفت مادر تاجهان بوده است این کار افزایان بدند اندر زمین
هین نوکار خویش کنای ارجمند زود کایشان ریش خود بر می کنند
وقت تنگ و میرود آب فراخ پیش از آن کز هجر گردی شاخ شاخ
۲۵۷ - در هر دوره و جامعه ای گروهی هستند که بالای سراسانهائی که آب
حیات می آشامند سوت می زنند ، اینان کاری جز مختل کردن اشتیاق و کوشش
انسانها به آشامیدن آب حیات انجام نمی دهند . شما ای انسانها که احتیاج به آب
حیات را در خویشتن درك نموده جریان آن آب حیات بخش را در مقابل دیدگان
می بینید ، به سوت زدن آن کار افزایان اخلاک را اعتنا نکنید ، زیرا : وقت تنگ
و می رود آب فراخ

د ۳ ج ۹ ص ۱۹۲



هفده - ملاك اتحاد انسانها

گفت انسان پاره ای ز انسان بود پاره ای نان که یقیناً نان بود
۲۵۸ - آیا بنی آدم اعضای یکدیگرند ؟

د ۱ ج ۱ ص ۲۱۷



هیجده - وصول به مشترك به حذف خصوصیات افراد نیازمند است .
چون شدم نزدیک من حیران و دنگ خود بدیدم هر دو ان بودند انك

۲۵۹ - برای رسیدن دو موجود مخالف به قدر مشترك، لازم است که خصوصیات هر يك از آن دو حذف شود .

د ۲ ج ۴ ص ۵۴۸



نوزده - ملاك تضاد كشنده انسانها (صف آرایی خودهای طبیعی)

ظلمت چه به که ظلمتهای خلق سربرد آنکس که گیرد پای خلق
۲۶۰ - آیا انسان گرک انسان است ؟

د ۱ ج ۱ ص ۲۱۹

دشمن ارچه دوستانه گویدت دام دان گرچه ز دانه گویدت

۲۶۱ - تفاوت میان دشمنی حیوانات و دشمنی انسانها

د ۱ ج ۱ ص ۵۴۵

۲۶۲ - دریغا که انسان گاهی بایستی از دست انسانها به خلوتگاه پناه ببرد.

د ۱ ج ۱ ص ۵۸۷

آدمی خوارند اغلب مردمان از سلام علیکشان کم جوامان

۲۶۳ - تضاد كشنده انسانها

د ۲ ج ۳ ص ۲۰۷

دم دهد گوید ترا ای جان دوست تاچوقصابی کشد از دوست پوست

۲۶۴ - تاکنون رسم روزگاران چنین بوده است : نامردان انسان های ساده

لوح را جان خود بخوانند ، اما برای نابود کردن آن بینوایان .

د ۲ ج ۳ ص ۲۰۸

در زمین مردمان خانه مکن کار خود کن کار بیگانه مکن

۲۶۵ - استقلال خود را حفظ کنید .

د ۲ ج ۳ ص ۲۰۹

بیست - اگر سکنجبین لازم دارید ، هر چه مخالفین شما سر که توی شیشه سکنجبین شما بریزند ، شما هم غسل آن را زیاد کنید و شیشه را نشکنید .

مه فشاند نور و سک عوعو کند	هر کسی بر طینت خود می تند
چونکه نکذارد سک آن بانگ سقم	من مهام سیران خود را کی هلم
چونکه سر که سر کگی افزون کند	پس شکر را واجب افزونی کند
زاغ در رز نعره زاغان زند	بلبل از آواز خوش کی کم کند

۲۶۶ - شما که بایت پاک و خلوص راه سعادت خود و اجتماع را در پیش گرفته اید نه تنها عوعو اخلاک را نباید شما را از راه باز بدارد ، بلکه در مقابل تشدید عوعو ، شما هم باید به نیرو و کوشش خود بیفزائید ؟

د ۶ ج ۱۳ ص ۶۸



بیست و یک - اگر مالک خود باشیم ، بنده هیچ موجودی جز خدا نخواهیم بود .

جمله شاهان برده برده خودند جمله خلقان مرده مرده خودند

۲۶۷ - بیائید بنده بنده خود نشویم .

د ۱ ج ۱ ص ۷۵۰



بیست و دو - یاران یکدل و یکجان کتابهای گشوده در مقابل یکدیگر نهند .

پس مراقب گشت با یاران خویش دفتر ی باشد حضور یار بیش

۲۶۸ - یاران الهی در موقع حضور ، هر يك کتابی است با خط خوانا که در مقابل سایر یاران باز شده است .

د ۲ ج ۳ ص ۱۴۸



بیست و سه - علت مفاسد را ریشه کن کنید، زیرا گلاویزی بامعلولات
نتیجه‌ای ندارد

ازوی این دنیای خوش بر تست تشک
از پی او با حق و با خلق جنگ
۲۶۹ - هنگامیکه ریشه تباهی را ندانید با حق و مخلوقات او همواره در
ستیزه خواهید بود.

د ۲ ج ۳ ص ۴۰۰



بیست و چهار - صورت و کلام و کردار ناشایست را می‌توان باصورت
و کلام و کردار شایسته دیگران اصلاح کرد.

صورتی از صورتت بیزار کن
خفته‌ای مرخفته را بیدار کن
آن کلامت می‌رهاند از کلام
و آن مقامت می‌جهاند از مقام
۲۷۰ - برای توجه به ناشایستگی صورت و کلام و کردار خویش صورت و کلام
و کردارهای شایسته به حد لازم و کافی در این دنیا می‌توان یافت.

د ۶ ج ۱۴ ص ۵۴۸



بیست و پنج - نمی‌دانم‌های مرا ملامت مکن، زیرا انعکاسی از حالت
روانی تو انسان مست است.

گرز بر خود زن منی را در شکن
زافکه پنبه گوش آمد چشم تن
گرز بر خود می‌زنی هم ای دلی
عکس تست اندر فعالم ای منی
همچو آن شیری که درچه شد فرو
عکس خود را خصم می‌پنداشت او
۲۷۱ - امیرا، آیا میدانی گریزی را که بر سر من می‌کوبی، برای آن نمیدانم
هاست که انعکاسی از وضع روحی تو در گفتار من است؟ پس نخست آن گرز را بر سر خود
بکوب نه بر سر من.

د ۶ ج ۱۳ ص ۲۸۱



بيست و شش وجدان جهاني

۲۷۲ - تاريخ را نمي توان فریب داد .

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۲۹



انسان و زندگی

(ادب، اخلاق، هدف زندگی)

يك - زندگی وابسته و زندگی مستقل

چون نه ای بازی که گیری توشکار دست آموز شکار شهریار
 نیستی طاوس با صد نقش و بند که به نقش چشم ها روشن شود
 هم نه ای طوطی که چون قندت دهند گوش سوی نطق شیرینت دهند
 هم نه ای هدهد که پیکری ها کنی نی چو لك لك که وطن بالا کنی

۱ - پس از جان انسانها چه میخواهی؟! هر کس برای خود پیاله ای بدست آورده جرعه های حیات خود را از سنگلاخ و خارستان طبیعت بیرون می آورد .
 تو شخص بی همه چیز و ضد کار ، بعلاوه اینکه چشم و دهان مسموم به پیاله و جرعه ها و حیات دیگران دودخته ای ، جز خصومت با خویشان و گل آلود کردن آب حیات دیگران کاری انجام نمی دهی . برو از مجمع زندگان کوشنده دور باش .

د ۶ ج ۱۳ ص ۴۶۹



دو - تقاطع ماده و حیات طبیعی مزاحم حیات ناب آدمی

چون نمردی گشت جان کندن دراز مات شو در صبح ای شمع طراز
 تا نگشتند اختران ما نهان دان که پنهان است خورشید جهان

۲ - تقاطع و مزاحم ماده و حیات طبیعی مانع از آن است که آدمی با حیات ناب زندگی کند .

د ۶ ج ۱۳ ص ۲۷۹



سه - زندگی حقایقی را از پشت پرده بیرون می آورد که هدف گیری
 ما آنها را در بر نداشته است

بهر فرجه شد یکی تا گلستان فرجه او شد جمال باغبان

همچو اعرابی که آب از چه کشید آب حیوان از رخ یوسف چشید
رفت موسی کاشی آرد بدست آتشی دید او که از آتش برست
۳- اگر در تکاپوی زندگی آگاهانه حرکت کنیم ، از هر چیزی حقایق را
خواهیم دید که در صدد رسیدن بآنها نبودیم .

د ۱ ج ۲ ص ۳۲۸

اندکی جنبش بکن همچون چنین نایب‌شنندت حواس نور بین
۴- هر چه تکاپو کنیم ، آگاهی ما وسیعتر و عمیق‌تر خواهد بود .

د ۱ ج ۲ ص ۴۸۰

کاذبی با صادقی چون شد روان آن دروغش راستی شد ناگهان
اندر آن صحرا که آن اشتر شتافت اشتر خود نیز آن دیگر بیافت
۵- تکاپو کنید به مقصد خواهید رسید .

د ۲ ج ۵ ص ۳۶۸

صدق تو آورد در جستم ترا جستمم آورد در صدقی مرا
۶- گاهی واقع بینی است که شما را به تکاپو وادار می‌کند . گاه دیگر تکاپو
است که شما را بواقعیت میرساند .

د ۲ ج ۵ ص ۳۰۷



چهار- زمینه زندگی هر کس در موقعیت مخصوص بخود میگذرد
هر نفر را بر طویله خاص او بسته اند اندر جهان جستجو
۷- باغ سرسبز جهان طبیعت برای جانوران انسان نما طویله هائی است با
آخورهای گوناگونش ،

د ۳ ج ۷ ص ۴۷۲



پنج - منطق زندگی و ایده آل تکاملی آن

در تو نمرودی است در آتش مرو رفت خواهی ، اول ابراهیم شو
۸ - بدون ارزیابی دقیق درباره خویشمن ، وارد شدن در نوسانات زندگی با
موفقیت همراه نخواهد بود .

د ۱ ج ۱ ص ۷۱۰

۹ - تعریف ایده آل زندگی و زندگی ایده آل

د ۳ ج ۶ ص ۲۱۷

خلم بهتر از چنین حلم ای خدا که کند از نور ایمانم جدا
۱۰ - در مقابل فرو ریختن بنیان ایده آل زندگی ، حلم و بردباری چه
معنی میدهد ؟

د ۲ ج ۵ ص ۳۱۶

لیک هنگام درشتی هم نبود چون در افتادی به چه نیزی چه سود؟
۱۱ - هنگامیکه به چاه خطر ناک حوادث سرنگون شدید ، تاملتوانید آرامش
خود را حفظ کنید .

د ۴ ج ۶ ص ۳۸۵

گر بکای کوش اهل مجاز توبتو گنده بود همچون پیاز
۱۲ - مواظب باشید در بنیان ساختمان زندگی مادی و معنوی خشت اول
را کج نگذارید .

د ۲ ج ۵ ص ۳۱۸

مرغ را پر می برد تا آشیان
باز اگر باشد سپید و بی نظیر
چونکه صیدش موش باشد شد حقیر
او سر باز است منگر در کلاه
ور بود جفدی و میل او بشاه
ور همی شیری خورد از مرده خر
سک بود او شکل شیری کم نگر
• • • • •

اقتضای جان چوای دل آگهی است هر که آگه تر بود جانش قوی است
از خر عیسی در یفش نیست قند لیک خر آمد به خلقت کته پسند
۱۳ - ملاک عظمت و حقارت انسان بر مبنای هدفی است که در زندگی
انتخاب میکند و از قلمرو روانی و جهان طبیعت برای وصول به آن هدفها ، قدرتها
بوجود میآورد .

د ۶ ج ۱۳ ص ۹۷

عاشق کل است و خود کل است او عاشق خویش است و عشق خویش جو
۱۴ - انسان و جهان را در خود یافتن .

د ۱ ج ۱ ص ۶۹۱

جز از آن خلاق گوش و چشم و سر نشنوم از جان خود هم خیر و شر
گوش من از غیر گفت او کر است او مرا از جان من شیرین تر است
جان از او آمد نیامد او زجان صد هزاران جان دهد او رایگان
۱۵ - نغمه جان ، ندای وجدان ، قطب نمای روح ، بانگ درونی مانند علامت
هائی هستند که برای وصول به مقصد در امتداد گذرگاه بشری بسوی ایده آل اعلا
نصب شده اند و آخرین منزلکه آدمی نیستند .

د ۵ ج ۱۱ ص ۴۸۹

کهر با دارند چون پیدا کنند کاه هستی ترا شیدا کنند
۱۶ - يك ایده آل برای خود پیدا کنید تا کاه هستی خود را کیمیا کنید .

د ۱ ج ۲ ص ۲۲۳

دشمنی عاقلان زین سان بود زهر ایشان ابتهاج جان بود
۱۷ - و شما ای تشنگان کمال ایده آل ، از دوری و سنگلاخ بودن
راه نهراسید .

د ۲ ج ۴ ص ۴۵۸

پس بگفتندش که تو بر تخت جاه چون همی جوئی ملاقات اله ۱

۱۸ - چگونه امکان دارد که ایده آل يك انسان هم مقام و جاه باشد و هم دیدار خدا؟!۱

۴ د ج ۱۰ ص ۲۹

۱۹ - موجودیت انسان دارای دورکن اساسی است. ۱ دانستن ۲ عمل

۱ د ج ۲ ص ۱۰۳

۲۰ - گفتگوئی با (من) در باره حیات طبیعی و ابدیت از جبران خلیل جبران .

۴ د ج ۹ ص ۴۶۸



شش - زندگانی حقیقی بدون تلخی‌ها امکان‌ناپذیر است

گرگزیزی بر امید راحتی زان طرف هم پیشت آید آفتی

۲۱ - هر نوع زندگانی برای خود انتخاب کنی بدون ناراحتی نخواهد بود .

۲ د ج ۳ ص ۳۳۰



هفت - فلسفه وهدف زندگی

۲۲ - فلسفه وهدف زندگی

۳ د ج ۸ ص ۵۲۵

۲۳ - هدف چیست؟ زندگی چیست؟

۳ د ج ۷ ص ۵۲۵

۲۴ - زندگی چیست؟

۳ د ج ۷ ص ۵۲۷

۲۵ - انواع انگیزه‌های پرسش از هدف زندگی

۳ د ج ۷ ص ۵۲۹

- ۲۶ - نوع یکم - زمینه منفی حیات
 د ۳ ج ۷ ص ۵۳۰
- ۲۷ - نوع دوم - زمینه مثبت حیات
 د ۳ ج ۷ ص ۵۳۱
- ۲۸ - نوع سوم - زمینه‌های عارضی و ثانوی حیات
 د ۳ ج ۷ ص ۵۳۳
- ۲۹ - من انسانی موقعی که عظمت حیات را درک می‌کند ، سؤال از هدف حیات را منفی و نابجا در مییابد .
 د ۳ ج ۷ ص ۵۴۷
- ۳۰ - قصیده عینیة ابن سینا و بحثی در مفاد آن
 د ۱ ج ۱ ص ۱۹۰
- ۳۱ - وقتی که من انسانی از هدف حیات می‌پرسد ، چون در نقطه مافوق حیات طبیعی قرار گرفته است ، نمی‌تواند پاسخ آنرا از خود حیات طبیعی و شئون آن جستجو کند .
 د ۳ ج ۷ ص ۵۴۸
- ۳۲ - تاگام به مرحله عالی من انسانی گذاشته نشود ، سایه از هدف تشخیص داده نخواهد شد .
 د ۳ ج ۷ ص ۵۵۱
- ۳۳ - نوع چهارم - زمینه بی طرف - يك نظر اجمالی به فلسفه و هدف حیات در گذرگاه تاریخ تفکرات بشری .
 د ۳ ج ۷ ص ۵۵۵
- ۳۴ - تحقیق اجمالی درباره هدف‌های مزبور در عبارات فوق
 د ۳ ج ۷ ص ۵۵۹
- ۳۵ - سه مقدمه برای بررسی هدف زندگی از دیدگاه مذهب

مقدمه اول - پس از وصول به هدف واقعیات عینی، سؤال از هدف سایه آن واقعیات غلط است.

د ۳ ج ۷ ص ۵۶۳

۳۶ - مقدمه دوم - ریشه برون ذاتی درك حیات واقعی که پشت پرده نمودهای حیات تکیه گاه آنهاست.

د ۳ ج ۷ ص ۵۶۵

۳۷ - مقدمه سوم - درون ذاتی درك حیات واقعی که پشت پرده نمودهای حیات و تکیه گاه آنهاست.

د ۳ ج ۷ ص ۵۶۶

۳۸ - حیات در افق قرآن.

د ۳ ج ۷ ص ۵۶۸

۳۹ - آیا مقصود از عبادت تنها حرکات و سکنات و سخنهای محدود در موقع برقرار ساختن رابطه با خداست ؟

د ۳ ج ۷ ص ۵۷۹

۴۰ - آیا دوزخ معبد گنهکاران است ؟

د ۳ ج ۷ ص ۵۸۲

۴۱ - موجودی که می تواند بهمه پستی ها انعطاف پذیرد ، چه هدفی برای هستی او می تواند منظور شود ؟

د ۳ ج ۷ ص ۵۸۳

۴۲ - عبادت ، هدف زندگی انسانی است چه معنا میدهد ؟

د ۳ ج ۷ ص ۵۸۴

۴۳ - اگر همه انسانها به عبادت مزبور موفق شوند ، سپس چه ؟

د ۳ ج ۷ ص ۵۸۶

۴۴ - راهی را که در مسیر ایده آل زندگی پیموده اید ، به حساب بیاورید ،

اما بخود نبالید .

د ۳ ج ۷ ص ۵۸۷

۴۵ - برای اینکه يك موضوع واقعا مورد سؤال قرار بگیرد ، آن موضوع باید برای انسان خارج از ذات خویش مطرح شود و انسان بتواند از افق بالائی به آن موضوع بنگرد .

د ۳ ج ۷ ص ۵۴۵

تابه از جان نیست جان باشد عزیز چون به آمد نام جان شد چیز لیز
لعبت مرده بود جان طفل را تا نگشت او در بزرگی طفل را

۴۶ - حیات طبیعی چونان عروسك بیجان است که كودك آنرا دارای جان می بیند ، موقعی که جان حقیقی در درون آدمی بوجود آمد ، آن عروسك حیات طبیعی بیجان بودن خود را نشان میدهد .

د ۳ ج ۹ ص ۷۹

۴۷ - وسیله زندگی ، شئون زندگی ، هدف زندگی .

د ۴ ج ۱۰ ص ۲۱۸

جامه خفته خورد از جوی آب خفته اندر آب جویای سراب
میرود آنجا که بوی آب هست زین تفکر راه را بر خویش بست

۴۸ - ای انسانها که به لب جویبار حیات خفته اید و تشنه لب بدنبال سراب میدوید ، هیچ میدانید که جامه شما از موج آب جویبار تر شده است ؟

د ۴ ج ۱۰ ص ۶۲۱

قول و فعل بی تناقض بایدت تا قبول اندر زمان پیش آیدت
سمیکم شتی تناقض اندرید روز میدوزید و شب بر میدرید

۴۹ - آن زندگی که بنیانش بر تناقض است ، کدامین فلسفه و هدف را از آن توقع دارید ؟

د ۵ ج ۱۱ ص ۱۶۷

این سیاه اسرار تن اسپید را بت پرستانه بگیرای ژاژخا
این ترا و آن مرا بردیم سود هین لکم دین ولی دین ای جهود
۵۰ - آنجا که ضروری ترین و روشن ترین وسیله زندگی اسانها در پیچاپیچ
ترین ظلمات فرومی رود .

د ۶ ج ۱۳ ص ۴۱۶

۵۱ - قیمت عمر را دریابیم .

د ۱ ج ۲ ص ۱۲۳



هشت - بهم خوردن تصمیمها گاهی ، و موفقیت به اجرای آنها گاه
دیگر ، دوبال زندگی است

عزم ها و قصد ها در ماجرا گاهگاهی راست میآید ترا
تا به طمع آن دلت بیت کند بار دیگر نیتت را بشکند
در به کلی بیمرادت داشتی دل شدی نومید امل کی کاشتی
۵۲ - توجه و محاسبه بهم خوردن تصمیمها و موفقیت به اجرای آنها دوبال
زندگی آگاهانه است .

د ۳ ج ۹ ص ۱۶۸



نه - زندگی کورانه

در حدث افتد نداند بوی چیست از منست این بوی یا ز آلودگیست
ور کسی بروی کند مشکی نثار هم ز خود داند نه از احسان یار
۵۳ - مادامیکه اسان وضع خود را از خواص واقعیات خارج از خود تشخیص
نهد ، در زندگی کورانه غوطه ور خواهد گشت .

د ۴ ج ۹ ص ۴۱۰

او ز حیوانها فروتر جان کند در جهان باریک کاریها کند
جامه های زر کشی را یافتن دَرها از قعر دریا یافتن
خرده کاریهای علم هندسه یا نجوم و علم طب و فلسفه
که تعلق با همین دینی استش ره به هفتم آسمان بر نیستش

۵۴ - انسان در این دنیا جان کنی ها می کند و باریک کاریها برآه می اندازد
ولی در اندیشه دنیای دیگری که این دنیا بدون آن قابل تفسیر نیست نمی باشد .

د ۴ ج ۱۰ ص ۲۱۶



ده - امید عنصر زندگی ، یأس و نومیدی ویرانگر آن
تو مگو مارا بدان شه باریست با کریمان کارها دشوار نیست

۵۵ - يك بحث اخلاقی - الهی (فیاضیت مطلقه الهی امید را در دل آدمی
شکوفان می سازد) .

د ۱ ج ۱ ص ۱۳۰
کوی نومیدی مرو امیدهاست سوی تاریکی مرو خورشیدهاست

۵۶ - هرگز ناامید مباشید :

د ۱ ج ۱ ص ۳۳۷
به امید زنده ای کن اجتهاد کاو نکردد بعد روزی دو جهاد

۵۷ - امید و حرکت ، انتظار و وصول

د ۳ ج ۶ ص ۳۵۰
۵۸ - چگونه امید را با خیالات مخلوط نکنیم ؟

د ۳ ج ۶ ص ۳۵۱
۵۹ - سنجیت امید با حرکتی که ایجاد میکند .

د ۳ ج ۶ ص ۳۵۳

۶۰ - سنخیت امید و هدف

د ۳ ج ۶ ص ۳۵۴

۶۱ - آیا امید که یکی از اجزای اساسی زندگی است ، نومییدی هم عامل اختلال و نابودی آنست ؟

د ۳ ج ۶ ص ۳۵۵

۶۲ - هنگامیکه هدف صحیح است، شخص امیدوار در تمام لحظات امید، گام در هدف بر میدارد .

د ۳ ج ۶ ص ۳۵۶

۶۳ - انتظار و انواع اساسی آن

د ۳ ج ۶ ص ۳۵۷

۶۴ - انتظار درباره موضوع نامطلوب

د ۳ ج ۶ ص ۳۵۸



یازده - هیچ مغز نیرومندی نمی تواند از عهده محاسبه همه عوامل و رویدادهای زندگی بر آید .

آدمی چون کشتی است و بادبان تاکی آرد باد را آن بادران

۶۵ - هر اندازه هم انسان بتواند درباره کشتی وجودش در اقیانوس هستی محاسبه و دقت داشته باشد، بالاخره نمی تواند از عهده محاسبه و تصرف در همه عوامل هستی بر آید .

د ۳ ج ۶ ص ۲۳۳



دوازده - نتیجه ندامت ها در زندگانی

این دریغا ها خیال دیدن است از وجود نقد خود بیریدن است

۶۶ - دریغا گفتن ، چسبیدن به لحظات نابود شده زندگی ، گسیختن از واقعیت فعلی است .

د ۱ ج ۱ ص ۶۳۹

استخوان حرص تو در وقت درد
گوئی از توبه بسازم خانه من
درهم آید خرد گردد در نورد
در زمستان باشم آنجا وطن
چون بشدرنج و شدت آن حرص زفت
همچو سگ سودای خانه از تورفت

۶۷ - در تنگناهای زندگی که می توانستیم با محاسبه های منطقی و وجدانی قبلی گرفتارشان نشویم، پشیمانیها و تصمیم هایی که برای روش حساب شده می گیریم، چو نان تغییر رنگ صورت است که در موقع اضطراب و بیم و خجلت نمیدارمی گردد.

د ۳ ج ۸ ص ۲۲۰



سیزده - نقش رؤیاها و تخیلات در توسعه قفس زندگانی

ضعف سربیند از آن و تن پلید آه از آن نقش پلید ناپدید

۶۸ - رؤیاها جوهر زندگانی ما را مستهلك می سازند .

د ۱ ج ۱ ص ۲۰۲



چهارده - ادب و اخلاق

هین مرو گستاخ در دشت بلا هین مران کورانه اندر کربلا

۶۹ - بدون تحصیل آمادگی به شکیبائی در حوادث سخت ، کورانه براه نیافتید.

د ۳ ج ۶ ص ۴۵۱

صبر چون پول صراط آنسو بهشت هست باهر خوب يك لالای زشت

۷۰ - برای رسیدن به قلمرو پیروزی ، بایستی از يك دالان تنگ و تاریک و

سنگلاخ عبور کنیم ، این دالان صبر نامیده می شود .

د ۲ ج ۵ ص ۴۲۴

صبرسوی کشف هر سر رهبر است صبر تلخ آمد براو شگر است

۷۱ - صبر و تحمل و شکیبائی پرده از روی اسرار نهائی برمیدارد .

د ۳ ج ۷ ص ۳۹۹

از خدا جوئیم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از لطف رب

۷۲ - ادب از الطاف خداوندی است

د ۱ ج ۱ ص ۹۷

کرد نیکو چون بگفت این راز را لطف آواز دلش آواز را

۷۳ - اعتراف به ، واقعیت های زشت خود موجب زیبایی است .

د ۲ ج ۴ ص ۵۰۴

استخوان حرص تو در وقت درد درهم آید خرد گردد در نور

گوئی از توبه بسازم خانه من در زمستان باشم آنجا وطن

چون بشد در بیج و شدت آن حرص زفت همچو سگ سودای خانه از تورفت

۷۴ - در تنگناهای زندگی که می توانستیم با محاسبه های منطقی و وجدانی

قبلی گرفتارشان نشویم ، پشیمانیها و تصمیم هایی که برای روش حساب شده در آینده

میکیریم ، چون تغییر رنگ صورت است که در موقع اضطراب و بیم و خجلت ، نمودار

میکردد .

د ۳ ج ۸ ص ۲۲۰

بض عاشق بی ادب بر می جهد خویش را در کفّه شه می نه د

بی ادب تر نیست کس زو در جهان با ادب تر نیست زو کس در نهان

۷۵ - توضیحی درباره تأدب الهی

د ۳ ج ۸ ص ۴۷۸

جمله در زنجیر بیم و ابتلا می روند این ره به غیر اولیا

۷۶ - راهی که باید سپری شود ، بجهت اکراه و اجبار سنگلاخش نکنیم با

خوشروئی و اختیار و راهنمایی مربیان ، راه رادر پیش بگیریم تا هم به مقصد برسیم

و هم از مزایای خود راه برخوردار شویم .

د ۳ ج ۹ ص ۲۰۶

ای دهنده قوت و تمکین و ثبات خلق را زین بی ثباتی ده نجات

اندر آن کاری که ثابت بودنی است قائمی ده نفس را که منثنی است

۷۷ - افراط در اعطاف و میعان ، انسانها را از زندگی قابل محاسبه محروم

می سازد .

د ۵ ج ۱۱ ص ۴۰۶

از مقامات و حش رو زین سپس هیچ نگریزیم ما با چون تو کس

موسی آنرا ناردید و نور بود زنگنی دیدیم شب را حور بود

ما نمی خواهیم غیر از دیده ای دیده تیزی گشی بگزیده ای

بعد از این ما دیده خواهیم از تو بس تاپوشد بحر را خاشاک و خس

۷۸ - هر اسی از آن نداشته باشیم که تاریکی ها و رویدادهای فریبا و ابهام

انگیز پیرامون زندگی ما را فرا گرفته است ، از آن بترسیم که بینائی خود را هم

دستخوش آن تاریکی ها بسازیم و قدرت عبور از سنگلاخ های تاریک و چمنزارهای

فریبا را از دست بدهیم .

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۱۵

رحم خواهی رحم کن بر اشکبار رحم خواهی بر ضعیفان رحم آر

۷۹ - تفسیر مشروحی درباره ترحم

د ۱ ج ۱ ص ۳۸۰

کوزه بودش آب می نامد بدست آب را چون یافت خود کوزه شکست

۸۰ - محالست آنکه هم دندان و هم نعمت شود پیدا

د ۱ ج ۱ ص ۷۵

هر چه آید بر تو از ظلمات و غم آن زبی باکی و گستاخی است هم

۸۱ - در زندگانی گستاخ مباش

- د ۱ ج ۱ ص ۹۹
این ثنا گفتن زمن ترك ثناست کاین دلیل هستی و هستی خطاست
۸۲ - ثنا گفتن بر دو قسم است .
- د ۱ ج ۱ ص ۲۴۶
آن منافق با موافق در نماز از پی استیزه آید در نیاز
۸۳ - دو روئی از دردهای خانمانسوز بشری است .
- د ۱ ج ۱ ص ۱۵۴
در تو نمرود است در آتش مرو رفت خواهی اول ابراهیم شو
۸۴ - بدون ارزیابی دقیق درباره خویشتن ، وارد شدن در نوسانات زندگی با
موفقیت همراه نخواهد بود .
- د ۱ ج ۱ ص ۷۱۰
چون خدا خواهد که پرده کس دردد میلش اندر طعنه پاكان برد
۸۵ - عیب جوئی از بی شخصیتی است .
- د ۱ ج ۱ ص ۳۸۰
عذر احمق بدتر از جرمش بود عذر نادان زهر هر دانش بود
۸۶ - عذری که نادان میآورد .
- د ۱ ج ۱ ص ۵۳۷
هر کسی گر عیب خود دیدی زپیش کی بدی فارغ وی از اصلاح خویش
۸۷ - چون زندگی شما در عیبجوئی دیگران میکذرد ، در اصلاح خویشتن
نمی توانید گامی بردارید .
- د ۱ ج ۱ ص ۴۵۳
ای خدای من فدایت جان من جمله فرزندان و خان و مان من
۸۸ - نهایت بخشش پیشکش کردن تمام موجودی است .
- د ۲ ج ۴ ص ۳۱۷

بهر فخر و بهر بوش و بهر ناز نر برای ترس و تقوی و نیاز

۸۹ - عطا و بخشش بایستی خالص برای خدا باشد .

د ۱ ج ۲ ص ۷۱۱

جود جمله از عوض‌ها دیدن است پس عوض دیدن ضد ترسیدن است

۹۰ - کسی که میداند هر چه بدهد در مقابل چیزی خواهد گرفت ، او هرگز

از جود و احسان نمی‌هراسد .

د ۲ ج ۳ ص ۴۵۶

۹۱ - مقوقس کیست ؟

د ۲ ج ۴ ص ۲۳۹



پانزده - کیفر و نتیجه‌کردارها

آتش‌گر نامده است این دود چیست جان‌سیه‌گشته روان مردود چیست ؟

۹۲ - عذاب الهی و مطرود شدن از درگاه خداوندی رنگ و شکل محسوس و

مخصوصی ندارد .

د ۲ ج ۴ ص ۳۱۹

حد ندارد وصف رنج آن جهان سهل باشد رنج دنیا پیش آن

۹۳ - عذاب آخرت با عذاب دنیا قابل مقایسه نیست .

د ۲ ج ۴ ص ۷۴۱

يك نشانی آنکه میگیرم و را آنچه طاعت دارد از صوم و دعا

از نماز و از زکات و غیر آن ليك يك ذره ندارد ذوق جان

۹۴ - چه نشانی برای سیاهی و تاریکی دل آشکارتر از آن که اطاعت و عبادت

انسان کوچکترین لذت روحانی و تأثیر معنوی نداشته باشد !

د ۲ ج ۵ ص ۱۴۵

گفت ای جان صعب تر خشم خدا که از آن دوزخ همی لرزد چوما

۹۵ - سخت ترین سختی ها خشم الهی است .

د ۴ ج ۹ ص ۳۳۱

۹۶ - ارزیابی نتایج کارها

د ۱ ج ۲ ص ۴۶۴



شانزده - پلیدی و طهارت زندگی

تن زسرگین خویش چون خالی کند پرزگوهرهای اجلالی کند

زین پلیدی برهد و پاکی برد از یطهرکم تن او برخورد

۹۷ - اگر پلیدیها از جان آدمی برطرف شود ، طهارت و پاکی به آن روی میآورد.

د ۵ ج ۱۱ ص ۱۴۴

۹۸ - توضیحی در باره آیه دانما یرید الله لیذهب ، (آیه تطهیر)

د ۵ ج ۱۱ ص ۱۴۵



هفده - مادامیکه در حال مستی بسر می برید ، میدانم ها و نمی دانم ها

شایسته درك شما نخواهد بود .

این سخن خایی دراز از بهر چیست؟ گفت مطرب زانکه مقصودم خفیت

می رمد اثبات پیش از نفی تو نفی کردم تابری ز اثبات بو

در نوا آرم به نفی این ساز را چون بمیری مرگ گوید راز را

۹۹ - ای امیر ، مادامیکه در حالت مستی غوطه وری ، به گوش توجز نوای نفی

این و آن را نمی توان نواخت . تواز حالت مستی ات دست بردار و هوشیار باش ، تا من

هم بتوانم نوای اثبات را برای تو بنوازم .

د ۶ ج ۱۳ ص ۲۷۳



هیجده - نتیجه نیروی دروغین کار دروغین است

گفت آن خر کاو به شب لاحول خورد جز بدین شیوه نتاند راه برد

۱۰۰ - نتیجه نیروی دروغین کار دروغین است .

د ۲ ج ۳ ص ۲۰۳



نوزده - دام درونی و دام بیرونی

صد هزاران دام و دانه است ای خدا ماچو مرغان حریص بینوا

دمبدم وابسته دام نویم هریکی گری باز و سیمرغی شویم

مرغ فتنه دانه بر بامست او پرگشاده بسته دامست او

چون به دانه داد او دل را به جان ناگرفته مرورا بگرفته دان

۱۰۱ - دام درونی و دام بیرونی

د ۴ ج ۹ ص ۵۱۰



بیست - سخن پردازانها سدره حقایق در زندگی هشیارانه

چند از این الفاظ و اضمار و مجاز سوز خواهم سوز با آن سوز ساز

۱۰۲ - هنگامیکه عشق و سوزی وجود ندارد مراعات قواعد ادبی در جملات

چه فایده ای بحال شما دارد !؟

د ۲ ج ۴ ص ۳۴۰

حرف گفتن بستن آن روزن است عین اظهار سخن پوشیدن است

بلبلانه نعره زن بر روی گل تاکنی مشغولشان از بوی گل !!

تابه قل مشغول گردد گوششان سوی روی گل نبرد هوششان

ما که خود را در سخن آغشته ایم از حکایت ماحکایت گشته ایم

۱۰۳ - امان از این سخن پردازانها و سخن خوریها و سخن بازیها که گوش هاو

کتابها را پر کرده و نمی گذارد حقایق ناب و واقعیت های پوشیده در دسترس انسانهای جوینده قرار بگیرد.

د ۶ ج ۱۳ ص ۲۶۴



بیست و یک - سخن و نقش الفاظ در حیات انسانها

گفت گفت تو چونان در سوزنست از دل من تادل تو روزنست
۱۰۴ - انسان هشیار می تواند از لحن کلام هدف گوینده را تشخیص بدهد

د ۱ ج ۱ ص ۱۷۵

او چو باشد زشت گفتش زشت دان هر چه گوید مرده آنرا نیست جان
سخن تبه کاران بیجان است زیرا از روح مرده بیرون می آید

د ۱ ج ۱ ص ۲۱۶

این سخن شیر است در پستان جان بی کشنده خوش نمی گردد روان
۱۰۵ - مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد.

د ۱ ج ۲ ص ۱۸۸

نور هر گوهر کز و تابان شدی حق و باطل را از او فرقان شدی
۱۰۶ - نورانیت روح در سخنان انسانهای الهی پدیدار می گردد و حق و باطل را از یکدیگر جدا می سازد.

د ۲ ج ۳ ص ۴۲۶

بوی کبر و بوی حرص و بوی آز در سخن گفتن بیاید چون پیاز
پس دعاها رد شود از بوی آن آن دل کثر مینماید از زبان
۱۰۷ - آنانکه دارای صفات پلید هستند ، هر اندازه هم بخواهند از آشکار شدن آنها جلوگیری کنند، باز سخنانشان رنگ و بوی همان صفات را آشکار خواهد ساخت.

د ۳ ج ۶ ص ۱۹۳

برفلک برهاست ز اشجار وفا
اصولها ثابت و فرعه فی السماء
۱۰۸ - حقایق و سخنان سود د مانند درخت برومند جاویدان است که
ریشه‌اش ثابت و شاخه‌اش در آسمان است.

د ۳ ج ۹ ص ۱۴۸

این سخن اشکسته می‌آید دلا
کاین سخن در آست و غیرت آسیا
دراگر چه خورد و اشکسته شود
توتیای دیده خسته شود
۱۰۹ - اگر سخن واقعیت داشته باشد بی زر و ربور آرایش های معمولی هم
می‌تواند در کشف واقعیات و تحریک بسوی آنها موثر بوده باشد

د ۴ ج ۹ ص ۴۱۳

صورت رفعت برای جسم هاست
جسم‌ها درپیش معنی اسم هاست
۱۱۰ - اسم الاسم، اسم، معنی.

د ۱ ج ۱ ص ۲۷۰



بیست و دو - سخن و اندیشه

رخت‌ها را سوی خاموشی کشان
چون نشان جویی مکن خود را نشان
چشم بر استارگان نه ره بجوی
نطق تشویق نظر باشد مگوی
گردد حرف صدق گویی‌ای فلان
گفت تیره در عقب گردد روان
نیست در ضبطت چوبگشادی دهان
از پی صافی شود تیره روان

۱۱۱ - سخن و اندیشه

د ۶ ج ۱۳ ص ۵۵۴

۱۱۲ - چرا عثمان در نخستین روز بالا رفتن به منبر سخنرانی نکرد؟

د ۴ ج ۹ ص ۴۷۸



بیست و سه - شباهتی میان لفظ و معنی و جسد و روح

لفظ چون و کراست و معنا طایر است جسم جوی و روح آب سایر است
او روان است و تو گویی واقف است او دوان است و تو گویی عاکف است

۱۱۳ - شباهتی میان لفظ و معنی و جسم و روح .

د ۲ ج ۵ ص ۴۷۱

اشتباهی هست لفظی در میان لیک خود کو آسمان کور یسمان؟!
اشتراک لفظ دائم رهن است اشتراک گبر و مؤمن در تن است
جسم همچون کوزه های بسته سر تا که در هر کوزه چه بود؟ در نگر
۱۱۴ - شباهت در کالبد های لفظی همان اندازه غلط انداز و منشأ ضررها
است که شباهت کالبد های جسمانی آدمیان

د ۶ ج ۱۳ ص ۲۵۰



بیست و چهار - راست و دروغ و شوخی

چون شود از رنج و علت دل سلیم طعم صدق و کذب را باشد علیم

۱۱۵ - تنها دل سالم است که طعم راست و دروغ را می چشد

د ۲ ج ۵ ص ۲۶۰

۱۱۶ - تعریف راست و دروغ

د ۲ ج ۵ ص ۲۶۰

۱۱۷ - قضایای لفظی

د ۲ ج ۵ ص ۲۶۱

۱۱۸ - قضایای غیر لفظی

د ۲ ج ۵ ص ۲۶۱

۱۱۹ - ارتباط قضیه با قلمرو درونی

د ۲ ج ۵ ص ۲۶۲

۱۲۰ - ارتباط قضیه باقلمرو بیرونی

د ۲ ج ۵ ص ۲۶۳

۱۲۱ - ارزیابی راست و دروغ

د ۲ ج ۵ ص ۲۶۵

۱۲۲ - آیا راست گفتن ذاتاً نیکو و دروغ گفتن ذاتاً بد است ؟

د ۲ ج ۵ ص ۲۶۹

۱۲۳ - طعم راست و دروغ

د ۲ ج ۵ ص ۲۷۳

گوش سربربند از هزل و دروغ تا بیننی شهر جان را با فروغ
۱۲۴ - شوخی و دروغ حجاب تاریکی است که از تماشای فروغ جان آدمی
جلوگیری میکند .

د ۳ ج ۶ ص ۱۴۶

۱۲۵ - شوخی چیست ؟

د ۳ ج ۶ ص ۱۴۷

هزل تعلیمست آنرا جد شنو تو مشو برظاهر هزلش گرد
هرجندی هزلست یش ها زلان هزل ها جد است یش عاقلان
۱۲۶ - هر اندازه که رشد روانی يك فرد بیشتر است ، از ظواهر سخنان و
رویدادها عبور کرده، بیشتر به حقیقت سخن و رویداد آشنا می شود ، یکی از نتایج
بسیار مهم این نفوذ عقلی کشف واقعیات جدی از شوخی هاست .

د ۴ ج ۱۱ ص ۳۸

۱۲۷ - انتقادی از نظریه اینشتین درباره دروغ

د ۲ ج ۵ ص ۲۶۶



بیست و پنج- این هم نوعی از زندگی که : از این در رانده ، از آن درمانده ، بسوز و تباه شو

یار نیکت رفت بر چرخ برین یار فسقت ماند در قعر زمین
تو بماندی در میانه همچنان بی مدد چون آتشی از کاروان
۱۲۸ -- از این در رانده ، از آن درمانده ، بسوز و تباه شو .

د ۳ ج ۶ ص ۲۶۲

پس ز دفع این جهان و آن جهان مانده اند این بی رهان بی این و آن
۱۲۹ -- چگونه انسان هم از این جهان وهم از آن جهان محروم میماند ؟

د ۱ ج ۲ ص ۲۲۲



بیست و شش - به چاه افتادن نابینایان جای شگفتی نیست ، شگفت انگیز آن است که آدم بینایی در چاه سرنگون شود !

این عجب نبود که کور افتد بچاه بوالعجب افتادن بینای راه
۱۳۰ - چه جای شگفتی است اگر نابینایی بچاه بیافتد ، شگفت انگیز آنست که بینایی در چاه سرنگون شود !!

د ۶ ج ۱۴ ص ۲۰۶



بیست و هفت - حیلہ گریها و مکر پردازيها در زندگی

پس خدای را خدای شد جزا کاسه زن کوزه بخور اینک سزا
۱۳۱ - حیلہ گری را رهاکن ، زیرا حیلہ های بزرگتری در کمین تست .

د ۲ ج ۴ ص ۱۶۹

بی کمین و دام و صیاد ای عیار دنبه کی باشد میان کشتزار !
۱۳۲ - وقتی که در میان کشتزار دنبه ترو تازم ای می بینید ، بدانید که غرضی

در کار بوده که دنبه را از جای اصلی خود که آشپزخانه آدمیان است ، به کشتزار آورده است .

د ۳ ج ۶ ص ۲۳۸

او ز صیادان به کُنه بگریخته خود پناهش خون اورا ریخته
شسته صیادان میان آندو کوه انتظار این قضای باشکوه
۱۳۳ - باهیچ حیل و مکاری از شعاع مشیت الهی نمی توان گریخت

د ۳ ج ۶ ص ۴۴۷

گفت یارب میفریبد او مرا میفریبد او فریبنده ترا
بشنوم یامن دهم هم خدعه اش تابداصل آنرا فرع کش
کاصل هر مکاری و حیلت پیش ماست هر چه بر خاکست اصلش بر سماست
۱۳۴ - آیا خداوند متعال هم مکر و حیل می کند ؟

د ۴ ج ۱۱ ص ۴۹



بیست و هشت - تکاپوی مستند به عشق خروشان از جان ، غیر از فرار
ناشی از بیم و هراس است

آن ز عشق جان دوید و این ز بیم عشق کو؟ و بیم کو فرق عظیم
گرچه زاهد را بود روزی شگرف کی بود یکروز او خمسین الف
قدر هر روزی ز عمر مرد کار باشد از سال جهان پنجه هزار
۱۳۵ - مسافت و زمان مانند دوا برای پیادگان است ، نه برای کسانی که درما
فوق مکان و زمان حرکت می کنند .

د ۵ ج ۱۱ ص ۶۰۵



بيست و نه - چنان نيست كه هر چه را داريد بتوانيد از آن بهره مند شويد

اي بساكس همچو آن شيرزيان صيد خود ناخورده رفته از جهان
۱۳۶ - گمان مبريد كه هر چه را از آن خود ميدانيد ، از آن بهره مند خواهيد
گشت .

د ۲ ج ۳ ص ۲۷۰



سي - غفلت و اشتباه و فراموشي معلول اهميت ندادن به موضوع است

وقت غارت خواب نايد خلق را تانبر بايد كسي زو دلقي را
لا تاخذ ان نسيئا شد گواه كه بود نسيان بوجهي هم گناه
زانكه استكمال تعظيم او نكرد ورنه نسيان در نياوردي نبرد
گرچه نسيان لا بد و ناچار بود در سبب ورزیدن او مختار بود
۱۳۷ - هر اندازه كه يك موضوع براي آدمي جدي تر و حياتي تر تلقى شود
بهمان اندازه فراموشي و غفلت و اشتباه درباره آن موضوع تقليل مي يابد .

د ۵ ج ۱۲ ص ۶۰۰



سي و يك - هدف و وسيله

نسبتي بايد مرا يا حيلتي هيچ پيشه راست شد بي آلتی ۱۹
۱۳۸ - بدون وسيله به هدف نميتوان رسيد

د ۱ ج ۲ ص ۲۹۲

مطلع شمس آي اگر اسكندري بعد از آن هر جا روي نيكوفري
بعد از آن هر جا روي مشرق شود شرقها بر مشرق عاشق شود
۱۳۹ - بكوشيم ناخود را به منبع روشنايي برسانيم .

د ۲ ج ۳ ص ۹۸

اول فکر آخر آمد در عمل بنیت عالم چنان دان از ازل

۱۴۰ - چند مسئله مهم در باره کارهای غائی (هدف دار)

د ۲ ج ۳ ص ۴۹۹

۱۴۱ - آیا برای خداوند در ایجاد جهان ، جریان کارگاهی مزبور قابل تصور

است ؟

د ۲ ج ۳ ص ۵۰۱

هر که کرد قصد گندم باشدش کاه خود اندر تبع می آیدش

۱۴۲ - مقاصد اصلی را با سایه هایی که بدنبال می آیند اشتباه نکنیم

د ۲ ج ۴ ص ۵۹۹



سی و دو چیزی را که نداریم نمیتوانیم به کس دیگر بدهیم

نیست چیره چون ترا چیره کند ؟ نور ندهد مر ترا تیره کند

۱۴۳ - کسی که خود چیزی را فاقد است ، نمی تواند آن چیز را عطا کند

د ۱ ج ۲ ص ۱۵۵

چونکه گوینده ندارد جان و فر گفت اورا کی بود برگ و ثمر ؟

میکند گستاخ مردم را به راه اوبه جان لرزان تراست از برگ کاه

۱۴۴ - کسی که خود ندارد ، جان ندارد ، و کسی که جان ندارد نمی تواند

در دیگران جانی بوجود بیاورد ، یا آن را با فرو شکوه نماید .

د ۵ ج ۱۲ ص ۱۴۷



سی و سه - حوادث روزگاران لابلای سطوح انسانی را باز میکند

بانگ می آید که تعریفش کند همچو مصدر فعل تعریفش کند

۱۴۵ - حوادث روزگار در فاش ساختن حقیقت انسان چونان افعال و مشتقات

است که حقیقت مصدر را در جلوه‌های گوناگون نشان می‌دهد.

د ۳ ج ۶ ص ۴۴۰

نوگیاهی مردم از سودای تو میدمد در مسجد اقصای تو
توسلیمان وار داد او بده پی‌براز وی پای ردبروی منه
• • • • •

پس زمین دل که نبتش فکر بود فکرها اسرار دل وای نمود
۱۴۶ - دل آدمی زمینی است که اسرار خود را بانباتاتی (اندیشه‌ها) که
می‌رویاند ، نشان می‌دهد .

د ۴ ج ۱۰ ص ۱۶۷



سی و چهار - وجود صفات برجسته در انسان ، غالباً او را در ارزیابی
خویشتن به اشتباه می‌اندازد

۱۴۷ - اثر وجود صفات برجسته در روش‌های زندگی

د ۱ ج ۲ ص ۷۲۱

انسان و عوامل رشد و کمال اولیاء الله و رشد یافتگان

يك - ۱ - آن درك كمالی كه خداوند در درون ما بچریان انداخته و
میل ما را بر آن برانگیخته است استعداد و بدست آوردن آن را نیز بما
داده است .

هر کرامانی كه میجوئی بجان او نمودت تاطمع کردی در آن
۲ - چون کمال را اودر دل ما نمودار ساخته است ، لذا استعداد رسیدن بآن را
هم بماعطافرموده است .

د ۲ ج ۳ ص ۲۴۰

میل دریاكه دل تو اندرست آن طبیعت جات را از ما درست
۳ - تو كه می بینی در درون تو تمایل مخصوص به شناوری در دریای معنی وجود
دارد ، بدانكه اصل و پرورنده حقیقی تو همان دریا است .

د ۲ ج ۵ ص ۶۲۹

تو بطی برخشك و برتر زنده ای نی چو مرغ خانه خانه كنده ای
۴ - شما ای انسانها كه ذو حیاتین هستید ، چرا در خشکی ها زندگانی تان را
سپری می كنید ؟

د ۲ ج ۵ ص ۶۳۰



دو - عامل فریاد و گرایش به اعتلاء و کمال از كجا سر ازی ر می شود ؟

يك دهان داريم گویا همچوئی	يك دهان پنهانست در لبهای وی
يكدهان نالان شده سوی شما	های وهویی در فكنده در شما
ليك داند هر كه اورا منظر است	كه فغان این سری هم زان سراسر است
دمدمه این نای از دم های اوست	هایهوی روح از هیهای اوست

۵ - آیا این همه داد و فریاد اعتلاها و جهش و کمال و مظاهر شگفت انگیز

علم و معرفت بخود انسان مستند است، یا انسان جز جایگاه بروز آنها چیزی

نیست؟

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۴



سه - ایده آلیستی و رئالیستی در تحوّل‌های روبه اعتلاء

ظاهر این دو به سندان‌ی زبون در صفت از کوه آهنها افزون

پس بصورت آدمی فرع جهان در صفت اصل جهان این را بدان

ظاهرش را پشه‌ای آرد به چرخ باطنش باشد محیط هفت چرخ

۶ - اگر شما به ظاهر عناصر طبیعی بدن بنگرید مانند دو قطعه سنگ و آهن هستید که بایک سندان و آهن دیگر میشکنند و متلاشی میشوند. اما صفت درونی و محصول شکفت انگیز همان عناصر طبیعی بدن نیرومندتر از کوه آهن و افزون‌تر از آنست، این يك معنای بزرگی از ایده آلیستی است که رئالیستی را در بر می‌گیرد.

د ۴ ج ۱۱ ص ۹۴

چون دوم بار آدمی زاده بزاد پای خود بر فرق علت‌ها نهاد

۷ - بار دوم زاییده شویم تاعلیت را مشرفانه نظاره کنیم و آن را بفهمیم

د ۳ ج ۸ ص ۱۲۴



چهار - مقیاس سنجشها را منحرف نکنیم

گر طمع در آینه برخاستی در نفاق آن آینه چون ماستی

گر تر از وراطمع بودی و بال راست کی گفتمی ترا از وصف حال

۸ - مقیاس سنجش را منحرف نکنید، بگذارید اسانها با اندازه‌های واقعی روبرو

د ۲ ج ۳ ص ۳۱۵



پنج - کمال و تکامل و رکود و نقص

بیغرض نبود بگردش در جهان غیر جسم و غیر جان عاشقان
۹ - پس از بدست آوردن رشد و کمال حقیقی غایت‌ها نمیتوانند انسان را
جلب کنند.

د ۱ ج ۲ ص ۳۳۱

چون شکوفه ریخت میوه سرکند چون که تن بشکست جان سر برکند
۱۰ - تکامل روحی انسانها بطور تدریجی است.

د ۱ ج ۲ ص ۳۸۲

نقصها آینه وصف کمال وان حقارت آینه عز و جلال
۱۱ - احساس و جستجوی کمال نتیجه احساس نقص است.

د ۱ ج ۲ ص ۴۸۹

۱۲ - بختی در نقص و کمال.

د ۱ ج ۲ ص ۴۹۰

۱۳ - منشأ درك دو مفهوم نقص و کمال.

د ۱ ج ۲ ص ۴۹۱

۱۴ - تعریف نقص و کمال.

د ۱ ج ۲ ص ۴۹۲

۱۵ - نقص و کمال از پدیده‌های کیفی است.

د ۱ ج ۲ ص ۴۹۴

۱۶ - اختلاف دیدگاه‌ها در تعیین ملاك نقص و کمال.

د ۱ ج ۲ ص ۴۹۵

۱۷ - نسبت نقص و کمال.

د ۱ ج ۲ ص ۴۹۶

۱۸ - آیا جهان هستی در تکامل و رو به کمال میرود ؟

د ۱ ج ۲ ص ۴۹۷

۱۹ - آیا انسان روبه تکامل می‌رود؟

د ۱ ج ۲ ص ۴۹۹

۲۰ - آیا انسان از جنبه طبیعی در امتداد تکامل قرار گرفته است؟

د ۱ ج ۲ ص ۵۰۲

۲۱ - آیا انسان از نظر احساس و اندیشه روبه تکامل است؟

د ۱ ج ۲ ص ۵۰۵

۲۲ - آیا انسان از نظر زندگانی اجتماعی تکامل یافته است؟

د ۱ ج ۲ ص ۵۰۶

۲۳ - تکامل که هدف زندگانی انسان است چیست؟

غم‌مخور از دیدگان عیسی تراست چپ‌مرو تا بخش‌دست دو چشم تراست

۲۴ - مادامیکه روح انسانی در راه تکامل خود پیش می‌رود ، نقص پدیده‌های مادی مربوط به انسان اهمیتی ندارد .

د ۲ ج ۳ ص ۲۶۲

و ربود کفشت مرود رسنگلاخ وردو شاخست مشو نو چارشاخ

۲۵ - آن کمال و مزیت انسانی را که بدست آورده‌اید ، از دست ندهید و اگر

دارای نقصی هستید در برطرف کردن آن بکوشید و نقص دیگری بر آن اضافه نکنید .

د ۲ ج ۳ ص ۴۰۳

هیچ آییننه دگر آهن نشد هیچ فانی گندم خرمن نشد

هیچ انگوری دگر غوره نشد هیچ میوه پخته باکوره نشد

۲۶ - از هر نقطه‌ای که عبور میکنید دوباره آن نقطه را نخواهید دید

د ۲ ج ۳ ص ۶۴۹

۲۷ - قانون عدم تکرار رویدادها بازجوع هر شیئی باصل خود منافات دارد

د ۲ ج ۳ ص ۶۵۱

ای فلان مارا به همت یاد دار تا شویم از اولیاء پایان کار
این سخن هم نی زردو سوز گفت خوابناکی هرزه گفت و باز خفت
۲۸ - گاهی خواستن ترقی و تکامل جز سرسام گفتن خواب آلودگان چیز
دیگری نیست .

د ۲ ج ۵ ص ۳۹۳

همچو مرغی کاوگشاید بنددام گاه بندد تا شود درفن تمام
او بود محروم از صحرا و مرج عمر او اندر گره کاریست خرج
۲۹ - از آن افراد نباشیم که در بیغولهای نشسته طنابی بدست گرفته کارشان
را در آن منحصر کرده اند که آن طناب را گره برنند و بازکنند .

د ۲ ج ۵ ص ۶۲۰

مرده زین سویند و ز آنسو زنده اند خامش اینجا و آنطرف گوینده اند
چون از آنسویان فرستد سوی ما آن عصا گردد سوی ما ازدها
جمله ذرات عالم در نهان با تو می گویند روزان و شبان
ما سمیعیم و بصیریم و هشیم با شما نامحرمان ما خامشیم
چون شما سوی جمادی می روید محرم جان جمادان چون شوید؟
۳۰ - از جمادی بیرون رویم تا چهره های گوناگون جهان هستی
را دریابیم .

د ۳ ج ۶ ص ۶۰۵

پارهاوند روبهان را در شکار آن زدم دانند روباهان غرار !
۳۱ - درگذرگاه حیات اول بیندیشید که نیروی پیشرفت شما چیست و
عاملش کدام است ،

د ۳ ج ۷ ص ۵۱۴

تو درون چاه رفتستی ز کاخ چه گنه دارد جهانهای فراخ
۳۲ - تو از کاخ با عظمت کیهانی با میلیون ها خورشیدش فرود آمده و در

نه چاه تنگ و تاریک خود طبیعی زندانی شده ای ، تقصیر کیهان با عظمت چیست ؟

د ۳ ج ۸ ص ۲۰۷

آب کم جو تشنگی آور به دست تا بجوشد آبت از بالا و پست
تا نزاید طفلک نازک گلو کی روان گردد ز پستان شیراو
۳۳ - تا احساس نیازمندی نشود ، قدمی درراه تکامل برداشته نخواهد شد

د ۳ ج ۸ ص ۳۱۵

زافکه از قرآن بسی گمره شدند زان رسن قومی درون چنه شدند
مر رسن را نیست جرمی ای عنود چون ترا سودای سر بالا نبود
۳۴ - طنابی در فضای هستی که پاییمش سقوط و بالایش کمال است .
آویزان گشته است ، با این طناب میتوانی پائین بروی و در چاه طبیعت سرنگون
گرددی و میتوانی بمرافع ترین قله کمال صعود کنی .

د ۳ ج ۹ ص ۱۰۰

۳۵ - سر به بالا و سر به پائین یعنی چه ؟

د ۲ ج ۹ ص ۱۰۱

در صف معراجیان گریستی چون براقیت پر گشاید نیستی
نی چو معراج زمینی تا قمر بلکه چون معراج کلکی تاشکر
۳۶ - مقصودم از معراج حرکت کردن از زمین و رفتن به ماه نیست بلکه
تحول از مرتبه پست حیوانیت به درجات عالی انسانیت است که مانند تحونی نی به
شکر می باشد ؟

د ۴ ج ۹ ص ۴۹۶

گوش بعضی زین تعالوها کراست هر ستوری را صطبل دیگر است
منهزم گردند بعضی زین ندا هست هر اسبی طویلۀ او جدا
۳۷ - چرا بعضی از گوشها در مقابل فریاد « بیایید به کمال خود برسید »
کراست ؟ !

د ۴ ج ۱۰ ص ۳۲۲

زائکه هر بدبخت خرمن سوخته می‌نخواهد شمع کس افروخته
هین کمالی دست آور تا تو هم از کمال دیگران نفتی به غم
۳۸ - اگر خرمن هستی خود را در طعمه آتش می‌بینی ، بجای اینکه خاموشی
شمع هستی دیگران را آرزو کنی ، بکوش و کمالی بدست آور و شمع وجودت را
در میان شمع های برافروخته دیگران بیافروز

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۷۳

تواز آن روزی که در هست آمدی آتشی یا خاک یا باد آمدی
گر بدان حالت ترا بودی بقا کی رسیدی مر ترا این ارتقا
تازه میگیر و کهن را می‌سپار که هر امسالت فرون است از سه پار
۳۹ - در گذرگاه کمال از فنای موقعیت اول دلخوش باش ، زیرا تا از فناها
نگذری به بقا نخواهی رسید .

د ۵ ج ۱۱ ص ۲۹۰

این «ناهو» بود در سرای فضول ز اتحاد نور تر رای حلول
جهد کن تا سنگیت کمتر شود تا به لعلی سنگ تو انور شود
صبر کن اندر جهاد و در عنا دم بدم می‌بین بقا اندر فنا
۴۰ - آیا انعکاس نور الهی در « من انسانی » دلیل بر اتحاد من و نور الهی
است ؟

د ۵ ج ۱۱ ص ۵۷۴

نردبانهایست پنهان در جهان پایه پایه تا عنان آسمان
هر گره را نردبانی دیگر است هر روش را آسمانی دیگر است
هر یکی از حال دیگر بی‌خبر ملک با پهنای بی‌پایان و سر
این در آن حیران که او از چیست خوش و آن درین خیره که حیرت چیستش
۴۱ - اگر اندکی از ظواهر غلط انداز و فریبای نمودهای هستی بگذرید و

در مبادی بنیادین بنگرید نردبانهایی بشمارهٔ انسانها خواهید دید که از دلهای یکایک آنان به سوی آسمان نصب شده است .

د ۵ ج ۱۲ ص ۱۷۵

جمله عالم ز اختیار وهست خود میگریزد در سر سرمست خود

• • • •

میگریزد از خودی در بیخودی یا به مستی یا به شغل ای مهتدی

نفس را زان نیستی وامی کشی زانکه بیفرمان شد اندر بیهشی

نیستی باید که آن از حق بود تا که بیند اندر آن حسن احد

۴۲ - گریز از هشیاری و اختیار در مقامات والای تکامل ، بایستی به انگیزگی طبیعت کمال جوی روح انجام بگیرد ، نه با وسائل تخدیری مصنوعی برای آسایش طلبی که بایستی اجباراً بهمان حال اولی برگردد .

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۴۹

پس قیاس فرع بر اصلش کنیم او ز ظلمت ما ز نور روشنیم

۴۳ -- نباید اصل و آغاز و جودیک موجود را منظور کنیم، بلکه بایستی ببینیم آن موجود در راه تکامل به کجا می رسد .

د ۱ ج ۲ ص ۵۷۸

جنس را بین نوع گشته در روش عیبها بین گشته عین از پرئوش

۴۴ -- جنس و نوع و رابطهٔ آن دو با یکدیگر و تحول یکی بردیگری (در راه تکامل) .

د ۲ ج ۵ ص ۱۸۵

حق بدور و نوبت این تأیید را می نماید اهل ظن و دید را

۴۵ -- برای انسانهای آگاه بعد کافی اسباب بیدار شدن وجود دارد .

د ۱ ج ۱ ص ۶۰۳

خواجه با خود گفت کاین پند منست راه او گیرم که این ره روشنست

۴۶ - بایستی از رویدادهای جهان هستی درسها آموخت .

د ۱ ج ۱ ص ۷۹۷



شش - راه و مقصد :

راه را بر ما چوبستان کن لطیف مقصد مالطف خودسازای شریف

۴۷ - سنجیت راه و مقصد .

د ۲ ج ۵ ص ۱۸۲

اندرین اشتر نبودش حق ولی اشتری گم کرده است اوهم بلی

طمع ناقه غیر روپوشش شده آنچه زو گمشد فراموشش شده

۴۸ - آری توهم گمشده ای داری ، ولی طمع تو در گمشده دیگران راحت را

منحرف ساخته از هدف خود دور شده به دنبال هدف دیگران میروی .

د ۲ ج ۵ ص ۳۶۶

فکر آن باشد که بکشاید رهی راه آن باشد که پیش آید شهی

۴۹ - اندیشه را دور خود اندیشه پیچانیم ، رهایش کنیم تا برای ماراهی باز کند.

د ۲ ج ۵ ص ۴۵۱

۵۰ - جاده تکامل انسانی از میان ضدین کشیده شده است چه معنا دارد ؟

د ۲ ج ۴ ص ۳۳۰

زانکه مخلص در خطر باشد مدام تا زخود خالص نگردد او تمام

زانکه در راحت و رهن بیحد است آن رهد کاو در امان ایزد است

۵۱ - در تکاپو در راه عبودیت هرگز گمان نکنید که بمقصد رسیده اید .

د ۲ ج ۳ ص ۶۴۸

هر کسی را سیرتی بنهادیم هر کسی را اصطلاحی داده ایم

۵۲ - اتحاد طرق گوناگون در رسانیدن انسان ها به هدف نهائی .

د ۲ ج ۴ ص ۳۳۳



هفت - آب حیات ابدیت در جویبار وجود شما در جریان است، خود را بآن نزدیک کنید .

نور باقی پهلوی دنیای دون شیر صافی پهلوی جوهای خون
چون دراوگامی زنی بی احتیاط شیر تو خون میشود از اختلاط
۵۳ - شعاع (یا آب حیات) ابدیت در این دنیا مانند شیر ، و مقتضیات ماده مانند جوی خون است، متوجه باش ، تاشیری را که سهم تست با خون مخلوط نسازی .

د ۲ ج ۳ ص ۸۸

بر سر دیوار هر کاو تشنه تر زودتر بر میکنند خشت و مدر
هر که عاشق تر بود بر بانگ آب او کلوخ زفت تر کند از حجاب
۵۴ - از دیوار مادیات هر لحظه خشتی بردارید .

د ۲ ج ۳ ص ۶۰۰

هین غنیمت دان جوانی ای پسر سر فرود آور بکن خشت و مدر
۵۵ - در دوران جوانی که نیرومندیم خشت و کلوخ های دیوار مادیات را بکنیم .

د ۲ ج ۳ ص ۶۰۲

هر که عاشق تر بود بر بانگ آب او کلوخ زفت تر کند از حجاب
۵۶ - هر چه که عشق بدیدن جلو روح بیشتر بوده باشد ، علاقه بکندن تمایلات نفسانی قوی تر و بیشتر خواهد گشت .

د ۲ ج ۳ ص ۶۰۲



هشت - از آب حیات گل نسازید .

این سزای آنکه یابد آب صاف همچو خردر جو بمیزد از گراف

۵۷ - وقتی که آب حیات پیدا میکنید آنرا در خاک ریخته و از آن گل بسازید.

د ۲ ج ۳ ص ۲۸۰

نه - در راه تکامل علت مفسد را ریشه کن کنید ، زیرا گسلاویزی با معلولات نتیجه ای ندارد .

از وی این دنیای خوش بر تست تنگ از پی او با حق و با خلق جنگ
۵۸ - هنگامیکه ریشه تباهی را ندانید ، با حق و مخلوقات او همواره در ستیزه
خواهید بود .

د ۲ ج ۳ ص ۴۰۰



ده - آنجا که تسلیم شدن روح در مقابل عظمت ، بزرگترین سازندگی
را بدنبال میآورد .

گر صدایت بشنواند خیر و شر ذات که باشد زهر دو بیخبر
۵۹ - تسلیم به حق بمقامی میرسد که مرد خدا دیگر نمیتواند حرکت و
تحولات خود را احساس کند .

د ۱ ج ۲ ص ۴۸۳



یازده - رهبر و مربی روحی و نقش اساسی آن در زندگانی تکاملی
انسانها

دامن او گیر زوتر بی گمان تارهی از آفت آخر زمان
۶۰ - مغرور مباش ، هنگامیکه مربی الهی پیدا کردی دامن او را بگیر .

د ۱ ج ۱ ص ۲۰۶

پنداورا از دل و جان گوش کن هوش راجان ساز و جان راهوش کن
۶۱ - هوش راجان ساز و جان راهوش کن

د ۱ ج ۱ ص ۸۲۲

۶۲ - انواع تأثیر رهبر در انسان راهرو

د ۱ ج ۱ ص ۲۱۰

خاك شو مردان حق را زیر پا خاك بر سر كن حسد را همچوما

۶۳ - احتیاج انسان بر رهبر طبیعی است .

د ۱ ج ۱ ص ۲۰۸

از بهاران کی شود سر سبز سنگ خاك شو تا گل بروئی رنگ رنگ

۶۴ - برای اینکه در راه تکامل بتوانید گام بردارید ، در مقابل هروان و تکامل یافتگان اظهار فضل نکنید بلکه حالت پذیرش از خود نشان بدهید .

د ۱ ج ۱ ص ۸۲۴

پس غنیمت باشد آن سرمای او در جهان بر عارفان وقت جو

۶۵ - نفوس قدسی همانند نسیم بهاری است که روح را می پروراند .

د ۱ ج ۲ ص ۷۹

غیر آن قطب زمان دیده ور کز ثباتش کوه گردد خیره سر

۶۶ - رهبران الهی عامل بقای انسانها هستند .

د ۱ ج ۲ ص ۱۱۰

چه قلاووز و چه اشتر بان بیاب دیده ای کان دیده بیند آفتاب

۶۷ - نیایستی در راه تکامل ، راهنما را آخرین منزل (مقصد نهایی) منظور

نمود .

د ۱ ج ۲ ص ۲۲۴

لیك بر شیری مكن هم اعتماد اندرا در سایه نخل امید

۶۸ - انسان هر اندازه هم قوی باشد بایستی امیدوار بودن بخدا را از دست

ندهد .

د ۱ ج ۱ ص ۴۰۱

راست کن اجزات را از راستان سرمکش ای راست رو زان آستان
۶۹ - اجزاء وجودی خود را بوسیله مردان صدق و صفا استقامت و راستی
بدهیم .

د ۲ ج ۳ ص ۱۳۶
گفت ای موسی دهانم دوختی وزیشیمانی توجانم سوختی
۷۰ - بزرگترین شرط موفقیت رهبری در نظر گرفتن شخصیت راهر و می باشد
د ۲ ج ۴ ص ۳۲۱
گفت از اقرار عالم فارغم آنکه حق باشد گواه اورا چه غم
۷۱ - رهبران بایستی از اصول تثبیت شده تبعیت کنند، نه اینکه خود را بدست
خواسته های بشری بسپارند .

د ۲ ج ۴ ص ۵۳۲
مس اگر از کیمیا قابل نبُد کیمیا از مس هرگز مس نشد
۷۲ - رهروان اگر راه نروند، نمی توانند رهبران را تحت تأثیر قرار بدهند .

د ۲ ج ۵ ص ۵۰۳
عیب ها از رد پیران عیب شد غیب ها از رشک پیران غیب شد
۷۳ - آیا مدار صحت و بطلان امور مردان الهی هستند ؟

د ۲ ج ۵ ص ۵۰۴
از درد دل آبیات چند نوشیدی و واشد چشمهات
پس غذای وجد و شکر بی خودی از در اهل دلان بر جازدی
باز این در را رها کردی ز حرص گرد هر دکان همی گردی ز حرص
۷۴ - عاشق شخصیت های گوناگون نشویم ، وقتی که حقیقت را پیدا کردیم
کمال خود را در آن بجوئیم و عمر عزیز را در دویدن دنبال این و آن مستهلک نسازیم .

د ۳ ج ۶ ص ۲۴۷

مرغ جبری را زبان جبرگو مرغ پر اشکسته را از صبرگو
۷۵ - آیا رهبران کوی حقیقت میتوانند هر کسی را به وضعی که دارد قانع
بسازند ؟

د ۶ ج ۱۰ ص ۶۳

پیر و نور خود است آن پیشرو تابع خویش است آن بیخویش رو
مومن خویش است و ایمان آوردید هم به آن نوری که جانش زوچرید
۷۶ - هشیاران انسانی به کسی ایمان می آورند که او به خویشتن ایمان
آورده است .

د ۲ ج ۱ ص ۳۷۱

دور بینانند و بس خفته روان رحمتی آریدشان ای رهروان
۷۷ - و شما ای رهروان ، آن در خواب رفتگان بر لب چشمه سار حیات را
بحال خود نگذارید ، رحمتی بر آنان بیاورید و دستشان را بگیرید .

د ۴ ج ۱۰ ص ۶۲۲

جرم او اینست کاه باز است و بس غیر خوبی جرم یوسف چیست پس ؟
جغد را ویرانه باشد زاد و بود هستشان بر باز از آن خشم جهود
که چرا می یاد آری تو از آن لاله زار و جویبار و گلستان
یا چرا یادت بود از آن دیار یا ز قصر و ساعد آن شهریار
در ره جفدان فضولی می کنی فتنه و تشویش در می افکنی
۷۸ - ای رهبران روح پرور ، شما گنهکارید و گناه شما اینست که از رشد و
تکامل روانی آدمیان دم میزنید و مردم را بیاد اصل و بازگشتنشان به حوزه جاذبیت
کمال میاندازید . فضولی نکنید و فتنه و تشویش در مجسع آراسته ما عشاق خود
طبیعی بر پا نکنید .

د ۶ ج ۱۳ ص ۲۹۰

در چنین راه بیابان مخوف ای قلاووز خرد با صد کسوف
خاک در چشم قلاووزان زنی کاروان را گمره و هالک کنی
۷۹ - خاک به دیدگان رهبران میاشید

۵ د ج ۱۲ ص ۴۸۱

سایه رهبر به است از ذکر حق يك قناعت به زصد لوت و طبق
۸۰ - آیا قرار گرفتن در سایه رهبر بهتر از بیاد حق بودن است ؟

۶ د ج ۱۴ ص ۳۸۵

۸۱ - گفتگوی علی علیه السلام با ابوذر در هنگام تبعید ابوذر به ربنه

۳ د ج ۶ ص ۱۳۹



دوازده - اگر تشنگی خود را دریابید ، آب حیات از همه جهات
می جوشد

آب کم جو تشنگی آور بدست تا بجوشد آبت از بالاویست
۸۲ - فریب سراپهای آب نما را مخورید با خیال سیراب شدن تشنگی را
فراموش نکنید ، تشنگی واقعی خود را درك کنید تا از همه چشمه سارهای تجلیات حق
و حقیقت آب حیات برای شما فوران نماید .

۲ د ج ۴ ص ۴۶۹



سیزده - همواره در فکر زنده کردن و زنده نگه داشتن خود باشید

مردۀ خود را رها کرده است او مردۀ بیگانه را جوید رفو
۸۳ - روح مردۀ خود را رها کرده بدنبال زنده کردن لاشه های در خاک
پوسیده نروید .

۲ د ج ۳ ص ۱۴۵

زنده ای وزنده زادای شوخ و شنک
دل نمیکیرد ترا زین گورتنک!
یوسف وقتی و خورشید سما
زین چه و زندان برآور و نما
۸۴ - زندگی کنید اما نه در زندان .

د ۲ ج ۵ ص ۴۱۹

که نمیباید مرا این نیکوئی
من برنجم زاین چه رنجه میشوی
لطف کن این نیکوئی را دور کن
من نخواهم چشم زودم کور کن !
۸۵ - ای مربی . من نمیخواهم خودت را بزحمت انداخته ، تربیت کنی و مرا
از حیوانیت به انسانیت رهنمون شوی ، من چشم نمیخواهم ، لطفی کن بگذار بهمین
نابینائی که دارم ادامه بدهم !! اینست آن حماقت که از حد نصاب گذشته و به بینهایت
رسیده است .

د ۳ ج ۶ ص ۲۹۱

هر که گیرد پیشه ای بی اوستا
ریشخندی شد به شهر و روستا
هر که در ره بی قلاووزی رود
هر دو روزه راه صدساله رود
۸۶ - بدون راهنمای کاردان خودسرانه براه نیافتید .

د ۳ ج ۶ ص ۳۷۳

بنده يك مرد روشن دل شوی
به که برفرق سر شاهان روی
از ملوك خاك جز بانك دهل
تو نخواهی یافت ای پيك سبل
۸۷ - از مردان روشن دل نیرو و چراغی فرا راه زندگی بگیريد ، نه از تورم
یافتگان باد حوادث و خاك طبیعت .

د ۳ ج ۶ ص ۳۸۹

تو چو خود را گیج و بیخود کرده ای
خون رزکو؟ خون ما را خورده ای

۸۸ - این مدعیان نابکار که خود را واله و مست حق و حقیقت نشان می‌دهند ، نه تنها مست و واله حق و حقیقت نیستند . بلکه مستی آنان از باده نوشی هم نمیباشد ، آنان را خون مردم مست کرده و به عربده و اداشان کرده است .

د ۳ ج ۶ ص ۳۹۶

۸۹ - هوی و هوس و حرص چشم عقل را کور میکند ، مگر اینکه رهبر الهی بدادش برسد .

د ۳ ج ۷ ص ۲۳۲

گفت دور از تو که غفلت از تو رست دیدم آن غیب را هم عکس تست
مار در موزه به بینم در هوا نیست از من عکس تست ای مصطفی
۹۰ - روح مردان الهی پر تو افکنی ها دارد که حتی در درون هم نشینان
آنان هم منعکس می‌گردد .

د ۳ ج ۸ ص ۳۲۳

جو فرو بر مشك آب اندیش را تاگران بینی تو مشك خویش را
۹۱ - مشك درون آدمی که با انواع مختلف درباره آب می‌اندیشد ، باید در
جویبار آب زلال اصل حق و حقیقت فرورود .

د ۲ ج ۹ ص ۱۳۲

جمله در زنجیر بیم و ابتلا می‌روند این ره به غیر اولیا
۹۲ - راهی که باید سپری شود ، بجهت اکراه و اجبار سنگلاخش نکنیم ، با
خوش روئی و اختیار و راهنمایی مربیان راه را در پیش بگیریم ، تا هم بمقصد برسیم
و هم از مزایای خود راه برخوردار شویم .

د ۳ ج ۹ ص ۲۰۶

مثنوی پویان کشنده ناپدید ناپدید از جاهلی کش نیست دید
۹۳ - عنایت ربانی نتایج عالی مغز مربیان را با وسایل گوناگون بیرون
می‌کشد و نادانها آن عنایت ربانی را نمی‌بینند .

د ۴ ج ۹ ص ۲۷۴

هشت سالت زان نپرسیدم بهیچ که پُرت دیدم ز جهل پیچ پیچ
۹۴ - بترسید از سکوت و بی اعتنائی مربیان در مقابل زندگی و کیفیتنی که
برای آن انتخاب کرده اید .

د ۴ ج ۹ ص ۳۶۷



چهارده - تعهد و مسئولیت و تکلیف

عهد مابشکست صدبار و هزار عهد تو چون کوه ثابت بر قرار

۹۵ - عهد شکنی ما و ثبات عهد خداوندی

د ۲ ج ۴ ص ۷۵۰

بیوفایی دان وفا برد حق بر حقوق حق ندارد کس سبق
۹۶ - مهر و وفا به آنانکه به حقوق خداوندی وفا کرده اند بدترین بیوفایی
است .

د ۳ ج ۶ ص ۲۵۵

میزنم با توبه جد تا زنده ام من چکاره نصرتم ؟ من بنده ام

۹۷ - منشأ عظمت احساس و انجام وظیفه

د ۳ ج ۶ ص ۶۲۹

عمر خود را در چه پایان برده ای ؟ قوت و قوت در چه فانی کرده ای ؟

گوهر دیده کجا فرسوده ای ؟ پنج حس را در کجا پالوده ای ؟

گوش و چشم و هوش و گوهر های عرش خرج کردی چه خریدی تو ز فرش ؟

۹۸ - بیاید پیش ، و از عهده مسئولیت این همه نیروها و وسائل که برای

تکامل زندگی شما بخشیده بودیم ، برآید .

د ۳ ج ۷ ص ۴۹۸

خود زبیم این دم بی منتها بازخوان فابین ان یحملنها
ورنه خوداشفقن منها چون بدی گرنه از بیمش دل کُنه خون شدی

۹۹ - امانتی که بزمین و آسمانها عرضه شد

د ۱ ج ۲ ص ۴۱

چون درختست آدمی و بیخ عهد بیخ را تیمار می باید بجهد
عهد فاسد بیخ پوسیده بود وز ثمار لطف بیریده بود
شاخ و برگ نخل اگر چه سبز بود بافساد بیخ سبزی نیست سود
۱۰۰ - انسان غیر متعهد درخت بی ریشه است و انسانی که پای بند تعهد فاسد است
درختی است که ریشه اش پوسیده است .

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۷۵

۱۰۱ - تعریف تعهد

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۷۵

۱۰۲ - ادامه تعهد و باروری آن به هشیاری و تلاش دائمی نیازمند است .

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۷۵

۱۰۳ - مقایسه و بیان اجمالی تفاوت میان تعهد و مکلف بودن در تعهدات معمولی و تعهد الهی .

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۷۸

۱۰۴ - تعهد الهی با تاریخ وجود انسانی آغاز میشود . در صورتیکه تعهدات و مسئولیت های قراردادی بشری به قدیمی تعهد الهی نیست .

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۸۱

۱۰۵ - مرحله اول - ماقبل دولتها

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۸۱

۱۰۶ - مرحله دوم - مقدمه ظهور دولتها

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۸۱

۱۰۷ - مرحله سوم - آغاز بوجود آمدن دولت‌ها

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۸۲

۱۰۸ - مرحله چهارم - دولت‌ها می‌توانند شئون حقوقی را تنظیم نموده و پدیده‌های مربوط به مسئولیت‌ها را از همدیگر تفکیک نمایند .

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۸۵

۱۰۹ - ملاک انسانیت با احساس و انجام تعهدی است که در درون خود ، با خدا درمی‌یابد .

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۸۸

۱۱۰ - انسانیت - تعهد

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۸۹

۱۱۱ - ارزش انسان = تعهد الهی

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۹۱

۱۱۲ - طبیعت اولی آدمی انعطاف به سود جوئی و تعهد ضد انعطاف است .

د ۵ ج ۱۱ ص ۳۹۲

۱۱۳ - اساسی ترین عامل شکست خوردن انسانیت در دوران ما به شوخی گرفتن و بی‌اعتنایی به موضوع تعهد است .

د ۵ ج ۱۱ ص ۲۹۳

گفت ایاز ای مهتران نامور امر شد بهتر به قیمت یا گهر ؟

.....

۱۱۴ - تمام عمر را در خواب بودم ، آنگاه بیدار شدم که فهمیدم زندگی احساس وظیفه است و انجام آن ،

د ۵ ج ۱۲ ص ۵۹۵

دائماً غفلت زگستاخی زهد که برد تعظیم از دیده رمد

غفلت و نسیان بد آموخته ز آتش تعظیم گردد سوخته

هیتبش بیداری و فطنت دهد سهو و سیان ازدلش بیرون جهد
۱۱۵ - الممتنع بالاختیار لا ینافی الاختیار (از دست دادن سلطه و نظارت شخصیت
در شئون زندگی با مقدمات اختیاری ، هیچ منافاتی با اختیار و مسئولیت ندارد .)

د ۵ ج ۱۲ ص ۶۰۲

عجل با آن نورشد قبله کرم قبله بی آن نورشد کفر و صنم
هست اباحت کز هوا آمد ضلال هست اباحت کز خدا آمد کمال
۱۱۶ - آیارهایی از همه تکالیف و دستورات الهی در این زندگانی به ضلال و
کمال قابل تقسیم است ؟

د ۶ ج ۴۱ ص ۵۱

۱۱۷ - انگیزه آن اباحه گرایی که بپوچ گرایی خویشاوندی نزدیک دارد.

د ۶ ج ۱۴ ص ۵۵

۱۱۸ - آنها تناقض حرکات اجتماع را بایده آل های خود نمی پسندند .

د ۶ ج ۱۴ ص ۵۷



پانزده - احساس احتیاج ، مقدمه کمال

طفل حاجات شمارا آفرید تا بناله او شود شیرش پدید

۱۱۹ - احساس احتیاج مقدمه نیل به کمال است .

د ۲ ج ۴ ص ۴۵۷

۱۲۰ - رابطه مستقیم موقعیت لازم با واحدهای مورد احتیاج .

د ۲ ج ۴ ص ۴۷۶

۱۲۱ - موقعیت لازم ابهام آمیز احتیاجات را ابهام آمیز میسازد .

د ۲ ج ۴ ص ۴۷۸

۱۲۲ - آیا احتیاج منشأ اختراع و ابتکار است ؟

د ۲ ج ۴ ص ۴۸۰

۱۲۳ - آیا هر احتیاجی میتواند منشأ اختراعات و اکتشافات بوده باشد؟

د ۲ ج ۴ ص ۴۸۲

۱۲۴ - آیا احتیاجات در بروز اختراعات و اکتشافات اثری دارد؟

د ۲ ج ۴ ص ۴۸۳

۱۲۵ - آیا اختراعات و اکتشافات با قطع نظر از احتیاج معلول نظم و قانون

معینی است؟

د ۲ ج ۴ ص ۴۸۴

۱۲۶ - نتیجه اختراعات و اکتشافات رهبری شده .

د ۲ ج ۴ ص ۴۸۵

بی‌مجاأت نیست تن جنبش کنان آهن سرد است میکوبی بدان

گر برگزید ورنالد زار زار او نخواهد شد مسلمان هوش‌دار

۱۲۷ - موجودیت مادی انسان مادامیکه احساس احتیاج نکند بکوشش و

تکاپو تن در نمی‌دهد .

د ۴ ج ۱۱ ص ۵۶



شانزده - رهائی ازخس و خاشاک طبیعت مقدمه‌ای بر صعود جان آدمی

به عالم بالا

جانهای بسته اندر آب و گل چون رهند از آب و گلها شاد دل

در هوای عشق حق رقصان شوند همچو قرص بدر بی نقصان شوند

۱۲۸ - پس از آنکه جان آدمی از خس و خاشاک طبیعت نجات پیدا کرد،

رقص کنان به جهان بالا صعود می‌کند .

د ۱ ج ۱ ص ۵۹۹

چون بمردی تو ز او صاف بشر بحر اسرار ت نه‌د برفرق سر

۱۲۹ - سنگینی علایق مادی مارا نخواهد گذاشت که با روح انسانی الهی
بر آخرین قله جهان هستی سربکشیم .

د ۱ ج ۲ ص ۳۴۸

خلق اطفالند جز مست خدا نیست بالغ جز رهیده از هوا
۱۳۰ - بارشد روحانی بلوغ واقعی انسان تحقق پیدا میکند .

د ۱ ج ۲ ص ۵۹۱



هفده - وقتی که احساس کردید از راه منحرف شده اید، لجاجت نکنید
و برگردید .

گفت انظرنی الی یوم الجزا کاشکی گفتمی که تب یا ربنا
زندگی بی دوست جان فرسودنست مرگ حاضر غایب از حق بودنست
۱۳۱ - در هیچ مورد قیافه موجود درك کننده یلیدتر از آن نیست که به
انحراف و غلط خود آگاه شود و با اینحال انحراف و غلط را بروی خود بیاورد و به
کجرویش ادامه بدهد .

د ۵ ج ۱۱ ص ۲۸۱



هیجده - نمود و حقیقت و واقعیت

طعمه بنموده بما وان بوده شست آنچنان بنما بما آن را که هست
۱۳۲ - خداوند! واقعیات را آنچنانکه هستند بما بنمایان ، بحثی در حقیقت
و واقعیت

د ۲ ج ۳ ص ۲۷۲

۱۳۳ - حقیقت و واقعیت .

د ۲ ج ۳ ص ۲۷۴

۱۳۴ - مراحل سه گانه‌ای که موضوع از آنها عبور میکند .

د ۲ ج ۳ ص ۲۷۶

۱۳۵ - مرحله ابتدائی ، مرحله متوسط ، مرحله نهائی .

د ۲ ج ۳ ص ۲۷۷

۱۳۶ - نسبت حقیقت و نسبیت واقعیت .

د ۲ ج ۳ ص ۲۷۸

پس حقایق را که اصل اصل‌هاست دان که آنجا فرق‌ها و وصل‌هاست

۱۳۷ - آیا حقایق اصیل هم بایکدیگر متفاوت هستند .

د ۲ ج ۵ ص ۳۷۶

طرفه کوری دور بین و تیز چشم لیک از اشتر نبیند غیر پشم

۱۳۸ - براس رسیدن بیک حقیقت نما که در فاصله دوری از شما قرار دارد،

از روی حقایق واقعی و نزدیک نهجید .

د ۳ ج ۶ ص ۱۴۰

اندرین جو غنچه دیدی یا شجر همچو هر جو تا خیالش ظن مبر

که ترا از عین این عکس و نقوش حق حقیقت گردد و بینی توروش

چشم ازین آب از حیل حر میشود عکس می بیند سبد پر میشود

زین تک جو ماه گوید من مهام من نه عکسم هم حدیثم هم رهم

۱۳۹ - در این جویبار هستی حتی عکس‌ها و نمودها هم در عین حال که واقعیات

را منعکس می کنند خود واقعیاتی هستند .

د ۶ ج ۱۴ ص ۲۸۲



نورده - برای پاسخ هر سؤال نخست اطلاعی از منشأ بروز آن سؤال

بدست بیاورید .

کاین سؤال آمد از آنسو مرترا

هم از آنسو جو جواب ای مرتضی

۱۴۰ - درست بنگرید ببینید سؤال از کجا سرازیر شده است ، جواب را از همانجا بدست بیاورید .

د ۳ ج ۶ ص ۶۵۰

۱۴۱ - پاسخ واقعی يك سؤال بدون توجه به منشأ سؤال امکان پذیر نیست.

د ۳ ج ۶ ص ۶۵۱



بیست - در مسیر تکاملی خود به قضاوت نابجای میخکوب شدگان اهمیت ندهید .

پیش خلقان خواروزاروریشخند پیش حق محبوب و مطلوب و پسند
۱۴۲ - ما باید براه راست برویم و به محبوبیت خداوندی برسیم ، اگر چه در نزد مردم ظاهرین خوار و ناپسند جلوه کنیم .

د ۳ ج ۶ ص ۶۲۳



بیست و يك - جمال و جلال هندسه کلی هستی برای کسی است که که دارای چشم و عقل بوده باشد .

آن لطافت ها نشان شاهدیست آن نشان پای مرد عابدیست
۱۴۳ - این همه لطافت و جمال در هندسه کلی الهی بران کسی مطرح است که از راه حس و عقل با ایجاد کننده آن لطافت و جمال رابطه ای پیدا کرده است .

د ۲ ج ۴ ص ۲۷۵



بیست و دو - کارگاه کالبد مادی و محصول شایسته آن

خانه اجرت گرفتی و کری نیست ملک تو به بیعی یا شری
این کری را مدت او تا اجل تا در این مدت کنی در وی عمل

پاره دوزی میکنی اندر دکان زیر این دکان تو پنهان دو کان
۱۴۴ - این کالبد مادی را چنان تلقی کن که دکانی را با جاره گرفته‌ای و این
دکان دو معدن با ارزش دارد که میتوانی از آن دو بهره‌ور شوی، مبادا در این محل
اجاره‌ای که خواه نخواه مدتش به‌سر خواهد رسید، زندگانت را با پینه دوزی
سپری کنی .

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۴۶



بیست و سه - اگر خواب بدیدگان شما چیره شود ، لااقل بر سر راه
کاروانیان هشیار بشریت که در گذرگاه کمال راه درمی نوردند ، بخوابید .

هر قدم زین آب تازی دورتر	دو دوان سوی سراب باغرر
عین آن عزمت حجاب آن شده	که بتو پیوسته است و آمده
دید لاف و خفته می‌ناید بکار	جز خیالی نیست دست ازوی بدار
خوابناکی لیک هم بر راه خسب	الله ، الله بر ره الله خسب

۱۴۵ - هر چه که در عشق مادیات گام برداری و بدوی ، همان عشق و تصمیم
حجابی بدیدگانت میزند که نمی‌توانی حتی خود آن مادیات را هم صحیح‌تر ببینی
از این خواب و خیال دست بردار . اگر هم احساس خواب آلودگی میکنی ، برو در
سر آن راه بخواب که کاروانیان منزل که الهی از آنجا عبور می‌کنند .

د ۴ ج ۱۰ ص ۵۹۸



بیست و چهار - حقیقت آزادی و مقدمه و خواص آن

کاین بیک لفظی شود از خواجه حر وان زید شیرین و میرد سخت‌مر
۱۴۶ - آزادی‌بندگان بیک جمله: «انت حر لوجه الله» بستگی دارد، اما آزادی
«خود انسانی» آنچنان دشوار است که تا خود انسان اقدام نکند و نکوشد بدست

نخواهد آمد .

د ۱ ج ۲ ص ۷۵۹

چونکه آزادیت نآمد بنده باش هین میوش اطلس برو در ژنده باش

۱۴۷ - تا آزادی کامل روحی پیدا نکرده اید مطیع مردان الهی باشید .

د ۲ ج ۵ ص ۵۳۰

ای رفیقان راه ها را بست یار آهوی لنگیم واو شیر شکار

غیر تسلیم و رضا کو چاره ای درکف شیر نر خونخواره ای

۱۴۸ - زندگی انسانی چنین است که زنجیری را از پای نگشاده زنجیر

دیگری که از بالا یا پائین انتظار فرصت را می کشید براه می افتد و به دست و پایش بسته می شود .

د ۶ ج ۱۳ ص ۲۳۰

۱۴۹ - معادلات حقیقت و واقعیت

د ۶ ج ۱۳ ص ۲۳۱

عکس می دان نقش دیباچه جهان نام هر بنده جهان خواجه جهان

ای تن کثر فکرت معکوس رو صد هزار آزاد را کرده گرو

مدنی بگذار این حیل پزی چند دم پیش از اجل آزادی

۱۵۰ - ای بدن کج اندیش معکوس رفتار ، لحظاتی چند مرا بحال خود

واگذار ، که من هم طعم آزادی را بچشم .

د ۶ ج ۱۴ ص ۴۸۸

۱۵۱ - نامحدود بودن امیال طبیعی و پاسخ مثبت به آنها ، بامحدودیت امکانات

اشباع امیال و اشتیاق روان آدمی به کمال اعلا سازگار نمی باشد .

د ۶ ج ۱۴ ص ۴۹۰

۱۵۲ - ... و نام این جبر بی نهایت X جبر بی نهایت را آزادی می گذارند !!!

د ۶ ج ۱۴ ص ۴۹۱

بیست و پنج - اگر مالك خود باشیم ، بنده هیچ موجودی جز خدا نخواهیم بود .

جمله شاهان برده برده خودند جمله خلقان مرده مرده خودند

۱۵۳ - بیاید بنده بنده خود نشویم

د ۱ ج ۱ ص ۵۷۰



بیست و شش - امتزاج و هماهنگی پدیده ها و نیرو های مختلف
روانی در ارواح رشد یافته

مهر و هیبت هست ضد یکدگر این دوزد را دید جمع اندر جگر
۱۵۴ - در روح های بزرگ پدیده های گوناگون روانی باهم در آمیخته
هماهنگ می شوند .

د ۱ ج ۱ ص ۶۲۴



بیست و هفت - از سودجویی تا پاکبازی

سخت روئی که ندارد هیچ پشت بهره جوئی را درون خویش کشت
پاك میبازد نجوید مزد او آنچنانكه پاك میگیرد ز هو
میدهد حق هستی اش بی علتی می سپارد باز بی علت فتی
۱۵۵ - از سود جوئی تا پاکبازی .

د ۶ ج ۱۳ ص ۶۲۸



بیست و هشت - اصالت بانیت است نه با صورت کار

اوبه قصد يك خود جایی رسد گرچه جان پنداشت او آمد جسد
۱۵۶ - گاهی میشود که رهبران دروغین راه حقیقت را با نژویر نشان میدهند،

ولی مرد سالک و راهرو با نیت پاک از حقیقت بهره‌مند می‌گردد ،

د ۱ ج ۲ ص ۱۵۹

سید ، الاعمال بالنیات گفت نیت خیرت بسی گلها شکفت

۱۵۷ - اگر کاری که می‌کنیم کالبد باشد ، نیت روح آن است .

د ۲ ج ۴ ص ۶۰۳

۱۵۸ - عمل بدون نیت قابل تحقق نیست

د ۲ ج ۴ ص ۶۰۵

۱۵۹ - نیت بهتر از خود عمل است چه معنا دارد ؟

د ۲ ج ۴ ص ۶۰۷

نور خود اندر تبع می‌آیدت نیت آن راکن که آن میبایدت

۱۶۰ - حوادث و موضوعاتی که با ضرورت طبیعی هست و نیست میشوند

احتیاجی به نیت ندارد ، بلکه نیت برای بایستگی‌ها و شایستگی‌ها است که ما ایجاد میکنم .

د ۲ ج ۴ ص ۶۱۸

مه فشاند نور و سگ عوعو کند هرکسی بر طینت خود می‌تند

چونکه نگذارد سگ آن بانگ سقم من مه‌ام سیران خود را کی هلم ؟

چونکه سرکه سرکگی افزون کند پس شکر را واجب افزونی کند

زاغ در رز نعره زاغان زند بلبل از آواز خوش کی کم کند ؟!

۱۶۱ - شما که بایست خالص راه سعادت خود و اجتماع را در پیش گرفته‌اید ،

نه تنها عوعو اخلا لکران نباید شما را از راه باز بدارد ، بلکه در مقابل تشدید عوعو شما هم باید به نیرو و کوشش خود بیافزایید .

د ۶ ج ۱۳ ص ۶۸

بیست و نه - لزوم تعادل در نیروها

برقرین خویش مفزا درصفت کان فراق آرد یقین درعاقبت
۱۶۲ - چند غریزه یا چند نیرو که در کارگاه وجود انسانی تنظیم شده است
نباید یکی را تقویت و دیگری را تضعیف نمود .

د ۲ ج ۵ ص ۵۴۴



سی - پست قربانی عالی

این نشان خسف و قذف و صاعقه شد بیان عز نفس ناطقه
۱۶۳ - موجودات پست قربانی موجودات عالی ترند .

د ۱ ج ۲ ص ۵۴۱



سی و یک - خیر و شر و نیک و بد و زشت و زیبا

گفت مخفی داشته است آن را خرد تابود غیب این جهان را نیک و بد
۱۶۴ - آیا خرد حکم میکند که به روی نیک و بد پرده انداخته شود ؟

د ۲ ج ۳ ص ۵۰۹

هر دو گونه نقش زاستادی اوست زشتی اون نیست آن رادی اوست
۱۶۵ - استناد زشتی و زیبایی به خدا چه معنا دارد ؟

د ۲ ج ۵ ص ۱۵۵

۱۶۶ - بایک نمایش سطحی جهان خلقت را به زشت و زیبا و متوسط تقسیم
می کنیم ، آنگاه به قضاوت در نقشه کلی هندسه الهی می پردازیم !!

د ۲ ج ۵ ص ۱۶۰

۱۶۷ - ارزش تقسیم بندی ها و احکام صادره در باره زشت و زیبا .

د ۲ ج ۵ ص ۱۶۲

۱۶۸ - آیا در جهان خلقت، زشتی که بطور مستقیم مستند به آفریننده مطلق بوده باشد وجود دارد؟

د ۲ ج ۵ ص ۱۶۳

۱۶۹ - قرآن و زشتی و زیبایی در خلقت .

د ۲ ج ۵ ص ۱۶۶

فهر و لطفی جفت شد باهمدگر زادازین هردو جهان خیر و شر

۱۷۰ - آیا خیر و شر جهان زاییده درهم آمیختن فخر و لطف الهی است؟

د ۲ ج ۵ ص ۲۳۵

گرچه این دو مختلف خیر و شرند لیک این هردو بیک کار اندرند

۱۷۱ - آیا خیر و شر هماهنگ گشته يك کار را ایجاد میکنند؟

د ۲ ج ۵ ص ۲۳۶

۱۷۲ - خیر و شر موقعی در پیشبرد یا سقوط شخصیت انسانی مؤثر است که متعلق اختیار بوده باشند .

د ۲ ج ۵ ص ۲۳۸

نقل خارستان غذای آتش است بوی گل قوت دماغ سرخوش است

گر پلیدی پیش ما رسوا بود خوك و سگ را شكر و حلوا بود

گر پلیدان این پلیدی ها كنند ابرها بر ياك کردن می تنند

ور جهانی پر شود از خار و خس آتشی معوش کند در يك نفس

۱۷۳ - کوتاه بین مباشید، در هندسه کلی الهی، باموقعیت اختصاصی که

بخود گرفته اید، به تقسیم اجزای جهان به خوب و بد پردازید و از این تقسیم

باز مکرانه و نابجا حیرت و نهیلیستی را استنتاج نکنید، همه روابط و ضوابط و

پدیده های جهان هستی در يك آهنگ کلی شرکت کرده اند، این زندگی مورد خواست

شماست که میتواند حتی عالی ترین مزایای جهان هستی را پلید نمایش بدهد .

د ۶ ج ۱۳ ص ۷۲

کف کثر کز بحر صافی خاسته است اصل صاف آن فرع را آراسته است
۱۷۴ - بطواهر زشت و ناگوار منگرید - زیرا همه از يك حقیقت زیبا سر
چشمه میگیرد .

۱ د ج ۲ ص ۳۷۱

۱۷۵ - دخالت درون انسانی در دو مفهوم زیبایی و زشتی

۲ د ج ۵ ص ۱۵۶

۱۷۶ - نظریه‌ای از اریک نیوتن در باره زیبایی‌های طبیعی

۲ د ج ۵ ص ۱۵۹



سی و دو - عرفان و خوف ورجا

بود عارف را غم خوف ورجا سابقه دانیش خورد آن هردورا

بود او را بیم و امید از خدا خوف فانی شد عیان شد آنرجا

۱۷۷ - آیا عرفان میتواند گام به‌ما فوق خوف ورجا بگذارد؟

۵ د ج ۱۲ ص ۵۹۰

این جهان با این دو پر اندر هواست زین دو جانها موطن خوف ورجاست

تاجهان لرزان بود مانند برگ در شمال و درسموم بعث و مرگ

تاخم يك رنکی عیسی‌ما بشکند نرخ خم‌صد رنگ را

۱۷۸ - دو طرف تضاد که از فراز و نشیب و دگرگونی‌های جهان هستی در

حال تکاپو هستند، در عین حال که دو بال برای پرواز موجودات در افق مشیت الهی

محسوب میشوند، دو بال بنام خوف ورجا برای پرواز انسان نیز میباشند .

۶ د ج ۱۳ ص ۶۰۶



سی و سه - پیامبر و پیامبری

حق از آن پیوست با جسم نهان تاش آزارند و بینند امتحان

پیغمبر کا زار این آزار اوست آب این خم متصل با آب جوست
۱۷۹ - گمان نکنید که شعاع الهی در اجسام پیامبران چنان پنهان است که آزار
اجسام آنها آزار خدا است ، بلکه تصادم برای آزمایش است ، مانند هتك حرمت
خانه خدا .

د ۱ ج ۲ ص ۲۳۸

عصمتی گرم شمارا در تن است آن زعکس عصمت و حفظ من است
۱۸۰ عصمت پیامبران غیر از عصمت فرشتگان است .

د ۱ ج ۲ ص ۵۵۹

آنکه او از مخزن هفت آسمان چشم دل بر بست روز امتحان
۱۸۱ - چگونه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از تمام ماسوی الله اعراض کرد .

د ۱ ج ۲ ص ۸۲۱

حق فرستاد انبیا را بهر این تاجدا گردد از ایشان کفر و دین
۱۸۲ - حکمت بعثت پیامبران تفکیک کفر از دین است .

د ۲ ج ۳ ص ۲۱۵

هر بی میگفت با قوم از صفا من نخواهم مزد پیغام از شما
من دلیم حق شمارا مشتری داد حق دلیم هر دو سری
۱۸۳ - چون پیامبران نقطه انکاء و سنجش واقعی بودند ، لذا پاداشی به
پیامبری خود نمیخواستند .

د ۲ ج ۳ ص ۳۱۹

کاتبی رانی که نفس کشته بود؟ پس چراشان دشمنان بود و حسود؟
۱۸۴ - پیامبران با اینکه نفس خود را کشته بودند چرا دشمنان فراوان داشتند؟

د ۲ ج ۳ ص ۴۷۱

آن خدایی که فرستاد انبیا نی به حاجت بل به فضل کریا
آیا فرستادن پیامبران برای خدا واجب است یا مربوط به فضل و احسان او است؟

د ۲ ج ۳ ص ۴۷۱

تو برای وصل کردن آمدی نی برای فصل کردن آمدی.

۱۸۵ - وظیفه پیشوایان توحید برقرار ساختن رابطه میان خدا و انسان هاست

د ۲ ج ۴ ص ۳۲۸

پاسبان بر خوابناکان برافزود ماهیان را پاسبان حاجت نبود

۱۸۶ - آیا پیامبران الهی فقط برای عقول ناوانان مبعوث شده‌اند؟

د ۲ ج ۵ ص ۵۴۶

در دل هرامتی کز حق مزه است روی و آواز پیمبر معجزه است

۱۸۷ - خردمندان هشیار جوامع، از قیافه و صدا و حرکات پیامبران به ارتباط

آنها با ماورای طبیعت استدلال می کردند و معجزه دیگری نمیخواستند.

د ۲ ج ۴ ص ۵۶۶

چند چوپان نشان بخواند و نامدند خاكها در چشم چوپان میزدند

که برو ما خود ز تو چوپان تریم چون تبع گردیم؟ هر يك سروریم

۱۸۸ - اغنیاء چشمگیران وضع موجود جوامع بودند که با پیامبران مبارزه

میکردند.

د ۳ ج ۶ ص ۲۹۹

در گمان افتاد جان انبیا زانفاق منکری اشقیا

۱۸۹ - آیا تبهکاری مردم بعدی از شدت و عمومیت میرسد که حتی انبیاء

هم به تشکیک در پیامبری خود دچار شوند؟

د ۳ ج ۷ ص ۴۶۰

چه رئیسی جست خواهیم از شما که ریاستمان فزون است از شما

۱۹۰ - موقعی که شخصیت آدمی بحد نصاب رسید، نیازی به عظمت‌های وابسته

ندارد.

د ۳ ج ۸ ص ۱۹۲

غیر حق جان نبی را یار نیست با قبول ورد خلقتش کار نیست
۱۹۱ - پیامبران الهی با تصدیق و تکذیب مردم توجیه نمی گشتند .

د ۳ ج ۸ ص ۲۳۳

انبیا گفتند فال زشت و بد از میان جانتان دارد مدد

۱۹۲ - فال بد زدن يك پدیده روایی بی اساس است

د ۳ ج ۸ ص ۲۴۴

پس چرا پنهان شود که جو بود کاوز صد دریا و که آنسو بود ؟

۱۹۳ - علت تمایل و رفتن پیامبران و اولیاء الله به کوه و دشت چه

بوده است ؟

د ۳ ج ۹ ص ۱۱۷

چون زعفر و حی کثر گشتند و کم بد فغانشان که تطیرنا بکم

۱۹۴ - نسیم عطر آگین ماورای طبیعت که بوسیله پیامبران بر فضای افکار

بشری میوزد . آنانکه مشامشان پر از بوی گند مادیات است گیج و کلافه می شوند .

د ۴ ج ۹ ص ۳۷۹

این نجوم و طب و حی انبیاست عقل و حس را سوی بیسو ره کجاست

عقل جزئی عقل استخراج نیست جز پذیرای فن و محتاج نیست

جمله حرفتها یقین از وحی بود اول او لیک عقل آنرا فزود

۱۹۵ - آیا دانش های بشری مستند به پیامبران است ؟

د ۴ ج ۱۰ ص ۱۶۰

باد بر تخت سلیمان رفت کثر پس سلیمان گفت بادا ، کثر مغر

بادهم گفت ای سلیمان کثر مرو و در روی کثر از کثر خشه

۱۹۶ - کجروی باد درباره حضرت سلیمان علیه السلام چه بوده .

د ۴ ج ۱۰ ص ۳۰۴

۱۹۷ - هدف داستان خضر و موسی عليه السلام در قرآن

د ۳ ج ۷ ص ۴۳۸

ماکه باطن بین جمله کشوریم دل بینیم و بظاهر ننگریم

قاضیانی که بظاهر می تنند حکم بر اشکال ظاهر می کنند

۱۹۸ - آیا قضاوت مطابق واقعیات امکان پذیر است؟ و آیا موضوعی را که جلال الدین در باره پیامبر مطرح کرده است با قضاوت قاضیان قابل مقایسه می باشد؟

د ۴ ج ۱۰ ص ۳۶۳

عقد کردش با امیر او را و داد خشم را و حرص را یکسونهاد

گر بدش سستی ز نری خران بود او را مردی پیغمبران

۱۹۹ - نیروی نره خری چیز است ، مردانگی پیغمبری چیز دیگر .

د ۵ ج ۱۲ ص ۵۸۲

بهر این خاتم شده است او که به جود مثل او نی بود و نی خواهند بود

چونکه در صنعت برد استاد دست نی تو گوئی ختم صنعت بر تو است

در گشاد ختم ها تو خاتمی در جهان روح بخشان خاتمی

۲۰۰ - بحثی در خاتمیت محمد بن عبدالله صلى الله عليه وآله

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۰۶

۲۰۱ - دلیل یکم - سازش عقاید و احکام اسلام با فطرت پایدار بشری

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۰۸

۲۰۲ - دلیل دوم - استحکام عقاید و قوانین اسلامی که دین خالص و مبرا از

آلودگی هاست

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۱۲

۲۰۳ - دلیل سوم - تفسیر شخصیت انسانی بطور عموم در اسلام

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۱۵

۲۰۴ - دلیل چهارم - تجسم اسلام در افرادی که میتوانند نمونه انسانی تمام قرون و اعصار و مادامیکه انسانی وجود دارد، بوده باشند

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۱۷

۲۰۵ - حضرت موسی با اضطراب و هیجان روحی دنبال چوبان می‌دود

د ۲ ج ۴ ص ۳۵۳



سی و چهار - ولایت و امامت و خلافت و مباحث مربوط
به خاندان عصمت

تا بجای او شناسیم امام تا که کار ما از او گردد تمام

۲۰۶ - اصل امامت و خلافت دامنۀ پیامبری است

د ۱ ج ۱ ص ۳۲۲

پس بهر دوری ولیّی قائم است آزمایش تا قیامت دائم است

پس امام حی ناطق آن ولیست خواه از نسل عمر خواه از علیست

۲۰۷ - اصلا ولایت و مهدی قائم (عج)

د ۲ ج ۳ ص ۴۰۶

۲۰۸ - ولایت تکوینی از ارتباط ولی با خدا ناشی میشود

د ۲ ج ۳ ص ۴۰۹

۲۰۹ - ولایت تکوینی وجودی

د ۲ ج ۳ ص ۴۱۰

۲۱۰ - ولایت تکوینی تعیینی

د ۲ ج ۳ ص ۴۱۱

۲۱۱ - چگونگی تأثیر انسانهایی که دارای ولایت تکوینی هستند در انسانها

و سایر موجودات

د ۲ ج ۳ ص ۴۱۴

۲۱۲ - ولایت تشریعی

د ۲ ج ۳ ص ۴۱۵

۲۱۳ - مهدی قائم علیه السلام

د ۲ ج ۳ ص ۴۱۷

صد هزاران آفرین بر جان او
آن خلیفه زادگان مقبلش
گر زبغداد و هری یا ازری اند
گر زمغرب برزند خورشید سر
عیب جویان را از این دم کوردار
۲۱۴ - مقام والا و با عظمت وابسته به عظمت الهی که خاندان پیامبر اکرم و
عترت پاک و معصوم او دارا هستند

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۱۸

۲۱۵ - ائمه طاهرین و معصومین دوازده گانه از يك مکتب دفاع کرده اند

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۲۳

۲۱۶ - توضیحی درباره آیه تطهیر

د ۵ ج ۱۱ ص ۱۴۵

جمله کف ها در دعا افراخته
نعره ارنی بهم در ساخته

۲۱۷ - آیا حضرت موسی علیه السلام برای خود بود که به خدا عرض کرد : « خود را

به من بنمایان »

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۳۷

آن براهیم از تلف نگریخت ماند
این نسوزد و آن بسوزد ای عجب
وین براهیم از شرف بگریخت راند
نعل معکوس است در راه طلب

۲۱۸ - آیا مقایسه میان ابراهیم خلیل عليه السلام و ابراهیم ادهم صحیح است؟

د ۶ ج ۱۳ ص ۵۸۴



سی و پنج - علی بن ابی طالب (ع) کیست؟

او خدو انداخت بر روی علی افتخار هرنبی و هر ولی

۲۱۹ - علی ابن ابیطالب مورد افتخار تمام انبیاء و اولیاء است

د ۱ ج ۲ ص ۷۱۸

در شجاعت شیر ربانستی در مروت خود که داند کیستی

۲۲۰ - شجاعت و عدالت چگونه با یکدیگر هماهنگ میشوند؟

د ۱ ح ۲ ص ۷۱۹

ای علی که جمله عقل و دیده ای شمه ای واگو از آنچه دیده ای

۲۲۱ - ای علی ، ای مرد الهی ، مقداری از آنچه دیده ای بماهم بگو .

د ۱ ج ۲ ص ۷۲۷

راز بگشا ای علی مرتضی ای پس از سوء القضاء حسن القضاء

۲۲۲ - ماکه نمیتوانیم ببینیم ، ای علی مرتضی که پس از سوء القضاء حسن-

القضائی ، شمه ای برای ما تو بازگو کن

د ۱ ج ۲ ص ۷۳۴

گفت من تیغ ازپی حق میزنم بنده حقم نه مأمور تنم

۲۲۳ - بنده حق باشید و شمشیر را در راه حق بزنید .

د ۱ ج ۲ ص ۷۴۸

شیر حقم نیستم شیر هوا فعل من بر دین من باشید گوا

۲۲۴ - بایستی کردار خارجی ما حقیقی بودن گرایش به دین را نشان بدهد

د ۱ ج ۲ ص ۷۴۹

خون پوشد گوهر تیغ مرا باد از جا کی برد میغ مرا؟

۲۲۵ - شمشیر بعنوان يك وسیله جراحی در جوامع ضرورت دارد، رنگ سرخ خون، هدف انسانی شما را از شمشیر باز نگیرد

د ۱ ج ۲ ص ۷۵۵

کوهم و هستی من بنیاد اوست ورشوم چون گاه باد آباد اوست

۲۲۶ - هر دو حالت موجودیت و فنا را باو مربوط بسازیم

د ۱ ج ۲ ص ۷۵۵

سایه ام من کدخدایم آفتاب حاجیم من نیستم او را حجاب

۲۲۷ - مردان الهی دلیل راه ابدیت اند، نه حجاب میان بندگان و خدا

د ۱ ج ۲ ص ۷۵۷

خصم بر شاهان شه و مارا غلام خشم را من بسته ام زیر لگام

۲۲۸ - با رشد شخصیت میتوانیم به تندترین پدیده و فعالیت نفس

پیروز شویم.

د ۱ ج ۲ ص ۷۵۸

چون مرا سوی اجل عشق و هواست نهی لا تلقوا باید یکم مراست

۲۲۹ - این منم که مخاطب بدستور «خود را به-لاکت نیندازید»

می باشم.

د ۲ ج ۲ ص ۸۰۸

آنکه او تن را بدینسان پی کند حرص میری و خلافت کی کند؟

۲۳۰ - کسی که موجودیت طبیعی خود را در راه خدا به پیشیزی نميخرد، آیا

میتواند ارزشی بمقام و جاه قائل شود؟

د ۱ ج ۲ ص ۸۱۳

بعد از آن هر صورتی را بشکنی همچو حیدر باب خیبر برکنی

۲۳۱ - داستان خیبر چه بوده است؟

د ۳ ج ۶ ص ۳۶۹

زین سبب پیغمبر با اجتهاد
نام خود وان علی مولا نهاد
گفت هر کس را منم مولا و دوست
ابن عم من علی مولای اوست
کیست مولا آنکه آزادت کند
بند رفیت زپایت بر کند
چون به آزادی نبوت هادی است
مؤمنان را زانبیا آزادی است
ای گروه مؤمنان شادی کنید
همچو سرو و سوسن آزادی کنید
۲۳۲ - علی مولای انسانها است .

د ۶ ج ۱۴ ص ۵۲۰

۲۳۳ - هر موجودی که خود بسته زنجیر بردگی است ، نمی تواند موجود دیگر را آزاد کند .

د ۶ ج ۱۴ ص ۵۲۵

۲۳۴ - مولای حقیقی خداست که توانسته است پیامبران را از زنجیر گرانبار خود طبیعی رها کند و آنها را به منصب مولائی برساند .

د ۶ ج ۱۴ ص ۵۲۶

۲۳۵ - بایستی مقام والای (پیشوای آزادی بخش) از پیامبر به وصی او عطا شود .

د ۶ ج ۱۴ ص ۵۲۸



سی و پنج - حسین بن علی (علیه السلام) کیست ؟

با شریف آن کرد آن دون از کجی
که کند با آل یاسین خارجی
تا چه کین دارند دایم دیو و غول
چون یزید و شمر با آل رسول
۲۳۶ - حسین کیست ؟

د ۲ ج ۴ ص ۵۸۷

چشم کوران آن خسارت را بدید
گوش کران این حکایت را شنید

خفته بوده ستید تا اکنون شما که کنون جامه دریدید از عزا
پس عزا بر خود کنید ای خفتگان ز آنکه بدمر گيست این خواب گران

۲۳۷ - داستان کربلا چه بوده است که شیعیان اهمیت فوق العاده بآن میدهند؟

د ۶ ج ۱۳ ص ۲۹۲

۲۳۸ - حسین بن علی که بود و چه کرد؟

د ۶ ج ۱۳ ص ۳۰۱

۲۳۹ - نظری به سخنان امام حسین علیه السلام از مدینه تا آخرین لحظات زندگیش
در بیابان کربلا .

د ۶ ج ۱۳ ص ۳۰۴

۲۴۰ - رویدادهای فوق العاده با عظمت و آموزنده که در داستان کربلا
وجود دارد .

د ۶ ج ۱۳ ص ۳۰۹

۲۴۱ - در میان گریه ای که شاعر مسافر حلب یا جلال الدین از زبان او توصیه
میکند ، با گریه به حسین که گریه بر خود و انسانیت و انسانها را دربر دارد ، منافاتی
وجود ندارد .

د ۶ ج ۱۳ ص ۳۱۳

۲۴۲ - منظره عاشورا از دیدگاههای مختلف .

د ۶ ج ۱۳ ص ۳۱۹

۲۴۳ - يك بيان ديگر در باره عدم منافات میان سرور و خوشحالی به شهادت
شهیدان و تأثر سایر زنده ها از آن .

د ۶ ج ۱۱ ص ۳۱۶



سی و شش - شفاعت

گفت پیغمبر که روز رستخیز کی گذارم مجرمان را اشک ریز

من شفیع عاصیان باشم بجان تارها نمشان ز اشکنجه گران
۲۴۴ - بحثی در شفاعت .

د ۳ ج ۷ ص ۳۸۷

۲۴۵ - شفاعت از نظر عقلانی .

د ۳ ج ۷ ص ۳۸۱

۲۴۶ - شفاعت از دیدگاه قرآن .

د ۳ ج ۷ ص ۳۸۳

۲۴۷ - شفاعت از دیدگاه روایات :

د ۳ ج ۷ ص ۳۸۶

۲۴۸ - آیا شفاعت باعث جرئت تبه‌کاران میشود ؟

د ۳ ج ۷ ص ۳۸۷



سی و هفت - دریافت واقعیات با وسایط حقیقی آنها

آدمی را او به خویش اسما نمود دیگران را ز آدم اسماء میکشود
۲۴۹ - دریافت حقایق از وسایط حقیقی مانند دریافت مستقیم آنها است .

د ۱ ج ۲ ص ۳۴

صورتش بیرون و معنی اندرون معنی معشوق جان در رک چو خون

۲۵۰ - تأثیر جلوه عوامل عالی تر احتیاجی بوسایط معمولی ندارد .

د ۶ ج ۱۴ ص ۳۸۷



سی و هشت - طی کردن يك منزل در راه حقیقت بهتر از طی کردن

صد منزل در راه حقیقت نماها است

رفتن يك منزلی بر بوی ناف بهتر از صد منزل گام و طواف

۲۵۱ - سپری شدن يك منزل در راه حقیقت بهتر است از هزاران گام و دور

زدن در راه حقیقت نماها .

د ۲ ج ۳ ص ۱۴۹



سی و نه - اولیاء الله و رشد یافتگان

چون زبانه شمع پیش آفتاب	نیست باشد هست باشد در حساب
هست باشد ذات او تا تو اگر	برنهی پنبه بسوزد زان شرر
نیست باشد روشنی ندهد ترا	کرده باشد آفتاب او را فنا

۲۵۲ - توضیحی درباره هستی مرد الهی و نیستی او

د ۳ ج ۸ ص ۴۷۷

گفت دور از تو که غفلت از توست	دیدم آن غیب را هم عکس تست
مار در موزه به بینم در هوا	نیست از من عکس تست ای مصطفی

۲۵۳ - روح مردان الهی پر نو افکنی ها دارد که حتی در درون همنشین آنان هم منعکس می گردد .

د ۳ ج ۸ ص ۳۲۳

خود ضمیرم را همی دانست او	زانکه سمعش داشت نور از شمع هو
بود پیشش سر هر اندیشه ای	چون چراغی در درون شیشه ای
هیچ پنهان می نشد از وی ضمیر	بود بر مضمون دلها او امیر

۲۵۴ - اگر بشنوید که يك انسان الهی اطلاع از درون آدمیان دارد و از پشت پرده ظواهر خیر میدهد ، انکار نکنید ، زیرا عظمت مغز و روان آدمی خیلی بالاتر از آئینه و ماشین محدود است .

د ۴ ج ۹ ص ۵۳۳

لوح محفوظ است او را پیشوا	از چه محفوظ است؟ محفوظ از خطا
نی نجومست و نه رملست و نه خواب	وحی حق والله اعلم بالصواب
از پی روپوش عامه در بیان	وحی دل گویند آن را صوفیان

۲۵۵ - انعکاس واقعیات در روان مرد الهی بجهت پیوستگی او به عالم لوح محفوظ است ، نه از دانش های نجوم و رمل اندازی است و نه از خواب و رؤیا . و بحث مختصری در لوح محفوظ .

د ۴ ج ۱۰ ص ۲۸۸

برایش قفلست و در دل رازها لب خموش و دل پراز آوازاها
عارفان که جام حق نوشیده اند رازها دانسته و پوشیده اند
هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند
۲۵۶ - اسرار نهانی وجود دارد که تنها درون مردان الهی می تواند مجرم آنها باشد ، نه اسانهای دیگر و نه جهان هستی توانائی هضم آنها را ندارند .

د ۵ ج ۱۲ ص ۹۴

۲۵۷ - اسرار از گروه مجهولات بمعنای اصطلاحی نیست .

د ۵ ج ۱۲ ص ۱۰۰

۲۵۸ - آیا هر کس که با این رازها آشنا شد ، نمی تواند آنها را بدیگران ابراز نماید ؟

د ۵ ج ۱۲ ص ۱۰۲

پشت دار جمله عصمت های من گویا هستند خود اجزای من
۲۵۹ - اولیاء الله آنچنان در عصمت و حمایت الهی هستند که گوئی اجزای خداوندی میباشند .

د ۳ ج ۶ ص ۱۴۰

۲۶۰ - آدم خام حال انسان ورزیده را نمی تواند دریابد .

د ۱ ج ۱ ص ۲۸

۲۶۱ - آیا ابو طالب بدین اسلام گرویده بود یا نه ؟

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۳۱

۲۶۲ - اصحاب کهف .

د ۱ ج ۱ ص ۱۸۸

۲۶۳ - ذوالقرنین کیست ؟

د ۲ ج ۳ ص ۸۳



چهل - مطرح نشدن ظواهر برای اولیاء الله نه از روی نادانی به آنها است

گفت اگر اسمی شود غیب از ولی آن را استغراق دان نر جاهلی
۲۶۴ - مطرح نشدن ظواهر برای رادمردان الهی ، نه از روی نادانی به آنها است، بلکه از روی استغراق در حقایق برین است .

د ۳ ج ۷ ص ۴۶۷

۲۶۵ - مقصود جلال الدین از داستان دقوقی .

د ۳ ج ۷ ص ۶۰۴



چهل و يك - نیست‌ها را کنار بگذار و در هستیها بیاندیش

نفی بهر ثبت باشد در سخن نفی بگذار و ثبت آغاز کن
نیست این و نیست آن هین و اگذار آنکه آن هست است آن را پیش آر
نفی بگذار و همان هستی پرست این پیاموزای پدر زان ترک مست
۲۶۶ - نیست‌ها را کنار بگذار و در هستی بیاندیش .

د ۶ ج ۱۳ ص ۲۳۹

از وبای زرق و محرومی بر آ در جهان حی و قیومی در آ
تا نمی بینم همی بینم شود وین ندانم هات میدانم شود
۲۶۷ - چون تو در اقیانوس هستی غوطه وری ، میادا کف‌های محدود و ناپایدار نیست‌ها و نمیدانم‌ها و نمی بینم‌ها از اقیانوس هستی محرومت بسازد .

د ۶ ج ۱۳ ص ۲۴۱

چهل و دو - ملامت به نمی دانم های من مکن ، زیرا انعکاسی از حالت روانی تو انسان مست است .

گُرز برخود زن منی را در شکن زانکه پنبه گوش آمد چشم تن
گُرز برخود می زنی هم ای دنی عکس نست اندر فعالم این منی
همچو آن شیری که درچه شد فرو عکس خود را خصم می پنداشت او

۲۶۸ - امیرا ، آیا می دانی گُزی را که بر سر من می کوبی ، برای آن نمی دانم
هست که انعکاسی از وضع روحی تو در گرفتار من است ، پس آن گُز را بر سر خود
بکوب نه بر سر من .

د ۶ ج ۱۳ ص ۲۸۱



چهل و سه - ای انسان پست ، آیا گمان میبری دو جهان هستی فدای
هدف پست تست ؟!

علم و حکمت بهر راه بی رمی است چون همه ره باشد آن حکمت تهی است
بهر این دکان طبع شوره آب هر دو عالم را رواداری خراب !!

۲۶۹ - آیا دو جهان هستی فدای هدف پست تست ؟!

د ۶ ج ۱۳ ص ۵۸۸



چهل و چهار - گرمی که در لجن میلولد ، از درك و خواستن عظمت
وزیبایی گلشن ها بیگانه است .

ای که اندر چشمه شورا است جات نوچه دانی شط و جیحون و فرات

۲۷۰ - چگونه میتوان به گرمی که در لجن زار میلولد ، عظمت گلشن و گل های
عطر آگین آنرا قابل درك ساخت ؟!

د ۱ ج ۲ ص ۳۰۱

چهل و پنج - اگر هشیار باشیم، همه جا جامی است در انتظار باده بانگی است در انتظار گوش شنوا

چون رسد باده نیاید جام کم گوش دار آوازت آید دمبدم
۲۷۱ - بکوشید باده حقیقت و واقعیت را بدست بیاورید و در اندیشه جام روح خود را نسایید، زیرا - هر کجا بنگرید جامی است در انتظار باده، بکوشید گوش شنوا بدست بیاورید و در اندیشه آواز خیره به اینسو و آنسو نگر یزید، زیرا ملک هستی پراز هیاهو است.

د ۶ ج ۱۴ ص ۳۷۲

۲۷۲ - جام نه باده !! یعنی حیات قربانی وسیله حیات

د ۶ ج ۱۳ ص ۳۷۳



چهل و شش - صورت و کلام و کردار ناشایست رامیتوان باصورت و کلام و کردار شایسته دیگران اصلاح کرد

صورتی از صورتت بیزار کن خفته ای مرخفته را بیدار کن
آن کلامت میرهانداز کلام و آن سقامت میجهانداز سقام
۲۷۳ - برای توجه به ناشایستگی صورت و کلام و کردار خویش صورت و کلام و کردار های شایسته بعد لازم و کافی در این دنیا میتوان یافت.

د ۶ ج ۱۴ ص ۵۴۸



چهل و هفت - شراره موقت نمی تواند چراغی فرا راه دور و دراز و پرسنگالاح مقصد ایده آل بوده باشد

عقل جزئی همچو برقست و درخش در درخش کی توان شد سوی وحش؟! نیست نور برق بهر رهبری بلکه امر است ابر را که می گری

برق عقل ما برای گریه است تا بگرید نیستی در شوق هست
عقل کودک برد بر کتاب تن لیک نتواند بخود آموختن
۲۷۴- هیچ تا حال دیده یا شنیده اید که عاقلی شبانه راه بیابان بی سرونه و پراز
کوه و جنگل و دره و تپه را بامید درخشش برق پیش بگیرد که لحظه ای روشن
می شود و خاموش می گردد؟!

د ۴ ج ۱۰ ص ۶۲۷

برق خود را یخطف الابصار دان نور باقی را همه ابصار دان
۲۷۵- آن روشنائی را که چشم ترا خیره بسازد و بینایی ترا بر باید، رهاکن
و نور ابدیت را در جان خود بیافروز .

د ۲ ج ۴ ص ۱۵۱



چهل و هشت - چراغی را که بانور الهی فروزان است با شیشه شفاف
پراز بول مقایسه نکنید .

آن ز جاجی کاو ندارد نور جان بول و قاروره است قندیلش مخوان
نور مصباح است داد ذوالجلال صنعت خلق است آن شیشه سفال
۲۷۶- شیشه پراز بول را با چراغی که نور الهی در آن فروزان است، اشتباه
نکنیم .

د ۵ ج ۱۲ ص ۳۳۱

۲۷۷- خوشبخت و بدبخت ، یا روشن و تاریک ؟

د ۲ ج ۵ ص ۴۲۰



چهل و نه - بینوا انسانهایی که حقیقت را با خود دارند و از آن بیخبرند
و دیگران از آن حقیقت برخوردار میگردند

آنکه بستد پیرهن را میشتافت بوی پیراهان یوسف می نیافت

وانکه صد فرسنگ زان سو بود او چونکه بُد یعقوب می بوئید بو
۲۷۸ -- بیخبران دور از حقیقت ، حقایق را ناخود آگاهانه با خود همراه
دارند و میبرند ، دیگران که حقیقت شناسند از آن حقایق بهره می گیرند .

د ۳ ج ۸ ص ۲۶۷



پنجاه - میوه های شاداب هستی و سیب های پوسیده زندگی طبیعی
کاروان ها بینوا وین میوه ها پخته میریزد ، چه سحر است ای خدا !
سیب پوسیده همی چینند خلق درهم افتاده به یغما خشک خلق
۲۷۹ -- میوه های شاداب هستی همه جا و در همه حال از شاخه های آیات الهی
به دامن انسانها فرو میریزد ، ولی این انسان ها آنها را نادیده گرفته و با گلولی خشک
مشغول یغماگری سیب های پوسیده ای هستند که موجودیت آنان را تباه می سازد .

د ۳ ج ۷ ص ۴۵۸



پنجاه و یک - پس از غوطه خوردن در اقیانوس ، آرزوی قطره
یعنی چه ؟

مهر من داری چه میجویی دگر چون خدا باتست چه جویی بشر ؟ !
او بگفتی یارب ای دانای راز تو گشودی در دلم راه نیاز
در میان بحر اگر بنشسته ام طمع در آب سبوهم بسته ام
۲۸۰ -- آنجا که انسان پس از غوطه خوردن در اقیانوس ، قطره ای را آرزو

می کند !

د ۳ ج ۷ ص ۴۳۱



پنجاه و دو - تکاپو و کوشش و مباحث مربوط به تسلیم و توکل
گفت پیغمبر به آواز بلند با توکل زانوی اشتر ببند

۲۸۱ - قانون کوشش - توکل .

د ۱ ج ۱ ص ۴۲۰

مطالبی که معمولاً در ترجیح توکل گفته می‌شود :

د ۱ ج ۱ ص ۴۲۴

۲۸۲ - در توکل تکیه بر غیر وجود ندارد .

د ۱ ج ۱ ص ۴۲۴

۲۸۳ - تسلیم به خدا محبوب تر از همه چیز است .

د ۱ ج ۱ ص ۴۲۵

۲۸۴ - وسائل و مهارت ها در مقابل مقدرات خنثی می‌گردند .

د ۱ ج ۱ ص ۴۲۷

حیله‌سازی و مکر پردازی ها نقش بر آب می‌شود .

د ۱ ج ۱ ص ۴۳۲

ادله‌ای که برای ضرورت کار و کوشش گفته می‌شود :

۲۸۵ - تکامل بدون حرکت امکان پذیر نیست .

د ۱ ج ۱ ص ۴۳۲

۲۸۶ - وسائلی که در اختیار ما قرار گرفته بهترین دلیل لزوم کار و کوشش

است .

د ۱ ج ۱ ص ۴۳۳

۲۸۷ - کار استعداد های نهفته انسانی را بفعلیت می‌رساند .

د ۱ ج ۱ ص ۴۳۳

۲۸۸ - عظمت کار و کوشش از نظر جبران خلیل جبران .

د ۱ ج ۱ ص ۴۳۴

۲۸۹ - تمام انبیاء و اولیاء کار کرده‌اند .

د ۱ ج ۱ ص ۴۴۹

۲۹۰ - اگر توکل و تسلیم به قضا و قدر لازم است کار و کوشش نیز از قضا و قدر است .

د ۱ ج ۱ ص ۴۵۱

۲۹۱ - کوشش و درد و دوا همه حق است .

د ۱ ج ۱ ص ۴۵۲

آدمی را زین هنر بیچاره گشت خلق دریاها و خلق کوه و دشت

۲۹۲ - يك اصل طبیعی در تکایو برای زندگی .

د ۱ ج ۱ ص ۴۷۰

منبع حکمت شود حکمت طلب فارغ آید او ز تحصیل و سبب

۲۹۳ - هر کس چیزی را حقیقتاً طلب کند حد اقل بمقداری از آن چیز

خواهد رسید .

د ۱ ج ۱ ص ۴۸۹

وانکه پایش در ره کوشش شکست در رسید او را براق و برنشت

۲۹۴ - راه بروید ، اگر پایتان در راه شکست ، با نیروی عالیتری به راهروی

ادامه خواهید داد .

د ۱ ج ۱ ص ۴۹۲

اندر این ره می تراش و می خراش تا دم آخر دمی فارغ مباش

دوست دارد یار این آشفته گی کوشش بیهوده به از خفته گی

۲۹۵ - در هر حال باید در زندگانی تلاش کرد .

د ۱ ج ۱ ص ۷۹۰

که تناقص گاه ناز و گه نیاز گاه سودای حقیقت گه مجاز

۲۹۶ - انسانی که دچار حیرت زدگی است و مقصود خود را می خواهد در

حالات گوناگونی غوطه می خورد .

د ۱ ج ۱ ص ۷۹۲

در بهر زخمی تو پر کینه شوی پس کجا بی صیقل آینه شوی؟
۲۹۷ - بدون تحمل ناراحتی‌ها براحتی حقیقی نتوان رسید.

د ۱ ج ۲ ص ۴۰۴

این تقاضاهای کار از بهر آن شد موکل تا سرت گردد عیان
۲۹۸ - کار کنید تا اسرار نهانی شما پدیدار گردد.

د ۲ ج ۳ ص ۵۱۱

ورنه کی گیرد گلابه تن قرار چون ضمیرت میکشد آن را بکار
۲۹۹ - چگونه میتوانید بدن را از حرکت باز بدارید، در صورتیکه روح
شما دائماً در حال حرکت و تحریک است؟

د ۲ ج ۳ ص ۵۱۳

ای مسیح خوش نفس چونی زرنج که نبود اندر جهان بی رنج گنج
۳۰۰ - گنج خواهی در طلب رنجی بپر،

د ۲ ج ۴ ص ۴۱۶

آن جهان شهرست پر بازار و کسب تا پنداری که کسب اینجاست حسب
۳۰۱ - آیا تکاپو و تکامل درابدیت نیز وجود دارد؟

د ۲ ج ۵ ص ۱۹۲



پنجاه و سه - جویندگی جدی دلیل وجود واقعیت مطلوبست

نور پنهان است و جست و جو گواه کز گزافه دل نمی جوید پناه
گر نبودی حبس دیار را مناص نبودی وحشت نه جستی دل خلاص
وحشت همچون موکل می کشد که بجوای ضال، منهاج رشد

۳۰۲ - اگر در این جهان هستی نوری وجود ندارد که ایده آل نهائی بشری
است، پس این جستجوی اسرار آمیز چیست؟ و اگر از این زندان دنیاهائی امکان

ندارد ، این وحشت و جستن خلاصی چه معنا دارد ؟

د ۴ ج ۱۰ ص ۳۳۲

۳۰۳ - حقیقت جستجوی برین چیست ؟

د ۴ ج ۱۰ ص ۳۳۵

چشم این زندانیان هر دم به در کی بدی گریستی کس مرده ور
۳۰۴ - اگر امید مرده آورنده ای نباشد، انتظار و چشم دوختن زندانی به در زندان لغو و بیهوده است .

د ۴ ج ۱۰ ص ۳۳۷

۳۰۵ - هر کس برای خود گم شده مخصوصی دارد

د ۲ ج ۵ ص ۳۶۶

کودکان سازند در بازی دکان سود نبود جز که تعطیل زمان
۳۰۶ - نگذاریم که فعالیت های مادر زندگانی نتیجه ای جز استهلاک زمان نداشته باشد .

د ۲ ج ۵ ص ۱۹۵

جهد بی توفیق جان کندن بود زار زنی کم گرچه صد خرمن بود
۳۰۷ - کوشش هایی که بانوفیق ربانی همراه نشود ، نتیجه ای جز جان کندن ندارد .

د ۳ ج ۶ ص ۴۵۵

روبدین بالا و پستی ها بدو تاشوی نشنه و حرارت را گرو
۳۰۸ - قدم زدن خرامان در راه هموار زندگی استعداد های نهفته انسانی را به فعالیت نمی رساند .

د ۳ ج ۸ ص ۳۱۷

کار آن کار است ای مشتاق مست کاندران کار ار رسد مرگت خوش است
شد نشان صدق ایمان ای جوان آنکه آید خوش ترا مرگ اندران

۳۰۹ - ملاك خوبى مطلق هر كاريكه از انسان صادر مى شود ، آن است كه اگر مرگش در موقع اشتغال به آن كار فرارسد ، به قدوم مرگ مبارك باد بگويد .

د ۳ ج ۹ ص ۲۱۳

مه فشاند نور و سگ عوعو کند	هر کسی بر طینت خود می تند
چونکه نگذارد سگ آن بانگ سقم	من مهام سیران خود را کی هلم
چونکه سرکه سرکگی افزون کند	پس شکر را واجب افزونی کند
زاغ در رز نعره زانغان زند	بلبل از آغاز خوش کی کم کند ؟

۳۱۰ - شما که با نیت پاک و خالص راه سعادت خود و اجتماع را در پیش گرفته اید نه تنها عوعو اخلاک گران نباید شمارا از راه باز دارد ، بلکه در مقابل تشدید عوعو شما هم باید به نیرو و کوشش خود بیا فزایید .

د ۶ ج ۱۳ ص ۶۸

برگ کاهم پیش نوای تند باد	من چه دانم در کجا خواهم فتاد
پیش چوگان های حکم کن فکان	میدویم اندر مکان و لامکان
گر هلالم گر بلالم میدوم	مقتدی بر آفتاب میشوم

۳۱۱ - بدوید باز بدوید ، در کار گاهی که چوگان نامحسوس مشیت الهی تمام اجزای جهان هستی را مانند گوی ها بحرکت و جستن و گریز وامیدارد ، سکون مفهومی جز مرگ ندارد .

د ۶ ج ۱۳ ص ۳۴۸

عارفان از دو جهان کامل ترند	و آنکه بی شدیار خرم می برند
کاهلی را کرده اند ایشان سند	کارایشان را چو یزدان میکند
کار یزدان را نمی بینند عام	می نیاسایند از کد صبح و شام

۳۱۲ - کدامین کاهلی است که از کوشش و تکلیف برتر و شایسته تر است ؟

د ۶ ج ۱۴ ص ۶۱۴

پنجاه و چهار - ناگواریهای مادی را تحمل کنید و نگذارید روح آسیب ببیند .

کاشکی آن زخم بر جسم آمدی تابدی کایمان و دل سالم بدی
۳۱۳ - ایکاش نتایج سوء کردار مادر آسیبهای جسمانی منحصر می شد و روح و ایمان ما را نابود نمیساخت .

د ۱ ج ۲ ص ۴۵۶



پنجاه و پنج - راه پای سالکان را بامسیر ساقط شدگان در زباله دان تاریخ اشتباه نکنید .

که زموی و استخوان هالکان می نیابد راه پای سالکان
۳۱۴ -- هرگز نمی توان از استخوانهای پوسیده هلاک شدگان گنهگار ، راه حق و حقیقت را پیدا کرد .

د ۳ ج ۶ ص ۴۵۳



پنجاه و شش - درخارستان پر سنگلاخ زندگی قدم با احتیاط و فروتنانه بردارید .

گفت حق که بندگان جفت عون بر زمین آهسته می رانند هون
یا برهنه چون رود درخار زار جز به مهل و فکر هر پرهیزگار
۳۱۵ - زندگانی در قلمرو طبیعت برای هشیاران گام برداشتن در خارستانی است پر سنگلاخ . شما که در این خارستان پا برهنه گام بر می دارید ، آرام و با احتیاط و با اندیشه و با فروتنی حرکت کنید .

د ۳ ج ۶ ص ۴۵۶

پنجاه و هفت - روزی دیده باز کنید که دیده‌وری سودی داشته باشد
حرص دنیا رفت و چشمش تیز شد چشم‌اوروشن که چون خونریزشد
۳۱۶ - تمام حوادث زندگی در موقع احتضار از مغز انسانی با سرعت زیاد رژه
می‌روند، این دیدن چه سودی خواهد داشت.

د ۳ ج ۶ ص ۱۵۶



پنجاه و هشت - شما که در کاوش از جهان طبیعت روزنه‌هایی بماوراء
طبیعت می‌بینید، چرا مانند موش از ترس روشنایی فرار می‌کنید؟!
همچو موشی هر طرف سوراخ کرد چونکه نورش را ندازد در گشت سرد
۳۱۷ - اگر در کاوش‌های علمی از نورانیت واقع بینی رویگردان شوید
باالآخره عمر شما در کاوش‌ها در تاریکی سپری خواهد گشت.

د ۲ ج ۴ ص ۷۱۸



پنجاه و نه - در اختلاف الفاظ و صفات نایستید و روبه حقیقت بروید
درگذر از نام و بنکر در صفات تا صفات ره نماید سوی ذات
گم شوی در ذات و آسایی ز خود چشم تو یک رنگ بیند یک و بد
۳۱۸ - از دومنزلگه نام و صفات عبور کنید و به ذات برسید، یعنی چه؟
د ۲ ج ۵ ص ۵۹۲
در تنازع آن نفر جنگی شدند که ز سر نامها غافل بدند
مشت برهم می‌زدند از ابله‌ی پربدند از جهل و از دانش‌نهی
۳۱۹ - آیا احتمال نمی‌دهید که جنگ‌های لفظی گاهی علت جنگ‌های خونریز
و خانما نسوز می‌باشد؟

د ۲ ج ۵ ص ۶۰۰

صاحب سیری عزیزی ضد زبان گر بدی آنجا بدادی صلحشان
۳۲۰- ای مر بیان جامعه بشری بکوشید این مناقشات لفظی را خاتمه بدهید
یا به حداقل تقلیل بدهید .

د ۲ ج ۵ ص ۶۰۴



شصت - صورت پرستی انسان عامل محرومیت او از واقعیات
چند صورت آخر ای صورت پرست حان بی معنیت از صورت نرست!
۳۲۱- يك رسم بنیان کن دراز دست دادن واقعیات بجهت صورت پرستی .
د ۱ ج ۱ ص ۴۶۲
آتش پنهان و ذوقش آشکار دود او ظاهر شود پایان کار
۳۲۲- ظواهر فریبای دنیا چند صباحی برای مامی درخشد و نفس ما از آنها
برخوردار می گردد، ولی تلخی های آنها در پایان کار آشکار می گردد .

د ۱ ج ۱ ص ۸۰۳

باغبان گفتا اگر مسعودی کاشکی کز بودی و تر بودی
۳۲۳- راست نباشید و خشك ، تر باشید و کجی ظاهری عیب نیست .
د ۲ ج ۵ ص ۲۴۰
بعد از آن هر صورتی را بشکنی همچو حیدر باب خیبر بر کنی
۳۲۴- پس از شکستن صورت های ماده و مادیات ، آن نیروی ماورای طبیعی را
به دست خواهید آورد که بوسیله آن در رو بنای سیستم طبیعت حاکمیت خواهید
داشت .

د ۳ ج ۶ ص ۳۶۹



شصت و يك - آراستن گورهای تیره چه سودی بحال جان های تیره
در زیر خاك خواهد داشت ؟ !

وین عمارت کردن گور و لحد نی به سنگ است و نه چوب و نه لبد
 بلکه خود را در صفا گوری کنی در منی آن کنی دفن این منی
 ۳۲۵ - این هم يك خطای دیگر: بر آنکه روح و هستی را از دست داده اند
 با چند عدد آجر و سنگ نسلیت میدهم! یا بوسیله آنها بزندگی خود معنی و
 ابدیت می بخشیم!!

د ۳ ج ۶ ص ۱۶۴



شصت و دو - صورت و ظاهر در اختیار کسی است که حقیقت در
 اختیار اوست .

چونکه دعوی میرود در ملک پوست مغز آن که بود ، قشر آن اوست
 چون تنازع افتد اندر تنگ کاه دانه آن کیست ، آن را کن نگاه
 ۳۲۶ - آنکه در این دنیا حق و حقیقت را بدست آورده اند ، بهره برداری از
 ظواهر و صور نیز مخصوص آنها است .

د ۲ ج ۵ ص ۴۶۹

آن دهل را مانی ای زفت چو عاد که برو آن شاخ را میکوفت باد
 روبهی آشکار خود را باد داد بهر طبلی همچو خنک پرزباد
 ۳۲۷ - با شنیدن هر صدائی با احتمال واقعیتش ، حقیقت موجود را از دست
 ندهیم .

د ۲ ج ۵ ص ۴۳۸



شصت و سه - آینه درون آدمی بایستی نشان دهنده حقایق بوده باشد
 عشق خواهد کاین سخن بیرون بود آینه ات غماز نبود چون بود
 ۳۲۸ - آینه دل بایستی نشان بدهد .

د ۱ ج ۱ ص ۶۹

آینه نو جست بیرون از غلاف آینه و میزان کجا گوید خلاف
۳۲۹ - اگر درون آدمی مانند آینه صافی شود حقایق را نشان خواهد داد.

د ۱ ج ۲ ص ۶۶۲



شصت و چهار - تن آدمی می‌گردد ، جان را منظور بدارید

که میان مشك تن را جاشود روز مردن گند او پیدا شود
۳۳۰ - خاصیت بدن انسانی گنبدیدن است هر چند که آن رامیان عالیترین
عطرها و زینتها پیوشانند.

د ۲ ج ۳ ص ۲۱۳



شصت و پنج - خود را بشناس و خود را دریاب

دستگیر از دست ما مارا بخر پرده را بردار و پرده مامدر
۳۳۱ - چه تاریکی جانکاه تر از اینکه انسان به حقیقتی که نزدیکتر از خود
او به خود اوست ، آگاهی نداشته باشد . خداوند ! هیچ نوری توانائی روشن ساختن
این تاریکی شکفت انگیز را ندارد ، نوری از بارگاه ربوبیت در این تاریکی
فروزان ساز .

د ۲ ج ۴ ص ۷۲۲

تو مغفل رشته ای بر پای بند تا خود هم گم نکردی ای لوند

۳۳۲ - يك زنجیر هم بیای خود ببندید ، تا خودتان را گم نکنید

د ۳ ج ۶ ص ۲۵۴

او نمیدانست کایشان رسته اند بر دریچه نور دل بنشسته اند
سایه خود را ز خود دانسته اند چابک و چست و گش و برجسته اند

۳۳۳ - آنانکه از زنجیر گرانبار خود طبیعی رهایی مییابند ، در معرض تشعشعات دل فرار میگیرند و سایه وجود خود را از وجود حقیقی شان تشخیص میدهند.

د ۳ ج ۷ ص ۳۶۷

تو نمیدانی که آخر کیستی جهد کن چندانکه دانی چیستی
۳۳۴ - هم اکنون با آن موجودیت که در خود سراغ داری بکوش و در قید آن مباش که بدانی حقیقت و سر نوشت نهایی تو چیست .

د ۳ ج ۸ ص ۲۸۳

اندر آن صحرا که رست این زهر تر نیز روئیده است تریاق ای پسر
گویدت تریاق از من جو سپر که ز زهرم من به تو نزدیکتر
۳۳۵ - هرگز گمان نبرید که در صحرای درون شما جز گیاهان زهر آگین و سوسه ها چیزی نروئیده است ، بلکه اگر دقت کنید خواهید دید : در درون شما پیش از آن زهرها تریاق شفا بخش تعبیه شده است .

د ۳ ج ۸ ص ۵۸۹

این درخت تن عصای موسی است کامرش آمد که بیاندازش زدست
تابه بینی خیر او و شر او بعد از آن بر گیر او را ز امر هو
۳۳۶ - این کالبد مادی و مقتضیاتش را که از مجرای طبیعت گرفته اید ، ولو برای یکبار هم که شده است بر زمین بیاندازید و آن را بشناسید و سپس بردارید.

د ۴ ج ۱۱ ص ۴۴

چونکه گوینده ندارد جان و فر گفت او را کی بود برگ و ثمر ؟
میکنند گستاخ مردم را براه او بجان لرزان تراست از برگ کاه
۳۳۷ - کسی که خود ندارد ، جان ندارد و کسی که جان ندارد نمیتواند در دیگران جانی بوجود بیاورد ، یا آن را با فرو شکوه نماید .

د ۵ ج ۱۲ ص ۱۳۷

۳۳۸ - آیا خودیابی یکی از ضروریات حیات است ؟

د ۵ ج ۱۲ ص ۱۵۰

۳۳۹ - دو عنصر اساسی خودیابی

د ۵ ج ۱۲ ص ۱۵۱

۳۴۰ - هر اندازه که رشد روانی يك انسان عالی تر است ، او به خود آگاهی واقعی نزدیک تر است .

د ۵ ج ۱۲ ص ۱۵۳

چون تراوهم تو دارد خیره سر از چه گردی گیرد و هم آن دگر؟

عاجز من از منی خویشتن چه نشینی بر منی تویش من

۳۴۱ - تو که هنوز گرفتار سرگردانی های اوهام خویشتنی، برای چه پیرامون

توهمات دیگران میگردی؟ او "لاَ من" خویش را تعیین و اصلاح کن، سپس باندیشه شناخت و اصلاح "من" دیگران باش .

د ۵ ج ۱۲ ص ۲۰۳



شصت و شش - نو بینی و نو گرایی

ای جهان کهنه را توجان نو از تن بیجان و دل افغان شنو

۳۴۲ - بیائید هر چند که جهان و کالبد جسمانی را کهنه می بینید، جان تازه

در آن دریابید .

د ۱ ج ۱ ص ۷۸۰

هین بگو که ناطقه جومیکند تا به قرنی بعدما آبی رسد

گرچه هر قرنی سخن آری بود لیک گفته سالقان یاری بود

۳۴۳ - اگر چه فرهنگ عالی بشری تدریجاً در گذرگاه قرون و اعصار بروز

خواهد کرد ، ولی امروز هر چه را که مغز شما بارور می سازد ، در طبق اخلاص به بشریت تقدیم کنید ، اگر چه امروز کسی پیدا نشود که گل شکوفان مغز شما را

بتواند استشمام کند ، فردایی از راه خواهد رسید که روی پی ریزی فرهنگی شما بناها خواهند ساخت .

د ۳ ج ۸ ص ۱۴۲

هر زمان نوصورتی و نوجمال تاز نودیدن فرو میرود ملال
من همی بینم جهان را پر نعیم آبها از چشمه ها جوشان مقیم
۳۴۴ - آیا تازه دیدن جهان در هر لحظه وزیبا نمودن آن ، مستند به بازیگری
آدمی است یا واقعیت دارد ؟

د ۳ ج ۱۰ ص ۶۰۷

چند گوئی بادو کهنه نوسخن در جمادی میدمی سر کهن !
چون عرب باریع واطلالای ایاز میکشی از عشق خود گفت دراز
۳۴۵ - اگر شما نواخواه باشید ، کهنه ها در نوگرانی شما می توانند شرکت
کنند .

د ۵ ج ۲۱ ص ۴۴۳

چون شنید از گا ووقیج اشتر شکفت سرفرود آورد و آن را برگرفت
بر هوا برداشت آن بند قصیل اشتر بختی سبک بی قال وقیل
که مرا خود حاجت تاریخ نیست کاینچنین جسمی وعالی گرد نیست
۳۴۶ - تکیه برگزشته نکنیم و موجودیت کنونی خود را دریابیم و آینده مان
را پی ریزی کنیم .

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۴۸

۳۴۷ - واقعیت را در دو جهان عینی برون ذات و درون ذات باید جستجو کرد و
بدست آورد و آنگاه به جهت باز بودن سیستم تماس انسانها با برون ذات ، بشکل
حقایق نسبی مورد بهره برداری قرار داد .

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۵۸

۳۴۸ - آیا میتوان این زنجیرهای پنجگانه را بکلی از پای رونده آدمی باز

نموده و او را به مقدمه پیروزی مطلق نائل ساخت ؟

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۶۰

۳۴۹- آنچه که منطقی بنظر میرسید، توقع پیروزی های نسبی است نه پیروزی مطلق .

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۶۱

در خزان و باد خوف حق گریز آن شقایق های یارین را بریز
کاین شقایق منع نواشکوفه هاست که درخت دل برای آن نماس
۳۵۰- آن لاله های رنگین که دیروز مغز و جان ترا خرم و شادان میکرد،
امروز با گذشت زمان پژمرده است و نه تنها امروز را از دست داده است ، بلکه
نخواهد گذاشت بویه هائی که هر لحظه از چمن زار دل نوگرایت سر میکشند و گل
های تازه برای تو میشکافند ، برویند و سر بر آورند .

د ۶ ج ۱۴ ص ۴۹۸

پند من بشنو که تن بند قویست کهنه بیرون کن گرت میل نویست
۳۵۱- زنجیر گرانبار تن پرستی را از خود باز کن و هر لحظه تازه باش .

د ۲ ج ۳ ص ۶۳۹



شصت و هفت - زمان زده نباشیم

۳۵۲- اشتباه قرن بیستم تنها در اینست که نام بی شخصیتی یا چند شخصیتی
را تحول نوگرایانه نامیده و با رسیدن به دقیقه دوم به دقیقه اول که قدم گذاشته ،
حساسیت پیدا کرده است .

د ۵ ج ۱۱ ص ۴۰۸



شصت و هشت - عاقبت بین باشید

عاقبت بینی که صد بازی بدید مثل آن بود که يك بازی شنید

۳۵۳ - تفاوت انسانها با یکدیگر گاهی تا حد يك پيچ یا مهره که در کارگاه با عظمتی مشغول بازی است با مدیر آن کارگاه میباشد .
د ۲ ج ۴ ص ۴۹۴



شصت و نه - کج مباحث تا کج نبینی

چونکه يك موکزشد از ابروی او شکل ماه نو نمود آن موی او
موی کثر چون پرده گردون شود چون همه اجزات کثر شد چون بود؟
۳۵۴ - جائیکه اگر يك موکج شود، در فضای خالی ماه دروغین بوجود میآورد ،
اگر تمام قوا و فعالیت های روحی شما کج شود چه خواهد شد ؟
د ۲ ج ۳ ص ۱۳۴

خشم خود بشکن تو مشکن تیر را چشم خشم خشم خون نماید شیر را
۳۵۵ - چشم خود را آلوده نکنیم تا حقایق را صاف و روشن ببینم .
د ۲ ج ۳ ص ۶۴۴

گفت اینك راست پذیرفتم بجان کثر نماید راست در پیش کثر ان
۳۵۶ - دیده کج بین راست ها را هم کج می بینند .
د ۲ ج ۵ ص ۵۷۹



هفتاد - اگر سکنجبین لازم دارید ، هر چه مخالفین شما سر که تنوی
شیشه سکنجبین بریزند ، شما هم غسل آن را زیاد کنید و شیشه را
نشکنید .

مه فشاند نور و سک عوعو کند هر کسی بر طینت خود می تند
چونکه نگذارد سک آن بانگ سقم من مهام سیران خود را کی هلم
چونکه سر که سر کگی افزون کند پس شکر را واجب افزونی کند

زاغ دررز نعره زانان زند بلبیل از آواز خوش کی کم کند؟
۳۵۷- شما که بانیت پاك و خالص راه سعادت خود و اجتماع را درپیش گرفته‌اید نه تنها عوعو اخلاک‌گرا ن‌نباید شمارا از راه باز بدارد، بلکه درمقابل تشدید عوعو، شما هم باید به نیرو و کوشش خود بیافزاید.

د ۶ ج ۱۳ ص ۶۸

۳۵۸- مه فشاند نور و سک عوعو کند.

د ۶ ج ۱۳ ص ۶۲۹

۳۵۹- انواع احساس حقارت.

د ۵ ج ۱۱ ص ۴۷۵



هفتاد و يك - مقدمات و عوامل پیروزی، بحثی در احساس شکست در زندگانی و راه جلوگیری از امتلاشی شدن شخصیت در موقع احساس مزبور
عیب کردن ریش را داروی اوست چون شکسته گشت جای ارجح است
۳۶۰- شکستی که به پیروزی می‌انجامد.

د ۲ ج ۵ ص ۳۸۲

صبر چون پول صراط آسو بهشت هست با هر خوب يك لالای زشت
۳۶۱- برای رسیدن به قلمرو پیروزی بایستی از يك دالان تنگ و تاریک و سنگلاخ عبور کنیم، این دالان صبر نامیده میشود.

د ۲ ج ۵ ص ۴۲۴

چون شنید از گاو و قح‌اشتر شکفت سر فرود آورد و آنرا برگرفت
از هوا بر داشت آن بند قصیل اشتر بختی سبك بی قال و قیل
که مرا خود حاجت تاریخ نیست کاین چنین جسمی و عالی گرد نیست
۳۶۲- تکیه برگزیده نکنیم و موجودیت کنونی خود را دریابیم و آینده‌مان را پی‌ریزی کنیم.

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۴۸

۳۶۳ - تاریخ دیروز از آن شما ، نیرومندی امروز از آن من .

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۵۰

۳۶۴ - سیمای پیروزمندان در زندگی .

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۵۱

۳۶۵ - تعریف اجمالی پیروزی در زندگانی .

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۵۳

۳۶۶ - پنج رشته زنجیر که عامل شکست است ، چیست ؟

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۵۴

۳۶۷ - نباید پیروزی در زندگانی با کامیابی اشتباه شود .

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۵۶

۳۶۸ - پیروزی خود طبیعی شکست همه انسانها و ایده آلهایشان را وسیله خود قرار می دهد ، در حالیکه پیروزی خود ایده آل تحقق خود را در پیروزی انسانها در راه تکامل می جوید .

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۵۷

۳۶۹ - آیا می توان این زنجیرهای پنجگانه را بکلی از پای رانده آدمی

باز نموده و او را به مقدمه پیروزی مطلق نائل ساخت ؟

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۶۰

۳۷۰ - آنچه که منطقی بنظر می رسد توقع پیروزی های نسبی است نه

پیروزی مطلق .

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۶۱



هفتاد و دو - نگذارید مهر خدایی بر گوش و دیده شما زده شود .

هست بر سمع و بصر مهر خدا در حجب بس صورت است و بس صدا

۳۷۱ - اگر مهر خدائی برگوش و دیده زده نشود، بحد کافی صداها و صورت‌های بیدار کننده وجود دارد.

د ۲ ج ۳ ص ۲۵۷



هفتاد و سه - تزکیه نفس و ریاضت

که چرامی نفکنی یکبارگی کشتی‌ام در غصه و بیچارگی
بهر حق یکبارگی بگذار دین نفس را کالیا س‌احدی الراح‌تین
۳۷۲ - برای رسیدن بمقام شامخ کمال استمرارتزکیه و ریاضت ضرورت دارد.

د ۵ ج ۱۲ ص ۵۴۵

هر که راهست از هوس‌ها جان پاک زود بیند حضرت وایوان پاک
۳۷۳ - عظمت انسانی (اشراق نور الهی بر درویش) بازندگی تصفیه شده او
است.

د ۱ ج ۱ ص ۶۱۸



هفتاد و چهار - در گذرگاه بینهایت سلوک به آستان ربوبی هرگز توقف نکنیم.

من غلام آنکه او در هر رباط خویش را واصل نداند بر سماع
۳۷۴ - پیرو رهبری باش که خود نیز راهرو میباشد.

د ۱ ج ۲ ص ۵۲۴

زانکه مخلص در خطر باشد مدام ناز خود خالص نگردد او تمام
زانکه در راه است و در هزن بی‌حداست آن رهد کاو در امان ایزداست
۳۷۵ - در تکاپو در راه عبودیت هرگز گمان نکنید که بمقصد رسیده‌اید.

د ۲ ج ۳ ص ۶۴۸

هفتاد و پنج - در حوزه جاذبیت موضوعات جالب شخصیت خود را بنویسید

پس یقین گشتت که جذاب آن سر است	کار حق هر لحظه نادر آور است
اسب رنگین گاو رنگین زانبل	میشود مسجود از مکر خدا
بیش کافر نیست بت را ثانی	نیست بت را فردئی روحانی
چیست آن جاذب نهان اندر نهان	در جهان ناپیده از دیگر جهان
عقل محجوب است و جان هم زین کمین	من نمی بینم تو میتانی بین

۳۷۶ - در حوزه جاذبیت موضوعات جالب که وسیله آزمایش ما انسانها هستند خود را بنویس و در پیشگاه آنها بسجده نیافتیم که دیر بازود از دست ما گرفته میشوند و شخصیت ما را مختل میسازند .

د ۶ ج ۱۴ ص ۳۱۱



هفتاد و شش - مهار بندی بر تمایلات نفسانی برای تکامل روحی

ای شهان کشتیم ما خصم درون	ماند خصمی زو بتر در اندرون
---------------------------	----------------------------

۳۷۷ - فعالیت غرایز نفسانی بدون محدودیت خطرناک است .

د ۱ ج ۱ ص ۶۰۹

چونکه بی سوگند پیمان بشکند	گر خورد سوگند زان بدتر کند
زانکه نفس آشفته تر گردد از آن	که کنی بندش به سوگند گران

۳۷۸ - آنگاه که میخواهید با خودتان پیمان ببندید ، پیش از همه چیز قدرت و لجاجت نفس حیوانی و نیروی اجرایی من ایده آل را دقیقاً بررسی کنید .

د ۲ ج ۴ ص ۵۶۱



هفتاد و هفت - زندان مادیات را برای خود تنگ تر نکنید

چون خری در گل فتد از گام تیز	دمبدم جنبد برای عزم خیز
جای را هموار نکند بهر باش	داند او که نیست آن جای معاش

۳۷۹ - وقتی که احساس می‌کنید در گل مادیات پست گرفتار شده‌اید، در صدد باز کردن جا در آن گل بر نیابید، بلکه بکوشید تا خود را نجات بدهید.

د ۲ ج ۵ ص ۵۰۶

چون کنی یارا حیات زین گل است این حیات راروش بس مشکل است
چون حیات از حق بگیری ای روی پس غنی گردی ز گل در دل روی
۳۸۰ - وقتی که حیات طبیعی انسان نتوانست از حدود امواج ماده تجاوز کند و حیات حقیقی خود را دریابد، تمام سازمان موجودیت او مختل خواهد گشت

د ۳ ج ۷ ص ۱۲۷



هفتاد و هشت - واقعیات را در تاریکی کورانه لمس می‌کنیم

گفت شیراز روشنی افزون بدی زهره اش بدریدی و پر خون شدی
حق همیگوید که ای مغرور کور نی ز نامم پاره پاره گشت طور ؟
۳۸۱ - حقایق را در تاریکی لمس کرده و مطابق دلخواه خود آنها را تفسیر نموده و بهره برداری می‌کنیم.

د ۲ ج ۳ ص ۲۹۳



هفتاد و نه - چنین نیست که هر چه را بخواهید، بتوانید آن را بدست بیاورید.

در تمامی کارها چندان مکوش جز به کاری که بود دردین مکوش
۳۸۲ - زندگانی ناقص و کار تمام! اینست خیال خام.

د ۳ ج ۶ ص ۱۶۲



هشتاد - اراده متکی به واقع جوئی متصل به اراده خداوندی است.

چون چنین خواهی خدا خواهد چنین میدهد حق آرزوی متقین

۳۸۳ - اگر شما چیزی را واقعاً بخواهید ، خواستن شما کشف از خواست خدا می‌کند .

د ۴ ج ۹ ص ۲۷۶

۳۸۴ - اراده ، قدرت فوق العاده‌ایست که به انسان ها داده شده است ، لذا هر انسان که چیزی را بطور جدی بخواهد آن چیز را بدست خواهد آورد .

د ۴ ج ۹ ص ۲۷۸

۳۸۵ - اراده تابع و معلول

د ۴ ج ۹ ص ۲۷۹

۳۸۶ - اراده مستقل و علت

د ۴ ج ۹ ص ۲۸۰

۳۸۷ - خواستن توانستن است

د ۴ ج ۹ ص ۲۸۳



هشتاد و یک - مقایسه عجز و حیرت نهائی رشد یافتگان با آرامش روانی
پیرزنان ساده لوح

خرم آن کاین عجز و حیرت قوت اوست در دو عالم خفته اندر ظل دوست
هم در آخر عجز خود او را بدید مرده شد دین عجایز برگزید
۳۸۸ - آیا عجز و حیرت نهائی با آرامش روانی پیرزنان ساده لوح یکی است؟

د ۶ ج ۱۴ ص ۵۹۸



هشتاد و دو - یاران يك دل و يك جان در راه تکامل کتابهای گشوده
در مقابل یکدیگر نهند .

پس مراقب گشت با یاران خویش دفتری باشد حضور یار بیش
۳۸۹ - یاران الهی در موقع حضور ، هر يك کتابی است با خط خوانا که در

مقابل سایر یاران باز شده است .

د ۲ ج ۳ ص ۱۴۸



هشتاد و سه - نفحات کمال بخش رحمانی

کوش و هوش دارید این اوقات را در ربانید این چنین نفحات را
۳۹۰ - الطاف خداوندی گاهی مانند دم های روح پرور در صفحه روزگار
وزیدن میگیرد .

د ۱ ج ۴ ص ۴۵



هشتاد و چهار - ای همدم روح لقمانی ، اسیر لقمه مباح

جان لقمان که گلستان خداست پای جانش خسته خاری چراست !
۳۹۱ - ای انسان ، که برای خود در پذیرش حکمت ، روح لقمانی داری ،
اسیر لقمه مباح .

د ۱ ج ۲ ص ۴۶



هشتاد و پنج - کمیابی انسانهای رشد یافته

آن یکی باشم بر میگشت روز	گرد هر بازار دل پر عشق و سوز
بوالفضولی گفت او را کای فلان	هین چه میجوئی به پیش هر دکان؟
هین چه میجوئی تو هر سو با چراغ	در میان روز روشن چیست لاغ؟
گفت میجویم بهر سو آدمی	کاو بود حی از حیات آن دمی
گفت من جوای انسان گشتم	می نیابم هیچ و حیران گشتم

۳۹۲ - دیو زن است که در روز روشن چراغ بدست می گردد ، شاید که
آدمی پیدا کند !!

د ۵ ج ۱۲ ص ۳۳۴

برخی از اصول و مسائل فلسفی



يك - غائله و تناقضات مكتبهای بشری را چگونه برطرف میکنند؟

ورجوبی نیست می‌بندد ستیز برهماندم تا بروز رستخیز
که میهان ما بدانند این جواب گرچه از ما شد نهان وجه صواب
۱ - مكتب های بشری روشنائیها دارد و تاریکیها ، روشنائیهایش را امامی فهمیم
تاریکیهایش را آینده ، یا بزرگان ما !

د ۵ ج ۱۲ ص ۴۳۷

۲ - بحثی در نسبت ایسم (مكتب) بمعارف انسانی

د ۱ ج ۲ ص ۵۵۷

طعمه بنموده بما وان بوده شست آنچنان بنما بما آنرا که هست
۳ - خداوند ، واقعیات را آنچنان که هستند بما بنمایان ... بحثی در حقیقت
و واقعیت .

د ۲ ج ۳ ص ۲۷۴

۴ - مراحل سه گانه ای که موضوع از آنها عبور می کند : الف - مرحله ابتدایی

ب - مرحله متوسط ج - مرحله نهایی

د ۲ ج ۳ ص ۲۶۷

۵ - نسبت حقیقت و نسبیت واقعیت .

د ۲ ج ۳ ص ۲۷۸



دو - واقعیت گرایی و من گرایی و مجموع گرایی در اختلاطی از

من و جز من (رئالیسم و ایده آلیسم و اتوئیسم فلسفی)

باده در جوش گدای جوش ماست چرخ در گردش اسیر هوش ماست

قلب از ماهست شدنی ما ازو باده از مامست شدنی مازاو
۶- چون نومی جوشی باده نیز می جوشد .

د ۱ ج ۱ ص ۳۹

۷- بحثی دیگر در واقع گرای و اگویسم فلسفی

د ۲ ج ۵ ص ۵۸۱

تنگ تر آمد خیالات از عدم زان سبب باشد خیال اسباب غم
باز هستی تنگ تر بود از خیال زان شود روی قمر همچون هلال
۸- خیالات تنگتر از عدم و هستی تنگتر از خیالات است .

د ۱ ج ۲ ص ۴۴۲

شد ز جیب آن کف موسی ضو و فشان کان فزون آمد ز ماه آسمان
کانچه می جستی ز چرخ بانهبب سر بر آورده است ای موسی ز جیب
تا بدانی کاسمانهای سمی هست عکس مدرکات آدمی
۹- آسمانها و زمین انعکاسی از مدرکات آدمی است ، (جهان در انسان) چه
معنا دارد ؟

د ۶ ج ۱۳ ص ۶۲۰

ورنه ای مشکر چنین دست نهی بردر آن دوست پاچون می نهی ؟
۱۰- تصدیق يك حقیقت مستلزم ترتیب آثار آن حقیقت است .

د ۱ ج ۲ ص ۴۷۸

ز آروزی سایه جان می باختند از گلیمی سایه بان می ساختند
۱۱- شگفتا ، حقایق را رها میکنند و در جستجوی سایه ها زندگی خود را
سپری می کنند !!

د ۳ ج ۷ ص ۴۵۶

عجز از ادراك ماهیت عمو حالت عامه بود دریاب تو
زانکه ماهیات و سیر سیر آن پیش چشم کاملان باشد عیان

۱۲ - آیا ناتوانی از درك ماهیت اشیاء مخصوص مردم عامی است ؟

د ۳ ج ۸ ص ۴۶۶

ذکر هر چیزی دهد خاصیتی زانکه دارد هر صفت ماهیتی

۱۳ - برای هر صفتی ماهیتی وجود دارد ، چه معنا میدهد ؟

د ۳ ج ۸ ص ۵۳۶

۱۴ - واقعیت را در دو جهان عینی برون ذات و درون ذات باید جستجو کرد و بدست آورد و آنگاه بجهت باز بودن سیستم تماس انسانها با برون ذات بشکل حقایق نسبی مورد بهره برداری قرار داد .

د ۶ ج ۱۴ ص ۱۵۸



سه - نسبیت و مطلق

گفت راه اوسط ارچه حکمت است لیک اوسط نیزهم با نسبت است

۱۵ - حد وسط در اشیاء هم امر نسبی است .

د ۲ ج ۵ ص ۵۵۲

۱۶ - آیا حد وسط مطلوب مطلق است ؟

د ۲ ج ۵ ص ۵۵۳

نسبت اثبات بانفی از نخست گر بیانش میکنی برگو درست

نفی آن يك چیز و اثباتش رواست چون جهت شد مختلف نسبت دو تاست

۱۷ - تعدد جهت می تواند اثبات ونفی را در يك موضوع جمع نماید .

د ۳ ج ۸ ص ۴۷۳

پس بد مطلق نباشد در جهان بد به نسبت باشد این راهم بدان

در زمانه هیچ زهر و قند نیست که یکی را یا دگر را بند نیست

زهر مار آن مار را باشد حیات نسبتش با آدمی آمد ممات

- ۱۸ - مطلق گرایی و فرار از مطلق در قلمرو نسبیت ها
د ۴ ج ۹ ص ۲۹۳
- ۱۹ - انواع مطلق گرایی و فرار از مطلق .
د ۴ ج ۹ ص ۲۹۷
- ۲۰ - مطلق یابی و مطلق گرایی فردی .
د ۴ ج ۹ ص ۳۰۰
- ۲۱ - مثال درون ذاتی انسانی
د ۴ ج ۹ ص ۳۰۱
- ۲۲ - مثال برون ذاتی جهان عینی
د ۴ ج ۹ ص ۳۰۱
- ۲۳ - آیا کوشش برای مطلق یابی می تواند بایی نهایت بودن جزئیات و پدیده های نسبی سازگار باشد ؟
د ۴ ج ۹ ص ۳۰۳
- ۲۴ - مقدمه های بر ریشه اساسی مطلق جویی و مطلق یابی .
د ۴ ج ۹ ص ۳۰۷
- ۲۵ - ریشه اساسی مطلق یابی
د ۴ ج ۹ ص ۳۰۸
- ۲۶ - برداشت های انسانی از مطلق ها
د ۴ ج ۹ ص ۳۰۹
- ۲۷ - اینست و جز این نیست
د ۴ ج ۹ ص ۳۱۰
- ۲۸ - کاری که درباره مطلق جویی و مطلق یابی می توان انجام داد
د ۴ ج ۹ ص ۳۱۳
- ۲۹ - مطلق گرایی در تحولات اجتماعی .

د ۴ ج ۹ ص ۳۱۵

۳۰ - مطلق گرایی افراد .

د ۴ ج ۹ ص ۳۱۷

۳۱ - راهی که می توان برای فعالیت صحیح مطلق گرایی پیشنهاد کرد .

د ۴ ج ۹ ص ۳۱۸



چهار - علت و معلول و علیت

هیچ گندم کاری وجو بردهد !؟ دیده ای اسبی که کره خر دهد !؟

۳۲ - اصل کلی سنخیت سبب و نتیجه .

د ۱ ج ۱ ص ۷۱۸

این جهان و آن جهان زاید ابد هر سبب ما در اثر از وی ولد

۳۳ - در جویبار تحول اثری در دنبال سببی نمودار میگردد ، خواه در این

جهان خواه در آن جهان .

د ۲ ج ۳ ص ۵۱۴

آنکه بیرون از طبایع جان اوست منصب خرق سبب ها آن اواست

بی سبب بیند چو دیده شد گذار تو که در حسی سبب را گوش دار

۳۴ - رابطه سببیت برای شما است که تنها روی پرده را می بینید .

د ۲ ج ۴ ص ۴۱۲

۳۵ - نسبت قانون علیت با زیربنای هستی نسبت حواس ظاهری ما با اعماق

(من انسانی) ما است .

د ۲ ج ۳ ص ۴۱۳

چونکه بی آتش مرا گرمی رسد راضیم گر آتشش ما را کشد

۳۶ - آیا معلول بدون علت هم سنخ بوجود می آید یا حقایق عالم هستی جای

یکدیگر را میگیرند؟

د ۳ ج ۷ ص ۴۰۷



پنج - علت و معلول و علت و نظر جلال الدین درباره آنها

هست بر اسباب اسبابی دیگر در سبب منکر در آن افکن نظر

انبیاء در قطع اسباب آمدند معجزات خویش بر کیوان زدند

۳۷ - مقدمه یکم - بر مباحث علت و علت و معلول : جنبه تاریخی درک علت

د ۳ ج ۸ ص ۱۰۰

۳۸ - مقدمه دوم - تقسیم حوادث برای تشخیص حادثه مشمول علت

د ۳ ج ۸ ص ۱۰۱

۳۹ - مقدمه سوم - جلال الدین معمولاً بجای کلمه علت سبب و بجای معلول

مسبب را بکار میبرد .

د ۳ ج ۸ ص ۱۰۲

۴۰ - قانون علت در روئناهای جهان هستی جریان دارد .

د ۳ ج ۸ ص ۱۰۳

۴۱ - باید بپذیریم که قانون علت به پیروی تحرك و تحول دائمی جهان و

اجزاء آن ، مانند فوتون های نور ریزش می کند .

د ۳ ج ۸ ص ۱۰۵

۴۲ - اگر همه موجودات احتیاج به علت دارد و علت بوجود آورنده آنها

خداست ، پس خدا را که بوجود آورده است ؟

د ۳ ج ۸ ص ۱۰۶

۴۳ - آیا علت می تواند ضد خود را بعنوان معلول صادر کند ؟ آیا سنجیت

میان علت و معلول شرط است ؟

د ۳ ج ۸ ص ۱۱۱

۴۴ - الواحد لا یصدر عنه الا الواحد

د ۳ ج ۸ ص ۱۱۲

۴۵ - فاقد الشیء لا یعطیه .

د ۳ ج ۸ ص ۱۱۲

۴۶ - پس از فرض اینکه قانون علیت در جهان هستی حکمفرماست ، این قانون هم مانند سایر قوانین تحت سیطره الهی در جریان است .

د ۳ ج ۸ ص ۱۱۶

۴۷ - وابستگی کیفیت جریان قانون علیت به موقعیت انسانی .

د ۳ ج ۸ ص ۱۲۰

۴۸ - تادوم بار زائیده نشوید نمی توانید معنای علیت را کاملا بفهمید .

د ۳ ج ۸ ص ۱۲۴

۴۹ - آیا علت از نظر هستی و هویت با عظمت تر از معلول خویش است .

د ۳ ج ۸ ص ۱۲۹

۵۰ - آیا کارهای خداوندی از روی علت است ؟

د ۳ ج ۸ ص ۱۳۱

۵۱ - آیا خداوند برای اجرای قوانین در عالم هستی ، احتیاجی به احراز قابلیت در هستی دارد ؟

د ۳ ج ۸ ص ۱۳۴

۵۲ - آیا جریان علیت در جهان هستی بمنزله يك سنت است ؟

د ۳ ج ۸ ص ۱۳۶

۵۳ - نگرش در علیت و اعتقاد بآن ، برای جویندگی راهرو و خود جوینده

لزوم دارد ؟

د ۳ ج ۸ ص ۱۳۶

۵۴ - آیا رابطه علیت مولود خیال آدمی است ؟

د ۳ ج ۸ ص ۱۳۷

نور از آن خوردن نشد افزون و بیش بل همانسانست کاو بودست پیش
در اثر افزون شد و در ذات بی ذات را افزونی و آفات بی
حق زایجاد جهان افزون نشد آنچه اول آن نبود اکنون نشد
لیک افزون گشت اثر زایجاد خلق در میان این دو افزونیست فرق
۵۵ - افزایش اثر دلیل افزایش ذات و کاهش اثر دلیل ذات نیست

د ۴ ج ۱۰ ص ۲۵۴

کاربی علت مبرا از علل مستمر و مستقر است از ازل
در کمال صنع پاک مستحق علت حادث چه گنجد در حادث
۵۶ - کارهای خداوندی مافوق علیت است، لذا علیت که رابطه ای میان مخلوقات است
نمی تواند در کار خداوندی حکومت کند .

د ۵ ج ۱۱ ص ۵۵۵

نیست مانده هیولا با اثر دانه کی مانده باشد باشجر !
نطفه از نان است کی مانده نان مردم از نطفه است کی باشد چنان
هیچ اصلی نیست مانند اثر پس ندانی اصل رنج و درد سر
۵۷ - باردیگر بدانیم که لزوم سنخیت میان علت و معلول يك اصل ساختگی
است .

د ۵ ج ۱۲ ص ۵۷۳

چون بنید اصل ترشش را عیون ترس دارد از خیال گونه گون
مشت بر اعمی زند يك جلف مست کورپندارد لگدن اشتر است
زانکه آن دم بانگ اشتر می شنید کور را آئینه گوش آمده دید
۵۸ - در پیگردی علت ها ، حوادث همزمان را با حوادث علت و معلولی اشتباه
نکنیم .

د ۶ ج ۱۴ ص ۹۵



شش - ارزش‌ها و نسبیت آنها

سنگ و آهن زینجهت که سابقند در عمل هنگام فوقی لایقند
وان شرراز روی مقصودی خویش زاهن و سنگست زین روپیش پیش
۵۹ - نسبیت عظمت و شایستگی‌ها

د ۲ ج ۴ ص ۴۹۱

هرکجا لطفی بینی از کسی روی اصل لطف ره‌یابی بسی
این همه خوش‌ها ز دریا نیست ژرف جزء را بگذار و برکل‌دار طرف
۶۰ - مزایا و پدیده‌های با ارزش متنیکی به اصل و منبعی است .

د ۳ ج ۶ ص ۵۰۳

آنچه حق آموخت مر زنبور را آن نباشد شیر را و گور را
۶۱ - محاسبات بشری در باره شایستگی‌ها همیشه منطقی نیست .

د ۱ ج ۱ ص ۴۶۳



هفت - کیفیت و کمیت

کار بیچون را که کیفیت نهد اینک که گفتم هم ضرورت می‌دهد
۶۲ - بحثی در کیفیت

د ۱ ج ۱ ص ۱۵۸

چشم‌من چون دید روی آن قباد کثرت اعداد از چشم فتاد
هست جمعیت بصورت در فشار جمع معنی خواه هین از کردگار
نیست جمعیت ز بسیاری جسم جسم را بر باد قائم‌دان چو اسم
۶۳ - کمیت و کیفیت در منطقه ارزشها

د ۶ ج ۱۴ ص ۲۴۹

۶۴ - مطلب اول - کمیت چیست ؟ و کیفیت کدام است ؟

د ۶ ج ۱۴ ص ۲۵۰

۶۵ - مطلب دوم - کمیت با ارزش تر است یا کیفیت ؟

د ۶ ج ۱۴ ص ۲۵۲

۶۶ - مطلب سوم - تبدیل کمیت به کیفیت .

د ۶ ج ۱۴ ص ۲۵۳

۶۷ - مطلب چهارم - تبدیل کیفیت به کمیت .

د ۶ ج ۱۴ ص ۲۵۵



هشت - تضاد

پس به ضد نور دانستی تو نور ضد ضد را می نماید در صدور

۶۸ - بحث مختصری در شناخت اشیاء (شناسایی با اضداد)

د ۱ ج ۱ ص ۵۱۸

صلح اضداد است عمر این جهان جنگ اضداد است عمر جاودان

۶۹ - بحث مختصری در اصل تکاپوی اضداد یا اتحاد اضداد

د ۱ ج ۱ ص ۵۲۴

۷۰ - بحث مختصری در تفاعل و تکاپوی ضدین یا اتحاد آنها

د ۱ ج ۱ ص ۵۲۷

آن جهان جز باقی و آباد نیست چون که ترکیبوی از اضداد نیست

۷۱ - بحث مختصری در اینکه در ابدیت تکاپوی اضداد وجود ندارد

د ۱ ج ۱ ص ۵۲۹

ای برادر عقل یکدم با خود آر دمبدم در تو خزان است و بهار

۷۲ - همواره در روح انسانی بهاری است و خزان

د ۱ ج ۱ ص ۸۱۵

در عمارت هستی و جنگی بود نیست را از هست‌ها تنگی بود
۷۳ - ترکیب اجزاء طبیعت است که منشاء جنگ‌ها است (تکاپوی اضداد
منشاء ترکیب اجزای طبیعت)

د ۱ ج ۲ ص ۲۱۲

از یکی رو ضد و يك رو متحد از یکی دو هزل و از يك روی جد
۷۴ - با توجه باختلاف نسبت‌ها، تناقضات در خلقت برطرف خواهد شد

د ۱ ج ۲ ص ۳۷۸

ليك آن دو ضد استیژه‌نما يك دل و يك كار باشند ای فتی
۷۵ - با نظربهر يك از دو ضد، مخالفت بروزمی‌کند، اما بانظر به دو ضد در
حال هماهنگی يك حقیقت بدست می‌آید

د ۱ ج ۲ ص ۴۳۷

۷۶ - قانون هم‌آهنگی صفات متضاد

د ۱ ج ۲ ص ۷۲۰

تا که از عسری ببینی خوفها کی زیری بازیابی لطفها
۷۷ - تضادهای درونی دو بال برای پرواز در فضای حیات

د ۲ ج ۴ ص ۱۵۷

۷۸ - جادهٔ تکامل انسانی از میان ضدین کشیده شده است چه معنا دارد ؟

د ۲ ج ۳ ص ۳۳۰

۷۹ - بعضی از تضادهای درونی ما

د ۲ ج ۴ ص ۶۷۴

قهر و لطفی جفت‌شد با همدگر زاد از این هر دو جهان خیر و شر
۸۰ - آیا خیر و شر جهان زاییدهٔ درهم آمیختن قهر و لطف الهی است ؟

د ۲ ج ۵ ص ۲۳۵

گرچه این دو مختلف خیر و شرند ليك این هر دو بيك كار اندرند

۸۱- آیا خیر و شر هماهنگ گشته يك كار را ایجاد می کنند؟

د ۲ ج ۵ ص ۲۳۶

شعنه گاهش لطف گوید چون شکر که بر آویزد کند هر چه بتر
نا میان قهر و لطف آن خفیه ها ظاهر آید ز آتش خوف و رجا
۸۲- قهر و لطف ، عوامل ملایم و ناملایمی هستند که میتوانند پوشیده ها
را آشکار کنند .

د ۲ ج ۵ ص ۳۵۲



نه - تضاد از نظر جلال الدین

۸۳- شناسائی اشیاء با اضداد خود

د ۳ ج ۶ ص ۵۱۰

۸۴- نسبیت اضداد در ذهن انسانها

د ۳ ج ۶ ص ۵۱۷

۸۵- زمینه بی نمود در ذهن انسانی در مقابل اضداد

د ۳ ج ۶ ص ۵۱۷

۸۶- دریافت اشیاء با اضداد خود

د ۳ ج ۶ ص ۵۱۹

۸۷- نتیجه دواصل شناسائی و دریافت اشیاء با اضداد

د ۳ ج ۶ ص ۵۲۰

۸۸- دو ضد نمی توانند عین یکدیگر بوده باشند

د ۳ ج ۶ ص ۵۲۳

۸۹- اضداد بایکدیگر می جنگند

د ۳ ج ۶ ص ۵۲۹

۹۰- آیا تفاعل و تکاپوی ضدین است یا اتحاد ضدین؟

- د ۱ ج ۱ ص ۵۷۷
۹۱ - هماهنگ شدن اضداد برای ایجاد حقائق
د ۳ ج ۶ ص ۵۳۱
۹۲ - مقدمه‌ای برای تضاد در جوهر اشیاء
د ۳ ج ۶ ص ۵۴۱
۹۳ - تضاد درونی اشیاء در جهان عینی
د ۳ ج ۶ ص ۵۴۴
۹۴ - مقصود از تضاد چیست ؟
د ۳ ج ۶ ص ۵۴۵
۹۵ - انواع سه گانه اختلافات
د ۳ ج ۶ ص ۵۴۶
۹۶ - آیا درون و برون مطلق وجود دارد ؟
د ۳ ج ۶ ص ۵۵۲
۹۷ - ارتباط و تأثیر اشیاء برونی در گردیدن
د ۳ ج ۶ ص ۵۵۳
۹۸ - ارتباط و تأثیر اشیاء درونی در گردیدن
د ۳ ج ۶ ص ۵۵۵
۹۹ - عنصر اساسی گردیدن کدام است ؟
د ۳ ج ۶ ص ۵۵۵
۱۰۰ - جلال الدین چه میگوید ؟
د ۳ ج ۶ ص ۵۶۱
۱۰۱ - آیا ضد درونی اشیاء هم ضدی برای خود دارد ؟
د ۳ ج ۶ ص ۵۶۲
۱۰۲ - آیا قلمرو جانداران مخصوصاً انسانها هم در پدیده گردیدن مانند سایر

موجوداتند؟

د ۳ ج ۶ ص ۵۶۴

۱۰۳ - يك - مرحله فردی

د ۳ ج ۶ ص ۵۶۷

۱۰۴ - تفاوت تضادها با یکدیگر

د ۳ ج ۶ ص ۵۷۵

۱۰۵ - دو - مرحله اجتماعی خالص

د ۳ ج ۶ ص ۵۷۶

۱۰۶ - گردیدن های فردی و اجتماعی و علل آنها

د ۳ ج ۶ ص ۵۷۹

۱۰۷ - تغییر در ماهیت اجزاء

د ۳ ج ۶ ص ۵۷۹

۱۰۸ - تغییر در ماهیت اجتماع

د ۳ ج ۶ ص ۵۸۱

۱۰۹ - وحدت اضداد چه معنی دارد؟

د ۳ ج ۶ ص ۵۸۴

۱۱۰ - اتحاد پیش از تکاپو و اتحاد پس از تکاپو

د ۳ ج ۶ ص ۵۸۵

۱۱۱ - زمینه دریافت تضادها در زمینه عینی و ذهنی در درون انسانها

د ۳ ج ۶ ص ۵۸۸

۱۱۲ - آیا شخصیت و مغز انسانی در هضم دریافت و درك تضادها میتواند تمام

تعیینات و خواص اضداد را نادیده بگیرد؟

د ۳ ج ۶ ص ۵۸۹

۱۱۳ - آیا تحول ذاتی اشیاء با استمرار يك وضع معین سازگار است؟

د ۳ ج ۶ ص ۵۹۲

۱۱۴ - مسیر گردیدن‌های دویا چندضدّی

د ۳ ج ۶ ص ۵۹۳

۱۱۵ - نسبت اعداد

د ۳ ج ۶ ص ۵۹۴

۱۱۶ - تضاد در ابدیت وجود ندارد

د ۳ ج ۶ ص ۵۹۸

۱۱۷ - در ابدیت تکاپوی اعداد وجود ندارد .

د ۱ ج ۱ ص ۵۷۹

۱۱۸ - اسناد اوصاف متضاد به خداوند فقط در صفات افعال است که از فعالیت

های خداوندی انتزاع می‌گردد .

د ۳ ج ۶ ص ۶۰۱

موسی و فرعون در هستی تست

باید این دو خصم را در خویش جست

تأقیامت هست از موسی نتاج

نور دیگر نیست دیگر شد سراج

۱۱۹ - بدرون خود بنگرید موسی و فرعون را خواهید دید

د ۳ ج ۷ ص ۱۱۷

ظاهرش با باطنش گشته بجنگ

باطنش چون گوهر و ظاهر چو سنگ

.....

هر که با خود بهر حق باشد به جنگ

تا شود معنیش خصم بوورنگ

۱۲۰ - اگر به جنگ و پیکاری که میان درون و برون است ، بادیده ساده ننگرید

خواهید دید که کمال هستی بدون این جنگ و پیکار امکان پذیر نیست .

د ۴ ج ۱۰ ص ۸۱

این جهان با این دو پر اندر هواست

زین دو جانها موطن خوف و رجاست

تا جهان لرزان بود مانند برگ

در شمال و در سموم بعث و مرگ

تاخم يك رنگی عیسی ما بشکند نرخ خم صد رشك را
۱۲۱- دو طرف تضاد که از فراز و نشیب و دگرگونی‌های جهان هستی در
حال تکاپو هستند، در عین حال که دوبال برای پرواز و جودات در افق مشیت الهی محسوب
می‌شوند، دوبال خوف و رجا برای پرواز انسان نیز میباشند.

د ۶ ج ۱۳ ص ۶۰۶

۱۲۲- وابستن تضادهای درونی به تضادهای برونی ریشه کاملاً اساسی دارد.

د ۶ ج ۱۳ ص ۶۰۷

۱۲۳- اشتراك و مغایرت‌های تضاد درونی و برونی

د ۶ ج ۱۳ ص ۶۰۸

۱۲۴- با نظر بهر يك از دوزد، مخالفت بروز میکند، اما با نظر به دوزدد
حال هماهنگی يك حقیقت بدست می‌آید.

د ۱ ج ۲ ص ۴۳۷



ده - عدم و معانی آن

گر ندادی مرا پانصد دهان گفتمی شرح توای جان جهان
يك زبان دارم من آنهم منکسر در خجالت از توای دانای سر
منکسر تر خود نباشم از عدم کز دهانش آمد ستمند این امم
صدهزار آثار غیبی منتظر کز عدم بیرون جهد بالطف وبر
۱۲۵- آن کدامین عدم است که صد هزار آثار غیبی بلکه همه موجودات از
دهان آن بیرون می‌جهدند؟

د ۵ ج ۱۲ ص ۶۱۷

۱۲۶- معنای یکم

د ۵ ج ۱۲ ص ۶۱۷

۱۲۷ - معنای دوم

د ۵ ج ۱۲ ص ۶۱۹

۱۲۸ - معنای سوم

د ۵ ج ۱۲ ص ۶۱۹

نیستی باید که آن از حق بود تا که بیند اندر آن حس احد

۱۲۹ - آن عدم که دیدگاهش جمال مطلق الهی است

د ۶ ج ۱۳ ص ۱۴۹



یازده - ثابت و متغیر

زانکه بوش پادشاهان از هواست باراناه انبیاء از کبریاست

۱۳۰ - ملاك تغیر و پایداری

د ۱ ج ۱ ص ۵۰۱

وین غم و شادی که اندر دل خفی است پیش آن شادی غم جز نقش نسیت

۱۳۱ - نقش ها را با اصول اشتباه نکنیم و « رابطه ثابت و متغیر »

د ۱ ج ۲ ص ۳۱۸

جزء جزء خم به رقص است و به حال عقل جزوی را نموده این محال

۱۳۲ - چگونه عقل جزئی میتواند نشاط و هیجان جهان هستی را دریابد؟

د ۱ ج ۲ ص ۳۶۵

قرن ها بگذشت و این قرن نویست ماه آن ماهست و آب آن آب نیست

عدل آن عدل است و فضل آن فضل هم لیک مستبدل شد آن قرن و امم

قرن ها بر قرن ها رفت ای همام وین معانی برقرار و بر دوام

شد مبذل آب این جو چندبار عکس ماه و عکس اختر برقرار

۱۳۳ - زمان و نمودها می گذرند و روابط دیگرگون می گردند و اقوام و ملل

و قراردادهای اجتماعی در جویبار تحول می گذرند و درشنزار گذشته فرو می روند ، ولی

-۴۲۱- برخی از اصول و مسائل فلسفی

واقعیات زیربنای جهان و انسان همچنان ببقای خود ادامه می‌دهند .

د ۶ ج ۱۴ ص ۲۷۱

هر دمی از وی همی آید الست جوهر و اعراض میگردند مست
این جهان چون خس بدست باد غیب عاجزی پیشه گرفت از داد غیب
۱۳۴ - حرکت و تحول بدون فرض عاملی که مافوق حرکت و سکون است ،

قابل قبول نیست

د ۶ ج ۱۳ ص ۳۶۶

۱۳۵ - يك اشتباه بزرگ که برتراندراسل در استناد حرکت و گردیدن
به حقیقت پایدار مرتکب شده است

د ۶ ج ۱۳ ص ۳۶۹

۱۳۶ - آیا فلسفه و علم جستجوی حقیقت پایدار را می‌پذیرد ؟

د ۶ ج ۱۳ ص ۳۷۱

۱۳۷ - آیا نظریه تغییر دائم بقول هراکلیتوس نظریه دردناکی است ؟

د ۶ ج ۱۳ ص ۳۷۵

۱۳۸ - يك راه دیگر برای اثبات واقعیت پایدار در صحنه حرکت و تحول

د ۶ ج ۱۳ ص ۳۷۶



دوازده - زمان و بعد و عدد و پیش و پس و كوچك و بزرگ مفاهیم

انتزاعی مجرای طبیعت است

زیر و بالا پیش و پس وصف تن است بی‌جهت‌ها زان جهان روشن است

۱۳۹ - پیش و پس و كوچك و بزرگ و گذشته حال و آینده از مقتضیات

عالم مادی است

د ۱ ج ۲ ص ۵۴

هست هشیاری زیاد ماضی ماضی و مستقبلت پرده خدا
آتش اندر زن بهر دو تا بکی پرگه باشی از این هردو چونی
تا گره باقی بود همراز نیست همنشین آن لب و آواز نیست
۱۴۰ - آیا میتوانیم گامی به مافوق زمان برداریم؟

د ۱ ج ۲ ص ۱۳۰

تا ز روز و شب گذر کردم چنان که ز اسیر بگذرد نوک سنان
۱۴۱ - عشق الهی پیدا کنید و مقاومت حرکت و زمان را درهم شکنید

د ۱ ج ۲ ص ۶۳۸

که از آن سو جمله ملت یکست صد هزاران سال و یک ساعت یکست
۱۴۲ - هنگامیکه روح انسانی رو به ماورای طبیعت میکند، تمام حوادث
و حقایق و امتداد و تنوع طبیعی خود را از دست میدهد.

د ۱ ج ۲ ص ۶۴۰

فکرت از ماضی و مستقبل بود چون از این دورست مشکل حل شود
۱۴۳ - مشکل اندیشه‌های مغزی ما مربوط به دخالت زمان در واحدهای
اندیشه ماست. يك نظر اجمالی بعقاید گذشتگان در باره زمان

د ۲ ج ۴ ص ۱۶۶

۱۴۴ - زمان از نظر افلاطون

د ۲ ج ۳ ص ۱۶۷

۱۴۵ - چند مسئله روشن در مقدمه شناسایی زمان.

د ۲ ج ۳ ص ۱۶۸

۱۴۶ - چند مسئله عالی در باره زمان

د ۲ ج ۳ ص ۱۷۰

۱۴۷ - آیا زمان به دو نوع حقیقی و مفهومی قابل تقسیم است؟

د ۲ ج ۳ ص ۱۷۱

۱۴۸ - آیا میتوانیم زمان را به واقعی و ایجاد و تصویری تقسیم کنیم؟

د ۲ ج ۳ ص ۱۷۲

۱۴۹ - من و زمان

د ۲ ج ۳ ص ۱۷۵

۱۵۰ - من و احساس زمان حال که در گذر است

د ۲ ج ۳ ص ۱۶۷

۱۵۱ - من و احساس زمان که گذشته است

د ۲ ج ۳ ص ۱۷۷

۱۵۲ - آیا ممکن است «من» انسانی زمان را درك نکند؟

د ۲ ج ۳ ص ۱۷۷

بومکانی اصل تو در لامکان این دکان بر بندوبگشا آن دکان

شش جهت مگر یزیرا در جهات ششدر است و ششدره ماست و مات

۱۵۳ - بیهوده در پهنه جهان دارای بعد، خود را سرگردان مساز. برای

آگاهی بجهان دارای بعد، خروج از جهان بعد لازم است.

د ۲ ج ۳ ص ۳۴۰

این جهان از بی جهت پیدا شده است که زیبایی جهان را جا شده است

۱۵۴ - جهت و مکان برای اجزاء جهان طبیعت مطرح است نه برای

مجموع آن.

د ۲ ج ۴ ص ۳۵۸

ساعت از بی ساعتهی آگاه نیست زانکه آنسو جز تعیر راه نیست

۱۵۵ - ساعت و دقیقه و ثانیه مربوط بآن سطح ذهن است که مجاور

طبیعت است.

د ۳ ج ۷ ص ۴۷۰

حاصل اندر يك زمان از آسمان میرودمی آید ایدر کاروان

نیست بر این کاروان این ره دراز کی . مفاز زفت آمد بامفاز
دل به کعبه می رود در هر زمان جسم طبع دل بگیرد ز امتنان
۱۵۶ - بعد منزل نبود در سحر روحانی

د ۴ ج ۹ ص ۴۸۷

حلیه تن همچو تن عاریت است دل بر آن کم نه که آن يك ساعت است
حلیه روح طبیعی هم فناست حلیه آن جان طلب کان بر سماست
۱۵۷ - پس از بهم خوردن دستگاه زمان سنج مغز ، زمان کشش خود را
از دست میدهد .

د ۴ ج ۱۰ ص ۲۸۴

آن ز عشق جان دوید و این ز بیم عشق کو و بیم کو ۱۴ فرق عظیم
گر چه زاهد را بود روزی شگرف کی بود يك روز او خمسين الف
قدر هر روزی ز عمر مردگار باشد از سال جهان پنجه هزار
۱۵۸ - مسافت و زمان مانند دریا برای پیادگان است ، نه برای کسانی که
در مافوق مکان و زمان حرکت می کنند .

د ۵ ج ۱۱ ص ۶۰۵

۱۵۹ - با اینکه اوصاف و افعال خداوندی در کلمات زمانی بیان میشود ، با
اینحال مافوق زمان می باشد .

د ۵ ج ۱۲ ص ۳۷۱

این دوئی اوصاف چشم احوال است ورنه اول آخر آخر اول است
هین گذر در نقش خم در خم نگر کاندرو بحر یست بی پایان و سر
۱۶۰ - اول و آخر مانند پیش و پس و نزدیک و دور کم و زیاد از اوصاف ابعاد
مادی است .

د ۶ ج ۱۳ ص ۳۳۰



سیزده - رجوع هر شیئی باصل خود

هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش
۱۶۱ - هر چیز باصل خود باز میگردد .

د ۱ ج ۱ ص ۸

جزء ها را روی هاسوی کل است بلبلان را عشق با روی گل است
۱۶۲ - تمایل جزء ها بسوی کل خویش

د ۱ ج ۱ ص ۳۴۹

اصل ایشان بود ز آتش ز ابتدا سوی اصل خویش رفتند انتها
۱۶۳ - باز نظری به بازگشت موجود باصل خود

د ۱ ج ۱ ص ۴۰۶

هم ز آتش زاده بودند آن خسان حرف می راندند از نار و دخان
۱۶۴ - اصل تلازم سنخیت با پیوستگی

د ۱ ج ۱ ص ۴۰۷



چهارده - وجوب ، امکان ، امتناع

فهم کن موقوف این گفتن مباش سینه های عاشقان کمتر خراش
بی گمائی برده ای توزین نشاط حزم را فکذار و میکن احتیاط
واجب است و جایز است و مستحیل تو وسط را گیر در حزم ای دخیل
۱۶۵ - قضایائی که بر انسانها عرضه می شوند با نظر به تطابق مدلول آن
قضایا با واقعیات ، از یکی از سه حال بیرون نیستند : وجوب و امکان و امتناع

د ۵ ج ۱۲ ص ۳۰۷



پانزده - عمل و عکس العمل

این جهان کوه است و فعل ما ندا سوی ما آید نداها را صدا

۱۶۶ - عمل و عکس العمل

د ۱ ج ۱ ص ۱۲۲

بانگ آمد کار چون اینجا رسید پای دار ای سک، که قهر ما رسید

۱۶۷ - اصل انتقام

د ۱ ج ۱ ص ۴۰۴

۱۶۸ - مقصود از مرد و زن چیست؟

د ۱ ج ۱ ص ۶



شانزده - موج

بلکه جمله موج ها بازی کنان ذوق و شوقش را عیان اندر عیان

۱۶۹ - موج از نظر جلال الدین

د ۴ ج ۱۰ ص ۱۲۵

۱۷۰ - جهان هستی موج است .

د ۴ ج ۱۰ ص ۱۲۶

۱۷۱ - کسی که جانش را کداست نمیتواند موج را درک کند و موج را بشکافد

د ۴ ج ۱۰ ص ۱۳۰

۱۷۲ - فهم و وهم و اندیشه و سایر پدیده های روانی ما هم امواج است .

د ۴ ج ۱۰ ص ۱۳۱

۱۷۳ - وقتی که موج با امر الهی دست بکار می شود ، حق و باطل را تشخیص

می دهد .

د ۴ ج ۱۰ ص ۱۳۴

۱۷۴ - جان آدمی همواره در تموج است .

د ۴ ج ۱۰ ص ۱۳۵

۱۷۵ - موج صلح و موج جنگ و موج عفو و لطف .

-۴۲۷- برخی از اصول و مسائل فلسفی

د ۴ ج ۱۰ ص ۱۳۶

۱۷۶ - ملك و سروری و ریاست و نیکی و بدی روانی و زشتی و زیبائی هم
موجی دارند .

د ۴ ج ۱۰ ص ۱۳۷

۱۷۷ - آیا خدا دریای امواج است ؟!

د ۶ ج ۱۰ ص ۱۳۸

۱۷۸ - این همه تکثرات که در افراد انسانهای رشد یافته می بینید ، حقیقت
واحدی هستند که موج هستی آنان را متکثر مینماید .

د ۴ ج ۱۰ ص ۱۴۰

۱۷۹ - تمام امواج هستی ذوق جنبش خود را از خدا در می یابند

د ۴ ج ۱۰ ص ۱۴۱

۱۸۰ - متوجه باشید که تشنه لب در کنار دریای امواج فیض الهی بخواب
غفلت فرو نرود ،

د ۴ ج ۱۰ ص ۱۴۲

۱۸۱ - امواج ماورای طبیعی که در دل آدمیان سر می کشد ، نه دیواری دارد
نه ستونی .

د ۴ ج ۱۰ ص ۱۴۳



هفده - جزء و کل ، جزئی و کلی

ذوق جنس از جنس خود باشد یقین ذوق جزء از کل خود باشد بین

۱۸۲ - اجزاء و کل با همدیگر مجانست دارند -

د ۱ ج ۱ ص ۴۰۸

۱۸۳ - احساس این معنا تلخ است که معشوق نمونه ای از يك حقیقت

کلی باشد، ولی عاشق آنرا خود معشوق حقیقی بیندارد، آنگاه معشوق بحقیقت خود به پیوندد و عاشق محروم بماند.

د ۱ ج ۲ ص ۳۳۶

جزو يك رو نیست پیوسته به کل
ورنه خود باطل بدی بعث رسل
۱۸۴ - اگر رابطه میان انسان و خدا رابطه جزء و کل بود، بعثت پیامبران باطل و بیهوده بود.

د ۱ ج ۲ ص ۳۳۷

بشنو اکنون اصل انکار از چه خاست
ز آنکه کل را گونه گونه جزوهاست
جزو کل نی جزوها نسبت به کل
نی چو بوی گل که باشد جزو گل
۱۸۵ - رابطه جزء و کل که درباره خدا و موجودات میگوئیم، غیر از رابطه جزء و کل معمولی میباشد.

د ۱ ج ۲ ص ۳۷۵

۱۸۶ - آیا کلی بدون هر گونه تشخصات در ذهن ما قابل تجسم است؟

د ۱ ج ۲ ص ۶۲۵

۱۸۷ - آیا نهایتی برای جریان فکری از جزئی به کلی و از کلی به جزئی
واز جزء به کل و از کل به جزء وجود دارد؟

د ۲ ج ۵ ص ۱۸۹



هیجده - جزء و کل از نظر جلال الدین مولوی

۱۸۸ - هیچ يك از دو موضوع جزء و کل، در جزئیت و کلیت مطلق نبوده و
هر دو محکوم به نسبیت اند.

د ۶ ج ۱۳ ص ۵۱۶

۱۸۹ - نتایج کلی که از مطالب فوق میتوان گرفت.

د ۶ ج ۱۳ ص ۵۲۱

۱۹۰ - بنابراین تعریف کلاسیک جزء و کل بسیار محدود بوده و قابل قبول

نیست .

د ۶ ج ۱۳ ص ۵۱۸

۱۹۱ - کل و جزء مافوق کل و اجزاء ریاضی و طبیعی .

د ۶ ج ۱۳ ص ۵۲۳

۱۹۲ - در محاصره آن کل که موقعیت شمارا به عنوان اجزاء خود تعیین

کرده است، میخکوب نشوید. هر لحظه در اندیشه و میخواستیم شکستن محاصره ها باشید،
تا خود هستی را دریابید .

د ۶ ج ۱۳ ص ۵۲۵

۱۹۳ - يك استدلال دیگر برای اثبات مافوق جزء و کل و ریاضی و طبیعی

بودن انسان .

د ۶ ج ۱۳ ص ۵۲۷

۱۹۴ - کل نماینده جزء است ، چنانکه جزء نماینده کل است .

د ۶ ج ۱۳ ص ۵۲۸

۱۹۵ - تمایل اجزاء به کل خویش چه معنا میدهد ؟

د ۶ ج ۱۳ ص ۵۲۹

۱۹۶ - ارتباط و سنخیت اجزاء با کل .

د ۶ ج ۱۳ ص ۵۳۲

۱۹۷ - اجزاء جهان هستی در تحول و دگرگونی است ، آیا زیر بنا و مبادی

عالی هستی (کل در اصطلاح جلال الدین) هم در تحول و تغییر است ؟

د ۶ ج ۱۳ ص ۵۳۴



نورده - سنخیت ها و پیوستگی ها

آنکه مانند است باشد عاریت عاریت باقی نمائند عاقبت

۱۹۸ - هم سنخ بودن های عاریتی زائل شدن است .

د ۱ ج ۱ ص ۴۰۸

نیست جنسیت زروی شکل و ذات آب جنس خاک آمد در نبات

۱۹۹ - هم جنس بودن موجودات منحصر به تشابه در شکل و ذات آنها

نیست .

د ۲ ج ۳ ص ۵۷۷

آخر این جان با بدن پیوسته است هیچ این جان با بدن مانسته است ؟

۲۰۰ - با ارتباط شدیدی که کالبد جسمانی باروح دارد ، هیچ تشابه و سنخیتی

بایکدیگر ندارند .

د ۲ ج ۳ ص ۵۸۱



بیست - وحدت ، کثرت ، وحدت گرای

جامه صد رنگ ز آن خم صفا ساده و بکر رنگ گشتی چون ضیاء

نیست بکرنگی کز وخیزا ملال بل مثال ماهی و آب زلال

۲۰۱ - گرایش به وحدت گیری .

د ۱ ج ۱ ص ۲۴۴

۲۰۲ - تصویری از وحدت وجود در او پائیشادها

د ۱ ج ۱ ص ۲۹۷

۲۰۳ - نظری در وحدت موجود و وحدت وجود .

د ۱ ج ۱ ص ۲۹۱

۲۰۴ - وحدت سنخی وجود .

د ۱ ج ۱ ص ۳۰۰

۲۰۵ - وحدت شخصی وجود .

د ۱ ج ۱ ص ۳۰۱

۲۰۶ - وحدت شخصی و طولی وجود .

د ۱ ج ۱ ص ۳۰۱

۲۰۷ - وحدت وجود رقیعی .

د ۱ ج ۱ ص ۳۰۱

۲۰۸ - يك نکته عرفانی در تفسیر وحدت و کثرت .

د ۱ ج ۱ ص ۳۰۱

گرتو صدسیب و صدآبی بشمری صدنماند يك شود چون بفشری

۲۰۹ - تجسمی در باره وحدت و کثرت .

د ۱ ج ۱ ص ۳۲۶

ورتو نگدازی عنایت‌های او خود گدازد ای دلم مولای او

۲۱۰ - عنایت خداوندی سر وحدت را بر ما آشکار خواهد ساخت .

د ۱ ج ۱ ص ۳۲۸

تامن و توها همه یکجا شوند عاقبت مستغرق جانان شوند

۲۱۱ - اگر این تکثرات برداشته شوند، وحدت عالیت‌ری نمودار می‌گردد .

د ۱ ج ۱ ص ۷۷۷

چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد

۲۱۲ - آیا کفر و ایمان و کافر و مؤمن در دستگاه هستی از نظر خداوندی

یکسان می‌باشند (چیست آن واحد که اسیر تکثرات شده است؟) .

د ۱ ج ۲ ص ۲۰۷

جزء يك رو نیست پیوسته به کل ورنه خود باطل بدی بعث رسل

۲۱۳ - اگر رابطه میان انسان و خدا ، رابطه جزء و کل بود ، بعثت پیامبران

باطل و بیهوده بود .

د ۱ ج ۲ ص ۳۳۷

-۴۳۲- برخی از اصول و مسائل فلسفی

از توای بی نقش یا چندین صور هم مشبه هم موحد خیره سر

۲۱۴ - آیا هم موحد و هم مشبه در درك مقام عالی وحدت مبهوت اند ؟

د ۲ ج ۳ ص ۱۰۶

بر مثال موج ها اعدادشان در عدد آورده باشد بادشان

مفترق شد آفتاب جانها در درون روزن ابدانها

۲۱۵ - مردان الهی در يك وحدت عالی بایکدیگر متحد میباشند .

د ۲ ج ۳ ص ۱۷۹

خود همو آب همو ساقی و مست هر سه يك شد چون طلسم نوشکست

۲۱۶ - چگونه دل انسانی با داشتن قیافه های متضاد وحدت خود را حفظ

می کند ؟

د ۲ ج ۳ ص ۳۷۷

آنکه گوید رمز قالت نملة هم بداند راز این طاق کهن

۲۱۷ - در آن هنگام که انسان گام به قلمرو معرفت پشت پرده طبیعی میگذارد

موضوعات معرفت همگی در يك وحدت عالی ذوب می گردد ، دیگر تفاوتی میان فهم

مقصود مورچه ناچیز و فهم اسرار جهان هستی باقی نمی ماند .

د ۴ ج ۱۰ ص ۴۶

وحدتی که دید با چندین هزار ؟ صد هزاران جنبش از عین قرار

گفت قاضی صوفیا خیره مشو يك مثالی در بیان این شنو

بیقراری درون عاشقان حاصل آمد از قرار دلستان

آن چوکه در ناز ثابت آمده عاشقان چون برگها لرزان شده

۲۱۸ - این همه کیفیت ها و حرکات و سکون و اضداد چگونه از خداوندی

که از همه جهات واحد است صادر شده است ؟

د ۶ ج ۱۳ ص ۵۶۴

این همه چون و چگونه چون زند بر سر دریای بی چون می طپد

ضدوندش نیست در ذات و عمل زان بپوشیدند هستی‌ها حلال
۲۱۹ - اگر خدا با بعضی از موجودات هم‌سنخ بود ، نمی‌توانست اضداد و
امثال خود را بوجود بیاورد .

د ۶ ج ۱۳ ص ۵۶۶



بیست و یک - بیصورتی منشأ همه صورتها

صورت از بی صورت آمد در وجود	همچنان کز آتشی زاده است دود
کمترین غیبی مصور در خیال	چون پیاپی بینی اش آرد ملال
حیرت محض آردت بی صورتی	زاده صدگون آلت از بی آلتی
• • • •	
آنچنان کاندل از هجر و وصال	می‌شود بافیده گوناگون خیال

۲۲۰ - بیصورتی منشأ همه صورتها

د ۶ ج ۱۴ ص ۳۷۵



بیست و دو - فاعل (کننده کار) در کارگاه

کارکن در کارگاه باشد نهان	تو برو در کارگاه بینش عیان
کار چون بر کارکن پرده تنید	خارج از آن کار نتوانیش دید
۲۲۱ - فاعل (کننده کار) در کارگاه	

د ۲ ج ۳ ص ۳۸۷



بیست و سه - بدون پذیرش موجود برین ، معرفت به طبیعت و ماوراء
طبیعت امکان ناپذیر است

کو خلیلی کاو برون آمد زغار گفت هذا رب هان کو کردگار ؟

من نخواهم در دو عالم بنگریست تاندا نم کاین دو مجلس آن کیست
۲۲۲ - مادامیکه نمیدانیم طبیعت و ماورای طبیعت از آن کیست نگریستن
ما در هر دو روی هستی بی فایده است .

د ۲ ج ۵ ص ۳۹۶



بیست و چهار - شانس و بخت و اتفاق
از کبابش مانع آمد آن سخن بخت نو بخشد ترا عقل کهن
۲۲۳ - آیا بخت و شانس و اتفاق صحت دارد ؟

د ۳ ج ۶ ص ۱۷۳

۲۲۴ - شانس و بخت

د ۳ ج ۶ ص ۱۷۵



بیست و پنج - «نفس اول راند بر نفس دوم» چه معنا میدهد ؟
نفس اول راند بر نفس دوم ماهی از سرگنده گردد نی زدم
۲۲۵ - مقصود از راندن نفس اول بر نفس دوم چیست ؟

د ۳ ج ۸ ص ۲۸۱



بیست و شش - حقیقت و معنا در زندان کالبد های مادی و قراردادی
و برتری معنی از کمیت ها و کیفیت ها

عالم و عادل همه معناست بس کش نیابی در مکان و پیش و پس
۲۲۶ - معنا و حقیقت در کتابت و کالبد های مادی محدود نمی گنجد .

د ۱ ج ۱ ص ۴۶۵

راه هموار است و زیرش دامها قحطی معنا میان نامها

لفظها و نامها چون دامها است لفظ شیرین ریک آب عمر ماست

۲۲۷ - بحثی در اصل ارتباط الفاظ بامعانی خود .

د ۱ ج ۱ ص ۴۸۴

معنی اندر شعر جز با خبط نیست چون فلا سنگ است آنرا ضبط نیست

۲۲۸ - معانی در آن هنگام که در لباس شعر عرضه می شوند .

د ۱ ج ۱ ص ۶۸۰

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من

۲۲۹ - ما در قافیه سازی و سخن پردازی می اندیشیم و معشوق ما به اندیشیدن

در دیدار و وصالش تحریک می کند .

د ۱ ج ۱ ص ۷۴۵

آستان و صدر در معنا کجاست ما و من کو آنطرف کاویار ماست

۲۳۰ - آستان و صدر و بالا و پائین و کوچک و بزرگ در عالم معنی

مطرح نیست .

د ۱ ج ۱ ص ۷۷۶

بینی از گند تو گیرد آنکسی که به پیش تو همی مردی بسی

۲۳۱ - روزی اگر روح انسانی از کالبد تن پرواز کند ، این تن خاکی و حشمتناک

و تنفر آور می شود .

د ۱ ج ۲ ص ۵۲۵

فکر چه ؟! آنجا همه نور است پاک بهر تست این لفظ فکرای فکر ناک

۲۳۲ - الفاظی را که در باره حقائق ماورای طبیعی بکار می بریم ، مفاهیم واقعی

را نشان نمیدهد ، بلکه این استعمالات برای تفاهم معمولی است .

د ۲ ج ۳ ص ۱۶۲

من نلافم و ربلافم همچو آب نیست در آتش کشی ام اضطراب

هر که از خورشید باشد پشت گرم سخت رو باشد نه بیم اورا نه شرم

۲۳۳ - آیا صحیح است که انسان می تواند مقامات عالیّه انسانی را که بدست آورده است بازگو کند ؟

د ۳ ج ۹ ص ۸۲

گفت شیراز روشنی افزون بدی زهره اش بدریدی و دل خون شدی
حق همیگوید که ای مغرور کور نی ز نامم پاره پاره گشت طور ! ؟
۲۳۴ - همواره حقائق را در تاریکی لمس کرده و مطابق موضع گیری خود آنها را تفسیر نموده و بهره برداری میکنیم .

د ۲ ج ۳ ص ۲۹۳



بیست و هفت - مثل افلاطونی

عین آتش در اثر آمد یقین پرتو سایه و یست اندر زمین
لاجرم پرتو نباید ز اضطراب سوی معدن باز میگردد شتاب
قامت تو برقرار آمد بساز سابهات کوتاه دمی یکدم دراز
۲۳۵ - اعیان حقائق جهان هستی در پشت پرده طبیعت است ، این اعیان مشهود سایه های آنهاست . (مثل افلاطونی)

د ۳ ج ۹ ص ۱۰۶

۲۳۶ - مثل افلاطونی

د ۱ ج ۲ ص ۳۲۱



بیست و هشت - تیری که از کمان جست بر نمی گردد

نکته ای کان جست ناگه از زبان همچو تیری دان که جست آن از کمان
وانگردد از ره آن تیرای پسر بند باید کرد سیلی را ز سر
۲۳۷ - تیری که از کمان رها شد دیگر برگشت ندارد .

د ۱ ج ۱ ص ۷۲۷

رفتن این آب فوق آسیاست رفتنش در آسیا بهر شماست
چون شمارا حاجت طاحون نماند آب را درجوی اصلی بازراند
ناطقه سوی زبان تعلیم راست ورنه خود این آب را جویی جداست
میرود بی بانگ و بی تکرارها تحتها الانهار تا گلزارها
۲۳۸ - چشمه سار حقائق بی بانگ و بی تکرار در جریان است .

د ۱ ج ۲ ص ۴۴۱



بیست و نه - فنا و بقا

همچنین حویای درگاه خدا چون خدا آید شود جوینده لا
گرچه آن وصلت بقا اندر بقاست لیک زاول آن بقا اندر فناست
۲۳۹ - پس از وصول به پیشگاه الهی ، من و ما فانی و روح رشد یافته به حوزه
شعاع ربوبی پیوسته و ابدیت آغاز می گردد .

د ۳ ج ۹ ص ۲۲۶

همچو موشی هر طرف سوراخ کرد چونکه نورش را ندازد در گشت سرد
۲۴۰ - شما که در راه تکامل در زیر و رو کردن سطوح طبیعت و قوانین آن
روزنه‌هایی به معاورای طبیعت می بینید ، چرا مانند موش از ترس روشنایی فرار
میکنید !!

د ۲ ج ۴ ص ۷۱۸



برخی از مسائل و قواعد فقهی و اصولی

برخی از مسائل و قواعد فقهی و اصولی

- کار پاکان را قیاس از خود مکیر گرچه باشد در نوشتن شیر شیر
۱ - قیاس و تنقیح مناط قطعی .
د ۱ ج ۱ ص ۱۴۸
گرامینم متهم نبود امین گریگویم آسمان را من زمین
۲ - آدم امین متهم نمیشود .
د ۱ ج ۱ ص ۲۷۲
گفت ای شه بر من عوروگدا قول دشمن مشنواز بهر خدا
۳ - شهادت متهم جایز نیست .
د ۱ ج ۱ ص ۵۵۳
اوهمی افتد به پیشم کای کریم مر مراکن از برای حق دو نیم
۴ - قصاص پیش از جنایت جایز نیست .
د ۱ ج ۲ ص ۷۷۹
گفت او پس این قصاص از بهر چیست؟ گفت هم از حق و آن سر خفیت
۵ - آیا قصاص يك راز نهانی است، یا برای انتقام و امکان پذیر ساختن حیات
است؟
د ۱ ج ۲ ص ۷۸۲
کز ضرورت هست مرداری مباح بس فسادى کز ضرورت شد مباح
۶ - ضرورتها ممنوعیتها را بر میدارد .
د ۲ ج ۳ ص ۳۰۵
آن بلال صدق در بانگ نماز حی راهی خواند از روی نماز
۷ - از روی ضرورت حی راهی بخوانید مانعی ندارد، اما اذان حقیقی بگوئید

د ۳ ج ۶ ص ۱۹۸

گفت پیغمبر که دستت هر چه برد بایدش در عاقبت واپس سپرد
۸ - علی الید ما اخذت حتی تؤدی (بمهدۀ گیرندۀ چیز است که باید آنرا
به صاحبش برگرداند .)

د ۲ ج ۳ ص ۳۲۴

این قبول ذکر تو از رخصت است چون نماز مستحاضه رخصت است
۹ - آیا نماز زن مستحاضه رخصت است ؟

د ۲ ج ۴ ص ۳۶۶

در شریعت نیست دستوری که ما کمتر از توشه کنیم و پیشوا
۱۰ - قضاوت و شرایط آن بطور اجمال .

د ۲ ج ۴ ص ۷۱۱

تا تو رشوت نستی بیننده‌ای چون طمع کردی ضریب ربنده‌ای
۱۱ - حکم رشوت خواری .

د ۲ ج ۵ ص ۲۷۷

شیخ گفت این خود نه جام است و نه می هین بزیر آن منکرا، بنگر به وی
آمد و دید انگبین خاص بود کور شد آن دشمن کور و کبود
۱۲ - اصل حمل فعل انسان با ایمان به صحت .

د ۲ ج ۵ ص ۵۲۲

چون نجس خوانده است کافر را خدا آن نجاست نیست در ظاهر و را
ظاهر کافر ملوث نیست زین آن نجاست هست در اخلاق و دین
۱۳ - آیا نجاست کافر یعنی پلیدی درون او ؟

د ۳ ج ۷ ص ۴۸۱

گر خطاکشتم دیت بر عافله است عافله جانم تو بودی از الست
۱۴ - دبه قتل خطائی بر عافله است .

د ۳ ج ۸ ص ۸۱

مجتهد هر گه که باشد نص شناس اندر آن صورت نیاید بشد قیاس
چون نیاید نص اندر صورتی از قیاس آنجا نماید عبرتی
۱۵ - اجتهاد، قیاس، نص.

د ۳ ج ۸ ص ۴۸۸

حق بمن گفته است هان ای دادور مشنو از خصمی تو بی خصم دگر
تا نیاید هر دو خصم اندر حضور حق نیاید پیش حاکم در حضور
۱۶ - برای احقاق حق، آگاهی کامل از حال متخاصمین در موضوع مرافعه
واجب است.

د ۳ ج ۹ ص ۲۲۵

ببخود از می با ادب گردد تمام باخود از می بی ادب گردد مدام
لیک اغلب چون بدند و ناپسند بر همه می را مجرم کرده اند
۱۷ - علت حرمت میکساری چه بوده است؟

د ۴ ج ۱۰ ص ۳۵۹

گر بکشتم من عوانی را به سهو نی برای نفس کشتم نی به لهو
من زدم مشتی و ناگه او فتاد آنکه جانش خود بند جانی بداد
من سگی کشتم تو مرسل زادگان صدهزاران طفل بی جرم و زیان
۱۸ - آیا قتل نفس قبضی که موسی علیه السلام انجام داد، حرام بود؟

د ۴ ج ۱۰ ص ۳۹۴

آنکه بهر حق زند او آمن است و آنکه بهر خود زند او ضامن است
گر پدر زد مر پسر را او به مرد آن پدر را خونبها باید شمرد
• • • • •

چون معلم زد صبی راشد تلف بر معلم نیست چیزی لا تخف
۱۹ - قتل نفس دانش آموز بوسیله معلم جایز نیست، اگر خطایی بوده باشد

بایستی دینه قتل خطائی را بپردازد.

د ۶ ج ۱۳ ص ۵۴۰

نیست دون القلتین و حوض خرد کش تواند قطره‌ای از کار برد
۲۰ -- مقدار يك كرا از آب بنا بفتوای بعضی از فقها و روایات دو قله است.

د ۲ ج ۵ ص ۴۸۹

مغز را بدگوی نی گلزار را خویش را تأویل کن نه اخبار را
۲۱ -- آیا می‌توان اخبار را بدون تأویل پذیرفت؟

د ۱ ج ۲ ص ۷۲۳

در شمار اندر نیاید لیک من می‌شمارم بهر رشد ممتحن
۲۲ -- مالا يدرك كله لا يترك كله آنچه که همه‌اش قابل دریافت نباشد نباید
همه‌اش را رها کرد.

د ۲ ج ۴ ص ۲۸۴



تذکر:

بجهت اشتباهی که در چاپ جلد یازدهم روی داده است، مقدار ۳۰ صفحه چاپ نشده بود، لذا در چاپ افست بعدی این صفحات با شماره های حروفی بعد از صفحه ۳۳۵ اضافه شد.

۱ - کسانی که چاپ اول جلد یازدهم را خریدای کرده اند، می توانند این صفحات را از کتابفروشی حقیقت خیابان ناصر خسرو مقابل دارائی دریافت بدارند.

۲ - چهار موضوع زیر که در آن ۳۰ صفحه چاپ شده، اشتباهها در این مجلد (فهرست راهنما) با شماره های عددی ثبت گردیده لذا خواهشمند است مطابق ترتیب زیر آنها را تصحیح فرمائید.

صفحه	موضوع	شماره غلط	شماره صحیح
۱۱۸	آنجا که سوال پرده تاریکی	۳۴۱	شش بعد از ۳۳۵
۱۱۸	آنجا که خود سؤال وجود	۳۴۴	نه
۱۲۳	نگذارید هوش و سایر نیروهای	۳۴۹	چهارده
۲۵	شما انسان ها مانند آن مورچه	۳۵۷	بیست و دو



